923

उर्दू संग्रह

पुस्तक का नाम अबुल फज़ल हर सह दफ्तर

लेखक मुन्शी अबुल फज़ल

प्रकाशन वर्ष 1858

आगत संख्या 923

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

54

54
100
112
266

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

923

923;U

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

923

मेवूवलफजल

GURUKULA LIBRARY

GURUKULA LIBRARY

923;U

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

وما توفیقی الا باللہ علیہ توکلت والیہ انیب

Initial
6/4/7522

انوار الفرقان

در مطبع محمد خلیل الرحمن محمد عزیز الرحمن طبع شد

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بسم الله الرحمن الرحیم

گوناگون ستایش مر داوری را که وجود بشر را از کارخانهٔ عنایت خود کسوت حیات پوشانیده
و تیره درونان کوی ضلالت را چراغ هدایت براه افروخت رباعی نامش بزبان گفتنم از
بحر دلیست وصفش بدهان گفتنم از بحر دلیست فی الجمله چنانست که دانم گفتن انصاف چنان
گفتنم از بحر دلیست و جهان جهان ستایش مر شمع سفارت را که سرفرازان انجمن خرد و یقین را فروغ
ایمان و نور دین بخشید و جانبازان بساط معرفت و کمال را پیرو انه جمال جهان آرای خود گردانید رباعی
آن سرور کاینات و آن فخر بشر جبریل امین ز قرب او دست بسر خاک کف پاش سرمه دیدهٔ جم
خاشاک سراش افسر اسکندر بر دانشوران دشخوار پسند و ژرف نگهان پایهٔ بلند پوشیده نماند که
چون از بوقلمونی روزگار و نیرنگی زمانه ناهنجار واقعهٔ شهادت اورنگ نشین بارگاه شکوه و تمکین دره
نور و شاهراه علم و یقین قطعهٔ عالم و عامل و علامهٔ عصر عارف و کامل و فیاض زمان آصف عهد و
فلاطون زمن شیخ ابو الفضل وزیر خاقان هوش ربای زمان و زمانیان شمشیر تیغ قضا رندگانی کسان را
برگزیدهٔ انفس و آفاق گشت عالم در چشم جهانیان تیره نمود و قبای حیات در بر اهل معنی تنگ آمد بیت
شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پر نم شد سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون عالم شد مفاد صاحب
آن صدر نشین چار بالش فضل و کمال که کارنامهٔ قضا و قدر دستور العمل مدرج کمال ست پراکنده افتاده
بود منکه عبد الصمد افضل محدام در نظر و الا دیدهٔ آن ارسطوی اسکندر منش و رای رابطهٔ همشیره زادگی

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

نسبت فرزندی داشتم و منظور نظر تربیت او بودم این گلدسته فرهنگ از دست او نیز شکر فتنه
بیت ادراک سعادت خود دانسته در فراهم آوردن آن کمر سعی بر بستم و در انتظام آن نظر همت
بر گماشتم اگرچه من هیچ شناس چه بار اگر جرم قمر را پیراهن از کتان دوزم و بهشت ابگل خرز هر آرایش دهم
خورشید را مشعل افروزم و نمایش ماه را تنجیل کنم لیکن این پردگیان خیال و ابکار افکار را از کمال صباحت
و ملاحت پیش ازین طاقت مستوری ندیدم خواستم که جمال جهان آرای انهار ابر صاحبان سخن طالبان
این جلوه گر سازم و این عروس بیاو خریده رعنا را مشاطگی نموده بمردان معنی وانمایم لاجرم هزار تکاپو
سبو فقره فقره از هر جا بهم رسانیدم و بنوشتن آن دست در انکار بستم و دیده نکته بین را که خو کرده تماشای
عرائس معنویست جلای و افر بخشیدم و عنوان هر یک را بقدر دریافت خود نگاشته سه قسم ساختم
نخستین مکاتبات و فرامین که از زبان حضرت شاهنشاهی بملوک ایران و توران و امرای عالیشان
رقم زده کلک معانی سنج گردانیده اند دوم عرائض و خطوط که خود بحضرت خاقان زمان و خواقین
بلندمکان نگارش فرموده بودند سوم خطب و اختتام انتخاب کتب و بیاضها و تبرکات دیگر که بعضی
مطالب و مقاصد در حیز عبارت و قید کتابت در آورده اند همگی را در اندک فرصتی انتظام داده
فرادان بهره اند و ختم و تاریخ اتمامش بدینگونه از کشور عدم بشهرستان وجود جلوه گر ساختم و از نهانخانه
ضمیر بر فراز پیدائی آوردم رباعی این نسخه کنز علم و ادب نامی شد یک موج ز بحر طبع فهامی شد
در ساعت نیک چون سرانجام گرفت تاریخ مکاتبات علامی شد سبحان الله این چه پارینه نیان
هوش افزا اند که بر منصه شهود جلوه گری را مستعد اند و دلفریبی را چالاک اما بلند نظری باید که از نظاره
نهادل را که خلوتخانه پردگیان قدس ست پیرایه نورانی پوشاند و چشم را که تابدان کاخ دماغ است
از آفتاب جمال شان پرتو رنگین رساند امید که همواره این نوباوه های گلشن دانش و نونهالان چمن
بینش همیشه بهار انصاف پرورش یافته بسرسبزی و شادابی فائز گردند خطاب گیهان
خدیو حق پژوه عدالت گرای کوه شکوه مهر تمکین ظل الهی گوهر معدن شاهنشاهی
جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی بعبد الله خان ازبک سپهدار ملک توران
سپاس قدسی اساس مبدعی را سزد که عالم گوناگون را با چندین شیون و فنون که عبارت از صور علمیه و ستایش بیرونی
قدرت ابداعی از نهانخانه بطون بیارگاه ظهور آورده طوائف انام را گاه در قهرمان فرمانروایان

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

معنی که نفوس قدسیه انبیا و رسل علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام اند در وحدت ارادی منحصر نموده انتظام التیام
بخشیده گاه سطوت جلال مسند آرایان صورت که اسباطین سلاطین با بارگاه جبروت اند انسلاک داده بوحدت قهری نظام
کارگاه ظاهر را آرایش داده پس جهان جهان بنایش سروران قافله سالاران شاهراه مقصود که سالکان مراحل معنی
و ناسکان شاعر صورت را از ناموس ضلالت و بیابان اختلاف ابدار الملک ابتداء ایتلاف در ده محمود العاقبت
و مسعود العاقبت بخلوتخانه بقا شتافته اند باد عالم عالم تائیدات علوی و توفیقات سماوی قرین روزگار بزرگان و لا
نژاد که زمان حال را از شورش فتن و آشوب حوادث من بعد نگاهداشته همگی همت علیا مصروف آن دارند که جمهور
انام را از متفق و مختلف در بساط امن و بسیط عافیت داشته در معموری خراب آباد عالم صورت میکوشند گردانادو
در هنگام فورنشاط و شمول انبساط که زمانه را سعادت و خاطر را بهجت و زینت آباد کابل بمشاهده مطالعه لوحه
صفوت صفا و دیباچه قربت مصطفا که کارنامه نگارستان یکتا دلی بود مسرور و مشرح شد تشمام نور انی
خلت و ولا و روائح روحانی بسطت و ضیا که از شقایق حدایق مبانی ریاحین مضامین معانی آن مشام فیض التسام روح
طراوت تازه گرفت و دماغ فردوس التسام ضمیر نضارت بی اندازه پذیرفت و ریاض محبت و قرابت قدیمی سرسبز گشت
و اساس خلوص و وفاق صمیمی استحکام یافت الحق این تحیه رضیه که در حقیقت ملاقات روحانی و مکالمه ربانی است مسرت
افزای دل مشتاق و طرب پیرای ضمیر صافی همان تواند بود و مجانست صوری و مناسبت ظاهری را بدل عدیم البدل تواند
شمرد و آنکه رقم پذیر خامه مواخات شمامه گردیده بود که در توکید مبانی صلح و تصفیه مسایل وفاق از جانبین اهتمام
رود و هند گرده فیمابین باشد بر نظر استحسان جلوه نمود سید است که امری شریف تر در عالم کون و فساد و شایسته تعلق خیر از تو و
و توافق نشان داده اند که انتظام سلسله کائنات بان بوط و منوط است هرگاه این معنی در طبقه سلاطین که اسباطین بارگاه
جبروت اند بظهور آید هر آینه ثمر برکات و منبع حسنات حال و مآل خواهد بود و الوف نفوس صنوف حیات در مهاد عافیت
آرام خواهند یافت و در اظهار مراسم مصالحت و ابراز لوازم مصافات ما را بایستی بادی شد که همگی همت علیا
از مبادی انکشاف صبح سعادت بر خلاف اکثری از فرمانروایان گذشته باصناف نبی نوع همواره بر منهج ایتلاف و ارتباط
بوده هرگاه که بادی این وداد آن الاقدر شده باشد در نیمرتبه چند در چند بر دست همت و الا نهمت ما نیز
این نسبت مراعات این رابطه لازم است لهذا درین ایام که حاکم ایران نظر بر سوابق معرفت و سوالف
حقوق آشنائی داشته پادگار سلطان شاملو را فرستاده استعانت نموده بود بموافق قبول نرسید نیز
شاهرخ مرزا از روی آن داشت که در کابل یا در کشمیر یا در سواد بجوار تیره که از ولایت سرو سبز است

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

جاگیر داشته باشد ملاحظه قرب جوار فرموده ملتمس او باجابت مقرون نشد و رجوع به علوه جاگیر دادیم
و نیز مرزایان قندهار را بدرگاه والا طلبیده شده حراست آن دیار که از قدیم داخل ممالک محروسه است بمالازمان
بابری تفویض یافت که مبادا جنود توران انجدود را از منسوبات ایران ندیده قصد نمایند و نیز خاطر عاطر
ولایت ان الاشکوه و ممالک محروسه واقع شود و نیکی از آن جاشن بدلبست در کوهستان بخشان بسوی مرزه رشته بدعای ان
که فرزند شاهرخ مرزا اقم رسیده از آن ناحیه باو سوختند هر چند عراقیان فرستاده اند و فرستاده توجه نفرمودیم تا الله داده
شد از انجا که پاس سخن ناگزیر بهت الاست چون نخستین حرف صلح در میان آمده دل چنان میخواهد که صورت این سانحه چنان
بمعنی گراید که شایان بزرگ دهای یزدی باشد فی الواقع اگر تحقیق آن سخنان الاوبه که قاصد نامه گزارش نماید صورت
بندد از این چه بهتر و الا جائی مقرر باید نمود تا دران قرارگاه بزم یکجهتی آراسته شود و بی تکلفی مقاصد دینی
و دنیوی مطالب بشری معنوی بیان تنقیح و طراز تحقیق بر نهاز پیدائی روشن گردد چنان بسمع همایون رسید که
جمعی از عکس طغیان بودان را در حدود پنجاب دست آویز سخن ساخته آنچنی که مخالف مبانی دوستی باشد مذکور میکرده
اند حاشا امریکه در خلوت سرای خیال نباشد به پیشگاه زبان ظهور یابد و انچه بطراز تحقیق تقریر و تحریر پیوندد و عمل
آن رود با آنکه آب و هوا و سیر شکار این یار خوش آمده بود چنان بخاطر میرسد که بصوب دار الخلافه اکره نهضت
فرمائیم تا زبان شرارت خایان بسته آید و آنکه تحریری رفته بود که بسبب شاهرخ مرزا همان غبار در خاطر است
موجب تامل شد که بدرگاه در بواطن قدسیه فیض مآثر والا شکوه که مطالع انوار الهی و مظاهر اطوار صفوت
وصفا اند غبار اکفا و همسران انطباع مستقر نمیپذیرد از سائر طبقات چگونه قرار گیرد علی الخصوص که شاهرخ
آن خرد سالی و نادانی باشد چه ابر لال عفو و صفح محو نگردد و او از خودکامی که در تقصیرات نسبت بآن دودمان
والا شده بمکافات آن سرگشته بادیه غربت شد چون پناه باین جانب آورد نقوش ندامت از ناصیه حال او
ظهور داشت در گذرانیده شد و آنکه ایمائی رفته بود که التجا نمودن شاهرخ مرزا و فرزندان محمد حکیم مرزا باین سلسله
دولت نشان از آثار محبت ان نقاوه دودمان مجد و اعتلا است چگونه ورود این منتسبان خاص باین جانب
آنچنان تصور نموده آید و آنکه بمقتضای محبت و یکانگی تفصیل فتوحات رقم پذیر خامه اتحاد شده بود
از نتایج حسن نیت انوار الانزاد شمرده خوشوقت شدیم و آن که بمصحوب مولانا حسینی نگاشته کلک محبت بود
که فرزند عزیز بموجب خرد سالی خواهشی چند که در خور او باشد نموده است دل نگرانی دارد که مبادا
غبار ملال بر دامن محبت نشسته باشد در استعذار آن تفصیلی رفته بود قاصد بیشتر از ورود در اشناسی راه

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

باب و ورفت مضمون معلوم شد خاطر حق بین از سنوح این معنی مشعوف است روابط و اتباع باصفا
محبت جدید بدانکونه انتظام و التیام نیافته است اگر بالفرض چیزی میبود عجب حال آن و امن مصادقت نشیند فرزند
باید آن حقیقی نازگونه میباشد خصوصا بان الاد ستگاه اگر باید آن تجاوزی ایجنبی ظاهر آید چه دوست سعادتمند
فرزند که رضا جوئی پرو جهت او بوده بکهبانی این رشته کاپوی جهان جلال او دوست که بدیعه الجمال
مرتبه بعد آخری قرار فتح و خاطر حق پسند فرستم و منقش است و رسم اسلام الیکم ام از برای بقای ارکان دوستی
و یکجهتی عامه حقیقت کرنیان قوت منش را عشر عشیر آن ادی کافی است و انکه مرقوم کرده بعضی شهابا بان احمد علی تالیس موعوظ
بوضوح پیوست حقیقت بود و کردن او جهان کن را زاده سمع شریف رسیده باشد و بعد از رخصت این مناگر پیش آمد
نکته ذاتی و اکاذیبی بود اگر بمحفل قدسی رسید بسا از مصادقت و خوض مصادقت از زبان راست گوی معلوم آن الاکوم
میشد هر اراده که مکنون ضمیر صلوب اندیشان باشد از مکامن قوه بفعل آورند و هر کونه معاونتی که لازم نشاء دوستی او بخاطر
حقیقت مظاهر از سد اطلاع نمایند که دران مسامحه مشکور و لوامع ظهور بدیهی الحمد بسد که از عنفوان جلوس اورنگ فرمانروائی
تا حال که سنه عشر است از قرن ثانی و اوایل انکشاف صبح اقبال و مبدا ابتسام بر اطلاع بهمگی نیت حق اساس این
نیازمند درگاه الهی است که اغراض حق منظور شده بموارد التیام انتظام جهانیان کوشد و از میامن این کردار
سعادت پرتو مملکت وسیع هندوستان که بر چندین فرمانروایان الاشکوه انقسام یافته بود در حیطه تصرف و
احاطه اقتدار ما در آمده و طبقات انام که در جبال منزلفه و قلاع حصینه و محال مشکله تارک استکبار و انجا بر زمین
اطاعت نیاورده راه تخالف میسپرند بمقتضای درستی نیت راه اطاعت و ارادت مسلوک میدارند و طوائف ناس
را یکدیگر با وجود تباین اوضاع و تخالف اطوار روابط پیوند پدید آمد چون سخنان لاوزیر از نتایج درستی نیت
و راستی گفتار و حسن اعمال ما بانجا کشید ناگزیر بند کر برخی از نعم الهی و نیایش ایزد و ستایش او را در تقریر سانیده نرم
نیجهتی را شادی آموز میگرداند پس بمرات ضمیر که انطباع پذیر اشد اقات عالم قدس مخفی و محتجب نماند که
در ینولا اگر در دو مواکب لا بصوب ملک پنجاب اتفاق افتاد اگرچه نخستین نظر بسیر و شکار ایخدود بود اما تسخیر ولایت
و کشایش ضمیر که تا این زمان قدم سلاطین روزگار دران سرزمین که در استحکام و استحصان سهیم و عدیل ندارد و در بهجت
لطافت ضرب المثل نظارگیان و شخوار پسند است نرفته بود نیز مرکوز باطن بود که همواره بیدادی حکام آن دیار
بمسامع قدسیه میرسید بتائیدات سماوی بهادران نبرد کیش و غازیان شهامت اندیش در اندک
فرصتی ان ملک را در احاطه تصرف در آورده اگرچه حکام انجا در جنگ و جدال تقصیر نکردند

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

اما چون نیت حق اساس محض خیر بود باحسن وجوه مقصوع شد و حدود هم دران سرزمین بحسب آئین که از عطیات
مجدده ایزدی بود شکر ضد بجا آوردیم و نیز چون سیر و شکار و گلگشت آن سرزمین بانوس طبعی بود تا اقصای کوهستان کشمیر
و تبت سیر نموده و نوادران نگارستان صنع الهی را بچشم عبرت بین نظاره کرده از راه ولایت پکلی و دهنور که از
نام بلدی است تا دوم خیال و تراکم گریوه و مغاک بحدیست که افکار آسمانی سیر و اوهام بلندی پیما عبور ازان طرف پایه
و شوار میداند جریده بعرصه دلنشین کابل رسیده شد و نیز کنون خاطر حق پرستان که حالیه ملک را که غزنی
مملکت و زابلستان سالک دریای شورست و بر زبر دستان انمزر بوم راه معدلت نمی سپرند بحسن تصرف بصلاح هوش افزا
فرموده بشاهراه فرمانبرداری رهنمون گردد اگر از نا مساعدی بخت کوش بنصیحت نیوش نداشته باشد و ولایت را که تنگی
وسیع ولایتی است آبادان بیکی از دادگران مان پذیر سپرده آید چون عقل صلاح اندیش دیده دور بین و
گوش شنوا داشت داستان موعظت افسانه انگاشته از باده خودکامی سرشته هوشمندی پیشکاری
شایسته بدان ناحیت فرستادیم و تا قریب سال بهادران اخلاص مند و غازیان شهامت پیوند در هر کوه
فطرت و تردد اهتمام نموده چه در دریا و چه در صحرا اقسام جنگ و جدل کردند چون هیچ نیت حق پذیرا
برفاهیت عالمیان بود همه جا نصرت و فیروزی قرین حال فرخنده مآل آن گروه عقیدت منش
گشت از آنجا که آئین قدیم است که کار معامله نشناسان کوتاه بین تباه کرده خاکم انجا را شکست بر
شکست افتاد و چون در نهاد او مایه سعادت بود بزینهار و پیمان ایلیاتی دولت در آمد تمامی آن مملکت
وسیع و قلاع آن دیار داخل ممالک محروسه شد و با آنکه چندین جنگ و جدال کرده بود بعد از آنکه
بخدمت مشرف شد از ناصیه حال او نقوش سعادتمندی فرا گرفته باز آن ملک را که جنگ
عظیم بدست آمده بود مکرمت باو فرمودیم و نیز از مطوبات ضمیر صواب اندیش تنبیه و تادیب
افغانان وحوش سیرت بهائم سرشت است که از مور و ملخ بیش بودند و در جبال حصینه سواد کوهها
و تیره مساکن ساخته همواره متعرض قوافل راه نوردان میشدند انهم بمقتضای عدالت صورت شایسته پذیرفت
اکثری حلقه اطاعت و انقیاد بگوش هوش کشیدند و گروهی ازان قطاع الطریق که بجا شقاوت و انحراف دماغ
پیچیده بود پایمال پیلان کوه نهیب شدند و بسیاری بحبال سطوت قهر اسیر شده بفرو خت رفتند و نیز از ممکنات
بعون حقیقت شیون اصلاح و افلاح بلوچان بدنهاد بود که پیوسته در خوف و رجای انحراف و اطاعت مانده
بادیه پیمایان ایران راه میگرفتند و بغیار اتمغا نام نهاده اکثری بنده های خدا را بی برگ و توشه میساختند

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

نهم بدستور دل پسند نقش بست هرگونه صورت پذیر که در مجمل ضمیر مخفی بود خوشتر از آن بمنصه ظهور جلوه نما شد و
از برکات نیک نیتی تا آنکه رایات اقبال در پنجاب بود سلطان مظفر گجراتی که با چهل هزار کس دم نخوت میزد و بسعی
مجاهدان نصرت مند گرفتار آمد و جمیع سرکشان گردن فراز آن دیار زنهار خواسته غاشیه خراج بر دوش کشیدند
و از مانع سوانح انگیز هنگام آوردن و بقیه خلاف خود را خود کشت همانا مصلحت چنان بود که خاطر مهر گزین
بر کشتن آن دو بدم بنیان بانی ملاحظه تمام دارد و غالب آن بود که چون در پیشگاه نظر می آوردند بسلامت میماند
و نیز باهتمام مبارز خان بیگلر طلب سومنات مشهور بجونه گره و سایر ولایت سورت که جنوب دیه بر ساحل دریای
عمان است در حوزه تصرف در آمد و نیز برهان الملک که او نظام الملک معظم ولایت دکن است از حوادث روزگار پناه
آورده بود و ما دامیکه خبر معدلت آن بلاد بمسامع حق نیوش میرسید او را بعواطف جلیله استمال فرموده تسخیر دکن را موقوف داشته
بودیم چون خبر طغیان و ستم رسیدگی رعایا رسید برای ولایت لوه خاندیس حکم والا کار بند شده برهان الملک را
حکومت آن ولایت داده معاودت نمودند چون کوتاه حوصله بود تاب دوام نیاورده دم استقلال زد و از آنجا
که هر سلک ناسپاسی شتافتن استیصال خویش نموده در اندک زمانی از و و از فرزندان او اثری باقی نماند و نیز سران
آن دیار یکی از منسوبان آن سلسله را برداشته تخت آرای شدند بتایید دولت ابدی عساکر ظفر طراز بسرکردگی غره ناصیه
اقبال قره باصره دولت و اجلال فرزند سعادت مند سلطان مراد را رخصت فرمودیم بسیاری آن ملک و جمیع آن ملک هندوستان
دیگر سمت حوزه تصرف در آوردند و نیز بر دار آزمایان حقیقت بینی و اقصای بلاد شرقیه ولایت بنگاله و ریکه متصل بدریای
شور است تسخیر نمودند و چندین هزار سپاهی مان بنه در سلک ملازمان عتبه خلافت در آمدند چون بعد از نعمای ابدی
داستانی دراز است برای انبساط خاطر آن عظمت دستگاه بهمین رسیده نموده بر ساحت اعلان بنگارد که چون مولانا حسینی
بملازمت استسعاد یافت در آن نسخه دیگر بکار پرداز اشتغال سلطنت اشارت شد که بر دوی خصمت ارزانی دارند
درین اثنا چندی از دار الملک بخت در عرصه نشین کشمیر آغاز فتنه و فساد نموده با دولت خداداد دم مخالفت و منازعت زدند موکب
اقبال با جمعی از مقربان بساط عشرت بر سم شکار بر آمده بر مظاهر قدرت ابدی چشم عبرت بین گشوده بود که آن شورش
مسموع شد با وجود طغیان باران بطریق ایلغار متوجه شدیم بیشتر از آن که غازیان نصرت توقع قطع گریوه ها نموده بآن ملک در آیند
بعضی از سعادت اندوزان حقیقت مند که بحسب ضرورت در آن طوفان بی تمیزی افتاده بودند تا بوبا فته سر بر کرده آنها را آورده
و چون مواکب جلال نزدیک شده بود مجددا آبان باغستان بنجران عبور افتاده بر آن گل زمین فیض بخش استلذاذ صورت
و معنوی نمود و فرستادن ایلچی رتویش ماند چون رایات همایون راجعت نمود در اثنای راه خبر واقعه مولانا حسینی

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

رسید که باتبلای امتلا و رکدشت موجب بیدتاسف گشت بنابرآن بعضی سخنان بجهت فرابسلاز الادبیاء العظام و علاء
الاصفیاء الکرام خواجه اشرف که از قدیمان این دودمان والاست گفته فرستاده شد تا همه حقیقت حال را مشهود ضمیر انور گردانید
و هم بین روابط عهود و مواثیق که بوسائل رسل و رسائل مصیص و ترصیص یافته بود گرد ترصد از جلایل ماثر محبت و یکانگی آنکه پیوسته
ثمر دهای سرت افزا حدیقه باطن را طراوت بخشند بعبد الصمد خان او زنگ رقیمه از دیاد اتحاد و مرحوم شد
رابطه خلت و صفا و اسطه محبت و ولا یعنی کلام مصادقت پیام مولات التیام گردد مطاوی رقیمه گرم فحاوی نسبه ابتدعالی
مرتبت معالی منقبت سلطنت ابهت پناه رفعت و شوکت تکاه فارس مضمار شهامت و امالت مرتقی مدارج نصفت
و عدالت نقاوه دودمان عز و علا عضاده خاندان مجد و اعتلا مطرح اشعه بوارق الهی مجلی انوار شوارق کامل
مشید ارکان شجاعت و حشمت و مسس بنیان بسالت و عظمت مسند نشین محفل عز و اقبال صدر آرای بارگاه جاه و جلال
الفایز من مبادی الفطره بمعالی الهمم المختص بمیامن الفوز بجلایل النعم قطعه کوهر افزای نگین و تیغ عبد الله خان
انکه تیغش برده از آتشه امید زنگ شهب در امیدان بهور کار شیر او هم او را بدریای دعا کام نهنگ
لازالت ارکان محبته مشیده بالدوام و دعائم ولیه موسسه بحسن الانتظام مندرج و مندمج بود و نسبت قرابت
و محبت مسابقه را تاکیدی و تشیدی و قواعد صداقت صمیمی اتمهیدی رفته بود بظهور پیوست مورث صفای خاطر
ثمر انجلای ظاهر و باطن شد مبانی یکجهتی و یکانگی استحکام پذیرفت و قوائم دوستی و یکتادلی انتظام گرفت بر ضمیر انور
و خاطر ضیا گستر که از اشراقات عالم قدس الهامات معالم انس انطباع می پذیرد مخفی و محتجب نماند که از ابتدای جلوس
براورنگ جهانبانی تا حال که مبادی قرن ثانی ست بمساعدت توفیق ازلی و معاضدت تائید سماوی در خاطر
حق پرست چنان جلوه نمائش داده که مقصود از سلطنت فرمان روائی و ابهت و کشورگشائی تقدیم مراسم سبحانی
و اقدام بر لوازم پاسبانی ست نه جمع مال و منال کردن و در حظوظ نفسانی و مستلذات جسمانی فرو رفتن لهذا
طریقه سلوک و مسلوک طریق این نیاز مند درگاه الهی انست که با دوست و دشمن و خویش و بیگانه بغیر از مدارات
و مواسات و مواطفت و معاملات امری دیگر نبوده و همواره خاطر در ترفیه احوال و آسودگی اوضاع
عموم خلایق و جمهور انام مصروف است و عنان توجه باطن باین مقصد بلند و مطلب ارجمند معطوف
حق جل علا شاهد ست و کفی بالله شهیدا که تسخیر و تفتیح ممالک هندوستان که مساحات ربع مسکون
و سیاحان کوه و هامون سواد اعظم و چهار دانگ عالم تشخیص کرده اند و از سه طرف بدریای
محیط اتصال دارد بمقتضای هوا و هوس نبوده است بل پیش نهاد همت غیر از رعایت ملهوفان و حمایت مظلومان

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

امری دیگر محظور نگشته و ازین پیشتر که روی همت همایون بهر جا که آورد دولت اقبال بعزم استقبال پیش آمده و عنان
عزیمت مبارک بهر جا که معطوف داشته فتح و نصرت بطریق استعجال اقبال نموده هر گاه که شمه کرمه شجیه مرضیه ما سایر عباد الله
چنین پادشاهان سلطنت و شکوه که از عمده ناسید یافتگان درگاه کبریای الهی اند و معهد ارواط استانی جانبین ضوابط محبت
فیمابین متحقق و متمکن است و قرابت قریبه سابقه ضمیمه نسبت لاحقه شده باشد بر هوشمندان حقایق آشنا ظاهر است که یکی ازین روابط
در التیام محبت و لا کافیست فکیف که اینهمه ادعی جمع شده باشد غیر از دوستی یکجهتی منظور نظر حق بین حقیقت آیین خواهد بود و پیداست که
بمیامن این موافقت و موالات وسیله انتظام احوال عالم و عالمیان و نظام اوضاع جهان و جهانیان خواهد شد ایامی که در وادی مواخذه رسائل
رسل و رسائل مرقوم شده بود هر چند در نظر عقل و دین سخن در آن باب ناکردن جز سخن کردن داشت اما اغماض از آن وادی
رنگ تطویل کلام در انتظام ملائم پنداشته باین قطعه که از جمله اکابر دین منقول است اختتام داده قطعه قیل ان الائمة قد ولد
قیل ان الرسول قد کهنا ما نجا الله والرسول معا من لسان الوری فکیف انا الحمد لله والمنة که از بدو ایکتاف
صبح اتحاد و تکوین ظهور شعشعه نیر سلطنت سعادت قرین همواره مطمح نظر منهج قویم ملت و دین مسلک مستقیم حق و
یقین بوده لاجرم بموجب الملک والدین توأمان رتقای مدارج سلطنت همایون و اعتلای علام دولت و زاز زرین
کمال پنداری ما را وسیلی قاطع و حجتی ساطع است الله تعالی بمکنات در مرضیات خویش راسخ و ثابت قدم دارد و چون
جوامع هم سلاطین عدالت انتما که صدر نشین ارایک و اعتلا اند نسبت که کافه خلایق و جمهور ایامکه بدایع وایع حضرت
صمدیت مآب در مهاد امن و امان بوده ملازم عبادت الهی و مراسم معاش خیر خواهی جهد بلیغ نمایند بنابرین
مدت در تنسیق انتظام این ممالک محروسه که مقرر سرادقات چندین سلاطین عالیمقدار و حکام ذوی الاقتدار بود
مینمود و بتفاوت ایزدی که شامل حال این بنا زمینه درگاه الهی بوده از سر انجام مهام این ممالک فراغ کلی دست داد
اکنون بحال که از زمان طلوع نیر اسلام الی هذا الآن جوامع حول سلاطین کشور کشای لمعات سیوف جوانین ماهای
پیرامون آن نگردیده بود مساکن و مواطن اهل ایمان شد و کنائس معابد اهل کفر و شعدان مساجد طاعت و مشاهد عبادت ارباب
ایقان گردید الحمد لله تعالی که انجمن دل بخواست انتظام التیام یافت و حسب الدعا سامان سر انجام پذیرفت
جمیع سرکشان و گردن فرازان از جنود و جنود و غیرهم حلقه اطاعت بگوش هوش اعتقاد کشیده داخل عساکر نصرت مآثر
شدند و طوایف انام را باهم ارتباط و انضباط تمام دست داد و ما نیز بمصداق احسن کما احسن الله الیک همگی
توجه بتمهید قواعد رأفت و تاسیس مبانی نصفت داشته تحت انوار عاطفت مبذول داشته صدایق
آمالی و آمال ایشان را از رشحات سحاب مکرمت و احسان و قطرات مطرات فضل و امتنان

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

تازه و سرسبز میداریم و پیش نهاد همت خاطر فیاض آن بوده است که چون از زمین مهمات فراغ کلی دست دهد
بدرقه عنایت الهی و هدایت ازلی کفار فرنگ که در جزایر دریای شور در آمده هر شور انگیزی آورده اند دست
تعدی بر ایران حسب الیقین زاد هما الله الشرف و ازکرده جمعی کثیر انبوه کشته سنگ راز ایرتاجر شده اند خود متوجه
ایزدی متوجه شده ان راه را از خار و خس پاک سازد لیکن چون شنیده شد که بعضی از امرای عراق نسبت بوالی خود
در مقام بی خلاصی شده از عروه وثقای حسن عقیدت که باعث ارتقای ایشان بمراتب علیه بود عدول نموده
بعضی بی اندامیها کرده اند و در خاطر حق شناس میگذشت که یکی از فرزندان کامکار نامدار که بارقه سعادت
از ناصیه حال ایشان درخشنده و لایحه شده از زیاده طالع اقبال شان مسیر همین است بدانجانب تعیین فرمائیم تا خاطر از معاصدت
انها جمع نشود بامری دیگر متوجه شویم الحال که سلطان روم بهمو و مواثیق جد و پدر بزرگوار خود را کان لم یکن
انگاشته نظر بر ضعف صوری حال عراق کرده بدفعات افواج فرستاده اند قطع نظر از انکه از شاهره سنت و جماعت انحراف
ورزیده اند نظر بمحض انتساب خاندان نبوت خود متوجه شده معاونت فرمائیم سیما که تعارف اسلاف منظور باشد
علی الخصوص درینوقت که مسموع میشود که فرمانروای ایران علی قلی سلطان همدان علی را باتحف و هدایا بالتماس کمک
و مدد روانه کرده اند بهمت عالی همت واجب و لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان منعطف
شود بخاطر چنان میرسد که چون روابط محبت و نسبت قرابت بآن سلطنت دستگاه از قدیم الایام است بتجدید
از فرستادن مکتوب محبت اسلوب بمحبوب سادات نقابت پناه میر قریش ضوابط و داد و قواعد اتحاد
استحکام گرفته است در ان زمان که حدود خراسان مخیم سرادقات اقبال و مضرب خیام عز و علا گردد
سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده بآن حدود تشریف شریف ارزانی دارند تا آن سریر
مجمع البحرین عز و علا و مطلع السعدین بجد و بها گردد و بالمشافهه بتوسط قاصد پیغام اساس محبت و یگانگی
مستحکم تر ساخته بعضی سخنان لاوزیر و اسرار حقیقت آمیز که مخزون و مکنون خاطر است و شرح خدا شناسی و
حق پرستی که بقدر استعداد و با فاضت فیاض علی الاطلاق دریافته است مذکور مجلس انس سازد
و از نفائس حقایق الهی و شرایف دقایق آگاهی که بر خاطر عاطر آن همت دستگاه پرتو انداخته باشد
نیز استماع نماید که خلاصه زندگانی و زبده کامرانی صحبت اشباه انسانی و موانست اجسام
روحانیست خلیفه که همین در میان و برگزیده خدا و نظر کرده بارگاه کبریا متحقق شود
هر آینه این معنی باعث شمول فیض و عموم فضل خواهد بود و در ان زمان که بعنایت خدا

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

این آرزو بوقوع آید چون بهمت منظوران الهی و سرفراز کردهاء خدائی بر تحصیل رضای او تعالی هست استحصال
تام و تسلط بر افراد انام بنابران مرکوز خاطر حق جو آنست امید که مطلب مقصد ایشان نیز آن باشد که در
یکی که حق شناسی و حق طلبی بیشتر باشد آن یکی نیز استرضای خاطر او را لازم دانسته بر مقام کمال یکجهتی بوده
از صلاح او در نگذرد و الحال که نسبت یکانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکار شده هست رباره امداد و کمک
حاکم ایران و خراسان آنچه صلاح دید ما و شما خواهد بود از مکمن بطون بعالم ظهور خواهد آمد و معذرتیکه در باب قضیه فرزند
شاهرخ میرزا رقمزده کلک محبت نگار شده بود مستحسن خاطر انصاف گزین افتاد الحق که مشار الیه بواسطه
خردسالیها و خودپسندیها از رهگذر کم فطرتی و بدمصاحبتی منشاء چندین امور نالایق گردیده بود که هر کدام
از آنها با نفراده مستدعی آن بوده که کار او باین حد رسد چه او لا بواسطه اغوای بعضی کوته بینان از لوازم اطاعت
و مراسم عبودیت مالیسار تساهل نمود و ثانیا بآن عظمت دستگاه که قطع نظر از مواد مودت و قرابت که میان ما
و آن رفعت پناه واقع هست از روی جلالت و رتبت طرف نسبت نمیتواند شد بی ادبانه پیش آمد ثالثا بجد
بکوارخود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمه او داشت آنچنان سلوک نمود هر تنبیهی که نسبت باو
واقع شد از قسم القای ربانی و الهام یزدانی بود الحال چون از خواب غفلت بیدار و از مستی غرور هشیار
شده التجا و اعتصام بعروه وثقای عاطفت نمود غیر از آنکه بتفقدات و تلطفات غرامتیاز بچشم امری دیگر ملحوظ
نمیگردد و ماسوای از مراسم مودت و قرابت آن عظمت دستگاه نیز نیست که از زلات اقدام او اغماض نمایند بجهت
مبانی محبت و استحکام قواعد مودت افادت و حکمت پناه زبده مقربان هواخواه عمده محرمان بارگاه حکیم همام را که مخلص
راست گفتار و مرید درست کردار است و از صحبت و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده و رای او را هیچ نهج تجویز نکرده
بودیم برسم سالت فرستادیم چون شرط دوستی ما و او در آن نسبت متحقق هست که مدعیات را بواسطه دیگری
بموقف عرض میرسانند اگر در مجلس شریف ایشان همین اسلوب مرعی باشد گویا فیمابین مکالمه بواسطه خواهد
بود و بجهت پرسش واقعه غفران پناه رضوان دستگاه اسکندر خان انار الله برهانه سیادت مآب نقابت
نصاب بر صدر جهان را که از اعاظم سادات کبار و اجلاء اتقیای این دیار هست مقرر کرده بودیم بواسطه
بعضی امور دیگر ترا خبر افتاده بود و در نبولا بر فاقت حکمت پناه مشار الیه را فرستادیم و المودجی از تحف
دهدایا بتحویل عمدة الخواص محمد علی قلی خان بموجب تفصیل علیحده ارسال نمودیم باید که بمقتضای عنایت
نگاه دارند و الحال بوعده عمل خرمودده همواره از طرفین طریق ارسال رسل و رسایل و الحاق تحف مسلوک باشد

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

و از فرغانه طلب و استقن فرستادن کبوتران پری پرواز و آمدن حبیب عنقبار طایر بزی بال شوق در انتعاش
و اهتزاز آمده استشمام شمائم یکجهتی و وداد نمود اگرچه توجه باطن باین مشتی پرندها که در نظر اولی از لهو و لعب
نماید ولیکن در نظر ثانوی چرخ و بازی آن بادار نسبت شوقی و مناسبت ذوقی ارباب جد میدهد و موجب
توجه بیدار اعشود در کرنه حضرت واجب تعالی هر سر ایشان بخاطر آگاه است که از اشتغال صوری احیانا با مثال این امور
بر کمال توجه مبدا جلبالی مش نیست و بجر و مال و بر ظاهری اکتفای خاطر حق اندیش نه امید که همواره بارسال
شرایف صحایف محبت و جلایل رسائل مودت تحریک سلاسل اخلاص و تاسیس مبانی اختصاص نماید شعر
نامه بر حرف اختصاص تمام مکرر شد و السلام و الاکرام بر عبد الله خان اورنگ سپهدار ملک
توران در جواب استشمام گلدسته بهارستان یکتا دلی و یگانگی و استطلاع کارنامه نگارستان
دوربینی و فرزانگی که آراسته نخلبندان بوستان سرای آشنائی و نگاشته نفس پیوندان نگارخانه دل افروزی
و دل کشائی آن والا دودمان خجسته خاندان گوهر افزای افسر و رنگ پرده کشای چهره دانش و فرهنگ صدر
نشین ایوان شهریاری چابک خرام پیشگاه سپهداری سپه سالار نبرد گاه دلاوری و دلیری شهسوار امید
چولانگاه شیرمردی و شیری خدیو کامکار کشور دادگستری نوآئین نامدار جهان دانش پروری فروزنده
چراغ خانی و فرازنده چتر کیانی بود و در خوشترین هنگامیکه کوس نوروزی آوازه جهان افروزی کوبند نیلگون بلند
ساخته نیر اعظم عطیه بخش عالم یعنی آفتاب جهانتاب که سلطان چارباش ایام و قهرمان هفت اقلیم عناصر احرام سیاه
فرخندی و فرخی بر تارک خود گل انداخته بود و باد بهاری روح بناقی در کالبد نورسان شهرستان آب و گل میدمید ابر آوری
پای نورسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شست و شوی داده پیرایه خوشدلی و خرمی سرمایه دلگشائی و شادمانی
شد بنیاد دوستی از سر نو بلندی گرفت و آئین یکتا دلی تازه از جمندی یافت سخنان دلاویز از دوستی خویشی
و یگانگی و نیک اندیشی که نگاره عنبرین شمامه نگارش یافته بود و بکلک گوهرین سلک گزارش پذیرفته بود صحیفه سپهر
مستحسن اعتنا و موجب بهجت خاطر گردید بزلال دانشمند دیده آسمان پیوند که گنجینه راز خداوندی و آئینه چهره هوشمندی است پوشیده
نخواهد بود که این نیازمند درگاه بی نیاز در این سی سال که از نیروی آسمانی بر تخت کامرانی نشسته همیشه پیشه
دانش و بینش نداشته که این همه جهانگیری و فرمانروائی و تیغ گذاری و کشورکشائی برای بجا آوردن گیر و دار سیاست
و گردون کار و بار پاسبانیست گرد آوردن گنجهای زر و سیم و آراستن تخت و تهیم با کل ماندن خواهشهای ناپایدار و سرفرو
در گریبان آرزوهای ناهموار چنانچه همیشه با دوست و دشمن و خویش و بیگانه جز نیکی و خواهی چیزی دیگر در دل نبوده

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

وهمواره در آسودگی جهانیان از خرد و بزرگ و مهربانی با مردم روزگار از نزدیک و دور
خدا آگاه است که پاک نمودن چهار دانگ هندوستان و جنس خاشاک رفتن از این بوستان چه از پهلوی
شور پیوسته است از سر خودخواهی و خودکامی بخود دل بیش نهاد از روز جز نوازش خاکساران نگذارش
نشده و از این سبب سوگند رو آورده شد کارهای شوار بآسانی پیش یافته و چهر از روز از پرده مسند انجمن
پذیرفته هرگاه که شیوه فرخنده با دیگر بندهای خدا چنین باشد بآن والا دودمان بزرگان یافتگان و گاه
اند و با همین پیوند دوستی و قدیم خویشی و نزدیکی در میان واقع شاهد بر هوشمندان جزو بین بعید است که یکی از زیبنده یکانگی
بلند هرگاه آینه و عمر یکجا شده باشد پیداست که خبر یکانگی در میان نخواهد بود این یکانگی و یکدلی شیر آبادی
و پیوند جهانیان حاصل شد و آنکه در دیر و نستان نامهای گرامی عدم اظهار لوازم دوستی ایامی موانع غریبه بقته بود و بیچارگان
پیوند کیشان پوشیده و پنهان ماند چه دل گرانی ایشان از دشمنان گیر دارد و بسر کشان و دلگار چون این خواهد داشت با
گفتگوی چندی از سخن سازان بیاپل و تبه کاران کج نهاد ناپاک نظر بخیره دی چند خود نیچر عیب پسند بر عم هنر
شوند از بدیاغی رسند باد شوند از بچراغی رسند که از تیرگی گردون و کوتاهی بافتند بیجا ساخته بودند
گروهی از ساده دلان هیچ دان از روگردان گروه سخنان ناشایسته بقبر اک انکس بسته اند چه گنجایش آنهمه
بیفروغ اینگروه بی سر انجام بر فرمی که اندک پتو در پا دارند اسپ سمالی الا دو مان گرگ گزنده گاه حد او
و دوراندیشی و باریک بینی ایشان همه وش چه گنجایش آنه اشته باشد که گوش هوش بر این سخنان ناسزا اند
نامه و پیغام دوستی باز ایستد و اگر چندی از راندهای گاه و ماندهای گمراه از هندوستان روی دل رفته باشند
سالوسی آمده دروغ راست نموده خواهند که راه سخن یابند و خوهش دم زدنی کنند و بر آن شاه گرامی
دوستی نشیند و سر چشمه یکانگی بخاشاک بیگانگی آلوده شود سزاوار دوستی آن بود که ایلچیان نافرستاده
میشگاه قلندر از تبه کار آگاه میشدند چند خواسته باشد اگر بوی از سخنان دور از کار می یافتند روش دوستی آن بود که
دانشوران سنجیده را فرستاده از چگونگی سپرسیدند باری گذشت آنچه گذشت اکنون چون لاله زار دوستی تازگی
خرم و سرسبز شده دل بخش آن شد که اندکی از سرگذشتهای پیشین نگاشته خامه راز ساز در پوشیده نماند که آنچه از زیبنده
کتاب و سنت بر ساحت ضمیر کاهان تافته و بشهادت نظر دقیق و اشارات ارباب کشف و تحقیق اعتضاد
یافته و بالجمله باتفاق اهل ملل و نحل مقرر شده است که عمده موجودات شرف رتبت و رفعت منزلت
نوع گرامی انسان که مثال اقبالش بتوقیع وقیع فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا مزین است گوهر شاهوار

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

عقل است که شناخت خداوندی بطور بستگی و عبادت کارکاکا فرمیش با و بازپرسته و باتفاق اصحاب
نقل و ارباب عقل نورانیت این گوهر شب تاب بلند شاهان بزرگش و شهنشاهان والا تراز همه روشن و دارند
و دانشوری تا جداران بخت بلند و بخیتدان دانش پسند از همه بیشتر است چه هرگاه که در کارخانه آفرینش
هر کس را فراخور احتیاج و استعداد دانش میداده باشند هر آینه این طائفه علیه بمزید فهم و ذکا موصوف خواهند بود آنانکه
که دانش تا چه و بینش و ستگاه مولانا مرزا جان گیسر آمد دانشمندان نامدار و یگانه اوستادان روزگار و از اکابر
علمای این دار اعظم اصحاب یقینست هر چند بادشاهان دانشوران همنشینی این نوع قوم میباید اما پیداست جائیکه
خرد و دور بین دانش خدا آفرین آن عظمت و بزرگی خواهد رسید نهم فادت پناه مذکور یا و نخواهد رسید و چون بر
فطرت صاحبان این یکتا لازم است که این یاقوت بی بها و فیروزه خاتم کبریا را معطل نگذارند و همواره در
سلک معاش و معاد استعداد و استعانت طلبند حضور صادر وقت صحبت با خوندهای پایه دل و سیه کاران تیره
درون که از برای آنش جاده زبردستی و خودی خود پرستی چشم بر کاغذ دوخته اند و فرمان آسمانی و نامه جاودانی که
فرستاده خدا و رسانیده پیغمبر اوست از شاهراه گردانیده بزنگ بگرد و امیمانید و تجملات نصوص را تاویلات و
تسویلات نمود میخواهند که در فرمانروائی و کارگذاری شریک بادشاهی باشند و از این رهگذر دل دانش گزین که همواره
در تحصیل مرضیات الهی میباشد چون اختلافات بسیار در هر باب بسمع همایون میرسد مطالب علمی و علی طلب دلائل و براهین مینماید
و همواره استکشاف غوامض مسائل دین و تنقیح مقاصد مجتهدین و مستنبطات عقاید سلف و ماخذ اقاویل خلف و
تفحص موارد و خلاف و تصفیح مواقع اختلاف و منشار خلافی که درین یکهزار سال میان علمای امت تنازع فیه بود
چنانچه کتب متداوله مبسوطه بر تفاصیل آن مشتمل است مینماید و در مبادی احوال گفتگوی این معنی باعث بیرونقی
و کساد بازاری نادانان که تلبیس و تزویر در لباس باب دانش در آمده اعتبار تمام پیدا کرده بودند میشود
و موجب پیش آمدن جمعی از ارباب دانش و اعتبار گرفتن آنها که بواسطه بدنفسی طائفه اولی در زوایای
خمول بودند میگردد و این نادانان نما بموجب قبح سیرت و سوء سیرت خود خیره شده و از طریق
برگشته بعضی مقدمات نالایق را شهرت داده موجب بدانجامی چندین از امرای بنگاله در اقصای
ممالک شرقیه هندوستان تعین بودند و بموجب بدطینتی و کم فطرتی اراده طغیان و بغی جوهر دماغ
ایشان را فاسد داشت و مدتی مدید از در خانه دور بوده دست آویزی برای نادان در خانه
و باغی شدن میخواسته اند می شود چنانچه این بی سعادت آن کاهی نسبت ادعای

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

الوهیت دکاهی نسبت دعوی نبوت بایجانب نموده خود را در گرداب بلا و موج حیرت انداخته رسوای خاص و عام
شدند و خاک مذلت و گرد خجالت بر فرق روزگار خود انداخته بدار البوار شتافتند فی الواقع ساحت قدس
ساحت جناب کبریای الهی را بخس و خاشاک امکان چه نسبت است و در سراپرده عصمت نبوت پای سندان عقال هوا و
هوس را چه مناسبت باعث تعجب میشود که در مجالس ارباب دولت که از تائید یافتگان الهی اند امثال این مقدمات بسیار
احتمال هم چرا بگذرد و شیعیان بصرفه کور را برای چه اجازت امثال این مقدمات باشد و حق تعالی شاهد است که چون
همگی همت مصروف بر تحصیل رضای الهی است از سخنان مذکوره ارباب نفاق غباری در مشرب عذب خاطر راه
نمیافت چه هرگاه حضرت واجب تعالی از دست طعن کوته دستان کم بین خلاص نشده باشد و حضرت
انبیا و رسل از سرزنش بیخردان بدآیین نجات نیافته باشد معاذ بندهای خدا را از آن چه اندیشه از بدنامی
چه ملاحظه الحمد لله المنه که همیشه پیش دید دانش و بینش فرموده خدا و پیغمبر او بود و روز افزونی بخت
همایون ما گواه حال بس است الله تعالی بمکنات را در مرضیات خود ثابت دم و راسخ قدم دارا د و چون همگی
همت سلاطین عدالت انتما آنست که در رضای خالق و آسودگی خلایق بوده بنوعی سلوک نمایند که خلق
خدا از آسیب ارباب شرارت در امن بوده در لوازم عبادت الهی و مراسم معاش خیرخواهی و فارغ
البال باشند بنابران محض از برای رفاهیت کافه رعایا و عامه برایا که بدایع و دول الهی اند درین
سی سال در پاک کردن زمین هندوستان چندان کوشش بجا آورده که جاهای دشوار از چندین
راجهای فرمان روا و سرکشان ناسزا بدست آمد و همگی سرانجام آن بدانگونه که بایستی شد چنانچه بتخانهای
هندوان بدکیش خالی تعالی و درویشان خدا اندیش گردید و بجای آواز ناقوس بت پرستان بانگ نماز
بلندی گرفت و همه کارهای اینجا چنانچه دل بخواست همچنان شد و از روی خواهش سامان و سرانجام
پذیرفت و همه سرداران گردنکشان گردنبندگی بر میان جان بسته و گوشواره فرمان بردارے
در گوش فروتنی کشیده بلشکر فیروزی اثر در آمدند و این همه مردم گوناگون را باهم پیوند دست داد
و مانیز سر نیاز بر زمین خاکساری و تارک امیدواری بدرگاه خداوندگاری نهاده جوستان زردی این
مردم را بسرچشمه داد و دهش سرسبز و شاداب ساختیم و پیش نهاد خاطر آن بود که چون این کاروبار
سامان و سرانجام یابد شوریده بختان فرنگ که در جزایر دریای شور در آمده سر بشورانگیزی برآورده اند
و سنگ راه دریانوردان هفت کشور شده بسمت ازایران حرمین شریفین زادهما الله شرفا و آزار

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بسیار میرساند خود پوشش نموده آن سواد را ازین خار و خاشاک پاک سازیم لیکن چون شنیده می شود
که او باش قزلباش از جلوه عقیدت اخلاص بر دل آمده بوالی خود بی ادبیها کرده اند بخاطر حق جوی میرسد
که یکی از فرزندان کامکار را بدان جانب تعیین فرمائیم قطع نظر از آنکه از شاهراه سنت و جماعت انحراف دارند
رعایت خاندان نبوت بر ذمت همت لازم است علی الخصوص که حقوق اسلاف سابقه بر مجان باشد قسما خاطر
ازین بگذرد جمع نشود نهضت بجای دیگر نکنم و الحال که سلطان دم عهود و مواثیق جد و پدر بزرگوار خود را کان لم
انگاشته نظر بر ضعف الی عراق انداخته بدفعات افواج فرستاده اند و مسموع میشود که والی عراق سلطان علی همدان
او علی را بجهت طلب کمک بایشان فرستاده اند بخاطر چنان میرسد که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان
منعطف سازیم و اعلام اعلام امداد و اعانت بوجه اتم و احسن بنمائیم و در دل چنان میگذرد که چون آئین یگانگی و
یکدلی بان والا دودمان سالهاست که هست تجدید مراسم محبت لوازم قرابت از فرستادن مکتوب محبت اسلوب
بمصحوب سیادت و نقابت پناه سعادت دستگاه میر قریش استحکام یافته است میخواهیم که چون نزدیک بخراسان رسیده
شود آن والا دودمان نیز از آنجا از راه دوستی آمده در آن سرزمین سپهر آئین بدیدار گرامی شاد کام سازند
دار گفت و شنود دلاویز پرده کشای چهره یگانگی گردند امید که سخنان خدا دانی و رازهای پنهانی که در دل ما گرفته
یک یک گفته شود و آنچه از دوربینی و خدا پرستی در دل آن والا دودمان تو اندا خبر ما شنیده آید چون شاه فرخنده
جائی که بیچ آئین و برگزیده خدا فراهم آمده زبان راز یکشایند و سخنان دلنواز با هم بگویند و چون پیش دیدم میر فراز
کردهای خدا خواهش بر آوردن نام بلند سرافرازی نمودن به بندهای دیگر نیست دل چنان میخواهد امید که
ایشان نیز همچنین میخواسته باشند که در هر یکی که خدا شناسی و خدا اندیشی بیشتر باشد آن یگانگی پیروی و دلجوئی او
خواهد و در یکدلی و یکروئی او فرو گذاشت نماید و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر شده و بار
امداد و کمک اهل عراق و خراسان موافق صلاح دید آن حشمت دستگاه بعمل خواهد آمد دیگر آنچه از قصیه شاهرخ
میرزا نوشته اند بسیار خوب نوشته اند سخن آن است که از آنجا که خرد سالیها و خود پسندیهای دبوی با این همه
کوتاه بینی هم نشینان بد داشت سزاوار چندین ناشایستگی شده بود که هر کدام از آنها باین
پایه میرساند چه از آن بی پروائیها که از بندگی ما کرده و چه از آن گستاخیها که بآن والا دودمان نموده
هر چند از دوستی و خویشی که بما دارند چشم پوشیده شود و راه پایه آن کج بی لوبانه پیش آید و
چه از بد اندیشیها که به پدر کلان بزرگوار خود نموده هر چند باید رسید از خدا رسید و بی گمان

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

شایسته همه آوارگی یا بود اکنون چون پیش از خواب پریشان بیدار شده از سرگرانی مستی هشیار گشته
باینجانب رسیده است خبر مهربانی نمودن و از کارهای وفراموشی کردن چیزی دل نمیکند و امید از دوستی
خویشی نوالاد و مان نیز چنانست که از گستاخی چشم بوده و بجهت تشیید مبانی محبت و استحکام قواعد مودت
افادت و حکمت پناه بده مقرر بود اخواه عمده محرمان کارآگاه حکیم تمام که مخلص است گفتگو و مرید درست کردار است
و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده دوری را بهیچ وجه تجویز نکرده بودیم بر سم رسالت فرستادیم
چون در ملازمت ما او را آن نسبت متحقق است که مدعیات ما پیوسته دیگری معتقف عرض میرسانند اگر در مجلس
شریف ایشان هم چنین اسلوب عجی باشد گویا مکالمه فیما بین بواسطه خواهد بود و بجهت پرسش واقعه غفران
رضوان دستگاه اسکندر خان انار الله برهانه شهادت مآب نقابت نصاب صدر جهان را که از اعظم
سادات کبار و اجله اتقیاء این دیار است مقرر کرده بودیم بواسطه بعضی امور در جنبش تراخی افتاده بود
درینولا برفاقت حکمت پناه مشار الیه فرستادیم و انموذجی از سوغات به تحویل عمدة الخواص خواجه
محمد علی بموجب تفصیل علیحده ارسال نمودیم ترقب آنکه بمقتضای فحوای غرای تهادوا و تحابوا عمل
فرموده همواره از طرفین طریق ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوک باشد دیگر از فرستادن کبوتران پر پرواز
و آمدن حبیب عشقبازان شهپر مرغان شوق در جنبش آمد و گلزار خواهش گلگل شگفت اگرچه بحسب نمود جز بازی
بیش نمینماید اما در معنی با دار مواجید ارباب ذوق میدهد معهذا اشتغال صوری این مستی پرنده چون
بدیده جزو بین بازی نگر و جز پرده چهره از نیست بر همین مال و بر چشم امید باز نه امید که همواره همبرین ایلچی
بنامه و پیغام خوشدل و شادکام مینموده باشند بیت چون قلم آمد بلفظ شادکام ختم شد خط محبت
و اسلام

خطاب حضرت شاهنشاهی بشاه عباس تخت نشین کشور ایران

ستایش و نیایش عتبه کبریای احدیت جل جلاله و تقدس اسماه و شانه است که اگر جمیع نقاط عقول و معدل
فهوم با جنود مدرکات و عساکر علوم فراهم آیند از عهده حرفی از آن کتاب پاک تقوی از آن آفتاب تقوی اند بر آید اگر چه دیده
تحقیق جمیع ذرات مکنونات سرچشمه حمد ایزدی اند که از زبان بر پای بر آمده تشنه لبان و تفسیدیان بیدای
نپیدای حمد حقیقی بهتر زبان سیراب باشند و از پس آن بهتر که کمند اندیشه از کنگره جلال صمدیت که جایهای
پاکان آن نخبه اوست کوتاه دست در حبال لغوت گرد و قدسی شکوه حضرت انبیا و رسل علی نبینا و علیهم التحیة و السلام
در آمده لاشرایف حالات ثنا بنا بنال عطیات که جمهور انام از کریمه صلات و غوایت بشاهراه عنایت و هدایت آورده اند

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بر منابر تنبان او انموده و شرح معانی احوال و مکارم اخلاق طائفه مقدسه ملبسیت که رازداران اسرار
کبریا و پرده کشایان سرائر انبیا اند بزبان افزوده ذره ذره آستدعای رحمتی تازه باید کرد لیکن
چون دیده انصاف ملاحظه میکند مرآنیه مدایح این مظاهر کونی و الهی و معانی این مجامع انفسی و آفاقی را
که متهلک در حق و فانی در بقای مطلق اند ظل مجاهد کبریای خداوندی و پرتو صفات علیای یزدی
میباید پس شایسته آنست که از ان داعیه نیز دست باز داشته نکته چند از مقاصد متعارفه ارباب دانش و
بینش که موجب حکمت علمی انتظام سلسله امکانی بآن منوطست در زباجه اظهار نهد که هر آینه در عصور
روان کرم روان مسالک دین و سیراب لان منابل یقین که ارواح جداول ظهور و بطون بیش نهاد همت
اساس داشته اند باین دست آویز نیاز مستغنی و مستفیض سعادت خدمت میکرد الله تعالی و تقدس که بمشاهده
صفوت نامه کرامی که بمصحوب یادگار سلطان حسین شاه ملوم مرسل شده بود در اوسط ایام بهار و منظر
اعتدال لیل و نهار اتبرا بخش باطن جهر اکین شد و یاد طرب آمیز شقائق و ریاحین در باغ روزگار پیچیده بود
که این کلدسته محبت و لانکهت سان مشام یکانگی کشت و آنچه در توقف تسطیر مایل خلت و ولادت مادر
کلک محبت شد بود بغایت موقع خود جلوه استحسان داد فی الواقع روابط معنوی چنان اقتضا میکرد که اینهمه
دیر نکشد لیکن از حدا و وارد مسموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم و عجایبات قویم با سلاطین ممالک
هندوستان و اساطین این مرز بوم که مشاهیر جداول اسمای چهار دانگ هفت اقلیم گفته اند اتفاق افتاده
بود درین مدت مدید این سواد اعظم با همه وسعت و فسحت که در میان چندین رایان جو در ای
و فرمانروایان سپه آرای انقسام یافته بود همواره بر سر تمرد و تجبر بوده باعث تفرقه خاطر
میشدند بنیروی توفیقات آسمانی بتسخیر اولیای دولت قاهره در آمد و از گریوه هندکوه تا
در اقصای دریای شور از سه طرف جمیع سرکشان و گردن فرازان از فرمان روایان
زبردست و راجها و رایان بدمست و افغانان کوه نشین و کوتاه بین و بلوچان بادیه پیمای
کزین و سائر قلعه نشینان و زمینداران شمولا و استقلالا در ظل اطاعت و
انقیاد در آمدند و در اسنام صدق و ایتلاف قلوب طبقات انام شرائط
متساعی مبذول داشته شد و بمیامن توفیقات غیبی آنچه در تنبیه گاه ضمیر حق گزین مشافت
وجه اتم ظهور آورد و اکنون که صوبه پنجاب مستقر رایات منصور شد مکنون خاطر حقیقت مناظر بود

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

که یکی از طرز دانان بساط عزت و انه شود و دریان شنا بهمی چند سالح شد اعظم انها استخلاص عموم رعایا کافه سکنه
ولایت دلپذیر کشمیر از ابادی خطه تسلط اوباش بود و باوجود غایت استحکام اشد طرق ارتفاع جبال و تراکم اشجار و وفور
گروه مغاک که عبور مرکب اوهام می از ارتکاب مصاعب انجا صعب تر تواند بود باشتیاق عرده دلی توفیقات الهی
و استمداد ارواح طیبه حضرت ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بآئین شکرف حکم مرور عساکر عالیه فرموده شد چند هزار
خار از اشجار بکندست مزعزل پیش میرفتند و قطع احجار و قطع اشجار بدیع طولی نموده در تصحیح و توسیع طرق
مسالک میکوشیدند چنانچه در اندک فرصتی ان ولایت دلکشا مفتوح شد و عموم رعایا از الویه معدلت استظلال نمودند
چون ان عشرت اباد که ممدوح جمیع نظارگیان حسن پسند است از عنایات مجدده الهی بوده خود نیز در ان
کلش زمین رسیده سجدات شکر پروردگار بجا آوردیم و تا بکوهستان تبت سیر کرده از راه ولایت بلتی و متوکه
راهیست در نهایت صعوبت عبور نمود و عرصه کابل فسیح زمین مخیم سرادقات عساکر اقبال شد و منزل افغانان
سباع سیرت و طباع سیرت که در ولایت سوات بجور و تیره راه و نکبش سنگ راه مردمان قوی ران میشوند بلوحان نهاد و در دیگر صحرا الشینان بهائم طبیعت تعالب صد لعیت که خار راه مسافران ایران میشدند
بطریق استطراد روی داد و اصل توقف انکه بعد از شیوع واقعه ناگزیر حضرت شاه علیین مکان انار الله برهانه
عدم انضباط احوال ایران هر چه مرج ان دیار بود که بقضای سجاد فوع یافته و تیغ لا کر الحی حسبه پیغام
رسید معلوم شد که ان اختلال سوی کمین نهاد و هر آینه از استماع انخبر خاطر نگران و باطمینان اورده و در باطن
حقیقت تاسیس میریخت که در ینوقت محض پرسیدن شایان آئین مروت و فتوت نباشد و در ینهنگام جهان پرسش
بظهور رسد که هر گونه کمک و امداد که مطلوب باشد بوقوع اید لیکن چون مهم قندهار در میان بود و مرزایان انجا
لوازم معاونت و معاضدت ان دودمان عالی تکاسل و تقاعد مینمودند و در مواقع حوادث و مکاره که محل استطلاع
عیار جوهر دقاق ست قطعا اثار یکجهتی و یکانگی بظهور نیاورده اند و نیز بمامن ارفع ما که موطن جهان ناز
و نعم ست توسل شایسته بتقدیم میرسانیدند محظور حواشی باطن بود که اولا قندهار را بکسان خود بسپاریم
و مرزایان اگر نشاء دولت روز افزون داشته باشند و از ماجرای سو الف ایام دم گشته امانت
و خدمت ان صدر نشین نعاده طبیعین طاهرین را ملتزم شوند در صورت افواج قاهره بایشان متفق بوده
هر گونه امدادی که مرکوز خاطر ان قرة العین باشد بجا اورند لیکن چون مرزایان از منتسبان خاندان عدیده
بودند بی انکه استفسار شود فرستادن جوشن منصوره در نظر عموم کوتاه بین مشتبه بعدم ارتباط می شد

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

923 6/4 Acc. 7522

ازین اراده منصرف گشت و درین اثنا رستم مرزا در دو سعادت نمود و صوبه ملتان که چندین مرتبه زیاده از
قندهار بود باو اختصاص یافت و منظر حسین مرزا شمول عواطف را طلبیده و والده و پسر کلان خود را
آنجا فرستاده عزیمت آن دیار و بعد از آمدن او عساکر فیروزمند در قندهار بوده هر گونه امداد و معاونت
بآسانی خواهد نمود و چون در آئین سلطنت و کیش مروت الفاق مقدم بر اختلاف و تخلیط اصلح از
حرب علی الخصوص نیت حق طویت ما که از مبادی انکشاف صبح شعور تا این زمان همواره اختلاف
مذاهب و افراق مشارب منظور نداشته و طبقات انام عباد الله دانسته در انتظام احوال عموم خلایق کوشش
نموده ایم کمات این نیت علیا که مقتضای ظلیت عظمی است مرة بعد اخری مشاهده و ملحوظ گشته در بنولا که ممالک
پنجاب مخیم عساکر غزو جلال گشت مکرر عازم جارم شده بود که انتهاض ابوه عالیه بجانب بادر النهر که ملک موروثی است
الفاق افتد تا هم آن بلاد در تصرف اولیای دولت قاهره در آید و هم معاونت خاندان نبوت بطرز دلخواه
سمت ظهور یابد و رنبولا بتوابر و توالی ابهت پناه و شوکت دولت دستگاه عبد الله خان والی توران کاتبات
محبت طراز که مذکر قرابت سابق و ممهد محبت لاحق باشد بوساطت ایلچیان کاردان فرستاده محرک سلسله
صلح و صلاح و موسس مبانی وداد و وفاق شد چون در جنگ و دن با کسی که در صلح زند در ناموس اکبر شریعت غرا
و قسطاس اعظم عقل بیضا پسندیده و ناسنجیده است خاطر از این اندیشه باز آورده شد و غریب تر آنکه هنوز
از وارد آن صوب اخبار مدارک اختلال ایران و ایرانیان که بموجب اطمینان تمام گردد شنوده نمیشود و قرار
داد خاطر دولت اساس آن صعوبت نژاد انکشاف صبح نمیباید ماموال آنکه خاطر مهر کرین ما را متوجه هر گونه
مطلب و مقصد خود دانسته و طریق و آئین مراسلات را مسلوک داشته حقایق احوال بیشه را ابلاغ نمایند
و امروز که ایران زمین از دانایان کار دیده و عاقبت بین بسیار گم شده است آن نقاوه اصحاب کرام را
در انتظام سلک النیام احوال جمهور انام جهد بلیغ باید نمود و در هر کاری مرتب حزم و تامل اندیشی بکار باید
و بتسویلات ارباب بعض و اکاذیب سخن آرایان مفسد خاطر خود را مشوش نباید ساخت و بردباری و اغماض
نظر از زلات اقدام ملازمان سرور دنی و بندگان جدیدی شیمه کریمه خود نموده ارباب اخلاص
را پیش آورده و اصحاب نفاق را بتوسر مهربانی زنگ زدای ظلمت باید شد
و در قتل آدمی دهم نبان ربانی احتیاط تمام بتقدیم رسانند که بسیار دستان جانی
بحیله سازی دشمنان خود کام از بساط قرب دور شده جرمانه اجل نوشیده اند و بسا

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

دشمنان دوست نما لباس عقیدت پوشیده در تخریب اساس دولت کوشیده اند در مراقبه ضمائر و سرائر
مردم توجه موفور مبذول باید داشت و دولت مستعار این نشاء فانیه را بمرضیات حضرت امناء صندوق
معاون باید گردانید و طبقات خلایق را که ودایع بدایع خزائن ایزدی اند بنظر اشفاق منظور داشته از
تالیف قلوب کوشش باید فرمود و رحمت عامه الهی شامل حال جمیع ملل و نحل دانسته بسعی هر چه تمامتر خود را
گلشن همیشه بهار صلح کل در آورده همواره نصب العین مطالعه کتب دولت افزای خود باید داشت که
ایزد تواتر خلایق مختلف المشارب متلون الاحوال در فیض کشوده پرورش مینماید پس بر دست
همت والای سلاطین که ظلال رحمت اند لازم است که ازین طرز را از دست ندهند که دوام جهان آفرین
این گروه عالی را برای انتظام نشاء ظاهری و پاسبانی جمهور عالم آورده است که نگهبانی عرض و
ناموس طبقات انام نمایند آدمی زاده در کارخانه دنیا که گذران و ناپایدار است دیده و دانسته حفظانه کنند
در کار دین مذهب که باقی و مستدام است چگونه تساهل نماید پس حال هر طایفه از دو شق بیرون نیست یا
حق بجانب اوست و آنصورت خود مستر شدن آن انصاف مند را جز طبیعت گزیر نتواند بود و اگر اختیار
روش خاص سهو و خطای رفته است و هنجار پیمای وادی مخالف ترحم و شفقت است نه جای شورش و
سرزنش و در فراخی حوصله در اتمام باید زد که بمیامن آن وسعت صورت و معنی و فسحت عمر و دولت پرده کشاست
و از نتایج این شیمه کریمه دولت افزا آنست که در هنگام کم فرصتی و استیلای قوت غضبی دوستان
باشتباه دشمنان پامال نشوند و دشمنان دوست نما را روای مکر و فریب نماند و در پاس قول خود
بر مسند سعی باید نشست که ستون بنیان فرمانروائی است و تحمل بر دباری را مصاحب دائمی خود گردانید که
اساس دولت پایدار در ضمن این منظوریست و بر ضمیر دلپذیر مخفی نماند که اراده چنان بود که یکی
از مختصان حرم عزت را مصحوب یاوکار سلطان شاملو فرستاده شود تا اوضاع ایران
از قرار واقع آمده بعرض مقدس رساند درین اثنا در ولایت کشمیر جمعی از شورختیان بغی و طغیان دمیدند
و ما جریده با معدودی چند از تنزیان رکاب سعادت عظام در شکارگاه بودیم که این خبر رسید
باشاره ملهم اقبال خود بطریق یلغار بآن ناحیت روان شدیم و هنوز رایات منصوره بکشمیر در نیامده
که بهادران نصرت منش که بحسب ضرورت همراه این فرقه باغیه گردیده بودند قابو یافته سر آن سرمایه فساد
را بدرگاه والا آوردند چون این ممالک بمیامن برکات قدوم عالی مهبط امن و امان گشت

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بازمعاودت فرمودیم بدارالملک لاهور بنزول اجلال شد و درین هنگام حاکم سیوستان و بهکهر و نواحی آن بکیر راه
میران بالشکر نصرت قرین انجمت برگشتگی در پیکار بعد و راه عراق مسدود شده و فرستادن ایلچی توقف افتاد
اکنون که خاطر اقدس از همه امور فراغ یافت و سیوستان و بهکهر در سلک ممالک محروسه درآمد و مرزا جانی بیک
حاکم آنجا بآستان بوسی استسعاد یافت چون نقوش ندامت گذشته و حروف عقیدت آینده از لوح
پیشانی او ظاهر بود آن ملک بجنگ عظیم گرفته را نیز باو مرحمت فرمودیم و راه عراق و خراسان بیک تیر
و همین از سابق پدید آمد مشار الیه را رخصت فرمودیم و شکلاته الکرام مخلص معتمد خاص ضیاء الملک را
فرستادیم و چندی از مقتضیات محبت آساس و کلمات خیریت اقتباس بزبان او تفویض یافت که در خدمت سرای
خلوت ابلاغ نماید نیز حقیقت احوال ایرانرا از قرار واقع فهمیده معروض دارد و برخی از سوغات ایندیار به تحویل
خواجه ابو ناصر فرستاده شد به تفصیل علیحده بگذارند مرجو آنکه ایند و تحفه را خانه خود دانسته بر خلاف ایام گذشته
سلوک نمایند و ارسال رسل و رسائل که ملاقات روحانی و مجالست معنوی است همواره از شمایل یکجهتی و
یگانگی شمارند حق سبحانه تعالی آن نقاوه خاندان اصطفا و ارتضا و خلاصه دودمان اجتبا و اعتلا را
از مکاره و مکائد آخر الزمان محفوظ و مصئون داشته بتائیدات غیب الغیب موید و مشید دارا و
نامه حضرت شاهنشاهی بوالی ولایت کاشغر

ترتیبگاه عالم را بفروغ اکاهی مردم پذیرای نور گردانیده و این شرف آنجمن را بلوامع داد و دهی فرمانروایان
والاشکوه آسودگی گرامت فرمود آئین آگاه دلان بیدار بخت آن بود که شناسای مهین بخشش های حضرت
سبحانی بدرگاه داد ایزد بیهمال نمایند و بکرید کی اندیشه و سنجیدگی کردار سپاس گزاری آساس نهند و
سرآمد کارهای شایسته آنکه چراغ قدردانی افروخته باندازه آن دوستی و خیر سگالی بجا آورند بنابران چشم داشت
ازان نقاوه دودمان عز و علا و عضاده خاندان مجد و اعتلا آنست که نظر بر وفور عنایت امیر دی که در باره
این نیازمند عتبه کبریاست و سلاطین روزگار و اورنگ نشینان سلسله جنبان مصادقت و یکجهتی
یگانگی شده همواره ارسال رسل و رسائل بهجت پیرای خاطر مقدس مگردانند کوهر اکلیل سعادت باوجود چندین
روابط بیشتر از همه طرق مرسلت کشاده چهره آرای خوب کرداری شوند خصوصا که گلستان همیشه بهار کشمیر در حوزه
تصرف اولیای دولت قاهره درآمده و قرب مسافت سفارت باشد راه صفوت و محبت و یگانگی کشوده نفائس
هندوستان که مجمع هفت اقلیم است هرچه خواهش باشد بیجا بانه استدعا نمایند و ما را استظهار شرگ دانسته

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

اشجار جویبار بخشندی را سیراب سازند و درین هنگام که عرصه دلپذیر کشمیر مورد رایات گیتی گشا شد چنان بسامع
اقدس رسانیدند که در پیش زمان سعادت منشی و هوشمندی شاه محمد را برسم رسالت فرستاده بودند باعث
مزید عاطفت ضمیر آسمان پیوند شد چون درین ولا و حوادث زده از حجاز بدرگاه مقدس آمد نوازش کرده رو
فرمودیم تا جلایل مکارم و جزایل عاطفت با دلنشین آن قرة العین سلطنت کرده اند و یکچنان در پیشگاه
باطن قدسی پرتو مید هد که یکی از طرز دانایان محفل همایون را بایلچی گری خدمت فرمایم آنچه مصلحت دیدان
دوحه دودمان اجلال باشد بموقف ابلاغ رسانند و از انجا که وقوف بر احوال همایان شمع افروز
دیده دریست همواره جویای سوانح اقالیم بوده از ان نسخه دانش افزا استانی میخواهم مدتیست که از خاطر
منقح در میان نیست آنچه از اوضاع آن ناحیه معلوم شده باشد بتفصیل رقم زده کلک اختصاص کرده اند که فرمانروای
کیست و باکه او نیز ارد و روش پاسبانی و معدلت پژوهی هر چه حال است و از دانایان حکمت آمد و در تجربه
کار و جنگ جویان نفس ذو فنون که امروز در ان ولایت بزم افاضت گرم دارند چه کسانند و چه
کیش اند و از نادره کاران هنر پرداز و ضعهای غرابت بخش کدام غازه شهرت بر روی دارند و کیست تا که بر خی
از سخنان آن وزیر را گذارش نماید معتمد الخواص ابراهیم بیگ را فرستادیم تا حاکه از بازرگان جهان نورد رست و باین
عتبه اقبال بازگشت دارد و ارادهٔ سیر جنا میکند زیاده چه نویسد والسلام نامه حضرت شاهنشاهی بشرفا
کرام نگه معظمه منوره صانها الله تعالی عن هوام الانفس و الآفاق الحمد لله و کفی و سلام علی عباده الذین اصطفی سیما علی سید
المصطفی و علی عباده الذین اصطفی سیما علی معشر الشرفاء الخفاء چون همگی توجه اشرف اقدس مصروف بر انست که
طوائف انام از خواص و عوام و کافه برایا و سایر رعایا که در ربع مدایع حضرت منعم اند جلب سعادت مزید الحال
منشرح البال بوده در ادای مراسم عبادت و لوازم طاعت مواظبت نمایند و بوجه من الوجوه دست تسلط و تعدی
ابنای روزگار بحال خلق بلند خصوصا عجزه و فقرا دراز نگردد و خلایق بقدر میسور بوسیله جمیل از موائد نعم و فیوض
که بعنایت خدا تقسیم آن بما شده محظوظ و متلذذ باشند بما ساکنان ان خیر البلاد و متوطنان آن احسن البقاع
علی الخصوص مرهٔ متنسبان خاصه آن موقف مقدس که محل ورود جنود ملایک و غایت مقصد و مقصود صدر
نشینان تمکین فیها علی الاراک است مشمول فیوض و عواطف باشند بنا بر علی هذا ارباب فتوت که در هالا یکی از
ملازمان درگاه خلایق پناه را که بمزید حسن ظن متصف بوده باشد بسر حاج ساخته با دراک انعامات از نقود و مناسب
بقدر تفاوت درجات و تناسب طبقات میفرستاده باشیم چون در سنه تسع و ثمانین و تسعمایه بعضی نمک حرامان

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نهاده طریق تعدی پیموده بودند و باعث تفرقهٔ خاطر عباد الله گشته بنابرین تهیهٔ دفع
دفع فتنه باغیه و تخلیص عجزه و فقرا از مکائد اشرار متوجه صوبهٔ ممالک پنجاب و کابل شده بودیم بتائیدات خدا
و تیقنات واحد مطلق با عساکر بسیار و اقبال بیشمار تا کابل سیر واقع شده در روزی چند کابل بحیم سرادقات
عز و جلال گشت الحمد لله که تادیب و تنبیه مخالفان باحسن طریق کرده شد و هر کس هر جا که بخبث باطن و قبح سیرت
خود خیال فتنه کرده بود بکنم عدم رفت مجدداً بمقتضای مراحم ذاتیه و مراسم جبلیه عفو جرایم محمد حکیم
میرزا نموده کابل را باو عنایت فرمودیم بشرطیکه در اجتنای مراسم شریعت غرّای جمیله نماید
و در ثانیه احوال عباد الله بهانت جد و جهد بجا آورده از انجا مراجعت فرموده دار الخلافهٔ العالیه
مستقر رایات ظفر آیات شد و بواسطهٔ کوبت و شماتت این طایفهٔ باغیه رسال مذکور از ارسال خیرات
میرات حرمان دست داد امید که من بعد بمقتضای این معنی نشود و دیگر مصحوب شیخ عبد النبی و مخدوم الملک و حکیم الملک
جداسوای مبلغی که در طومار مرقوم شده بود که بشرفای عظام و قضات کرام و بعضی مصارف شریفهٔ دیگر بی مشارکت
احدی بالسر و الکتمان رسانند باید که تفصیل این مبلغ بکیفیتی که مشار الیهم رسانیده باشند بمهر شرفا و قضات
نویسانیده فرستند که بملاحظه آورده شود چون حکم شده بود که بعضی از اشیای غریبه و نفیسه که در نظر آمده
نکنند بعضی مبلغ معهود را صرف آن کرده اتباع خواهند نمود بنابر آن تعین مبلغ نشد و دیگر چنان بمسامع علیه
رسیده که بعضی اشرار فجار نسبت بفضایل مآب کمالات انتساب شیخ معین الدین محمد هاشمی شیرازی بمقتضای بغض و عداوت
و حسد تهمتی کرده در مقام ایذا و اهانت مشار الیه شده بودند و در ان اثنا کور نموده بودند که در رساله که بنام
نامی ما موشح ساخته فرستاده بود بعضی سخنان که موافق شریعت اطهر نبوده مندرج بود و مخفی و محجوب نماند که آن
محض افترا و بهتان و عین کذب و طغیان بود و نعوذ بالله من شرور انفسهم صلاح و قطعاً از مشار الیه امری حرفی
که مخالف معقول و منقول بوده باشد بسمع اشرف اقدس نرسیده و از ان باز که بعتبهٔ بوسی مشرف شده بغیر از
صلاح و تقوی و اتباع شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم امری دیگر معلوم خاطر اقدس نشده باید که
آن شریر و فجره و حسده مرده را تنبیه و تادیب نمایند و مشار الیه را از دست ظلم و ستم اهل فتنه و فساد
نجات بخشند و عجب از بعضی ناقصان که امثال این نوع صریح که مردم ابله و صبیان تصدیق نمایند اصغا
نموده در صدد تقلید این نوع مردم شوند باید که امثال این نوع مردم را از ان امکنه شریفه بیرون آورده راه
ببندد و خاطر اشرف ما را متوجه انتظام احوال ستوده مآل خود دانسته در ان بقعهٔ فردوسیه با دعیه ماثوره

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

اشتغال نموده تا هنگام ملاقات حقائق احوال و سوانح ایام را می نویسند که هر آینه فرید بتوجه عالی خواهد بود

مفاوضه حضرت شاهنشاهی با ایایان و تنک سانپس بسفیانش بارگاه بادشاه حقیقی که مملکت

مقصود بر وال است و سلطنتش مامون از لطمه انتقال فضای بدیع تمامی زمین و آسمان گشته است اقطاع ابداع

و پیدای آفاق پیدای الامکان قطعه ایست از جهان اختراع او بر بکنه انتظام عالم و نظام بنی آدم بدستیاری عقل بادشاهان

عدالت پیشه و پایمردی عدل شهریاران نصفت اندیش منوط و مربوط ساخته مقید بکه بر رابطه محبت و ضابطه مودت

ایتلاف التیام و بدیه متزاج و استیناس در افراد کائنات و انواع مکونات اند چه او در دنا محدود و بدایه بکاه روح

طیبه معاشر انبیا و رسل علیهم الصلوة والسلام که سالکان اصوب طرق و هادیان اصلح سبل اند عموما و خصوصا با

و بعد بر ضمائر ارباب بصائر که مقتبس از انوار ولایت و متجلی از اشعه حکمت و درایت اند مخفی و محجوب نیست که در عالم

ناسوت که مرات عالم لاهوت است هیچ چیزی بر محبت فایق نیست و هیچ امری چون موت لائق نی چه مدار اصلاح

عالم و نظام کون بر تودد و تالف نهاده اند در هر دلی که آفتاب محبت پرتو انداز دجهان جان و عالم روح روا

از ظلمت بشری بپرداز و فکیف وقتی که در طبقه سلاطین که صلاح اینطائفه صلاح عالم و عالمیان است متحقق شود

بنا بر علیه همگی همت عالی نهمت مایان مصروف است که روابط محبت و داد و ضوابط ارتباط و تحامیان عباد الله

موکد و متسدد باشد سیما در طائفه علیه ملوک که بمزید عنایت الهی شرف اختصاص دارند خصوصا بان سلطنت مآب

استوار و بلند خصوصا خلافت قباب مورد تجلیات معنوی مجلی مراسم عیسوی الغنی عن التعریف و التوصیف که تفوق نسبت بهمگی

متحقق است و رعایت حقوق جوار و محبت بان عمده سلاطین نامدار متحقق و موکد و از اشرف مقتضیات محبت جاودانی و اکمل

موجبات مودت روحانی تالف صوری و تالس ظاهری است چون بواسطه موانع عظمی و بواعث وقائع کبری احراز

مشاهده جسمانی در پرده توقف میماند امر بکه خلف آن شرف تواند شد ارسال رسل و رسائل است که ارباب

فطنت و ذکا آنرا قائم مقام مکالمه و نائب مناب محاوره میدانند امید که علی التواتر و التوالی ابواب رسل و رسائل

از جانبین مفتوح باشد و سوانح احوال و لطائف آمال از طرفین مبین و مشرح گردد بر ضمیر منیر واضح خواهد بود که

باتفاق جمیع ارباب ملل و نحل و اصحاب دین و دل نشانیین دینی و دنیوی و عالم صوری و معنوی مشخص و

معین و مدلل و مبرهن است که نشاء صوری نوعی در برابر نشاء معنوی اخروی چه قدر تفاوت دارد و عقلای

روزگار و کبرای هر دیار در تکمیل اینحالت فانیه ظاهریه چه قدر مساعی جمیله و دواعی جزیله باقدام

میرسانند و خلاصه اعمار و زبده اوقات در استحصال مقاصد صوریه بچه طرق صرف میدارند و در

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

مستلذات سریع الزوال و مشتهیات قریب الانتقال چگونه مصحل و مستهلک اند الله تعالی را محض
عنایت ازلی و هدایت لم یزلی خود با چندین مشاغل و عوائق دنیوی و روابط و علائق ظاهری طلب خود کرامت فرموده
باشد با آنکه ممالک چندین سلاطین عالیمقدار را در حوزه تصرف در آورده بمقتضای عقل در انتظام و التیام این
ممالک برنجی که جمیع عایا و کافه برایا مرفه الحال و منشرح البال باشند سعی باید نمود و توجه برین باید داشت
اما الحمد لله که استرضای خدا و شوق ما هو الحق سرمه مطالب و فاتحه همه مآرب است و چون اکثر ابنای روزگار اسیر
رقبه تقلید اند هر که طریقه آبا و اجداد و اقارب و معارف مشاهد مینماید بی آنکه تامل در دلائل و براهین نماید
آن کیش که در اهل آن نشو و نما یافته اختیار میکند و از شرف تحقیق که علت غائی ایجاد عقل است محروم
میماند بنابر آن اوقات طیبه با دانایان جمیع ادیان صحبت داشته و از کلمات نفیسه و مقاصد عالیه هر کدام مستفید
و مستفیض میشویم چون تباین السنه و تغایر لغات در میان است لایق آنکه بارسال اینطور کسیکه آن مطالب
عالیه با حسن عبارت خاطر نشان کند مسرور سازند و به سمع همایون رسید که کتب سماوی مثل توریت
و انجیل و زبور بزبان عربی و فارسی در آورده اند اگر آن کتب مترجم یا غیر آن که نفع آن عام فائده
آن تام باشد و در آن ولایت بوده باشد فرستند درینولا بجهت تاکید مراسم وداد و تشیید مبانی
اتحاد سیادت مآب فضائل اکتساب صادق العقیدت والاخلاص سید مظفر را که بمزید التفات و
عنایت سرافراز و مخصوص بود فرستادیم سخنی چند بالمشافه خواهد گفت اعتماد نمایند و همواره ابواب مکاتبات
و مراسلات را مفتوح دارند والسلام علی من اتبع الهدی شهر ربیع الاول سنه ۹۹ نهصد و نود و نگاشته شد

نشان حضرت شاهنشاهی بجوان بخت والانژاد شاهزاده مراد در وقت مراجعت از کشمیر

فرزند ارجمند برخوردار سعادت مند قره باصره دولت و اقبال
غره ناصیه عظمت و اجلال زبده التاج فرخی و فیروزمندی اسطه العقد سعادت مندی حق پسندی
صاحب السعادة والارشاد شاهزاده مراد بعواطف وزافزون شاهنشاهی مراحم از حد
بیرون ظل الهی اختصاص یافته بداند شکر ایزد جهان آرای که یورش عرصه نگشای کشمیر خاطر
خواه بانجام رسید و مخالفان دولت قاهره بخرابی خود رسیدند و آن گلستان همیشه
بهار از خس و خاشاک اهل فتنه و فساد پاک شد که از آغاز او زنگ آرای هستی عنوان
تخت نشینی و معدلت پژوهی ما بهوشمندان آگاه دل اندکی

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بقلاوزی بخت بیدار پی تواند برد که حضرت داور خان بخش خرد آفرین چگونه مرحمت های بزرگ و لطفهای
شکرف که در حوصله روزگار در نیابد بما عنایت فرموده است و مجدداً از جلائل عنایات الهی و جزائل عطایای
نامتناهی که درین یورش نسبت باین نیازمند درگاه الهی بظهور آمد شکر آن بکدام زبان گفته آید که شرح
شمه ازان در وسعت آباد دل نگنجد و هرگاه چنین باشد اندکی از بسیاران روزنها گنجایش داشته باشد لیکن
سیمیست سنجیده و دو شیست پسندیده که بزرگان خداآگاه از عطایای الهی ای مخلصان آگاه و هوا خواهان دستخواه سنند
تا اولا بقدر خود باشکرانه آن موهبت بالا نمایند و ثانیا چراغی در راه تاریک گردان ادیه ضلالت افروخته بشاهراه
عقیدت و اخلاص سپری فرمایند و از انجمله آنکه در دوازدهم ماه امرداد الهی سنه سی و هفت که عین اشتداد برسات
و طغیان آب و دماران بود بر نهجیکه کهن سالان ولایت پنجاب کمتر ازین قسم باران درین حدود نشان میدادند بمحض
القای ربانی و الهام یزدانی عزیمت کشمیر بخاطر جهان کشا افتاده نهضت فرمودیم با وجود آنکه جمیع اولیای
دولت را مرضی نبود و الهاً که بمزید عنایت و التفات اختصاص داشته رخصت سخن کردن در بارگاه
اعلی خاقانی باداشتند بر دسی که سخن سرایان مزاحمان بعرض رسانند تا ملاحظه هوا و افزونی باران بعرض
رسانند چون رضای این نیازمند شکرف این جهان آرا بود بسماع قبول نیفتاد و بتاریخ مذکور نهضت فرمودیم
و از بدائع عجیبه آنکه در همانروز دولت افروز که رایات اقبال از لاهور نهضت فرمود در همان تاریخ گل بجهت کشمیر
مراد از یادگار نابکار قرابت میرزا یوسف خان بعضی از اوباش کشمیر اتفاق نموده بغی و زیده دایره فتنه و فساد
شد و از غرائب عظیمه آنکه در همانروز که ما بکشتی نشسته از دریای لاهور عبور میفرمودیم ملهم غیبی بر زبان گوهربار
داد که از بار یافتهای مجلس علی ناگهان پرسیده شد که این بیت از کیست و در حق کدام گل بی مغز گفته شده است
بیت کلاه خسروی و تاج شاهی بهر گل کی رسد حاشا و کلا رایات اقبال چند منزل رفته بود که خبر
طغیان آن گل سرگشته رسید دانسته شد که مشیت ایزدی درین باب آمدن اینست که سزای آن بدگوهر از داده
شکر خدایجا آورده شود درین کار اهتمام رفت مخلصان پایه اخلاص افزود و دگر آنکه از اخلاص
و از امور عجیبه آنکه درین هنگام که خبر شورش کشمیری راهی آن بیدولتان مخذول الطالع شد بر زبان
بیچون بر زبان ما آورده است که او را از همان لشکر او جمعی وقت قابو یافته بخیم آباد خواهند فرستاد
و غریب آنکه فرمودیم که ظهور این توفیق شایسته در آمدن نیز نورانی مهبل بمانی خود بسیار و این بیت
بر زبان مقدس آمد بیت ولد الزنا ست حاسد نیم آنکه طالع من ولد الزنا کش آمد چو ستاره بمانی

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

مکرر نمودیم همین که سهیل یمانی طلوع آن کم اصل اسیر آتش داده خواهد شد ما در او چون از لولیان ست
در اصل خطائی فتنه ست که چنین با لشکیها سر بر زند نزدیک به آمدن آن ستاره اقبال بعضی سرکشان
حقیقت کیش که هم از آن گروه بودند و شش آن بخت دل ابر بار گران سر کل بمنیر او بخاک افتند و از عطیات
الهی آنکه چنان زبان داده بودیم که از آغاز فساد تا بگو عدم فتن او کمتر از ده زیاده از چهل و زنجوا کشیده
چون اهل حساب کردند پنجاه و یکی و زمدت فتنه او کشیده دوازده هم داد الهی سنه سی و هفت و در آغاز
بیدولتی او بود در سنه سی و یکم شهر بهر زمان و رفتن او بهاو نیستی ست و چون کشمیر مستقر رایات دولت گشت اعاد
استند زمستان بود قریب بکه برای سوگی عیاری آن دیار از تقدم قف واقع شد درین اثنا بر زبان الهام
ترجمان میگذشت که چه خوش باشد که در هنگام نهضت بجانب هندوستان چون عیاگر گردون باشد از پیکی بگذرد و آن لوث
برف بارد تا هندوستانیان که داخل معسکر اقبال اند و باریدن برف ندیده اند محظوظ و مسرور گردند و هم
آسیبی کثرت برودت بآن گرم سیران نرسد چه گذشت پیکی جائی ست که هم در کشمیر داده هم جانبی هندوستان
بنام لطف پروردگار خود را که چگونه عنایتها میکند همان ما که با دولت که بعد یکماه ازین سخن از پیکی گذشته
بودیم که در اثنای راه برف باریدن گرفت و در از روز دو سه روز برف بارید سر مه بینائی اهل غوایت شد مراسم
سپاس خدا را چگونه توانم ادا کرد و بعد از مرور چندین الطاف الهی بدرقه اقبال ایزد نور دهم دهای الهی بنا بجهت
نزول اجلال واقع شد چون هات ایخدود و بقاعت الهی انجام یافته بخاطر اقدس خاطر میرسد چون کافه خلایق هندوستان
که جو گرد و دیدار نور بخش ما بودند مدتی ست که محروم اند برای خرسندگی آنها پیشتر از نور و عالم افروز که در ماه و چیزی
زیاده بود بتوفیق ایزدی متمتع جهت هندوستان شویم و گاهی بخاطر الهام پرور چنان میرسد که بعد از فراغ جشن نوروزی
اندیشه ممالک کشا از مکامن بطون بمنصه ظهور آید که شکرانه این مواهب عظمی بجا آورده دست پیرایی خاطر گردد

نشستن حضرت شاهنشاهی بخانخانان سپه سالار ولد محمد بیرخان در واقعه راجه بیر برای اعتضاد خلافت و فرمانروائی اعتماد سلطنت و کشورکشائی فیض خاتم

شجاعت و نجابت یار آب گوهر حقیقت و جان سپار کیف مسلول بارو شاهنشاهی رمح تیر مقبول مصر دشمن
گاهی طراز آستین بهجت و اجلال گوهر سر دولت و اقبال مخزن اسرار خلیفه خداوندی مجمع اطوار خداوندی
هوا خواهی مقصد بخش مبارک جهان ستانی تقدمه العیش محافل کام بخشی و کامرانی مونس
وحدت سرای حضور محرم خاص الخاص سرائر سرور رفیق طریق دار الملک دانائی

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

حریف رحیق بیت المعمور لکشائی خلف الصدق عاظم و اعالی و اسطه العقد مفاخر و معالی مطرح
انظار عنایت معور اعطاف قدسی سرایت قدوه خوانین بلند مکان عمده مریدان سعادت نشان یلدوه دار
فرزند برخوردار امیر الدین بخان سپه رشمول سرائف عواطف سلطانی و فوز جلائل مراحم
جهانبانی عز افتخار و شرائف اشتهار یافته بداند که درین ایام عیش و نشاط و هنگام جشن و انبساط که
اسباب خرمی ماده و ابواب بغمی کشاده از هر طرف نوید فتح و نصرت بگوش الهام نیوش میرسد بحسب تقدیر
چشم زخمی بلشکر فیروزی اثر که بجهت تسخیر ولایت سواد بحو تعین شده بود رسیده و چون آنکه تمام ولایت مذکوره در حوزه
تصرف اولیای دولت درآمده بود و افاغنه ملاعنه که در خلال جبال مختفی و متواری بودند و روس لشکر
بی ملاحظه حزم و تدبیر تعاقب میکنند و اکثر آن مخذولان را از اقبال و نهیب رسانیده متوجه آستان بوسی میشوند
چون امری از پرده غیب ظاهر شدنی بود زمام اختیار از دست دانایان لشکر رفته در شعاب صعاب بیوقت
گرانبار روان میشوند و توزک از انتظام می افتد و از اطراف کتل آن ناعاقبت اندیشان قدری دست درازی
می کنند مردم سراسیمه شده راه راست را از دست داده جمعی کثیر از کوه می افتد درین اثنا عمده محرمان از بنده
مصاحبان مساز صاحب فطرت عالی عنوان مثال همثالی نقاوه مقربان درگاه خلاصه دودمان سعادت خواه
انجمن آرای حریم پادشاهی باریک بین دقائق آگاهی همدم دلکشای مجلس خاص محرم خلوتسرای وفا و اخلاص نکته آمیز
رموز عشق و محبت تجلیبند حدائق خلوص صدق و عقیدت طالب بیقرار راه حقیقت طلبی و حق جوئی عاشق
اطوار حق گزاری و حق گوئی نقشبند طراز معنی آفرینی نکته بند سبا تنبر بانی و همنشینی دقیقه یاب سرائر سلطانی
رمز شناس عالم مراحدانی گره کشای خاطر مشکل پسند صیقل نمای آینه ضمیر آسمان پیوند حلقه دائره نکته سازان
سر قفر انجمن سخن و از آن جلیس مجلس انس انیس خلوت قدس مصاحب و انشو راجه بر که خود را در صحبت یاور باخته بود
و پیش از فدا شدن در راه اخلاص ما فدا ساخته با وجود تعلق و بیوی کمال بی تعلقی داشت و با گرفتاری ظاهری سراسر
رقم آزادگی نیگاشت ناگهان از جهان فانی و خاکدان کلمانی رخت اقامت بر بست و قالب عنصری او در هم
شکست و سلوک راهی که همه را ناگزیر است اختیار نمود و بحجاب اختفا و نقاب عدم مختفی و محتجب گردید ازین واقعه
جانفرسای حادثه اندوز افزای عیش محفل سپهر مشاکل منغص و مکدر شد و خاطر دریا مقاطر غبار آلود گردید
اگرچه معراج کرم دان شاهراه وفا و وفاق آنست که در کار قبله گاه خود جان نثاری بر آن سپاه کار نمایند لیکن
چشمداشت آن بود که در خدمات بلند و تردادات ارجمند ابه بمعنی ظهور رسد از حدوث این حقیقت مصیبت

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

اتفاقی طالت تمام روی او اقسام حزن و اندوه پیرامون خاطر مقدس گشت افسوس که با دیده
این خمخانه درد آلود و نبات این شکرستان هلاهل اندود عالم سر بشست تشنه فریب لب پرواز و شیب سنی این
بزم را دپی خمار است و عاقبت این سودا را سر سر بخار بواسطه بعضی موانع که آمدن ایلچی و مرم بیکا باشد نکذشت که خود
متوجه شد بعش او را بچشم صورت میدیدیم و آن عطوفت و مهربانیها که با ما بود ظاهر میفرمودیم تا از باطن حالت
غایت و التفات ما ظاهر شد که تا کسیکه در راه ما با خلاص و عقیدت فتنه ما او را چه قدر میخواهیم اگرچه بدیده بصیرت
این منظور شده خاطر نشان ارباب معنی شده است اما چون بعوام کار داریم این کره دل ما بذبیت کدام دل که
ازین واقعه جگر خون نیست کدام دیده که ازین حادثه جگر گون نیست آیین بعثه خاک گذشتی و گذاشتنی است
و این تیره مغاک پر کردنی و آب شستنی هیچ بدیدنی و خونابها همه کشیدنی اگرچه همه حیال این مسافر
راه عدم در پیش نظر والا حاضر است و بدایع شمائل آن مجاور عالم قدم بحضور اقدس ظاهر و از شکستن
کالبد خاکی و پنهان شدن شمع سیمابی معلوم که در نظر دوربین خرد حقیقت گزین چه تفاوت خواهد بود اما
نظر بعالم بشریت که اقتضای ترکیب عناصر و مولد است از جدائی ظاهری آن عدیم المثال آثار تالم و تحسر عظیم
در شهرستان باطن راه یافته که عبارت و تعبیر و تفسیر آن حال کوتاه است و اشارت نیز بصد کوتاهی عذر خواه لیکن
بدیده سریرت باصره بصیرت مشهود است که آنچه در کتم عدم بوجود می آید و از ملاء وجود باز بعدم میرود
باراده متکفل نظام کل است خموشیدن به از خروشیدن است و آرمیدن به از جوشیدن در نصیحت
بغیر از رضا به قضای الهی و تسلیم تقدیر ازلی مسلک قویم و منهج مستقیم نیست باید که آن رکن السلطنت نیز راه مصابرت
پیش گرفته از آن راه خود گذشته باراده الهی سازد و بتقیه انفاس نفیسه صرف مرضیات واجب تعالی نماید
و لمحه بی فکر حق شناسی و ذکر حق جوئی نباشد خود میدانند جمعی که از قید تقلید نجات یافته بسر منزل تحقیق
پی می برند در هر زمانی کمیاب و عزیز الوجود اند فرض وقت آنکه با دای وظائف شکر این عطیه
عظمی که از مشرب عذب تحقیق بهره وافی دارد اشتغال نموده وجود بار وجود ما را غنیمت کبری
شمرد و خیال کند که در آن زمان که آن پیشرو قافله قافله اقامت ازین سرای اغیار بسند و آن یار وفادار
قدوه محرمان راز بوده است و او را در آن وقت از جلائل غنائم خدا میدانستم الحال خود
ملاحظه نمایند که غنیمت بودن او در چه درجه خواهد بود حق سبحانه تعالی او را در سایه
دولت ابد پیوند بر خوردار گرداناد و ما را بر تارک سعادت او کامکار و بالجمله بعد از سنوح این نامه

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

غرسیه بجهت تدارک و تلافی عمدة الملک راجه توڈرمل با جنود ملائک قود تعین فرمودیم که متعاقب آنسیه
روی کمال تدبیر و تهور در اندک فرصتی تنبیه بر اصل نموده آن ملک را در حوزه تسخیر در آورد و المنة بعد که
خاطر از مهام اسخیده بالکلی فارغ شد انشاء الله تعالی درین تیج دیگی دار الخلافت الیه عنجم سرادقات اقبال خواهد
شد و رنیولا که خاطر اشرف متوزع شد عرضداشت آن رکن السلطنت سید چون از مطاوی آن شیم ارادت
و صفا فائح از فحاوی آن نسائم عبودیت و خلائق بوفی الجمله باعث اطفای نیران ضمیر انور شد آنچه در باب
تسخیر دکن بخاطر اورده بتفصیل نوشته بود بوضوح پیوست همه بشرف تحسین و غرر استحسان سید از دقت رائش و کمال شجاعت او
عنقریب است که خاطر از صوبه گجرات بطوریکه نوشته بود جمع نموده تسخیر دکن باحسن وجوه نماید و باسرع اوقات
تمام فیلان و نفایس ممالک را خود بنظر اشرف اقدس گذرانده آرزوی مرکوز خاطر او آید و آنکه در باب استغفار جرایم
گنهگاران و استدعای فرمان عنایت نشان نام او و جگنات و شاهم خان و غیرهم بنظر مسئولی نوشته بود بدرجه
تلقی متلقی گردید و مناشیر عالیه مطابق استدعای عرضداشت یافت و یقین که محالیکه بجهت گنهگاران تعین خواهد نمود
قرا خورد مستکاری و صلاح وقت خواهد بود و آنکه در باب فرزندان امین خان و جام بیگ گنهگار خیال نموده است
اگر خود هم آمی مناداولی انسب بود بهر حال آنچه مقتضای حال باشد بعمل آرد و آنکه در باب فرستادن فیلبانان
اعتمادی التماس نموده بود بمسامع قبول رسید و آنکه در وادی فرستادن شیخ ابراهیم بصوبه گجرات
استدعا نموده بود معلوم ان اعتضاد الملک است که در وقتیکه بابد دولت و اقبال بدار الخلافة العالیه
نزول اجلال داریم بجهت مهمات نمیداران الخوالی باو رجوع شود و از رفتن او با بخدمت و انقدر فایده
که این خدمات معطل توان ماند نیست و آنکه از فرزندان خود نوشته بود که همراه ان اعتماد الخلافت متوجه فتح دکن شود
ایشان را کجا نگاه دارد یا بملازمت فرستد نسبت او و فرزندان بلند آن درین دمان معلی همچنان نیست که اگر
بخدمات حضور مشرف نباشند یک لمحه از پیش نظر دور نمایند بی تکلف خاطر اشرف ان میخواهد که او و فرزندان او
همیشه در پیش نظر باشند گوش بر اخبار نهضت آیات نصرت آیات داشته باشد اگر درین دمی معاودت
بمستقر سریر خلافت واقع شود احسن شقوق است که فرزندان را بخدمت فرستد و اگر معلوم شود که چندگاه بسیر و شکار
مشغولیم چون بعد فت مسافت نیست در گجرات و هر جا که خاطر جمع توان داشت در انجا نگاه داشته متوجه خدمات شود

منشور حضرت شاهنشاهی بخلیل خان سپه سالار اعتضاد الممالک العظمی

اعتماد الخلافة الکبری رکن السلطنة القاهرة عضد الدولة الباهرة ذی الخصال الرضیة و الشمائل المرضیة

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

قدوه خوانین رفیع مقدار مبارز الدین خانخانان سپه سالار سنبول عواطف شاهنشاهی فوز مراحم ظل الهی
بتیمن قسمت بوده اند که درین هنگام خجسته آغاز فرخنده انجام که اواخر حوت و اوایل بهار است و زمان اعتدال و نهار خاطر
فیض مآثر را موصوف مسرات تازه و مصدر انواع لطافت بی اندازه می باید طراوت و نزهت آب و هوا اعتدال
رسیده و انتسام و انتهار بهارستان نشو و نما بکمال پیوسته کوس نوروز طنطنه عالم آرای جهان افروز
در گنبد دوار انداخته آفتاب تابان فیض رسان مزاج عناصر و موالید گسسته جنبش صبا جانهای رمیده را
سلسله جنبان شوق آمد طراوت هوا تازگی بخش دلهای ارباب ذوق شده باد بهار روح نباتی در قالب
حیات نو باد های عالم آب و گل دمیده و ابر بهاری بر پای رسیدگان لشکر بهار از گرد راه شست و شو داده صدای آب
هزار معنی بدار بگوش هوش آشنایان و بادل سایندهٔ سمان را بانسان انتظار رحمت و آثار نزهت تجدید یافته
آبای علوی بهات سفلی اتساق و انتظام تازه گرفته اجسام ارضی با جرام سماوی ارتباط و التیام جدید پذیرفته بیت
نهر النقش فرسینند و سکند ابداع - قوای نامیه در کارخانه تکوین بان سبزه نوروس بصوت مغنی داران
حلقه زرق مرتاز بان حال خطاب سکنند قطعه زاهد بشگفت گل تو مرده هنوز - شد باد زان بی او سرده
هنوز - از تابش آفتاب در سینه کوه - صد چشمه بجوشید و افسرده هنوز لب گرد دهان دلکش نغمه سکنند زان نوبه
کعب غنا بلسان وقت این ترانه موزون میکند و قطعه خورشید که فیض کل مقصود دهد
از شاخ طرب میوه بهبود دهد - در میوه گاه کن که چون عصائش حلوای تر از آتش بی دود دهد
مشهود و محسوس ارباب دانش و بینش ست که درین وقت که هنگام رسیدن نیر اعظم ست بنقطه اعتدال
ربیعی مقدسان عالم بالا را با غبار آلود کان حله خاک چه قدر نظر بالا رحمت زیاده میگردد و متضرعان
درگاه صمدیت که ام سجده نیاز که در ادای شکر این مواهب کوناکون قبول افتد و کدام سجده
خضوع که در سکوف کبریا بشرف اصغا رسد بیت نه تنها سجده سر دمبدم باد - که هر سو
بر تنم در سجده خم باد - درین فصل خوش مرد کار آسوده دلکش که دماغ عالمیان از نکهت
معدلت بادشاهانه معطر و مشام جهانیان از فواح عدالت خسروانه معنبر ست و اسباب
خرمی آماده و ابواب بهجتی بر روی دولت ماک زمانه هر دم مژده فتح بگوش بشارت
نیوش میرساند و سپهر ارزنی مهر هر ساعت نوید نصرتی بمسامع مجامع جهانیان میکند ایلچی
سلطنت پناه عبد الله خان بدرگاه آسمان جاه رسید و اقسام نفایس و هدایا و اصناف

درگاه بادشاه

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

تحفه نظر اشرف گذرانید و ارسال انواع کبوتران دیوان بیگی و مشتمل و نزاد کبوتران سلطان حسین میرزای صفویه باب
یکانگی و یکجهتی سخت و حق که مشاهده کبوتران پر پرواز و آمدن جوانان عشقباز باعث مسرت خاطر اشرف شد
و خصوصاً جلب که سر حبل عشقبازان ماوراء النهر بلکه دفتر هنر پردازان هر سرت عشقبازیست که پیش از آنکه رزه
بیضه بسفید پیوندد و دمی باید که این کبوتر چندین چرخ خواهد و قبل از آنکه مربی طبیعت روح حیوانی در
بیضه بی مدد کاری روزن در قالب کبوتر در آرد میداند که پرازش تا کجاست جا کینوسی ست در تشریح
کبوتر و افلاطونیست در ادراک هنر نسبهای شاخ در شاخ کبوتران بیشتر از آن میداند که نقیب خان انساب
طوائف انام را و بقبل علی چه نسبت توانگرد که در فن خود بوعلی ست عبد الله خان از اندجان و آن حدود
طلب نموده بالکل کبوتران دیوان بیگی و غیره مصحوب میر قریش فرستاده معلوم نیست که در ماوراء النهر
دیگر کبوتران مانده باشند و همه بسلامت رسیدند تعریف و توصیف آنها از آن دور ست که حمامه
خامه در هوای آن بال و پر کشاید طاؤس نگارین بنان در فضای آن بجلوه در آید مثنوی هر پری پیکری بجلوه ناز
راست چون مرغ شوق در پرواز کرم خواهیچو مغز بر بنان دور بین همچو عقل دانایان ره نوردان
آسمان و زمین دانه چنان خوشه پروین همه گرم بلند پروازی از فلک گوی ده در بازی
تا مرغان اولی الجنحه از آشیانه هوش در طیرانند مثل این کبوتران از کبوتر خانه هیچ عشقبازی نشنیده کبوتران
نامی روزگار در هوای ابرار بری این کبوتران چرخ کنان و معلق زنان بال مساوات میتوانند کشود اگر چه آن
وفادار بحسب ظاهری از شرف مجالست و دولت خدمت مهجور و محروم است اما همیشه در همه حال بتخصیص زمان
فرح و انبساط منظور نظر خورشید مآثر بوده باد آن مکن السلطنت چشم میفرمائیم و روزیکه کبوتران مذکور از
نظر اشرف میگذشت و خاطر ملکوت ناظر از مشاهده آنها منبسط و فرحناک شده بود آن اعتضاد الممالک العظمی
و همچو بانهای آنها را در نگارستان بار یافتن میفرمودیم در خلال این حال همچو خاطر پری زاد آن نگارستان
بزبان بیزبانی التماس گذارش پیغامهای خود مینمودند بجا بالتماس هم رفته کلک جواهر سلک میشود که جمیع
سرداران کبوتر خیل سلامها و پیغامها میرسانند بیت هر که منظور شد سلیمان را چون ندانند مرغ را
خصوصاً آن پیر سال جوان عمل یعنی پرنگار پرکار دلی بدل سلامیکه دلهای هر باب عشق را بچرخ آرد بل میشود
خاطر آن آسوده دل را در حرکات بازی آورد میرساند و ابلاغ مینماید که چون قاعده دولت و اقبال
بمقتضای خلوص عقیدت و صفای طویت بوسیله دعاهای سحر بی ترحم بر احوال نموده بمساعدت

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

تأییدات آسمانی بدرگاه گیتی پناه جهانبانی که خدا اساس قدرشناسی ست رسانیده بلغلهٔ شوق جوانی
در کاخ دماغ این آرزومند انداخته زندگانی تازه و کامرانی بی اندازه مرحمت فرموده ست ما تمنس از هوا
خواهان درگاه و دلخواهان بارگاه خصوصاً ازان عشق اندیش خدا کیش که از عمدهٔ مریدان زبدهٔ معتقدان این
بادشاه عالم پناه ست آنست که بر مزوایا حسن طلبی باب منتسبان خاندان نکنند و سنگ تفرقه در جمعیت قبیلهٔ
جمیلهٔ ما نیندازد که منتهای آرزوی جماعت ما آنست که بتوفیق خدا در ملازمت حضرت ظل ایزدی ما ظهار شرف نقاب
و ابراز انواع هنر و اصناف معتبر تدارک و تلافی عمر گذشته خواهیم نمود سلسلهٔ خاندان الطافت و نقاوت و دوماد و لکت
رافع تال و اندوهی یعنی پیر صورت شیوان سبز کهی که در خیر بوسطه مشهور فی الاکناف و الاطراف مستغنی عن الاوصاف
هر سبز ست سلام عشق التیام میرساند و میگوید که بعد از آرزوی بسیار و درازی روزگار بسعادت آستان بوسی مستسعد شده
زلیخاء آرزوی جوانی در سر افتاده ست میخواهد که با فرزندان و ابناء و عشائر در ملازمت بوده خدمات
پسندیده که موجب انشراح خاطر و ارتیاح باطن و ظاهر گردد بظهور آرد اگرچه عمری معشوقی نام برآورده بود اما
الحمد لله که آخر عاشقی همچنین معشوقی سرفراز گشت چشمداشت از سائر عاشقان و طالبان درگاه خصوصاً
ازان پیشوای ارباب طلب آنست که سر ارادت در دامن صبوری پیچیده اجازت هوا و هوس که در
مجلس نشاط و انبساط مخل پذیر باشد ندهند همان بهتر که بسوز هجران بسازد و باختلال احوال وصال
نپردازد دیگر سر خیل نامور یعنی کلته پرا اگرچه نام ماوراء النهر یانه دارد اما خراسانی نژاد ست و سر خیل کبوتران
معتبر کم پرست اگرچه بنام کمپرست اما سرفراز بلند پروازست زبان حال و باین بیت ترنم ست
بیت هر کسی کبا سبک خیزتر + مرغ سبک پر بپرد تیزتر و سر نامداران مشعل کلان که
در بالا روی از شعله کم نیست و بشوق آستان بوسی سرگرم ست و ان بسیرت مردم معنی
سیه دم مگر دود دل عشقبازانست که در پی اوست و ان بعشق پرنگار یعنی ماده کنار دار که زره
پائش یا دار خلخال میدهد و زنجیر جنون در پای عشقبازان می اندازد و سائر کبوتران نامدار خوش
سخن نیک خسار که باصالت نسب و شرافت حسب اتصاف دارند برخی از انها با پرنگار اتفاق
دارند و طائفه با سبز کهی متفق اند بالجمله چون هر پری زبان حال کبوتران فارغ البال ست تمام
این کهنه سالان نورسیده بهر از زبان توقع از انصاف آن اعتضاد الممالک چنان دارند که
مادامیکه ما با بنائر و عشائر و تمام قبائل خود در پیرانه سر بآستان ملائک آشیان

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

که بام دولت و کاخ رفعت بهست مشرف شدیم تا نهرهای عمیق و نیام شوقها در پرواز نیارم جمعیت را مشرف سازیم
و پرین بابات انعش نکنند و قبائل کبوتران بام بهشت دعا مینمایند که اگر کسی به نیت حج میرفته باشد دعای ما را
بکبوتران حرم که بر گرد کعبه شریف پرواز دارند نویسند دیگر چون اعتماد اخلاص بهمان نور راه است باید که دران باب
کمال اهتمام بتقدیم رساند که انشاء الله سبحانه در نیکوت کبوترهای خوش باد مرحمت خواهد شد و حصه آن مهمان نور از جوانب
نور سید عنایت خواهیم فرمود و اگر دران تاخیری نماید از آنچه آن اعتصاد السلطنت دریاب خوش خیال کرده باشد از آن کمتر باو
رحمت خواهیم فرمود

منشور حضرت شاهنشاهی بحکیم همام در واقعه جالینوس الزمان حکیم ابوالفتح گیلانی برادر او

حکمت یک فطانت آیات حق شناس حقیقت اساس واقف موقف
معارف و معانی سالک مسالک رهنمونی کارداني پرده کشای عرض اقمص حکمت الهی و آن بوز سفیدی سیاهی انبیس
مجلس خاص جلیس نهانخانه اخلاص تقاوه فاضل انام مسلم اکابر کرام جالینوس الزمان حکیم همام بحلایل توجهات
ظل الهی و شرائف تفقدات شاهنشاهی مستظهر و مستبشر بوده بداند که درینولا که نهضت رایات آسمان سای
و جولان مواکب زمین پیمای بسیر و شکار گلگشت ولایت دلپذیر کشمیر که از عطیات مجدده حضرت صمدیت
باین نیازمند درگاه کبریا شده بود بغرض آنکه در گلستان همیشه بهار که کارنامه قدرت خداست
نفسی چند بحضور باطن برآورده صبحی چند چنین نیاز بسجود معبود حقیقی در آن سرزمین بگذارد المنة لله که در زمان
خوبیهان روان ولایت از گلهای رنگارنگ و میوه های گوناگون مملو و مشحون بود و با دشاهزادهای
کامکار برخوردار خلاصه عساکر نصرت شعار از راه شواهق جبال که طیور با و خوبال در پرشکل از آنجا عبور
توانند کرد توجه اشرف تصمیم یافت حکم فرمودیم که چند هزار سنگ تراشان کوه کن و خارا شکافان
فرهاد فن بیکبار منزل پیش پیش میرفتند و در تنگنای کوه و کمر راهها پهنا و ساختند قریب یکهزار فیل
که تمثیل بفراز جبال و سعت حال گذشت دیگر خیل و حشم و سرادقات و خیم و دار الخلافت کامسور تا قریب تیلاب
جابجا و شهر بشهر گذاشته بودیم چون خاطر اشرف از اتلاف اذروحانی و جسمانی و سیر و سلوک
عشرت و کامرانی حظ وافر برداشت عنان یکران عزیمت براه پکلی دو متوجه معطف شده که
سایه فلک پایه خود بر مفارق ساکنان دیار کابل اندازیم در دره چند سیر و شکار آنحدود و پرداز
از آنجا که باده جیش این خمخانه را نجو بنا بر غم آمیخته اند و بنا بر بقای نگارخانه بیبا انسانی را با آب و گل
فنا انگیخته در چنین وقتی بناگاه غریب واقعه جانکاه روی نموده که همه عیش را منغص نمود

وعشر تهار اتلخ گردانید شرحش آنکه مواکب عالی رحوالی متوره با حسن ابدال رسیده بود که تاریخ روز هرداد
بفتم شهریور ماه الهی سنه سی و چهار موافق شب پنجشنبه نوزدهم شهر شوال سنه نهصد و نود و هفت بحسب
سرنوشت ازلی حکیم نامی و مخلص گرامی قدر و محرمان اسرار بدیعه بستان حقیقت کز ارفیقه شناس حقیقت معانی
حدیقه پیرایی بهار بستان نکته دانی نکته ریز مجلس انس ساقی بزمگاه قدس طالب دوام آگاهی محور رضای شاهنشاهی مدار دل
شبستان ضمیر هشیار مقر انجمن سرا مستشار دولت ابد مقرون ممتحن سلطنت و زافزون مقرب آنحضرت سلطانیه
حکیم ابوالفتح گیلانی ازین سرای فانی تنگنای ظلمانی بمرض اسهال ارتحال نمود حسرت فراوان از
فراق صوری خود در دل واقف گذاشت هرچند هیکل عنصری قالب خاکی آواز تطر غائب شده اما شمائل روحانی
و لطائف ذاتی بخجسته ترین صورتی بهمولده پیش دیده خاطر حاضرست باریک بینان عالم قدس مردان نشار فانی را
زادن عالم باقی گفته اند و الحق حقیقت نمای حق بر نفس الامر شده اند و پیداست که ارواح پاک را از گذاشتن ظلمت خانه خاک
چه تفاوت در واقع بغیر از تغیر منزلی و تبدیل مکانی بیش نیست و نظر بعالم اسباب هم غایت امید
حقیقت شناسان نهایت آرزوی فاکیشان همینست که در قدم قبله دین و دنیای خود جانسپاری
کنند آن بر وجه اتم وقوع یافت که بحضور اقدس ما وصیت نمود و سپارش آن حکمت مآب کرده
و تا نفس واپسین هشیار بود و حیات مستعار را آگاه دانی و خبرداری در قدم ما سپرد بایه کان هوشمند
سعادت مند از استماع این واقعه جزع و فزع که از عادات عوام الناس و اوباش و لشکان عالم صورت و لباس است
ننماید و نظر مستقیم را بلند داشته وقوع آنرا از تقدیرات خداوندی پنداشته رضا بقضا دهد که همه را همین شاهراه
در پیش است و تحقیق هر کاری و آسته بهنگام خویش دانم آن غفران پناه را پیش از خورده ایم اکنون استدعا طول
حیات ما از حضرت واهب العطایا بر همه چیز تقدیم نماید و از اعاظم متاعب و شداید مصائب آنکه پیش ازین قصه پر غصه یازدهم روز
و زدین بست و چهار مرداد ماه الهی مطابق سه شنبه سوم شوال افاضت پناه معارف و حقائق
دستگاه علامه الزمانی نهایة الدورانی تذکره اعاظم حکما شائین و تبصره کاربدهای متبحرین مجموعه جامعه سرا لنسا
انسانی فهرست جرائد جلایل ملکات نفسانی موید بدائع ذو فنونی مظهر کمالات افلاطونی کشاف معقد علوم نقاد
جواهر محسوس و مفهوم عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بهمان مرض ازین ظلمتکده فنا رحلت نمود و این تحسر و
تاسف همچنان تازه بود که واقعه حکیم مغفور مذکور پیش آمد چنانچه حادثه فراموش شد اما چون همیشه پیش دیده خاطر قدسی
مناظر مشیت ازلی و مظاهر ارادت لم یزلی است در مقام ارتضا و اصطبار بر آمد آن حکمت مآب

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

که در جمیع امور تابع رضای ماست درین واقعه هم کمال متابعت اقدس نماید و خاطر اشرف را متوجه استعلام احوال
خود داند که درین ترددی عرصه کابل مخیم سرادقات جاه و جلال خواهد شد چون بشرف استلام عتبه
عرش مقام مشرف گردد بانواع تلطفات شاهنشاهی و تفقدات بادشاهی ممتاز خواهد یافت
بیست و ششم شوال سنه نهصد و نود و هفت بر کنار سند ساگر نزدیک اتک بنارس مکارش یافت

فرمان حضرت شاهنشاهی بعظم خان کوکلتاش خان فرزند شمس الدین محمد خان

در هنگامیکه خاطر اقدس منتظر آن بود که بزودترین اوقات و خوشترین ساعات آمده احراز دولت ملازمت
کاکسیعادت نماید مشغول اقسام عواطف شاهنشاهی مورد انواع تفقدات خاقانی گردد خبر رسید
که او متوجه زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا شده است با اهل و عیال و فرزندان خود را در آن دریای
خوف و خطر همراه برده است بعث متوجها شد که مثل او بندهٔ با اخلاص و مستحق این خدمت چندین حقوق ما را
منظور نداشته بی رخصت ما چگونه متوجه این مطلب میشود و مثل او عاقلی بر رضامندی الله شریف
که جمیع اهل الله و جمله اطوار خصوصاً عبادات و سیما طاعات چنین بی استرضای او کاری نکرده اند و عبادات
و عادات را ثمر ثواب دانسته اند که طلبگار ثواب شده با چنین بی رضایی ها چه بخاطر رسانیده است و درین
باب چه اندیشه نموده هر چند بنظر تعمق تامل میرود امری که باعث چنین بی رضایی عتق و یکبارگی راه
بیوفائی که در جمیع انام نکوهیده ترین صفاتست گزیدن باشد بخاطر هیچ یکی از دوربینان
بارگاه عزت نمیرسد اولی آن اراده این مطلب کرد که ملتمس او قبول نفرمودیم فی الواقع اگر شود
آن مگاه بن مقصد و منکر سبب شد بود بالبستی حضرت طلبیده مشافهت او اختیار چند بن اخطار این
دراز منتج گشتی که مثوبات آخروی را آماده شدی چه بخاطر او رسید که در مسلک بی رضائی ما و دا
خود رفته است با خسران دنیا و آخرت سر انجام داده و میدهد بهمانا که مغلوب و ابهه خویش گشته خیال
باطل بخود راه داده و بی مشورت خردمندان خود که دندان شاطر و ابهه معزول بوده در کنج خمول
میباشد مرتکب چنین امر مکروه عقلاء و نقلاً قبح مستحسن نسبت شده است و اگر باز قوه جذبه الهی در رسیده بود
رخصت حاصل کردن موسم و وقت میگذشت خود متوجه این سفر شده بایستی که اهل و عیال خود
و فرزندان را همراه نمی برد و عرضه داشت میکرد که مرا شوق و امنگیر شده بود و فرصت اندکی استمداد
همت علیای شما نموده متوجه شدم اهل و عیال و فرزندان خود را در کنف عاطفت کبری شما

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

اگر تا آمدن من از سفر بحال جاگیر من بحال دارند که فرزندان قابل اند و شایستگی دارند که در ایام غیبت من سامان
سرانجام ولایت و مملکت نمایند هر آینه از آنجا که امور او در درگاه ما اعتبار است و خاطر او را بهمخواهم ملتمس او بنظر قبول میرسید
و اگر از شاختگی مدارج علیای عاطفت شاهنشاهی این رای نیز را نخود قرار نمیداد بایستی که فرزندان و
اهل و عیال را بدرگاه ما فرستاده معروض داشتی که چون از روی طواف آن جای شریف طبعان منوه بود
فرزندان را بملازمت فرستاده بارهٔ هر یکی خود التماس میکرد یا برفت کبری میکذشت که این خانه زادان را
بملازمت فرستادیم بدانچه رای جهان آرای اقتضا فرماید بر کدام را بنوازش خسروانی اختیار بخشند که هر آینه صورت
مستحسن خواهد داشت چه بلا پیش آمد و چه در دل کذشت که همه طریق خیر را کذاشت و از آنجا که خدمات مستحسن خانه زادان
علی الخصوص جیجی بخاطر اشرف مرکوز است با وجود چنین حال اگر بخاطر آزار رسد آنهم زمانی بیش نیست اما برای
هیچ وجه نیست و نمیخواهم که او آواره دشت غربت کردد اگر از هزاران عنایت و عاطفت ما یکحصه میدانست بر
این اندیشه بخود راه نمیداد و مطعون خاص و عام نمی شد اکنون هم هیچ نرفته است هیچ چیز بیفتد نشده
استلام عتبه عالیه نماید و از آمدن خویش ما را مسرور سازد و جیجی را که از فرقت او حالتی دارد که بر کس مباد
مرحمتی بخاطر آزرده او نهد و خود را از وبال و نکال صوری و معنوی نجات بخشد و چون همواره خاطر او در حسن و لطف
ایلچی کاروان پیش سلطان ما فرستاده مبانی محبت را استحکام دهد اکنون مصمم شده است که فرستاده شود
متعاقب این منشور والای عاطفت مصحوب یکی یا همراهی همین شخص که این نخل دولت را میبر تعیین فرمائیم و همگی
مصروف بر آنست که او ادراک ملازمت نماید چه خوش باشد که پیش از رسیدن ایلچی و متوجه آستان بوس گردد

دستور العمل حضرت شاهنشاهی بعمالان ممالک محروسه و متصدیان مهمات جوعه

این منشور الادب ظل الهی و دستور العمل کارآگاهی از منبع عاطفت ظل الهی و معدن رأفت شاهنشاهی صدور یافته
که منتظمان کارآگاه سلطنت و کارپردازان بارگاه خلافت از فرزندان اقبال مند و نمینان اخلاص منش و امرای عالی تقدیر
و صاحب منصبان و عاملان و کوتوالان باین روش عمل نموده در انتظام امصار و قریات و سایر کثرات
فرمان پذیر باشند اول بطریق اجمال آنکه در جمیع کارها از عادات و عبادات رضای خدا را جویان باشند و نیازمند درگاه
ایزدی بوده خود را و غیر را منظور نداشته شروع در آن کار کنند دیگر آنکه خلوت دوست بنا شتند که آن طرز درویشان
صحرا گرد نیست و پیوسته با عالم نشستن و در کثرت بودن عادت نکنند که طریق اهل بازار است و بار جمله کاندر احوال بود و سط
و میانه روی بکار آرند و سر رشته اعتدال از دست ندهند یعنی نه کثرت آنکه کثرت کرفتند نه وحدت وحدت

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

و بزرگ کردهای یزدی چون عزیز دارد و به بیداری صبح و شام و نیم شب و در عادت کند و در تمیز کار خلق خدا
نباشد بمطالعه کتب ارباب صفوت و صفا مثل کتب علم اخلاق که طب روحانیست و خلاصه جمیع علوم است چون
اخلاق ناصری و منجیات و مهلکات احیاء علوم و کیمیای سعادت و مثنوی مولوی روم و کلیله منشی مشغولی کند
تا از غایت مراتب دینداری آگاه شده در تسویلات ارباب تزویر خداع از جا نرود که بهترین عبادات که در شارع
تعلق سرانجام مهام خلایق است که دوستی و دشمنی و خویشی و بیگانگی را مستور نداشته پیشانی بتقدیم
رساند و بفقیران و مسکینان تخصیص گوشه نشینان و مجردان که در خروج و دخول بسته زبان بخواهش
نمیکشایند بقدر طاقت خیر کند و بصحبت گوشه نشینان خاجوی سید التماس همت نماید و تقصیر و زلات جرایم
مردم را بمیزان عدالت سنجیده پایه هر یکی را بجای خود دارد و باین میزان اساس سزاهای هر یکی نماید و بدل دقیقه
شناس باید که در بین گروه کدام تقصیر پوشیدنی و کدام تنبیهی و کدام گناه پرسیدنی و بزبان آوردنی
و سزاوار نیست که تقصیر اندک سزاوار جزای بسیار و بسیار تقصیر بسیار اغماض کردنی است و متمردان را نصیحت و ملایمت
بدشتی و نرمی تفاوت مراتب بنمونی کند و چون کار از نصیحت در گذرد به بستن و زندان کردن و بریدن و کشادن
تا بآئین مدارج عمل نماید در کشتن دلیری نکند و تامل فراوان بجای آورد و مصرعه که نتوان سر گشته پیوند کرد
تا نتواند آن قابل کشتن را بدرگاه فرستد و حقیقت آنرا معروض دارد و بهر چه حکیم مقدس رسد بتقدیم رساند و
اگر تا جواب نگاهداشت آن متمرد یا فرستادن موجب فسادی باشد در آن صورت او را از هم گذارند و از پوست
کندن و در تنور قبل انداختن و امثال آن که سلاطین کیا کنند احتراز نماید و سزای هر یکی از طبقات مردم فراخور حالت او باشد
که عالی فطرت را نگاه نشد برابر کشتن است و پست همت را سود مندی در هر کس که بر عقل و دیانت او
اعتماد باشد خصوصا که آنچه ناشایسته بزعم خود بیند در خلوت بگوید اگر احیانا گوینده غلط کرده باشد
او را سرزنش ننماید که سرزنش سد راه گفتن است و کسی را که ایزد بیچون آن توفیق داده باشد که حق بگوید
عزیز دارد که مردم در حق گفتن بغایت عاجزاند و جمعیکه بد ذات و شریراند میل حق گفتن ندارند
و میخواهند که بهمه طور در بلا باشند و آنکه نیک ذات است ملاحظه مفسد میباشد که مبادا در گفتن سخن
صاحب مستمع برنجد و من در بلیه افتم و نیک اندیشی که زیان خود را برای نفع دیگران گزیند حکم کبریت احمر
دارد و خوشآمد دوست نباشد که بسا کار از خوشآمد گویان ناساخته مینماید و یکبارگی با ایشان
بد نباشد که ملازم را خوش آمد گفتن هم ضرورست و در پرسیدن داد خواه خفیف خود بقدر وسع

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

اهتمام نماید ٥ بدیوان مبیداز فریاد داد + که شاید ز دیوان بود داد او + بخود پرس فریاد مظلوم را +
بردن ساز از انگبین موم را و اسامی اوطلبان بترتیبی که می آیند نوشته می پرسیده باشند تا پیش
آمده محنت انتظار نکشند و پیشبستان خدمت را بازاری خدمت تقدیم و تاخیر نمایند و هرکه بدی از کسی نقل کند
در سزای آن شتابزدگی ننماید و تفحص بکند که سخن ساز مفتری بسیاست و راست گوی نزدیک آن تدبیر بیار
در هنگام غضب رشته عقل از دست ندهد با آهستگی و بردباری کار کند و چندین از آشنایان و ملازمان
خود را که بفروتنی خرد و اخلاص ممتاز باشند مختار گرداند که در زمان هجوم غم و غصه که عقلا دست از سخن باز
میدارند از کلمه حق صحت بورزند و بسیار سوگند خور نباشد که هر بار سوگند خوردن خود را بدروغگوئی
متهم داشتست و مخاطب را بدگمانی نسبت دادن و بدشنام دادن عادت نکند که شیوه
اسفلا فست و در افزونی زراعت و استمالت رعایا و تقاوی دادن اهتمام نماید که سال بسال مصار
و قریات و قصبات افزون میشده باشد و چنان آسان گیرند که زمین قابل زراعت همه آبادان شود
پس از آن در افزایش جنس کامل کوشش کنند و دستور العمل را که چنان جدا جدا نگاه داشته پیش نهاد خاطر
حق گزین جهان سازند و بالجمله بجمیع رعایا ریزه ریزه فرد افزوده و برسد از قرارگاه هیچ ستم نکردند
و سعی نمایند که سپاهی غیر آن در خانه مردم بر قضای ایشان فرود نیایند و در کارها بر عقل خود اعتماد نکنند
و مشورت با دانا تری از خود نمایند و اگر نیابند هم مشورت از دست ندهند که بسیار باشد که از نادانی
راه حق یابند چنانچه گفته اند قطعه گاه باشد ز پیر دانشمند + بر نیاید درست تدبیری + گاه باشد
که کودکی نادان + بغلط بر هدف زند تیری + و نیز با بسیار کس مشورت ننمایند که عقل درست و
معامله دان داد خدای ست ندهد نخواندن و ست هر نه بروز کار گذراندن میسر شود مبادا جمعی نادان امری
مخالفت نمایند و تراد آنکار خدوک شود و از عقل خود و درست کاران که همیشه کمتر باشند باز دارند و هر کار یکه از
ملازمان ادا شود بنظر زندان نظر باید سر چه از فرزندان شود خود متکفل آن شود و که آنچه از دیگران فوت شود تدارک آن
توانی نمود و آنچه از توفوت شود تلافی آن متکفل باشند و عذر نیوشی و اغماض نظر از تقصیرات خود می باشد
که آدمی بیگناه و بی تقصیر نیست گاه از تنبیه دلیر میشود و گاه بغیرت آوارگی اختیار میکند آدمی باشد
که بیک گناه تنبیه او باید کرد و آدمی باشد که هزار گناه از و باید گذرانید غرضکه کار سیاست از کرترین
مهمات سلطنت است با آهستگی و فهمیدگی بتقدیم رسانند و راههای را بمردم خدا ترس و دلاور سپارند و نیک و بد آن را

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

از آنها برسد و همواره خبرگیران باشند که بادشاهی سرداری عبارت از پاسبانیست و تکلیف دین خلق خدا
متعرض نشود که خردمند در کار دنیا که فنا پذیرست زیان خود نگزیند و در معامله دین که پاینده ست چگونه
دانسته زیان مندی اختیار خواهد کرد اگر حق با اوست خود با حق سر مخالفت و تعرض داری و اگر حق با تست و او نا دانسته
خلاف آن گزیده ست خود بیچاره و بیمار نادانی است محل ترحم و عنایت ست نه جای تعرض و انکار و نکوکاران و
خیر اندیشان هر گروه را دوستدار باشند و خواب و خورش از اندازه نگذارند و از مقدار ضرورت تجاوز
نکنند تا از پایه حیوانات فراتر شده بمرتبه انسانیت اختصاص یابند و تا توانند کار روز را بشب نیاندازند و
با مردم شدید العداوت نباید بود و سینه را از دندان کینه نباید نمود و اگر از شریرت گرانی بهم رسد بر طرف سازد
که در نفس الامر فاعل حقیقی ایزد بیچون ست این خرخشها را برای تظلم ظاهر تجویز فرموده اند بیت
از خداوان خلاف دشمن و دوست و بد که دل هر دو بتصرف اوست و خنده و هزل کمتر کند و پیوسته
از جاسوسان خبردار باشد و بسخن یک جاسوس اعتماد نکند که راستی و بی طمعی بس کمیاب ست پس
در هر امری چند جاسوس خبردار تعین کند که از یکدیگر خبردار نباشند و تفحص هر کدام جدا جدا نویساند
و از آن پی بمقصود برد و جاسوسان شهرت گزین را معزول ساخته از نظر اندازد و بدذاتان و شریران را
بخود راه ندهند اگرچه این جماعت بسیار کاران دیگر خوب اند اما شر شریر حساب نیست ندهند و آن گروه را
در دل خود همیشه متهم دارد که مبادا در لباس دوستی قصد نهان کنند و از نزدیکان و خدمتگاران خبردار باشد
که بوسیله نزدیکی بمردم ستم نکنند و از چرب زبانان نادرست که در لباس دوستی کار دشمنی میکنند خبردار باشد که
فسادها ازین رهگذر پدید می آید بزرگان را بواسطه افزونی مشغله فرصت کم و این گروه بدکار را فراوان و از اطراف
و جوانب خود خبرگیران باشند و از نفسی که تا ساخته لائق عرض را معروض دارد در ترویج و اشاعت
کمال اهتمام نماید که صاحبان استعداد از طبقات مردم ضائع نشوند و در ترتیب جایگاه ایشان همت گمارد
و از سامان سپاهی و براق غافل نباشد و خرج را کمتر از دخل کند که سرانجام معامله در گرو آنست زیرا که گفته اند
هر که خرج او زیاده از دخل باشد او احمق ست و هر که خرج او کمتر از دخل باشد او عاقل ست و هر که خرج را
با دخل برابر سازد چنانچه عاقل نیست احمق هم نیست طرح اقامت اندازد و همواره مستعد ملازمت و منتظر طلب باشد
و وعده تخلف نفرزد و درست قول باشد خصوصا با متصدیان اشتغال سلطنت و همواره مشق تیراندازی و شمشیر اندازی
باشد و سپاهیان را در ورزش فرماید و بشکار مشغوف نباشد و بجهت ورزش سپاهیگری نشاط خاطر ناگزیر تعلق ست

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

خیر اندیشی و نیک ذاتی بکار برد که مبادا که چنانکه در یوم دوم شایع است [illegible] و نهایت پیروی
نماید که اثری از شراب نباشد و خورنده و فروشنده و کشنده آن را باتفاق عالم چنان تنبیه نماید
که مردم عبرت گیرند و اگر کسی برای حکمت و هوش افزای چون دوا بکار برد تعرض احوال او نماید
و دارای زنجها اهتمام نماید و نگذارد که مالداران بسیار خزیده ذخیره نمایند و تمبور و نفیر و شند
و در لوازم جشن نوروزی عیدها اهتمام نماید عید بزرگ نوروز است که ابتدای آن در وقت
تحویل نیر نورخش عالم در برج حمل است و آغاز ماه فروردین است و دیگر عید نوزدهم ماه مذکور که روز شرف
آفتاب است و عید دیگر سوم ماه اردی بهشت است و عید دیگر ششم ماه خورداد عید دیگر سیزدهم ماه تیر است
عید دیگر هفتم ماه امرداد است عید دیگر چهارم ماه شهریور است عید دیگر شانزدهم مهر است عید دیگر دهم
ماه ابان است عید دیگر نهم ماه آذر است و در ماه سه عید است هشتم و پانزدهم و بیست و سیوم عید دیگر دوم
ماه بهمن است عید دیگر پنجم ماه اسفندار است و عیدهای مذکور را بدستور مکرر داده باشد و شب نوروز
و شب شرف بطریق شبات چراغان و روشن کنند و در اول شبی که صباح آن عید باشد نقاره نوازند
و زن بیضه ورت بر سیب سوار نشود و گذرهای آب را برای غسل مردان و آب آشامیدن جدا سازد و برای
زنان گذرهای دیگر مقرر گردانند **فرمان حضرت شاهنشاهی به شهباز خان کنبوه**
چون پیش نهاد همت اعتدال گزین نیت معدلت آئین این نیازمند درگاه بی نیاز از ابتدای جلوس
همایون اورنگ شاهنشاهی استظلال بحیز والای ظل الهی آنست که جمیع مکنه رعایا و سایر خلائق برایا که بلغ
ودایع ازلی و شرایف امانت ایزدی اند جل جناب کبریا در ظلال عدل و افضال آزاده خاطر و آسوده حال
بوده وظائف شکرگزاری خدا که موجب ازدیاد نعمت و استدامت سعادت است رطب اللسان و
عذب البیان باشند المنة لله که روز بروز صورت بهبودی از مکامن قوت بمواطن فعل بر حسب دلخواه
ظهور نموده و همواره امرای اخلاص منش و حکام عدالت نژاد که نقد معاملات انسان محک قبول اشراف
رسیده در جمیع اطراف و اقطار ممالک محروسه بر شاهراه اعتدال سلوک نموده داد گستری میدهند
و بمیامن خدمات پسندیده منظور نظرات تربیت و ترقی گشته بمدارج عالیه و مراتب سامیه ارتقا و اعتلا مینمایند
چون سمت عبودیت و خدمتگاری و نسبت دولتخواهی و نیاز عمدة الملک رکن السلطنة العلیه مؤتمن الدولة البهیه
المملکة الخاقانیه مقرب الحضرت السلطانیه ذو الاعتماد کامل الاعتقاد مورد العنایة و الاحسان نظام الدین

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

شهباز خان که مراجعت ان بساط اقدس پرورده نظرهای خاص الخاص ست از مبادی ملازمت باعاهر خدمتی که بدو
تفویض فرمودیم بنوعی که مرضی خاطر ارفع اشرف بوده بتقدیم رسانیده از محض راستی و درستی بسعادت نثار روزبه ممتاز
ست و سینه لا موجب مزید عنایت و کمال التفات حکم فرمودیم که حکومت و حراست و اختیار رتق و فتق و قبض و بسط و تمامی کارهای
و مالی صوبه مالوه که خلاصه ممالک دکن است از مهام خالصات و مهمات جاگیرداران و زمینداران تمام و کمال بطریق استقلال
بعمدة الملک مشار الیه مقرر و مفوض باشد که در معموری آن بلاد و امصار و تکثیر زراعت و محصول و تعمیر مواضع و مزارع و
محافظت سپاهیان و مرمت شکسته و رعایت خواطر رعایا و قمع و قلع مفسدان و استیصال متمردان و تقویت
ضعیفان و تنبیه ظالمان و تائید مظلومان و جبر منکسران مساعی جمیله بدرجه اکمل و اتم نماید و چنان کند که علوفه سپاهیان
و امرا و تابینان ارباب مناصب بنوعیکه نام بنام بدرگاه والا اقرار یافته موافق حال حاصل بلا قصور واصل شده باشد
باید که امرای عظام و سایر جاگیرداران و کروریان و زمینداران آن صوبه عمدة الملک مشار الیه صاحب صوبه بالاستقلال دانسته از صلاح
صوابدید او که هر آینه موافق حساب و مطابق قانون بدقت و خواهد بود بیرون نروند و هرگاه طلب نماید بجا آرند و بلجاری شایبه
تاخیر و اهمال حاضر شوند و نیز حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که هر کس که بصلاح و استصواب آن عمدة الملک
عمل نکند و مجال جاگیر و را تغیر داده بدرگاه معلی عرضداشت نماید تا دیگری از مخلصان عتبه علیه بجای او نصب
فرمائیم که انتظام سلسله جهانبانی و استحکام رابطه عالم آرائی باین امور منسلک و منتظم ست و همچنین در جمیع ضوابط و
قوانین بادشاهی و اوامر و احکام جهانداری که هر یکی اساس بنیان سلطنت و رکن قصر خلافت ست ثابت قدم
بوده در اشاعت و اعلای آن آداب الهی کمال اهتمام لازم داند و خاطر الهام مواردز را متوجه احوال سعادت قرین
خود دانسته همیشه امیدوار الطاف گوناگون و عنایات روز افزون باشد چون مواکب انجم ثواقب شاهنشاهی
درین نزدیکی به تسخیر دکن متوجه است چه والیان انجا سالک مسالک غفلت بوده دست تعدی ارباب ستم
گشاده اند و نیز قدر عنایت بادشاهی ندانسته ملوازم اطاعت اهتمام ندارند باید که آن رکن سلطنت بسود
بان صوبه رفته سرانجام آن لشکر بنوعی نماید که موجب تحسین و آفرین گردد و چون رایات اقبال بشکار گوالیار نهضت
فرماید آن رکن سلطنت را با جمیع جاگیرداران صوبه مالوه حکم قضا امضا خواهد شد که بیشتر در ملک
دکن فتنه غنخواری آن ملک نماید و در آسودگی و رفاهیت جمهور سکنه بار دکن از سپاهی و رعیت
مساعی جمیله بظهور آرد و هر کس آرزوی عقیدت پیش از اصطراب ریزی نیاز بدرگاه
آورد او را بعواطف ظل الهی امیدوار سازد که ذات مقدس ما مظهر عفو و لطف ست

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

فرمان حضرت شاهنشاهی در منع زکوة سنه نهصد و نود

متصدیان حال و استقبال و کارفرمایان کل و جزو ممالک محروسه بدانند که درین هنگام سعادت انتظام که از ابتدای جلوس اورنگ جهانبانی که سنه سابع ست از قرن ما و آغاز ابتسام بهار دولت و اقبال و زمان انکشاف صبح جلال و جمال ست فرمان عدالت عنوان و منشور افاضت بنیان بارقه بر و شعشعه ظهور یافته که چون ناموس اکبر و قانون اعظم سلطنت ابد پیوند ازلی جل جلال قدسیه بمقتضای حکمت بالغه ازلی که سلسله جنبان دار و گیر عالم ایجاد و تعقیبه پرداز کن فیکون دایره کون و فساد ست چنان اقتضا کرده که ریاست ممالک و سیاست بدن که عبارت ست از ارتباط احوال مقیم و مهاجر و انتساق مصالح کاسب و تاجر بدستیاری پادشاهان عادل و دیده بانی شهریاران دریادل جلوه نما و صورت پذیر باشد و یکی از وجوه خراج که مدار علیه نظام عساکر نصرت و جود اقبال که حارسان اعمار و اموال و حافظان اعراض و احوال خلائق اند باج اشیاست که در بازار بیع و شرا و چارسوی چون و چرا درآمده اگر سنجیده میزان اعتدال ارباب صیانت و دیانت که بقاوان نقود و اجناس کونی و الهی و مقومان اعراض و جواهر انفسی و آفاقی اند گرد هر آئینه جمع مصالح بمفاسد بخاهد و تمامی محامد بذمایم کشد الحمد لله که از مبادی احوال نصفت اشتمال همگی توجه خاطر عدالت مناظر بر باطن جلادت مواطن مادر رفاهیت عموم بریت و مراحم تربیت خصوص رعیت که فی الحقیقت فرزندان معنوی و ودایع خداوندی اند مصروف بود البته تعدی باضاعت لوامع عدالت سواد اعظم هندوستان و دیگر ممالک محروسه منهل اصناف نازو نعیم و مامن مسافران مفت اقلیم ست درینولا بموجب توسعه مراحم ذاتی و تکمله مکارم فطرتی حکم نافذ و امر جازم شرف اصدار و غرایر ادهاف که اصناف حبوبات و غلات و نباتات از اغذیه و ادویه و روغن و نمک و شکر و اقسام عطریات و انواع کرباس و پنبه و اسباب پشمینه و ادوات چرمینه و آلات مسینه و ظروف چوب و سیمه نی و کاه و دیگر اشیا و اسباب امتعه و اجناس که مدار معاش جمهور انام و ملاک معیشت خواص و عوام ست سوای اسب و شتر و فیل و گوسفند و بر و سلحه قماش که در تمامی ممالک محروسه تمغا و باج و زکوة و صدیک و آنچه از قلیل و کثیر سنگرفته اند معاف و مرفوع القلم بوده باشد تا این نشان که متصدیان کارخانه سلطنت امثال این امور معمول میدارند بلا خطه خبرداری بود که دست تطاول اقویا بر ضعفا دراز نگردد و پای تعدی بر دستان کم تر اندیش سرکوب بر دستان خاک نشین نگردد و اکنون که هیبت و شوکت و بهجت پادشاهی در قلوب افراد عالم نشسته و انوار عدالت او رافت در اقطار و اکناف ممالک تنق و تسبه تشکرانه الطاف منعم حقیقی حاصل آنچه اشیا که خزینه موفوره و گنجینه معموره ست بغیر از آن هفت چیز که بمصالح ملکی

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

مستثنی شده تمام و کمال بخشیدم باید که فرزندان کامکار و امرای نامدار و متصدیان جهات صوبها
و حکام بلاد و جاگیرداران امصار اعمال خالصات و مقاطعان مواضع قصبات و جمیع هداران و کنه‌بانان و محافظان طرق
و ضابطان مسالک و زمینداران حدود و دنامون بمالک مضمون فرمان معلی بگوش هوش جا داده احکام جهانمطاع کامل
اهتمام لازم دانند و دقیقه از دقایق امر لازم الاتباع فرو نگذارند **فرمان حضرت شاهنشاهی بر راجی علیخان**
فرمانروای خاندیس امارت و ایالت پناه ارادت و عقیدت دستگاه بقا و دوام و عمر و علا عضد خاندان
مجد اعتلا زبده مخلصان سعادت کیش و خلاصه مختصان صواب اندیش مورد الطاف بادشاهی مصدر آلاف
خیرخواهی و فرالصدق راسخ البرهان عمده اهل دول راجی علیخان باصناف الطاف بادشاهی و اصناف اعطاف
ظل الهی مستظهر و مستبشر بوده بداند که الحمد لله و المنه که بیمن توجهات سلطانی که اثر لیست قوا از عنایات سبحانی
اینچنین فتحی عظیم و نصرتی قویم از کمین بطون کامن ظهور روی نمود و چون روابط اخلاص و ضوابط اختصاص
آن مخلص حقیقی بدرگاه معلی ثابت و راسخ بوده موجب مزید بر روی از دیاد عزت او اولا در نظر دوربین ما
ثانیا پیش جهانبان شد و بمکارم توجهات باطن قدسی موطن شاهنشاهی بر معنی مهمات کل دکن
و انتظام مهام حکام آنجا بآن مصدر خیرخواهی بازگشت مستحسن آنکه قدر این عنایت کبری و شکر
این عطیه عظمی دانسته همچنین همواره امتثال اوامر و احکام جهانمطاعه کمال سعی و اهتمام نماید که کار آن
ایالت پناه روز بروز در افزونی باشد و الحق همیشه از آن مظهر خیراندیشی خدمات پسندیده که لایق خیرخواهان
دوربین و کارآگاهان حقیقت پسند تواند بود بظهور آمده و بهمین مرکوز و ملحوظ خاطر قدسی مظاهر است و انتظام
احوال آن سعادت کیش بنوعیکه غبار اختلال بدامن آن نشیند پیش ضمیر عرش مناظر است و آنانجا که فطرت
سلیم و فطانت مستقیم آن هوشمند سعادت آثار متقین باطن قدسی است باید که همواره مطرح نظر راست بین
و مطمح ضمیر سعادت گزین باشد که بتائیدات الهی و فتوحات نامتناهی که نقوش ناصیه اقبال و رقوم زائچه
احوال ماست انقیاد و اطاعت حضرت مادیا چه از دیاد سعادت و ابقای دولت باب دین و دل است و
مخالفت و انحراف از قبله گاه عقیده ما عنوان شقاوت ابدی و دلیل زوال سرمد اصحاب ملک و ملل بر عالمیان هویدا است
که ابتدای جلوس بر اورنگ جهانبانی تا امروز که سنه سابع است از قرن ثانی و اول بهار سلطنت و نوروز
سال اقبال بهر طرف لوای عزیمت برافراشته ایم و عنان توجه معطوف ساخته ایم فتح و اقبال طلایه عساکر
جلال و مقدمه جیوش افضال بوده و در نیمه بهشت ماه آبان که بجانب سنجاب اتفاق افتاده بود

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بجهت تصفیه کابل و تسخیر ولایت کشمیر و تنبیه و خوش افاغنه و تادیب بلوچان صوبه قندهار بود و بتائید آن سرکار
هر اراده که در باطن الهام مواطن ما که مرآت جهان نمای غیبی است صورت بسته بود و خوبتر از آن در عالم ظهور آمده اگر
استخلاص قندهار و سیستان نیز مکنون خاطر اشرف بود اما چون عظمت و شوکت دستگاه شاه عباس که فرمانروای
ایران است رابطه یکجهتی سابق را منظور داشته ایلچیان کاردان را مع عرائض اخلاص و هدایای گرانمایه
معلی فرستاده اظهار اخلاص و انکسار نموده استمداد همت هر گونه استعانت کرده بود و از قدیم الایام آباء
اسلاف و اجداد ظهور دولت خود را از عنایت حضرت صاحبقرانی میدانسته اند چنانچه استخلاص امرای روم و استطلاع
روسای آن مرز و بوم باستدعای جد بزرگ شاه اسماعیل و خروج او به نیروی آن جماعت از جزائر تواریخ ظاهر است
و در رابطه حضرت جنت آشیانی بادشاه مبرور و مغفور معلوم همگنان و رسولا که ایشان را کار پیش آمده و
فتوت بادشاهی اقتضای آن نمود که عساکر منصوره از عبور بآن نواحی ممنوع فرمودیم و قندهار را بمیر ابا که از
آن دودمانند مسلم داشتیم و سیر کشمیر که از عنفوان بادشاهی تا بحال مطلوب و مرغوب خاطر اشرف
اقدس بود بعد از فتح آن خواستیم که سجده شکرگزاری پروردگار بران سرزمین که از عطیات مجدد
الهی بوده بجا آوردیم با وجود جنبانیدن تفنگ مصاحده و اشجار عظیمه مترا که و طغیان آبهای طوفانی که
در راه و مرور عبور عساکر منصوره از آنجا محال می نمود بتوفیق ایزدی مواکب عالی روی توجه بآن
حدود در آورده بودیم و حکم عالی شده بود که چندین هزار خار تراش چابک دست پیش پیش خانه عالی میرفتند
و در تفسیح و توسیع راه بطولی میفزودند چنانچه در اندک فرصتی تا انتهای کشمیر و کوهستان تبت سر فرو
لحظه کوس عزیمت بجانب کابل بلند ساختیم و مجدداً عرصه لطافت سرشت کابل را مخیم جنود و افضال
طرح قلعه جدید که حصن حصین حفظ الهی تواند بود بنفس نفیس خود انداختیم و چنان مکنون خاطر در اندیشه بود
که جمعی از بهادران شجاعت پیشه را بتعیین فرموده ولایت بدخشان مستخلص ساخته بمیرزا شاهرخ مرحمت
فرمائیم لیکن در این اثنا ایلچیان حکومت پناه شجاعت دستگاه عبدالله خان اوزبک با تحف و هدایای متوافره بکمر رابطه
تواتر و توالی بدرگاه عالم پناه رسیدند چون مطرح نظر بلند بین ما غیر از موافقت و اخلاص ارباب دول امری
نیست لاجرم بدولت و اقبال مراجعت نموده بدار الملک لاهور که مرکز ممالک محروسه است نزول
فرمودیم و تنبیه و تادیب افغانان کوه نشین کوتاه بین بنوعی شده که اکثری حلقه بندگی در گوش کشیده و
سر از قبله اقبال ما متوجه هزاران هزار اسیر جلال سطوت و جبروت ما که ظلال مهر و جلال کبریای الهی است

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

گشتند و در سمرقند و بخارا و ترکستان بفرخت رفتند چون ازین ناحیه خاطر اشرف بالکل جمع شده نشست
الله تعالی درین روز و در ساعت مسعود و زمان محمود که منتخب بلند بنیان در آیات نهانی و مختار دقایق شناسان جدال
آسمانی باشد بدار السلطنت اگره مراجعت فرمائیم و بر منتظران مقدم عالی ابواب فیض و افضال میکشائیم و پیش از انتهاض
الویه مواکب عالی چون اندیشه انتظام بخش جهانیان بمزید ترفیه و تعمیر صوبه مالوه مصروف گشته شاهزاده کامگار
برخوردار غره ناصیه دولت و اقبال قمر دایره عظمت و اجلال زبده التاج فرخی و فیروزمندی واسطة العقد سعادت
و حق پسندی فرزند شاه مراد را بآن صوبه مقرر ساختم لایق آنکه این معنی را عین مزید رحمت آلهی و محض فزود
سعادت نامتناهی دانسته در لوازم اطاعت و اخلاص مساعی جمیله بتقدیم رسانند و بتازگی خود را مورد
عنایات خسروانی گردانند و چون قرب مسافت وی نموده همواره کسانرا باعراض اخلاص فرستاده مراسم یکجهتی بتقدیم
میرسانیده باشد و هرگاه این بنده ارباب اخلاص را در امری از امور احتیاج باید داد و کمک شود حقیقت
احوال مشروحا بعرض گرامی شاهزاده کامگار رساند که سفارش آن زبده مخلصان بحضور اشرف
فرموده ایم که آن مخلص صمیم خواه را از یکجهتان خاص و ثابت قدمان شاهراه خلاص دانسته در همه باب انواع امداد و
اعانت نماید و درین هنگام که نسبت آن عمده ارباب عقیدت بابوی درگاه بنوعی درست شده که بالتماس
و استدعای او مهمات دیگران ساخته و پرداخته آید چه جای مطالب و مقاصد آن مخلص چه خواه باید که بهیچگونه اندیشه
را بخود راه ندهد و قرب خود از شاهزاده جوان بخت از مقدمات دولت روز افزون خود دانسته و در مراسم اطاعت
اهتمام نموده بشرح خاطر و مسرور بال باشد و بر هوشمندان خبیر پوشیده نیست که سلاطین عالی مقدار که تسخیر عالم
و عالمیان پیش نهاد همت والا نهمت ایشان است از حکام دیار و ولات اقطار جز اخلاص و اطاعت مطلوب و مقصود ندانسته
اند و دوراندیشی که بمقتضای دوربینی و کاردانی خود این معنی را منظور داشته در تاسیس مبانی اخلاص و عقیدت سوم
نماید هر آینه ننگ و ناموس او بحال خود مانده موجب اعزاز و ترقی گردد و آن عقیدت پناه خود از مخلصان قدیم و خواهان
مستمر الاخلاص است و آنکه در آن مرتبه که اعتضاد الممالک العظمی اعتماد الخلافة الکبری قدوة الخواقین العظام عمدة الامراء
الکرام رکن السلطنت مبارز الدین اعظم خان بن ان حدود رفته بود و لوازم خدمت از آن خیر اندیش بوجود نیامده
بواسطه بعضی امور که محتاج شرح نیست بوده نه آنکه در اخلاص آن راسخ الاخلاص قصوری رفته باشد لهذا در باب
او انواع عنایات فرموده میان عالمیان امتیاز بخشیدیم و از جمله مراحم شاهنشاهی آنکه امارت پناه عمدة الملک
مستشار الدوله موسن السلطنة قدوة مقربان سریر زبده محرمان سرا ضمیر مقتدی ارباب

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

علم و حکم مظهر فضل الهی و فیض تام جامع کمالات صوری و معنوی ناظم نثر دینی و دنیوی علامی شیخ ابوالفضل که نسبت
دوستان مرم عرفان شرف نسبت قرابت مرقوم تا چنانچه علامی مشار الیه نقاده مخلصان درگاه است آن مورد
حق پسند بنی مجموع باطن و مطمئن خاطر گشته در سلک کمال یاب خاص آید و بهواره را نظر محرمیت دیده از یکجهان
ضمیم القلب تصور فرموده عنایاتیکه در خاطر صلاح اندیش او خطور کرده باشد بظهور رسانیم تا موجب امید واری عالمیان گشته
دستور العمل اخلاص جمیع بزرگ نژادان عالم گردد و دنیوی لامحظور خاطر قدسی شده بود که چون آن خیر قدیم مجدد آنصد
خدمات پسندیده شده از روی اعزاز و اکرام بحضور اشرف اقدس طلبیده و مشمول انواع عنایات ساخته
رخصت فرمائیم تا من بعد هیچ احدی درباره آن فرالاعتماد سخن ناشائسته بمسامع عالی نرساند بازار ارباب غرض
کساد پذیرد اما بواسطه آنکه آنحدود را خالی گذاشتن و مسافت بعید طلبیدن لائق نبود عنان اراده این وادی
منحرف ساخته بخاطر اشرف رسید که کسی را باید فرستاد که دیدن او حکم دیدن ما داشته باشد تا حقیقت اخلاص و عقیدت صمیم
آنصدر آداب خیر اندیشی بهمیده بعرض اشرف رساند بنابران افادت و افاضت آب حکمت و معرفت نصاب
جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول عمده مخلصان درگاه بدرگاه مقرب الحضرت السلطانی
اعتماد الدوله الخاقانی المخاطب بملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی را که در ظلال عنایات تربیت یافته و بمزار بارگاه الاتحوز
او نفر مومی بمزید دانی و نکته سنجی و دوربینی و آدم شناسی و مراتب اخلاص فهمی و مدارج اعتقاد شناسی او در حضرت ما
ظهور تمام دارد پیش آن نقاوه ارباب اخلاص فرستادیم که صنوف عنایات مارا کما هی خاطرنشان نموده آنخیر خواه سعادت
انتباه بحلال توجهات بادشاهی مکارم عنایات نامتناهی توفیق یابد و سخنانی که مرکوز خاطر اشرف است بالتمام رساند
و سر حقیقت عقیدت و اخلاص و دقائق عقیدت و اختصاص او را نیز فهمیده بعبارت دلنشین سنجیده بموقف سمع عالی معروض دارد
باید آن مخلص خیر اندیش سخنان حقائق بنیان را چه از آنچه در فرمان عنایت مشحون مندرج است و چه از آن کلمات قدسی سمات
که زبان فیاض ما آب الهیه در خلوت فرموده بسمع دانش اصغا نموده مراتب الطاف خسروانی و مدارج اعطاف خاقانی را بعقل
دوراندیش خود دریافته آنچنان اهتمام مخلصانه و کارکاهانه نماید که حکام دکن کلهم علی الخصوص حکومت بنده امارت انتباه
منظور انظار خسروانی مشمول الطاف سلیمانی برهان نظام الملک که مجدد تربیت یافته این درگاه است لوازم
نیکو خدمتی و قوانین حق شناسی بوجه اتم و اکمل بظهور رساند و سخنان که بزبان عاقبت بین از جاده اطاعت
و عقیدت انحراف ورزد چه اینمعنی باعث اضمحلال آن مخلص حقیقت گزین و هم موجب امن و امان خلائق
آن دیار خواهد بود و چون مدتی بود که وکلاء و عرائض حکام دکن بدرگاه گیتی پناه

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

رسیده بود درین مرتبه بخاطر اشرف نمیرسید که بحکام دکن فرامین نشاده شود لیکن از انجا که عنایت بادشاهی
عام ست و مخلص خیرخواه را بانها ارتباط تمام آنرا علاوه عنایت بآن همواه خواه حقیقی انسته چندی از مقربان
درگاه را که بمزید عنایت و التفات مخصوص اند همراه افاضت پناه کوز فرستادیم باید که در سامان سرانجام
این جماعت نزدیکی نمودن بدرگاه معلی کمال سعی لازم داند و مقتضای ظهور الطاف عالیه اظهار
ما فی الضمیر نموده هر مطلب و مهمی که باشد بوسیله افاضت مآب مومی الیه معروض درگاه معلی سازد که از انجا که
کمال عنایت قدسی سرایت در باب آن زبده مخلصان و خیرخواه مرکور باطن اقدس ست همه در معرض
قبول و انجاح مقرون خواهد بود و بموجب وفور عنایت و التفات که بان اخلاص شعار داریم خلعت خاصه
و شمشیر مرصع و دو رأس اسپ عراقی و دو راس بوار و یک قطار شتر ولایتی جهت آن مخلص خیر اندیش
فرستادیم باید که از جمیع وجوه خاطر خود را جمع داشته توجه باطن اقدس را شامل انتظام احوال و کافل
حصول مقاصد و آمال خود داند و چون بموجب توجه عالی در تربیت و ترفیه مستعدان طوائف انام سیما طبقه
ارباب علم و حکمت مبذول ست مردم حکمت و حذاقت مآب فضایل اکتساب جالینوس الزمانی حکیم مصری
را که در آنجا دارد چنان کند که بالکل بدرگاه معلی رسیده بآب شارالیه ملحق شوند بعضی کارها که مشارالیه
آنجا دارد بنیک وجه انصرام یابد که از مرضیات خاطر اشرف خواهد بود و پیوسته خاطر ملکوت ناظر را متوجه حصول امانی
و آمال خود دانسته امیدوار گوناگون عنایت باشد

فرمان حضرت شاهنشاهی برهان نظام الملک

مسند نشین احمد نگر حکومت و ایالت پناه اخلاص عقیدت دستگاه عمدهٔ اعاظم حکام زبدهٔ اماجد انام
اسوهٔ مخصوصان درگاه نقاوهٔ مخلصان خیرخواه منظور انظار خاقانی مشمول الطاف سبحانی مهبط عنایات
متوالی مطرح توجهات متعالی کامل الاعتقاد وافر الاعتماد برهان نظام الملک بجلایل مکارم شاهنشاهی
جزایل مراحم ظل الهی مفخر و مباهی بوده بداند که چون آن شوکت دستگاه از صدق طویت التجا بدرگاه گیتی پناه ما که
موطن صاحبان ناز و نعیم و ملجای مستعدان هفت اقلیم ست آورده بود همواره مرکوز ضمیر الهام پذیر میگشت که ولایت
دکن با و تفویض یابد و ظهور این امر جلیل موقوف بسعادت وقت بود الحمد لله آنطور فتحی که خاطر قدسی میخواست و بخیال
در نمی آید بتوجه اقدس صورت یافت و عمدهٔ اماجد عظام راجی علیخان که مکرر بفرمان عنایت و منشور التفات سرافراز گشته
بان خدمت مامور شده بود بوسیله ظهور آن مورد اعتبار و اعزاز شاهنشاهی شد بر همونی نخبت قدر آن داند
و همیشه حضور اشرف را بخاطر داشته در اظهار آثار اخلاص و عقیدت که سرمایهٔ دولت دو جهانی

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

وپیرایهٔ آبروی جاودانی ست جهد موفور نماید و در ینهنگام که اندیشهٔ انتظام بخش جهانیان بتدبیر تعمیر دار الامیر
مالوه مصروف شد و شاهزادهٔ کامگار برخوردار غرهٔ ماثیهٔ دولت اقبال قرهٔ باصرهٔ عظمت و اجلال درة التاج فرزند
مندی واسطة العقد سعادت مندی و حق پسندی فرزند ارجمند شاه مراد را بآنصوب بیفرستیم امراء و رود
سعادت انگاشته بمشورهٔ عقل و دراندیش در استحکام مبانی هواخواهی فراوان کوشش بکار برد و پیوسته عرایض حق
فرستاده گلشن یکجهتی تازه دارد که هوشمندی و حقیقت شناسی خردمندی و حصن حصین ملک و ناموس ست و برابر
دانش و بینش ظاهر و باهر ست که سلاطین عالیمقدار که تسخیر عالم و عالمیان پیش نهاد همت والا نهمت ارند از حمایت
دیار و دولت امصار جز اخلاص و اطاعت مطلوب و مقصود نداشته اند و چون باطن قدس متوجه از دیاد سعادت
آن عزت پناه ست خواجه امین الدین را که یکی از ملازمان خاص و مریدان با اخلاص ست فرستادیم که
تهنیت آن فتح کفه فرط توجه اشرف اقدس را مجدداً خاطرنشان دسازد باید که بگوش هوش اصغا نماید
و انتظام و انتساق آن ولایت از کمال خردمندی و حق پسندی چنانچه در ملازمت اقدس ما فهمیده است
بتقدیم رسانده و قوانین ما را بدستوری که در ممالک محروسه جاری و ساری ست ایجاد گرداند
و گزیرت شعار آن کوتاه بینی را که جز پیش پای نه بینند و غیر از افساد و اخلال نکوشند در مهمات دخل ندهد و در رعایت
خاندانهای قدیم و پیش آوردن اصحاب اخلاص که براست گفتاری و درست کرداری مشهور و موصوف باشند کوشش
و در اعتبار ارباب علم و فضل و اعلای اهل دانش و حکمت سعی موفور بجا آورد و شبار و زر را در مرضیات
الهی معمور داشته آنچنان آگاه باشد که دست قویا از ضعفا کوتاه بوده زیردستان در مهاد امن و امان
و فارغ البال باشند و چون منشور عاطفت بآن عمدهٔ مخلصان شرف صدور یافت بخاطر ملکوت ناظر بمقتضای شمول
رافت که احاطهٔ عموم خلائق دارد رسید که فرامین قضا جریان بصریح بیان اعلی و اولی خان قطب الملک غزاب را بدلک
اگر توفیق رهنمون آنها شود در لوازم اطاعت بخلاف سوالف ایام سلوک نمایند چه از آن بهتر که عنصر بنا
ابد پیوند با باهم اتفاق نموده باعث فتوحات فرنگستان سائر بنا در شوند و مورد هزار گونه عنایات گردند و اگر لوازم
خردسالی و هجوم کوته بینان که بعد سازش حصن حصین جنون و خیال گرد بغفلت گرایند نیز توفیق رفاقت تائید اسعادت
تمام ملک آنها بآن ترتیب کرده تعلق خواهد گرفت باید که عنایات اعلی خاقانی را منتظم احوال سعادت اشتمال خود
فرمان حضرت شاهنشاهی در طلب یکی از فضلای شیراز
المنة لله که از آغاز ابتسام صبح اقبال و طلوع تیر اجلال که مبدای جلوس همایون و رنگ سلطنت ست تا امروز

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

که اعوام سعادت انتظام خلافت بارعین پیوسته و در نظر دوربین عنقوان ریعان بهار دولت و اختر از
ریحان حدیقه افضال ست همگی مقصد همت فلک اعتصام به تکمیل و تربیت مستعدان هر صنفی سما مخزن
بحار علم و حکمت بوده و علی الدوام مستکملان هر فریق در حواشی سرادق الامطالب علیه رسیده کامیاب
صور و معنی اند و جریان حکمت خدایان صورت پذیرفته که چنانچه پادشاهان عظیم القدر توجه عالی بانی فرقه
گرامی دارند همچنین این گروه نیز جویای مطالب انسی و وصول محفل عالی که مخوف مفاخر و معالی
میباشند درین هنگام اصیبت فضائل و کمالات کسبی و وهبی افادت اتصاف مرضی الشمائل جامع الکمالات
چلبی بیگ مکرر بسمع اشرف رسیده همانا که حسن اخلاق و اوبر باطن الهام مظهر توانند خسته توجه معلی الطلب شرف ظهور
یافت مستحسن آنکه بقائد الطاف الهی و سائق مکارم شاهنشاهی محمل امید با این صواب برسند و بزود
ترین وقتی باستلذاذ حضور فائض السرور مستسعد گردد و در آمدن و آوردن ارباب استعداد کوشش نماید و
بسعادت ملتمس فنا حای شیرازی در باب سرانجام راه حکم اشرف صادر شده بجلوه ظهور جواهر سید

تمام شد دفتر اول ابوالفضل بتاریخ
دهم ربیع الاول سنه ۱۲۷۲
هجری

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

وما توفيقي الا بالله عليه توكلت واليه انيب

دفتر دوم ابواب الفقه

بمطبع محمد خليل الرحمن و عزيز الرحمن سنه طبع

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بسم الله الرحمن الرحیم

بحضرت شاهنشاهی عرضداشت کمترین بندها ابو الفضل

بتوجه شاهنشاهی عنایت ایزدی که شاملحال اولیای دولتست و کینیان بی دولت بحال تباه
گرفتار امید که جمیع سرکشان و نخوت فروشان بیاد افراه خود گرفتار آیند صاحب من روز خور یازدهم جمادی
ماه الهی بسوس رای و سوبارای و نابهائی قولنامه طلبین بود بند آمدند اینها تا حال بملازمت شاهزاده نیامده بودند
برهانپور نیز ندیده در حوالی تلنگ و پیالهٔ و انتور میباشند خلعت و دستمال که دیار دکن قاصدان چاندنی آمدند
شنیدن سیاحه ناگزیر شاهزاده ملول شد چون آن مرا شنید استکشاف احوال نمود اگرچه حرف و حکایت دکنیان اعتماد نیست
اما کار بر قدر شواهد است از غلامان جشن در آنجا هر چند بعادل خان و قطب الملک کس فرستاده اتفاقی بهم رسید اگر مرا
شاهزاده برسند دیگر سر دادیگر که بحر نعار و برنگا شاسته باشد شاهیلا جانب دیگست که کشتاسپ احمد نگر بحر و بر
آمدن ستاره سهیل مشهود و خبر دی حسینه ناگزیر پنجه من فهمیدام کار دکن بسی سامانست اگر از همراهان لی و حوصله صیاحت
اینهم بود که کارهای اینولت جاوید طراز همیشه بر تعالی خوبترین وجهی کرده است شادی و داد گری و دولت افزون باد
بحضرت شاهنشاهی عرضداشت کمترین بندها ابو الفضل حقیقت دان
شدن بعزلمت سجود آستان عرضداشت کرده بود روز سروش بیک کروهی از گذشت بر ابو
سعادت ملازمت شاهزاده الا اقبال دریافت و از دیدار نمودن ایشان چشم دل روشنی پذیرفت از سوسیاری
واگهی نویسید از عقیدت و اخلاص بندگان مقدس مرگوید الله تعالی آن بهال دولت را در ظل ظلیل عاطفت
بکمال صورت و معنوی رساناد بجهت معلوم نمودن اطوار و اوضاع سه روز دیگر نگاهداشتند فهمیدند خود را باستوار

Digitized by Google

آبادی ملک نوشته داده قریب نه لک روپیه نقد و اسپ و یراق و خلعتها که مراسم انجام یافته و بمبارکباد شاهزادگان و صاحب
من ارزوی کرامت فرمان اقدس در باب فرستادن لشکر و خزینه صاف شده بود اگرچه بعنایت خدا بر فتح احمد نگر لشکر فراوان
است لیکن تا تهانه نشیند ملک آو ملک احمد نگر ضبط نشود باید که جمعی ملازمت شاهزاده هم باشند تا اگر جای
در کار شود کروهی مختصر نمایند و مردم جاگیر بسیار تغیر شده و خواست دارند و ملک تقسیم یافته است و هنگام
برابر مون نشیب و فراز خاصه شاهزاده الا کهر را تغییر و تبدیل جاگیر خیری کم بدست آمده خرج توپخانه و احدیان و مردم
نو آینده بحال خود اگر حرفه عنایت شود و گنجایش دارد و پوچیان معتمد و گوله اندازان انطرفها برای قلاع نیز در کار اند
سنگ تراشان درین ملک بس کم بهم میرسند آنهم اگر چندی عنایت شود بر جای خود است صاحب من بجهت بازنمال
برخی کارخانها فیل در کار بود چون دانستند که حکم مقدس در باب نگاهداشتن فیلان نیست همه را روانه نمودند
و قرار دادند که ما عرضداشت میکنیم هرگاه که فرمان شد بعضی ماده فیلان را باز خواهند گرفت و اسب بسیار استفدارند
ماه الهی حضرت یافت صبح متوجه مقصود حقیقی میشود امید که بزودی و خوبی بدین دولت که سرمایه همه سعادتهاست
مشرف گردد و از گوناگون غم و اندوه رهائی یابد دولت و سامانی جاوید باد به بیدار بخت والا
اقبال شاهزاده دانیال عرضداشت خیرخواه حقیقی ابوالفضل همواره بظاهر
و باطن و صورت و معنی بدعای مدام دولت جاوید طراز قیام دارد امید که همیشه بصحت و بهجت
کامروای جهانیان باشند و گرامی اوقات در صید لها گذارند و خواهشهای مردم را سامان
پاسخها چاره گر شوند و می شنود که مردم برخاسته می روند و آنانکه هستند آزرده اند و عرایض
بدرگاه والا مینویسند و التماس بطلب میرود و بسیار از نمیتوانی جهت آورده از برای خدا خود متوجه جهات
شوند و یک یک را در خلوت طلبیده بزبان خوش دلاسا نمایند و اگر از کسی لغزشی رو داده از آن اغماض نظر فرمایند گروها
گروه خلق خاصه در کل منصبداران و تنگداران و دیگر پایه ها احسان کردن و سرمایه بسعت آوردن چند چیز است
انعام اگر بمقتضای وقت کم باشد بیان دادن و اگر نه لعلانیه خلعت و زر داده و جز آن و الوش دادن و نشاندن در مجلس و سخن
فرمودن و دیگر استاد کردن و منصب افزودن و جاگیر دادن و اگر کسی حاضر نباشد بالتفات یاد کردن و بمنال مردم رفتن
پیشکش ناگرفتن از تنگدستان برخی باشند که جمیع اینها نسبت آن طایفه بر باید فرمود و چیزی دادن خود این امور هنگام فراخی باید
انداخت و تنمندان کار را که بیک قاطع عام چند بن نیکو امر ابدام کنند اند و دیگر بجندی از خاصان که
بر استی و درستی مستعد باشند باید فرمود که احوال را بملاحظه در خلوت بعرض رسانند و اوقات

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

ورنظر دارند و آن بر سبب ورود پیش نهاد همت باشد و همواره پیشگیری رکاب ایزدی بندگی
و از مجذوبان درویشان گنج نشین استمداد نمودن چنانچه بعقل و فراغت و بخت بیدار از یکمقات
از خواب اول و زهم بگذرند یقین است که اینها بر خاطر صافی میگذرد لیکن بمقتضای خیر اندیشی تنبیه باز
میدارند معروض میدارد و سر کردن کار ایشان است دولت و صحت و بهجت روز افزون باد

عالمیان و اقبال عرضداشت خیرخواه حقیقی ابوالفضل همواره خیریت

و معنوی دولت ظاهر و باطنی آن نوباوه گلشن اقبال را از ایزد توانا میخواهد و از استادی دولت جاوید
میدارند امید که باوره هوشیار حرامی و کارشناسی قدردانی و معدلت دوستی آن بخت بیدار سعادت آموز کار
نشاط افزا گردد ظاهر است که گرامی وقات را قسمت فرموده باشند و هر قسمی را جا گزیر بایست آن اما خستگی
پرداختن شایستگی دارد که تا یکبار استخوانی منتظم باشد و بیخی از خلاصه وقات در پاسبانی خلاق گذرد که
کار خویش ساختن لیکن هر کس حسن اشکار از جویندگی نه فهمد توقع دارد که در شبهار روز بخی بشنودن داستانهای
افزار پاسبانان نامزد فرمایند کتاب بسیار و افسانها بیشمار همان بدینسبب که بکار آید برای عبرت بدیده
شاهنامه و ظفرنامه و واقعات بابری و کلیله و دمنه را بشنوند شنوائی که کلانان از اسرار خواب داند
انکه سر رشته نیک و بد بدست افتد و رهزنان درونی و بیرونی چهره دستی نمایند و اخلاق ناصری و جلالی و فصل
کیمیای سعادت بمقصود داشتگان اندک اندک یاد گیرند و مثنوی مولوی معنوی و حدیقه و حمام حسن
محفل همایون باشد و دولت و صحت و بهجت روز افزون باد

دانیال عرضداشت خیرخواه حقیقی ابوالفضل

مهمات مالی و ملکی تا امروز
صورت نگرفت و چون درین سر سال هم شود دبسال دیگر خواهد کشید اصل خود آنست که برسم شکار
بجانب پور تشریف آورند تا نمانخانان و بندهم بملازمت سعادت اندوزند و یک یک اقرار و مدارا
تا صلاح دید آن حضرت نباشد اعتبار نمیشاید و مردم هم دل نهادی شوند و انکه حضرت تمع فرمود
که بی تقریب باوره شکر نیابد اگر باچندی شکارکنان تشریف آورند هیچ قصور ندارد و کار بسیار میشود و فراوان
سود حاصل و اگر بهیچوجه پسند خاطر شریف نیست خواجه ابوالحسن را با کلنوتات قدسی خاطر روانه سازند
که در ملازمت کسی که از قول دوستی دارد اوست جدا کردن چه صورت دارد و اما او هم چه بده در
روزگار کرده باز بملازمت میرسد در شش روز می آید و میرود و بسیار تا جهاد روز اگر

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

واگر این دو شق بخاطر نرسد پس امر عالی صادر شود که کمترین جریده بملازمت بیاید صاحب باز نظر مایند که
چرا عرضداشت نکردی و اگر بهمین نهج بگذرد و نمیدانم که کار بکجا کشد میرخواجه را هم مهم صرف دست و نه میرود و همچنین
علی بیک و دیگر مردم چون وقت گذشت و در گذشتن است بیشتر ازین تغافل کنجایش ندارد تفصیل مهمات که باید کرد
بازنمایندگی جدا نوشته است برای ضیاء عاتمی متوجه شده تعرک وارسید باشجی فرمایند صحت دولت و سعادت
روز افزون باد بیست و هم محرم سنه هزار و ده هجری بر سال گنگ دکن تحریر یافت **بوالاتراد شاهرخ میرزا**
بمیر سلیمان مرزا فرمانروای جشان التفات نامه که نامزد این خیر خواه حقیقی شده بود
در بهترین زمانها شرف صدور یافت چون متضمن فرود صحت و عافیت بود بهجت افزود والله تعالی از آنچه
نباید و نشاید و حفظ خویش داشته در محاسبه شبانروزی مشغول دارد و ملایم و ناملایم روزگار که زمان بی این
نباشد توفیق بر دشت و آگاهی فراخ حوصلگی کرامت کناد عرضداشتی که بدرگاه گیتی پناه فرستاده بود بمسامع
همایون رسید مستحسن افتاد و مناسب بل لازم آنست که در هر ماه عرضداشت می آمده باشد هر چند امر ضروری
العرض نباشد شرح حال درد مندی و خیریت آن دیار همواره باید نوشت دیگر اگر من در ارسال قاصد و نامه تقصیر باشم در باد
کردن و حفظ انعیت مقصر نیستم و همیشه ذکر شریف در مجلس متعلی بوجه احسن میشود عاطفت و عنایت شاهنشاهی در باره
ایشان و نامزد نمودن القاب بجهت **مقتدای خداشناسان حق بین بشیر و کاشفان اهل**
یقین قدوه ایزد پرستان حقیقت گزین زبده موزونان دقایق بین
عارف کامل شیخ مبارک بن شیخ خضر بموقف عرض حضرت مخدومی قبله گاهی مدظله
العالی میرساند که احوال این مسکین بر نهجیکه متکفل نظام خبر و کل که خبیر قدیم و رحیم کریم است میدهد چه در اطوار سنت
و چه در اوضاع رخا مستوجب شکر اوست اما از آنجا که متضمن مقتضیات طبیعت بشریت است اگر از اسباب حب می گوید یا
زبان شکوه دراز کند چه ملامت توانکرد اگر چه بنظر تامل فاعل حقیقی اینهم کسی است که در باره خاشاک امکان بر راه ملامت
کجا میکند و چون چرا کجا دارد و اید بزرگوار و دانای اسرار از احوال نفس و بدن خود چه گوید چه تصدیع ما عالم
تیمار بهاست بقدر قوت و قدرت استعلاج نمایند و شرح اطوار نمیو سید در نشاء صوریه بدنیه قطع نظر از اعتلاء و ملام و مشتاق
که فوق لطافت است تا لمی دارد و تحسر یکه واقع است آنست که در لباسی که بحسب تقدیر محمود خواص و عوام شده است
از نیکی کاری بظهور نمی آید که حق ایشان را از دست همت خود آدا نموده باشد و اگر آنقدر میسر نشود آنمقدار خود میخواهد که بتوفیق
بیرون می ملازم سپاهگری تردد چند واقع شود که صفا و مزی آنکس از تربیت و رعایت عوام حجتی باشد و از طعن کوته نظران که طالب علمی

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

چندین عایت چه مناسب باشد نجات یابد و بر تعبی که میکشد و المی که میرسد تا حال اگر درین بود بی شبهه مشدین انسانیت
و از عالم نفسانی نفس الامر که انسانیت با خلاصه انسانیت عبارت آنست چه گوید چه بالد که از بدو صبح تمیز تا حال
مبادی شام غفلت و آغاز شب بحور معصیت ست چه بکرد و ویرچه بعلامیه نستم و تعدی سلطان قوای غضبی و شهوی در
درازگره دخانان این مطلوم را تاراج برده کالبرق الخاطف اگر مستی خود پرستی افاقه مالی دست می دهد شاید نان
که اسباب طغیان و ابواب عصیان جسمانی اماده گشاده شود و تجرد منشی خیر اندیشی که بزبان حال و مقال مذکور بود ملاحظه
میشود از خدائع بدائع نفس اماره بود مجملا از اصول اصلیه اخلاق حسنه بهره ندارد و فروع آن که از نتایج اصول
انجاد است باشد و سر ابی چند که در بیدای انسانیت کاهی بمقتضای عونت نفس متقین این کس و مظنون
دیگران میگردد هر آینه چون مشوب باغراض دنیه از قسم اشتباه باطل بحق خواهد بود هر گاه جزائی بین باشد از اعمال
بدنیه چند که در ظواهر شرائع عامیه مندرج است ثابتا و نفیا و جوادا و عدما چه گوید **اذا لم یکن رکس الماء**
فکیف ترجی ای سالک طریقت از تجربه بها و نادرستیهای این نفس اماره چه نویسد تبلیغ میخواهد که عیوب خود
نیز نداند تا بدیگران رسد معالجه کجا راه داشته باشد سبحان الله و امغیثاه اغوثاه زیاده چه نویسد و تصدیع ان قبله کاهی
را چه هدامید که توجه عالی بحال این بیچاره دریغ نفرماید دیگر ملاطفات گرامی مرتبه بعد اولی و کرة بعد اخری میرسند و باعث
مسرت و بهجت میگردند الله تعالی سایه بلند پایه آن قبله کاهی را بر سر مخلصان خصوصا این بندها سالها بسیار دارد
بمقتضای عطوفت و الالتفات فرموده بودند که در بعضی امور تکلفانه کارش میرود و قبله کاها از محض سعادت
و عبادت میداند بخاطر ناقص میرسد که در بنی نوع چهار مرتبه متحقق میشود هر مرتبه چندین درجه دارد حق بنی
نوع و حق تعارف و حق قرابت و حق نسبت اتصال نفع و دفع ضرر لازم مرتبه ادای حقوق که از مشارکت
نوع واحد تواند بود نظر خرد خرده بین متحقق و مبرهن است فکیف مرتبه دیگر الحمد لله و المنه که این شکسته
بنسبت ایشان حقوق اربعه کامله متحقق ست و بآن بازان یازدهم شهر جمادی الاول سنه نهصد و نود و چهار
تحریر یافت **بقدوه ایزد پرستان حق گزین شیخ مبارک** موقع عرض
حضرت مخدومی مخدوم الانامی قبله کاهی ظله العالی میرساند که چنانچه متوجه شدن حضرت والده ماجده
مغفور مبرره ازین خاکدان کدورت و زندان ظلمانیت بسوی شهرستان ضیا و گلستان نورانیت بر گردان همچنان
گوهری بحر در آرزو دل نموده تحمل از زمانه در جزع و دفع دشمنه کامرانی تشاطبعی عنصری شب و روز سطری از اوقات را
صبر بلحکام دارد ظاهر ست که آن موزدان کارخانه تکوین بجا که از بدو صبح تمیز تا حال و جدانی المطلب بود و بهمت

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

صرف مرضیات الهی نموده اند گردی ازین تند باد حادثه عظمی بر چهره علیه ایشان نشسته باشد و بمقتضای
خداوندی و خدا فهمی در مواقف رضا و تسلیم بوده از دل نورانی حقانی خود جمعی را که در تشیب طبیعت و کوشش بشریت مانده در
بیصبری و جزع افزائی فرو رفته اند دلداری داده باشند که عطوفت پدری یاده از رافت برادریست و چون آن
اخص الخواص بزم حقیقت بعلم الیقین میدانند که این سرای بیوفا که خاک تودهٔ ملت و انبار خانهٔ هوان ست
لذاشتنی و گذاشتنی ست و دل بستنی و همت انگیختنی نیست و کام بخشیدن آن سیاح بیدای ابتدای خدا آگاهی و ذیشناسی
و آن قبلهٔ صورت و معنی و مجموعهٔ علم و عمل است که در امثال این حوادث جانکاه معرفت آزمای عبا گیر هوشمندان
حیرت افزای بخت بلندان راه بیصبری رفتن قطع نظر از آنکه غیر بعبث صرف کردن انفاس قدسیه را در مرضیات
خدا مصروف داشتن ست بآن مسافر عالم قدس ضرر میرساند چنانچه محققان ملت و نحلت بایما اکتفا نفرموده
تصریح فرموده اند حیف و بس حیف که آن مسافر قدسی منزل را بر آن سرزمین الهی انوار انی از فرزندان و منتسبان
خاص که چشم امداد و معاونت دار مضرت و آزار رسد یقین ست که آن حضرت این منتسبان را در دل
ازاری آن سبکروح نگذاشته باشند بالفرض و التقدیر اگر ناشکیبائی و جزع افزائی آن ارتحال
فرموده ملک تقدس را سودمند آمدی از آنجا که این معامله مخالف رضای خدای جان افزا بود است اخوانی بخوانی
مانع مسلوک این جاده مرضیه خواهند شد بآن راه یافته سر از معنی و دانای اسرار نهانخانه مشیت امثال
این مقدمات نگاهداشتن مقصود است که القای کلمات قدسیه حقیقیه نموده تسلی خاطر فیض مآثر جانشان گردد
خرد نبود بمعدن فکندن * بدریا دریکان گوهر فگندن * بلکه مقصود این حیران انجمن افرینش
است که مبادا خاطر قدسی از استغراق دریای ژرف انوار الهی فرصت یاد آمدن قضیه تسلی این گروه
کوتاه معرفت کم عمل نباید پس همانا که این تذکره است از برای ماتم زدهای سر طبیعت و دریوزه گری است
از برای این نادان نابینای خرد که هم چشم و هم سر و هم آینه میخواهند یعنی علمی میخواهند که بدار الامن عمل رسانند
و عملی میطلبند که بترتیب بی تعلقی و فراغ خاطر بر وجه مطلق ساخته اتصال حقیقی بخشند در مقام شریفه ایمای
بزیارت قبور انبیا و اولیا رفته بود حضرت شیخ با مسافران ملک معنی و قاطعان فیافی معرفت را کجا زیارت
اطلال فرموده اند و عاکفان مواقف قلوب را کجا اجازت طواف آب و گل داده اند و معهذا اگر وقت
مساعد بود هر آینه این مسکین در لم او خوض نکرده سرانجام این سفر مینمود آنچه رضای خاطر اشرف
بود بکوشید العاقبة بالخیر هم بایشان بموقف عرض مقدس حضرت قبله گاهی ملاذی امید گاهی است بر گاه

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

میرساند الحمد لله والمنة که مفاوضات قدسیه آن قبله خدا آگاهان در حین مصیبت صبر کش و مجمعیت عقل بسمر مرده
بعد آخری مراسم موعظت بل لوازم طبابت بقدر میرساند و این سرگردان بادیه وجود را با امن صبر بل رضا و در ندامید که
بتوجه اشرف اقدس نیز شکاه تفویض و تسلیم نیز خراش شود الله تعالی ذات جامع الکمالات آن پیشوای خلایق اشتیاق را
درین نشاء صوری بیاد اراد و با بیماران صورت و معنی بلند رائی اصلاح ارجمند صحت ظاهری و باطنی فرمی دارد
و آنچه در سر باب پاسخ و مجلس آن سعادت جو دمید اند هم بابشیان بیت سلامی چو اخلاق تو مشکبوی
پیامی چو الفاظ تو دلفشان بآن قبله راستان میرسانیدم چه نویسم آنچه از محرومی صوری ضروری آن یگانه
آفاق در دل است قلم بزبان عاجز و قاصر نویسد چه گوید گره کشای بسته کاران و آرام بخش بیقراران
احوال این متهام بیادان بمصر در دنیا و دین مستوجب شکر است امید که احوال و اوضاع آن بسمای کشتگان دریای
و آن جمعیت بحش اشفتگان کوی نادانی بر حسب خواهد دوستان حقیقی باشد العاقبة بالخیر به مقدمه الجیش
معارک جهانستانی خانخانان سپه سالار ولد محمد بیرم خان شعر
بشری لقد انجز الاقبال ما وعدا و کوکب المجد من افق العلی صعدا بعد از دعا یکه فاتحه کلام دلبستگان
سلسله مودت و خاتمه کار حلقه بگوشان دائره محبت است مقرون بالوف تهنیت و مبارکبادی و مشحون بصنوف
خرمی و شادی مشهود خاطر خطیر آن نور حدقه دولت بختیاری و نور حدیقه نصرت و کامکاری اللهم حصل آماله و یسر صالح
میگرداند که تلاطم امواج اشتیاق را چون تعالی مسرت فتح نهایت نیست و تزاحم افواج فراق را چون کامرحمت
انجام غایت نیست الحمد لله که نقش خاطر خواه صورت بست و صورت مراد بوجه احسن بظهور پیوست قطعه بخت و اقبال
کز آن سو آمد دولت ز نشاط تهنیت گو آمد گل بوی گی باغ عشرت از سر شکفت می نوش که آب رفته
در جو آمد اللهم کما نورت العالم الجسمانی بنصرة نور الملک الروحانی بطول عمره از نگرانی خاطر فاتر که در نیمه
ایام گذشت چه گوید و چه نویسد قطعه نه فرقت تو چکویم چه رفت بر سر ما ز غیبت تو چکویم که چون بود
احوال زار زوی تو سالی بقیمت روز زانتظار تو روز بی بقا مت صد سال حضور صار روزی چند
که زمانه در مقام کوشمالی شده یکطرف اخبار وحشت آثار از جانب گجرات رسانید و یکطرف بدوی
تنها اکتفا نکرده ها و یه بعد المشرقین انداخت و ضمیمه این حال کثیر الاختلال محنت امتداد ایام نارسیدن
قاصدان آن اقبال آثار کی از همه جا بگاه تر بود و علاوه این حالت پر ملالت شماتت اعدا و مقالات لا طائل
اشقیا خدا شاهد است و کفی بالله شهیدا که تشتت خاطر و توزع باطن بجائی رسیده بود که بی شائبه

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بیشائبه تکلف بچندین وجوه مهمات برجهات تفوق حسبه مرغوب طبایع مخلصان شده بود و بهیهات
بهیهات من حجا و این هرزه درائی کجا جائیکه اقبال شاهنشاهی مقدمة الجیش اولت پناهی بوده باشد
از اوائل توجه و عساکر بهمت دیگران چه نام توان برد و الحق لطیفه بود غیبی و فرده بود دلاری که با حسن اوقات
و اسرع ساعات تدارک شد ایام دوری و تلافی نکایت آلام مهجوری بمفاد انصاف انکه بتائیدات سبحانی
و امدادات آسمانی کمال جانسپاری و سرداری و نهایت مردانگی و فرزانگی بتقدیم رسانیده اند مرا کجا قدرت است
که شرح یکی از ان جلایل امور که بعنایت الهی بمنصه ظهور آمده نمایم **قطعه** خوش کارنامه ایست که آمد ز
کار انیکار از تو آید و مردان چنین کنند ، پابند دست اگر بسخن خنجر و کمان بر دست و بازوی تو نهراز فرین کنند
از میان محاسن اتفاقات انکه بعد از تطاول مقالات اهل مشورت و ارباب کنکش از دوست و دشمن که شاید شطری
از ان بوسیله مکاتیب دوستان معلوم شده باشد شانزدهم بهمن ماه جلالی موافق هفدهم محرم الحرام بندگان
حضرت بدولت و اقبال امن آباد که آبادان عنان عزیمت بصوب انتهای فتحپور منعطف فرمودند که به
اسرع اوقات بدار الخلافت اکبرآباد تحفیف اسباب زیادتی نموده بر سم الغار متوجه احمدآباد شده اعانت
و تقویت اولیای دولت قاهره نموده تا از روزگار اشرار آنده با فجار روزگار بر آورده باقرب اوقات مراجعت فرموده
در مستقر الخلافت نزول اجلال فرمایند معلوم عارفان بصیر و متبصران خبیر است که غیر از ذات قدسی صفات حضرت
ظل الهی که مقرون بکمال صدق نیت و صفای طویت است و با وجود چندین هرج و مرج غبار خاطر اشرف را
نیافته در نهایت شگفتگی و غایت شجاعت از روی حسن تدبیر چندین مسافت را پیش نظر و در بین خود در نوردیده
اکابر جلایل مواهب حضرت واهب جل شانه کرده بیشائبه تکلف مثل خیابان باغ خیال فرموده از روی کمال
شوق و دلاستگی خرامان خرامان متوجه بودند چندی دیگر از خواهان درگاه و مخلصان بارگاه که تقدیر
استعداد و قابلیت به قسم وافی از ولای و اهلیت بقسط اوفی این جنبه جهان احتظاظ وافی یافته از عرایض و نفسانیه
خود بقدر نجات یافته اند که انها هم بموجب یک نحو رابطه معنوی که وسیله جمیله تبعیت مضیات این اشفع الذ حاجات
متحقق و ثابت است از روی ارادت و کمال شادی در رکاب نصرت قباب بوده طی مراحل و قطع منازل مینمودند الحمد لله
که رقم این صحیفه اخلاص سلک انسعاد و تمنا ان منسلک بوده بخط وافر مخطوط شده تماشای احوال مدبذب انتهای
خواص و عوام برادران طی نموده منتظر بارقه عنایت بیغایت حضرت واهب العطایا عظمت آلا بوده که مرتبه
بعثه در سلخ ماه بهمن مطابق غره غرای صفر که مواکب انجم توافب ظل الهی کوره گهاتم پور نزول

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

اجلال نموده بود که قاصدان جوهری کشته این مژده بهجت و نوید لاریبی رسانیدند و بندگان حضرت سبحانی
شکریه بتقدیم رسانیده حکم عالی فرمودند که کوس عشرت و نقاره شادی بلند آواز کنند چندان خوشحالی و فارغ البالی
راه یافته بود که بشرح و بسط راست نیاید از اینجا قیاس باید کرد که در اصل کمال محبت و مسرت دوست و دشمن مساوی
گردیده بود و بعد از آن نکرر ابوسیله عرایض کلیان رای و اعتماد خان و نظام الدین احمد و شهاب الدین احمد خان علی اکبر
مذکور حقیقت کمال جلادت و تهور که از ایشان ظاهر شده بود معروض پایه سریر اعلی شد و از وفور عنایت و التفات
صد هزار آفرین و احسنت فرمودند بخطاب موروثی خانخانی و سایر جلایل عنایت خانی اختصاص یافتند
الحمد لله حمداً متواتراً و متواتراً و المشکور له شکراً متوالیاً و متکاثراً که خدمتی بتقدیم رسیده که از
برای بزرگی نفس پاس خوان زمان وداع شدن آبای روزگار معمور عالم که بحسب صورت نوع حالت داشته باشند
مساهم و مقارن بی ضمیمه خطابی اضافه منصبی باحسن الوجوه و امین طرق صورت است فکیف که بغایت بالبشر
اوضاع خطابی که منبهای منبعابی بخبر اریان حال و ماضی بود ضمیمه آن شد و الحق که این لطیفه بود که بنفایس بحر
شدن نزد عقلای زمان مزاج فاسد روزگار مستعد بود بنا به تکلیف باین عالم آورده در عالم اسباب
خدام حکمت پناهی شریک ندارند اگرچه در اتمام انصرام آن شاید که بعضی دوستان صمیمی دیگر را دخلی باشد و سخن همانست
که بیدرقه توفیقات الهی مصدر امری شدند که باتفاق اصحاب نفس الامر و ارباب عرف در نفاست و شرافت
و علو رتبت و نباهت بامثال این خبر بیات نفس الامر که در نظر بالغان نابالغ عرفی منتهای جلایل اعمال الله است
بهیچ وجه احتیاج ندارد همانا وقت آن رسیده که حضرت واهب العطایا اظهار آثار بدایع شعار
استعداد عالی نهاد آن اقبال آثاری را که از نظر دوربین عقلای زمانه محتجب بود ظاهر ساخته اهل حسد و اعتساف را
انصاف آورده غیب دانای حضرت خانخانی را با بلغ وجوه بر اقاصی و ادانی خاطرنشان ساخته وجوه تفوق
ایشان را در درگاه عرش اشتباه بر سایر ارباب دولت و انتباه مشخص و مبین سازد سخن کوتاه که مقاصد
بسیار است که بذکر آن مصدع گرامی وقات شدن بمقتضای عقل ناقص استحسنات بل ضروریات
میداند و قطع نظر از موانع دیگر زمانه در حصول فرصت بغایت بخیل بصد شعبده بازی و حیله
اندوزی بل بکمال التماس و دریوزگی این قدر فرصت دست داده که از بسیار اندکی و از
هزار یکی مسطور میگردد و بالجمله بعد از انتظار بسیار بیست و پنجم شهر صفر سال نه صد و نود و دو
معتمد قولادیوانه رسید و ملاطفه نامی موشح بتوقیع حصول امانی رسانید باعث فارغ البالی

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

خوشحالی شد ۵ این پیک خجسته پی کز آن سوی می رسید + چون باد بهار عنبرین بوی رسید
دستش بوسم که نامه دوست گرفت + در پایش فتم کز آن سر کوی رسید + بعد از آن که از مطالعه محاوره
آن انشراح تمام و ارتیاح لا کلام حاصل شده مقتضی المرام بخاتم الکلام رسیده شد از مضمون آن که موشح
بتاکیدات قسمیه بود هر چند بنظر امعان ملاحظه رفت مخدره مقصود از نقاب احتجاب روی ننمود قدر که
بدیده بصیرت منظور گشت امر یکه کشف غطا از آن نموده یک نحو تسلی بحس خاطر متردد متحیر تواند شد چه
هر گاه بعنایت ازلیه صمدیه مرکوز خاطر چندین ساله آن اقبال آثاری بخوبترین وجوه صورت بسته و
به امدادات غیبی فتح چنین روی داده باشد هنوز ناگرم کرده جا اظهار آمدن اینچه و دنمایند و در نظر عقل دقیقه
فهم معامله گذاران را چه محل تواند بود خصوصا در قبلی که در آن صوبه و در دخانه بالفعل کسیکه متکفل مهمات
آن صوبه تواند شد بنا شده باشد حال چون رای اخبار بر این شد که اظهار بعضی مضرت و احتمال نفع دار از افراط
شوق فرود آورده بعرض اشرف اقدس رسانیده موجب استعجاب عظیم و استغراب سنیم شد هر چند خدام جانب
موجب اخلاص حقیقی و استحضوری داده انشاء عبارات دلپذیر فرمودند اگر چه بتعقیب ایشان المقدمات نافع افتاد
اما بمقتضای فهم ناقص این مسکین چنانچه رفع تعجب کرده مضرتی بهم رسانید ظاهر است که در ضمیر منیر المخلصان
اعتقادی که خبر گسوت صوت خلقی نبوشد و غیر از جام سداد کاسه نبوشد و جهی و جهه مرکوز شده باشد که بخاطر
این مخلص نمیرسد تا آنکه بعد از دو سه روز معتمد فولاد واجب العرض متضمن بر التماس گوجه رایات ظفر
آیات سجود و گجرات و فرستادن رایحه قرنل و امثال آن که دلالت بر نهایت تورع خاطر باشد
به نظر اشرف اقدس در آورده بعزة الله سبحانه و انه لقسم لو تعلمون عظیم
هر چند در نظر اخلاص آئین این مسکین اعتقاد امثال این مقدمات از جمعیت خاطر غرائب مآثر ایشان
مستبعد بل متعذر نمیداند وقوع نتایج این اندیشه در عالم کون و فساد از قسم محال نمیشمرد و یقین میداند که آرای
کهنیه عمله ارباب دنیا که در بعضی محال کار بای النظر صورت رواجی پیدا میکند مستدعی این امر شده است چند
تفرقه باطن و انقسام خاطر بیت داد که از احاطه تقریر و تحریر بیرون است هر چند که مبادی عالیه
با غلام روحانی و الهام ربانی تسکین این مسکین میدادند که چون از مهب الطاف الهی دو جه ریاض
سلطنت اکبر شاهی را باز هار اشجار صنایع ازلی آراسته و از یکمن اعطاف
با مستناهی صدائق عرصه مملکت جلالی را بنفحات نسائم انوار بدائع لم یزلی زیب و زینت

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

داده اند بر آئینه مخلصان حقیقی اینده دولت عظمی و شبان تحقیقی این سلطنت کبری از حوادث روزگار و شدائد
لیل و نهار محفوظ و مصئون بوده همواره در کنف عنایات الهی فی الحال و فارغ البال خواهند بود اما بمقتضای
بیحوصلگی و کم تجربگی از قید زندگی و کشمکش انحاط مشوش نجات نمیباید داد از مکارم اخلاص مجلس
اشفاق آن یگانه آفاق که دست تعدی در معمور آباد ضمیر بیخیر دراز کرده نقود عهود آشنائی را که بدرگاه
کبریای الهی بهم رسانیده روزی چند بگروند و تدویر یا بحسب تقدیر در سلک عشاق دنیا منسلک شده
است تباراج برند الامن کجا و آشنائی شما یان کجا و امثال این توزعات کجا بازی با حال چون
المقدمات معروض داشته اهتمام بسیار نموده بودند ما بضرورت فهمید کیهای خاطر فاتر خود را یکسو نهاده
است اعتنا بظواهر امتعاصد زده باتفاق دوستان صمیمی بعد گفتگوی بسیار و حرف و حکایات
بیشمار که شاید تفصیل آن از مکاتیب بعضی احبا معلوم شده باشد رای عالی بر توجه رایات نصرت آیات
بصوب مالوه بعد جشن نوروزی و فرستادن خزانه عامره و سائر مطالب که در مطاوی فرمان عطوفت
نشان که مصحوب ابو طالب برادر عبد الرزاق معموری فولاد دیوانه ارسال یافته است و شاید از عریضه
و کلای ایشان شرح آن مفهوم شده باشد قرار یافت رجا بجلائل مواهب الهی واثق است که قبل از
وصول ملتمسات مذکور ناظره مراد صورتی پیدا کند که با حسن وجوه لباس اتمام و خلعت اختتام پوشیده
در نظر عیش و عشرت جلوه گری نماید و مخلصان از بار لوازم آشنائی برآمده از شدائد مکائد خلاصی یابند
ای هوشمند خبیر و ای ناقد بصیر قطع نظر از حرقت فرقت و کربت غربت که از مضرات لازمه ذاتیه انسان است
فریاد و صد فریاد از آنکه بعضی مطالب عالیه که مرکوز خاطر میشود که ای اعلام آن خاطر بهیچوجه اطمینان نمی یابد و
آنکه انسداد مسالک اعلام از وجوه متحقق چه از رهگذر لطافت و علو رتبت آن مآرب عالی مرتبت که در حوصله
ایمارات بیانی و اشارات تبیانی نمی گنجد و چه از ممر اختلالی روزگار کم فطرت و ناتوان بینی و حسودی زمانه
کم همت بعرض نمیتوان رسانید و چه از یکسو مشاغل لایعنی و توفر شدائد روحانی و بدنی وقت بان
مساعدت نمینماید تا بمقتضای منطوق لازم الوثوق مالا یدرک کله لا یترک کله بذل جهد نموده آنچه
بر فرد ایما ممکن بود بان اکتفا نموده و تتمه را بوسیله عبارات کلیه بمساعدت وقت آنچه جائز التقریر و ممکن التحریر
بود مرقوم ساخته مصدع اوقات گرامی شد امید که مشاغل نفسانی و شواغل جسمانی مانع مطالعه این مقالات نشود
و در الفتیهای بابی النظر بانضمام انقسام خاطر که از رهگذر این و آن متعرض احوال آدمی میشود باعث

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

باعث عبوس سرد دلانه نگردد و هر چند که اعتماد بر آن با سبابی کرم و تعبس اسباب مکارم شیم بیش از است
که از امثال این امور راندیشد اما چه کند که دست روزگار فاسد المزاج داغ این اندیشه بر جگر بهی زند و هم این داغ جگر
سوز را بیرکت تجربت نمی بخشد بنا بران خواهی نخواهی میخواست که این طومار طویل الذیل را در نور دیده ختم
کلام بر دعای آن کمالات ارتسام نموده استدعای صحت صوری ایشان از درگاه عالم پناه حضرت واهب العطایا
نماید که بوسیله قاصد نامه که هیچ کدام لیاقت محرمیت ندارد پیش از آنکه بظلمت آباد عدم که جهلستان عالم متعول است
رود اندکی در دلی ظاهر ساخته در عالم هیچ صلکی از کشاکش اضطراب یک نجوبات یافته باشد که عرائض
کمالشهای چودهری شیخ شهاب الدین احمد خان و نواب اقبال آثاری که در پنجم ربیع الاول در لوحی اوقات در قوم
شده مصحوب بیاریان رسیدند و مژده فتوحات تازه و مسرت بی اندازه رسانیدند **قطعه** منت خدایرا که
علی الرغم روزگار منصور گشت رایت خان بزرگوار عمرت دراز باد جهانت بکام باد دولت ملازم رد
اقبال بر غار پوشته دشمنان تو زنگونه مستمند باکشته باکریخته یا تشبه بر حصار اگرچه پیش از وصول این نوید
بخشش روح افزا قضیه ضیه فرار نمودن آن ملاعین از کهنهات و تعاقب نمودن عساکر منصور که از خطوط بعضی دم اطلاع
یافته مقدمه سرور و رفواد شده بود اما تکمیلا للبهجه و تتمیما للمسرت این بشارت عالی شارت رسیده آزردگیها پریشانیها بکام مرتبها
و شادمانیها مبدل شد **قطعه** رفت آنکه روز ما ظلم شیره زنگ بود و اندوه با تیره دل ما درنگ بود و آن شد که گفتی از در
دیوار روزگار خورشید تیغ آخته با ما بجنگ بود آخر بسان تیشه دمی بر دل که در کشاکش نالش چو چنگ بود
آخر دهان چو گل بشکر خنده باز کرد آنرا که همچو غنچه دل از غصه تنگ بود مامول از حضرت جواد مطلق و
مسئول از درگاه کریم برحق آنست که همواره فتح و نصرت مقارن احوال خجسته مآل ایشان بوده ابواب سعادتها
بر دلهای دوستان مفتوح باشد بلطفه و عطفه از فرط توجه کثرت التفات خاطر دریا مقاطر حضرت خلافت پناهی
صانه الله تعالی عن الآفات والدواهی که بنسبت انصد رخدمات لائقه و مظهر تردادات فائقه است چه نویسد که
کما و کیفا بیرون از عالم بیانست و بالجمله سر او بهر او خلوه و جلوه در مجالس انس و محافل قدس جلائل مفاخر
دستر الف شمائل ایشان مذکور میشود و اعداد در کمال کلفت و داغ شدن دوستان ارزومی نهایت
نهیدگی متشرح و مسرور اند و بکرات و مرات بندگان حضرت متوجه شده فرمودند که مناسب
بندهای درگاه که به صوبه گجرات متعین اند بعرض اشرف رسانند که هر کدام را فراخور حالت
و خدمت و اخلاص و عقیدت زیادتی منصب و سائر تفقدات خسروانه مخصوص سلخته فرمان عطوفت نشان محوی

Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بر صنوف عنایات خاقانی و منظوری بر الوف رعایات سلطانی فرستاده میشود لیکن بواسطه اوازم سلطنت
کبری و مراسم عدالت عظمی که رعایت ضابطه الاهم فالاهم پیش دیدنظر کیمیا اثر خود ساخته انصرم الهام
کافة الانام میفرمایند فرمان عنایت نشان خانی که بسبب جدا کردن خلعت فاخره خاصه و کمربند و خنجر و سپاچه قدر
در پرده توقف مانده بود فکیف فرمان تلطف نشان ثانی سیما که در آمدن بوز و زمبارکی و خرمی تقدم
رسانیدن سوم عادات و جشن بادشاهانه و شتن خصوصا در روز بهجت افروز نوروز در چه شرف
خواص و عام شریف و وضیع را باندازه منزلت و رتبت بمقتضای عدالت و نصفت بجلائل مواهب بادشاهانه
و خیر اهل مراحم خسروانه شرف اختصاص و عز امتیاز دادن و مائده اکرام و احسان بر کل عالمیان کشودن و هر کسی را
از آمال ایشان بهره بندی گردانیدن ضمیمه التحال هذه شدان شاء الله سبحانه و تعالی بمقتضای الهی چون نزدیک
رسید که فراغ تمام ازین مشاغل دست دهد بروی این فرمان دوم شرف صدور یافته بسمت ارسال مرسوم خواهد شد
بر ضمیر منیر که آینه صور تقدیر و فهرست کتاب حسن تدبیر است مخفی و محجوب نخواهد بود که سخنه دستان حقیقی انست که
همواره از احوال و اوضاع یکدیگر بواقعی حاضر بوده نظر بر محاسن عنایت نداخته از نقایص و عیوب یکدیگر
اطلاع بخشند و همگی همت و جملگی نهمت مصروف آن دارند که دوست ایشان عیوب کلی و جزی خود حاضر شده از آن
حالت نیابد نه آنکه مثل خوشامد گویان دوست نما یا دوستان منفعت نما که اصلا حرف و حکایت از عیب نگویند
چه از فهمیدگی نفاق چه از دانستگی و اتفاق فکیف طائفه نادرست چند که بلاحظه فوائد دنیه همیه فانیه یا بسبب مخالطت
جسمانیه بدنیه خود که زمام حصول آن بدست دیگرست که یستوی عنده الامیر و الفقیر
جلت قدرته قبایح رذائل بعضی ارباب دول را که از مرا شتغال لذت صوری و انهماک در
مستلذات ظاهری نفس اماره ایشان بخود هیچگونه منفعت را نمیدهد بفضائل شمایل و فواضل جلایل تاویل
مینمایند و خوشامد که در طبایع نفوس اکثر ابنای روزگار الذ اشیاست خصوصا در مزاج بعضی رؤسای
خوان الزمان هرگاه که بسمع جمیع این طائفه مرحومه میرسد اختیار کمال سنا و ثنا بهم رساند خوشامد گویان مذکور را
از جمله هواخواهان کامل و زبان این اه میدانند و باندک روزی آثار غریبه بین موشده انواع کمال و زبال حال
ایشان شد خسر الدنیا و الآخرة میشوند عیاذا بالله تعالی چنانچه حقیقت این حالت بر ارباب
فطنت و خبرت از شاهد معقول و سائر طرق منقول بطنا بعد بطن معلوم بل مشهود است بنابران اقتفاء
لآثار تلک الطائفة العالیة و اتباعا لمرضیاتهم هرگاه که زمان عمده اصحاب خبرت و انتباه مجالست صور

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

دست داده سطری از آن وقت سعادت رخت در سماع معائب گذرانده و بعضی از اصغای آن صرف
نموده هر چند که این دو حالت مطابق نفس الامر هم بوده اند چون منشای آن کمال دلسوزی و نیک اندوزی بود
که از حسن سیرت و لطف طبیعت در کمین بر در آمده بغایت خوشحال و فارغ البال میبود و چون لاکه از این سعادت
محروم است توقع آن دارد که ایشان هم این را میخواستند باشند که این طریقه انیقه و این شیمه کریمه در مکاتبات
که از اعظم طرق مخاطبات و مکالمات است مسلوک باشد و دقیقه از دقایق بر خوشامد مطارحات عرفیه روزگار
مبتنی نباشد بنابران میخواست که درین عریضة الشوق فصلی چند از حقایق حکمت خلیقه که باتفاق ارباب
ملل و نحل اشرف مقصود علوم بالذات از جمیع مقاصد علمیه و مطالب حکمیه است در سلک عبارت
در آورده قوم سازد که از عجایب سوانح روزگار آنست که با وجود اینمعنی علماً و عملاً منسوخ شده است و ثانیاً
التماس نماید که بنظر انصاف و بدیده بصیرت ملاحظه تمام فرموده یک مرتبه تامل فرمایند که قطع نظر از اینکه
این مطالب علیه متفق علیه عقلای روزگار است فی الواقع بخاطر خطیر چه میرسد و بعد از آنکه معلوم شود که در
نهایت معقولیت است آنچه خلاف اوست نهایت لطیان و خذلان دارد ثالثاً استدعای آن نماید که
اگر هر روز نباشد در هفته و اگر در هفته نباشد در ماهی و اگر در ماهی نباشد در سالی مطالعه دفتر عمر گذشته
گذشته که حکم تقویم پارینه پیدا کرده از عنفوان شعور و تمیز تا حال نمایند و بی تصدیع ممیزی و از اوستادی
بی حجابانه در خلوتخانه دل ملاحظه فرمایند که در سنین و شهور و ایام سابقه چه قدر موافق و چه قدر مخالف امصدر شده اند
اگرچه تدارک و تلافی ماضی از قبیل مستبعدات از جنس محال است اما آنقدر میشود که شاید از خواب غفلت بیدار شده
زمان استقبال در ضلال نگذرانند و این تتمه زندگانی را محصور مستلذات نفسانی نگردانند اما چه توان کرد که این
غریق بلا و حریق ابتلا را نه حوصله آنکه از تمهیدات نویسنده قوت آنکه گریبان خود را برین داشته مطرح
مطاعن لیام ساخته تصدیع ایشان و هدایا را بطبع معنوی بخود نمی گذارد و کشان کشان بعالم بیان
می آرد بنابران بالضرورت آنچه مناسب حال نشاء کثرت بالقصد یا باتفاق در آن منسلک
بل منهمک اند مذکور میشود خذ ما صفا و دع ما کدر بر باطن کیش نور الکین متبس بخواهد بود
که حکیم علی الاطلاق حکمت حکمیه صلاح حال هر کثرتی بوحدتی باز بسته که انتظام آن بی او سرانجام
پذیر نیست چنانچه امور انحلافه بیکر انسانی که بعالم صغیر شهرت یافته بتدبیر نفس متعلق گشته
ثبات و قرار اجتماعات عالم کبیر منوط و مربوط بوجود حاکم بارای و تدبیر است پس پیداست که اگر تدبیر

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

نفس افعال و اعمال قوای طبعی حیوانی که گماشتگان او بیند از روی دیت و عدالت با احوال بدن و اوضاع تن بر
نهج سلامت استقامت کند زوال آن از دار الملک صحت و عافیت بر آمده مال حالش نقصان انجامد همچنین مالک مملکتی یا
والی ولایتی اگر تمامی همت مصروف آن دارد که حسن تدبیر و زانت رای بمکارم اخلاق متحلی گشته و بمحاسن
صفات موصوف باشد از راه سویت متوجه سرانجام مهام انام شود هر آینه خاطر جمهور مردم در حیز تسخیر در آورد
شوارد ایام را بر ابطه اهتمام در حوزه حراست نگاه دارد و اگر نه زود باشد که اختلال و مبانی احوال او راه یافته
قواعد امن و سلامت متزلزل و زایل گردد و عنصر بیت متصل متهلک یا کسبا بر اساس بل او دهنا شود و نعوذ بالله
من الجور بعد الکور و عمده محاسن اطوار و مکارم اوضاع که تحصیل و تعمیر و تبقیه بنیه دولت عظمی بدان مرتبط است پنج چیز
است **اول** هوشیاری یعنی حاضر بودن بنفس و قطمیر شریف و وضیع و همواره بوسیله ثقات یا بواسطه
چند کس که حاضر یکدیگر باشند و هم یکدیگر را نشناسند از ولایت و شهر و دربار و درون خانه خبردار بودن و
صدق اخبار و کذب آن را بعقل دوربین تمیز کردن **دوم** تغافل و بردباری از مذلات تقصیرات فرزندان
اغماض نمودن و اگر نتواند بر نقصان عقل او حمل نموده تجاوز کرده از جانبر و عفو را از جمله ضروریات خود داند
سوم داد مظلومان دادن و عظم ظالم و قرابت آن منظور نداشتن **چهارم** جوانمردیست که دنیا را بنظر
دشمنی منظور ساخته ابتدال و تهجین نزد خاطرنشان اخوان زمان ساختن و بوسیله سوالی و واسطه التماس حوائج مردم
دانسته انجاح مرام انام نمودن و بهیچ طریق در اموال مردم نظر طمع نانداختن و زیادتی جاه و مال را از قسم کمال شمردن
پنجم راه انصاف سلوک کردن و ترک تعصب نمودن یعنی طائفه را که بر آیین دین و روش و مذهب او نباشند بچشم حقارت
و عداوت که بیند دارند و رفق و مدارا اگر تواند خاطرنشان او کند یا از روی استدعا و التماس استکشاف
استبصار مقاصد از آن نماید و با ای حال مخالفت مذهب و ملت را وسیله بغض نسازد و املاک و اموال او را در تصرف
و تعدی محفوظ و مصئون دارد و اعنی بزان کلمه چند خلاصه افادات حکمای شیرین بیت که از فرط مهربانی انتظام احوال
کثرات و اجتماعات در حکمت عملی مرقوم کلک جواهر سلک نموده اند و ما علی الرسول الا البلاغ **فرد**
پند حکیم عین صوابست و محض خیر فرخنده بخت آنکه بسمع رضا شنید و الحق امتثال بامر مذکوره
سرمایه شیر مردان راست که بدستیاری آن خارستان بنی آدم را گلستان ارم نموده با دوست و دشمن
بسر برده اند چنانچه حکیم انوری میفرماید **قطعه** هیچ دانی که شیر مردی چیست شیر مردی زمانه دانی کیست
آنکه با دشمنان تواند زیست و آنکه با دوستان تواند زیست و انیز وسیله تحصیل ذخیره عالم باقی

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

باقی داشته خوش آسوده اند همان بهتر که خود را از گفتن امثال این مقدمات که اولاً خود را بان مهذب نساخته است
پس کند و بیش ازین جز دراو مردم را تصدیع ندهد که عادت الله برین جاریست که کلمات صدق آیات
حقیقت سمات مادام که از مهذب الاخلاق صدور نیابد تاثیری نمی بخشد و فائده معتد به بران مترتب نمیشود
برخود خرده بین سر این سنت الیه مخفی نیست الله تعالی به محض عنایت بغایت شما او کار را بهره مقصود داده
بمقام وصول رساند **فرد** عمرت دراز باد برین ختم شد سخن بیرون نمی نهم زره اختصار پای این حرف زیره چند
که در خلال احوال تشتت خاطر و توزع ضمیر بهم رسیده بود میخواست که خود را از اتحاف آن گذراند چه با وجود داشت
متاع و دنارت اسباب چون اندک از خواب غفلت بیدار شده بر خلاف عقیده خود بجوش آمد و مطارحات
غوغه بیمزه روزگار آلوده یافت و در زیر بار خجالت پیش خود که اقبح افراد خجالتست درماند و الحق که این
مرحوم منصبغ بالصباغ مطارحات رسمیه چه کند و چه چاره سازد که علمک تقصک قبح این وضع نابهنجار
این گرفتار هوجس نفسانی و وساوس شیطانی را سودمند نیست و قوای علمی ازین عنان تابی چون بسیجوجه موافقت
و مزاحمت نمیرساند تا آنکه بعضی از اجله اخلاص و خلص اصدقای بمقتضای عموم نیک اندیشی و شمول
یار دوستی یا بموجب پاداش لوازم خصوص آشنائی و مراعات مراسم اختصاص نسبت کدائی
یا بملاحظه آنکه مدحت و محمدت جواهر و لآلی متلالی که از معدن دانش و بینش ایشان بر آمده همچنین
تحفه مجلس عالی آن اعتضاد الانامی موسوم شده است بالغ وجوه مودت کرد یا سبب امری دیگر که در خاطر
حقائق ماثر ایشان رسیده باشد آن حرف مزخرف را بگران بهای در عزر اتباع نموده بعد چندین آرایش
پیش آن مشتری نکته دان عیب پوشی فرستاده اند بالضرورت این دو کلمه پریشان که هم ازان مقولات
است مرقوم شد هر چند قوت علمیه این متردد متحیر در مقام آن مبارد که سررشته انصاف را محکم گرفته
بعضی سخنان صدق آئین نگارش نموده تلافی بقدر نماید اما چه توان کرد که بواسطه کم فطرتی و دون همتی
از دولت حکمت اشراقیه مهجور و محروم مانده بصید احتیاج محتاج قوای علمی که غریق بحار رسم و عادت است
شده است و هر چند ازین وضع علماً و عملاً ملال دست داده اما چون تحریر امثال این مقالات و تقریر این مجعولات
همنو مکالمه ایست رد خانی و مذاکره ایست نقصانی رابطه معنوی نمیگذارد که ازین وادی بگذراند و میخواهد که کلمه چند
زور دنا یافت مقصود بوقلمونی احوال خود مرقوم ساخته ضمیمه آن شرح اندوه تنهائی و بهم رسیدن
اهل مرتبه از استماع سخنان که از دنائت باطن علمین بموجب بی بضاعتی و بی استطاعتی نگاه داشت

Public Domain, Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

آن در نهانخانهٔ خاطر نمیتواند و در عالم ظهور بی اختیار سر میزند متنفر و متادی نشود از فقدان محرمیکه از
ظهور یک خلاف عادتی که در خفایای سلوک طوائف انام متحقق باشد و فی حد ذاته در نهایت معقولیت بود
حالانکه این معنی موجب مضرتی که طای اطوار او نتوانند شد بیباکانه و از راه سلوک پیش نگیرد و اینکس بار
سهام ملام نسازد اعلا نماید و شیمهٔ از الام و اسقام نقصیه قصه که رقم مسطور در هاویه شیاغل لا یعنی منهمک شده
از عبد اللهی بعبد الطبعی در آمده و رصد آن شده که عیاذا بالله از عبد اللهی بعبد الدراهمی و الدنانیری موصوف
گردد و قید عبارت آورده ماتم زدگی خود ظاهر سازد و اندکی از تردد و محاربات ناقصان
بی تمیز کانه که فطرت و طبیعت درین سی و چهار سال دنیا خصوصا درین دوازده سال که در کشمکش
ابنای زمان افتاده است نه قدرت شکیب و نه قوت گریز و نه طاقت پرهیز دار بعبارت در آورده اعلام
آن استظهار الاما نماید **قطعه** صبر نه که از عشق بپرهیزم من بدبختی نه که با دوست در آمیزم من
دستی نه که با قضا در آویزم من پائی نه که از میان بگریزم من و بندی از تحاب و تباغض قوای روحانی
و حیوانی و غالبیت و مغلوبیت هر کدام مرة بعد اخری و کرة بعد اولی مرقوم ساخته خاطر تفاد و فاد آن
اعتضاد الکرامی را اطلاع بخشد اما چون در حالت افاقت و شعور یقین دست میدهد که بی ارواء غلیل و سقاء
غلیل هر آینه اظهار این شکوه و ابراز این کلمه باعث ملال و کلال نشاط آباد خاطر شریف ایشان خواهد
خود را ازین لغزه زدن بجو صلکانه و نالیدن بجیرانه سگذارند **فرد** بدرد دل لب ناکشودنم به از آنست
که ناله کنم آن موجب ملال تو باشد و اگر از حدت دلسوز جان گداز خود اعراض نموده اظهار درد
که از رهگذر ماتم داشتن این مرده دلان زنده تن که از مستودعات ضمیر این حقیر است نماید و اندکی
از اوضاع عجائب آثار غرائب شعار طوائف انام رقمزده کلک بیان شود و تسلیم دلبهای دانشوران
روزگار و بیان حلقهٔ اقبال ناممکن زدن مدعیان معرفت مذکور گردد و طرفگیهای که در ضمن خود رسند بهای
منتسبان عقل و کیاست و منتهیان عجب و شهامت که بزعم اکثر ابنای روزگار سر حلقهٔ پیشوایان
منهج سداد و رأس رئیس راه نمایان سبیل ارشاد اند فکیف حال نامرادی تهیدست
هیچمدان سرگردان وادی سائر الناس مندرج است آشکارا ساخته تحفهٔ مجلس عالی
سازد بالضرورت اولا باید که اگر تفصیل میسر نشود بر مزوایا طرق اختصار مسامع علیه رسانند
باتفاق خدا امشربان عالم ذوق و شهود در پاکشان نشئه لب بزم سخن و وجود آنچه بتحقیق بوضوح پیوسته

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

که عمدهٔ مطالب و خلاصهٔ مآرب برهنه پایان خارستان محبت دریافت حقیقت حضرت
واجب الوجود و منزه داشتن اذیال عزت او از غبار صفات حدوث و امکان است و بقدرت طاقت
توان مهذب الاخلاق شدن و تشبه بحضرت واجب پیدا کردن که از فحوای غرای امر جلیل القدر
تخلقوا باخلاق الله که از زبان بیزبانی برآمده بسمع جمع روحانی اصغا فرموده اند و ثانیاً باید
که شرح حقیقت انسانی نموده و انماید که اگرچه دریافت حقیقت کونیه خصوصاً حقیقت جامعه کامله
آدمی که اصعب الامور است و مجردان مسالک حقیقت و مفردان مسالک طریقت تمنیات انحای استعدادات و
اختلاف ازمنه و اوقات بموجب صفای سریرت و لطف طبیعت و داد دانشوری داده انواع سخن
فرموده اند و آنچه از جمیع تفاصیل مذکوره بطور خوشخرامان راه حقیقت متیقن یا مظنون میشود آن است که
لطیفهٔ است الهی شریفه است تا مناسبت سوای این ترکیب عنصری و معجون هیولانی که در آن باجنس بهایم شریک و
مناسبم است و بعد از ایضاح این دو اساس فیض اقتباس بر ضمایر اولی البصایر هوشمندان و در بین حق گزین حقیقت
آئین ظاهر و هویدا میگردد و روشن میشود که اخبار و ابراز روزگار و مسالک نقیض مقصود و سلوک نموده
در تقویت و مرتبت مغایر نشاء آدمیت سعی مینمایند سیما وقتی که پرده از روی کار برداشته شرح
عمدهٔ مستلذات آدم از مشارب و مطاعم و متاع و ملابس و سایر لذات و حظوظ بنی آدم نماید و متاعب و آلام
که بجهت کثرت ممارست و اعتیاد از نظر کوته آدم صورتان پنهان مانده بوالم ظهور آورد و واضح گردد
که بچه قدر چیز دل بباد داده اند و چه اثقال و اتعاب قوای بدنی را عمدهٔ لذات دانسته اما چون
پیش از اصلاح اوضاع خود که لازم وقت و فرض حال است از افساد سایر عباد گفتن از قانون بیان بیرون
نصفت و عدالت برآمدن و منهج اعوجاج سلوک کردن است ازین بوالفضولیها و بوالهوسیها نیز خود را
باز آورد سخن بنا بر هر چند که خزینهٔ سفینهٔ کنیه این مسکین از نقود جیاد محصول فصول ارزنهٔ معتبر متعارفه
اقلیم سخن و کشور مراسلات که عبارت از شرح آداب و عادات و بسط اسباب اشتیاق و تفصیل مناهج اخلاص و
تبیین لوائح افتراق است مالامال بوده اعجوبگیهای خاطر آزرده بر هم خورده از رهگذر مشاهده شواهد
بیاد حسابست شرکا که در شارع قدیم این عالم کلیه متعارف و متراکم اند متبدل بودن و بی یکیهای
این وضع فرسوده روزگار را در فسانه گذاشت که بسر وقت این مطلب علیه رفته کلمهٔ چند در دالود بر هم زن
قوافل سالاران باوقار و تمکین نویسد که از جان غمزدان نازنینان ملک آسودگی

In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

هزار ناله فلک در عرش گذار بر آید **فرد** چشم دارم که هم ز روی کرم کرمت عذر خواه من باشد و چون
ایضاح اوضاع و اطوار در خانه عالی و کلیات و جزئیات ایخدود و سایر دوستان مدتی چه صدق کلام
ایشان که بجهت همین خدمت متعین این مستکفل و متعهد اند و ایضاً تفاوتی که در بعضی احوال مذکور که پیش ازین
باندک فرصت مشهور بود الحال در ضمیر خرده دان ایشان متصور است و متخیل اگر سایح شده باشد از ده نه یا از ده
یازده کم و بیش نخواهد بود در آن باب شروع میکند و فتوحات تازه و مسرت بی اندازه که در ممالک نیک جنوب
آمده است چه از جانب شهباز خان که بتوفیقات ربانی از کهو کیات تا دریای شور در حوزه تصرف آورده ولایت
و جزائر صوبه بتمام و کمال متصرف شده است مقهور و منکوب شدن عصیان جلالی آن جناب حضور صاحبی خان
و بزرگ و کشتی خود را در کرداغ قادر بای شور چه از طرف وزیر خان و صادق خان که باعدادات سبحانی از
تانڈو بردوان تا اوڈیسه و آن نواحی را بدست آورده است تعدی ظلمه و فسقه آنها را زیر دستان
کوتاه ساخته بقاع و قلاع را در دار الامن گردانیده اند و چه در حلقه بندگی در آمدن قتلو خان لوحانی که
سر فتنه افغانان آنحدود بوده است و فرستادن پسرزاده خود را با پیشکشهای لائقه و فیلان مست بدرگاه
عالم پناه مصحوب شیخ ابراهیم سکری و آن چه خبر متواتر مرض الموت محمد حکیم مرزا که دست آویز واقعه طلبان
روزگار بوده است قطع نظر از تکفل آن طائفه مذکوره شرح و بسط آنرا با نضمام کمال شهرت و حد ذاته
احتیاج نوشتن آنها نیست که سنه بعد برین فتنه که امثال این اخبار مسرت آثار از مسافات بعیده در
اندک مدتی که قوای بشری در ایصال آنها طریق فا میکنند با دلیای دولت قاهره میرسد دیگر رحمت خدا
بر خدام عالیمقام محبت اطواری اخلاص آثاری نظام الدین احمد قلی خان که در عرضداشت فصل فتح
ثانی که بدرگاه عرش اشتباه فرستاده بود اظهار اخلاص و یکجهتی خود را بملازمان ایشان نموده و او لوازم
انصاف داده بود و بتاریخ سوم اردی بهشت روز جشن یازدهم ربیع الآخر که بندگان حضرت
در نهایت شگفتگی بودند عرضداشت دیگر ایشان که متضمن شرح احوال نصرت مآل فتح ثانی
بود رسیده هزار تحسین و آفرین فرمودند و مجدداً در باب زیادت مناسب خاصه و جمعی که در همراهی ایشان خدمات
پسندیده بتقدیم رسانیده بود حکم اعلی شرف نفاذ یافت و مستعدان مهمات را در تاخیر و تسویف مخاطب
و معاتب ساخته در انصرام مهام مذکوره تاکید بلیغ فرموده اند امید وار از درگاه حضرت پروردگار
در نهایت وثوق است که جمیع مقاصد و مطالب ایشان بر وجه دلخواه دوستان صمیمی میسر و محصل گردد

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

سبحان الله مباعدت صوری مخلصان اسطهار قطع نظر از آنکه مورث انواع برهمزدگی اصناف
اردگی شده است در ارقام اقلام مخالصت انجام بجهت تحفه سدنه سدره علیه المقام شرده مالا کلام
نجشیده است اما اینقدر است که هرگاه میخواهد که این رساله شوق را اختتام نماید باز از عالم غیب امری ظاهر
میشود که موجب حرف زدن و نوشتن میگردد که ذیله شره لباس نیکو پوشیده بصورت جمیله ظهور میکند
قصه کوتاه که شب چهارم اردی بهشت و دوازدهم ربیع الثانی ملاطفه که بخدمتگذاران حکمت
پناهی جالینوس الزمانی بقلم مشکین رقم نگاشته بودند مطالعه افتاد هرچند که از هوای کلام فخامت ارام
پیدا بود که این مطاطفه نامی پیش از ظهور فتح دوم که از اجل جلائل نعم الهی بود بدست صدر یافته بواسطه آنکه بعضی
مقدمات بغایت الغایت جانکاه نوشته بودند و برخی سخنان غم اندوز بطوری قلم یافته بود که بظاهر صورت
مقبولیت آن مخصوص نادون زمان نباشد فنون عموم و صنوف آلام بخاطر فاتر راه یافت که شرح
آن بطومارها نگنجد مصرع نمی شدم بتوانی کاش آشنا هرگز ای بیت و زینت بخش عقل معاش
بنظر امعان و تامل در اوائل و عواقب امور ملاحظه فرموده بمقتضیات حوصله دریاکش خود که
مرکوز ضمیر و رهین آن دانش آئین است عمل نموده الی آنکه نظر بر خارستان این بوستان افتد در مشاهده
لطائف انجمن و عجائب این گلشن و دریافت فوائح روائح انواع بدایع عنایت الهی خورسند و
محظوظ باید بود و مضایق روزگار را در ساحت عرش مساحت باطن خود جا نداده عمر گرامی را که دو سه
میرود و بدل ندارد خوش گذارنده و شکوه و شکایت که رسم مترسمان روزگار است شریک نه شده هرچند
میداند که در وقت توزع خاطر و مشاهده احوال اختلال روزگار امثال این مقدمات ناخوش می آید
خصوصا وقتیکه اندکی زمانه در مقام غنج و دلال شده از بیتابی میکند بسیار تلخ مینماید و از اقمان امثال
این مقال را بی دردانسته مطالعه این سخنان موجب مزید کلفت خاطر میشود اما چون مبرهن و مبین است که آن
زبده ارباب دولت و اقبال و برگزیده اصحاب فضل و افضال این حالت بحلاوت بغایت دور از استماع
کلمات نفس الامریه مسرور اند هر آینه ابراز این معنی نموده هرچند قرار داده است که راه مراسلات که خالی از شارع
است مسدود سازد اکتفا بر و ابطار و حالی و ظاهری که محض حرف و حکایت مترسمان
روزگار نباشد نماید با وجود این معنی بمقتضیات صغر سن و خامی از نارسیدن ملاطفه شریفه تالم
بسیار دست داده بود هرچند از مکتوبات مرغوب که بجالینوس الزمان ارسال داشته بودند ظاهر

Public Domain, Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بود که این مخلص را هم یاد فرموده اند لیکن چه کند که محبت مقتضی غیرت است العاقبة بالخیر الطفر باد نخالی

شعر الا یا نسیم الصبح بلغ تحیتی ✦ الی من فداه فؤادی و مهجتی ✦ و قل یا دجی اللیل هذا غبت آنی ✦ عزیز حریق فی دموعی و لوعتی ✦ فلیس لقلبی غیر وجهک مقصد لقاؤک مقصودی و وصلک منیتی هر چند برین میشوم که از شوق محبت که داعی عقل و مستدعی حال

تلزم کتمان و موجب اخفاست حرفی نگویم و زبان قاصر لبیان قلم دو زبان را ترجمان فرمائیم اما چه کنم که بتبادر سر

شعر لئن عشت الی زمن التلاقی ✦ لا شکوا ما اقاسی فی الفراق قطعه کهر نثار کند بر سر زمان چشم

مرا چو نام شریف تو بر زبان آید ✦ بجست و جوی خبر جانم از دریچه پرید زمان زمان بسر راه کاروان آید

و آنکه سابقا کلمه چند هم ازین مقوله در بلاطفه گرامی عریضه خود مرقوم ساخته اند عاز ترک تصدیع

بوجه شایسته که در حوشی آن قصد ابراز کلمه را مدخلی نباشد یا لم شکین قلم از مکامن باطن بمواطن اجازت شکوه فهمیده باشد

هر گاه خود بعلم الیقین میداند که مراسلات صوری شعاع سر سمان روز کار شده است و ضمیمه آن کثرت مشاغل جسمانی

است چه گنجایش کلمه دارد عجب که خوش طبعی که بخاطر شریف اخوت پناهی استظهاری مسیح انفاسی شده است بصورت

وقوع در ضمیر اصابت پذیر آن محبان اعتصادی جلوه نموده از راه کرم باعث معذرت شده است و آنکه

در باب معرفت واجب تعالی مطالعه کتب که بمبدا نسبت آشنائی بخشند استعلام نموده بودند اگر چه فی الحقیقت

این بمنزله استعلام از جاهل و استفهام از عامی است اما بموجب المأمور معذور

از فهمیدگیهای خود نمیکاهد. اصل کار آنست که بمبادی جمیله و القاب جلیله آشنائی بهم رسانند که اگر حقیقت

خدا آشنائی که باتفاق ملل و نحل حصول آن غایه دشواری بر روی دارد خاطر نشان نسازد باری اگر این

کس همتی نفس الامری داشته باشد در جلوات و اگر آن حالت عالی مرتبت مفقود باشد خلوات عیوب نفس را

سیما عیوبیکه بوسیله فرط تکرار مشاهده احوال اخیار بنی نوع از اخلاق حمیده و افعال مرضیه اعتقاد دارد

بمسامع برساند و این طائفه علیه را از زمره ولیده مویان بی سر و پا بر بهه پایان صحرای ابتلا که نظر

علیل انها را اعتبار نمی نهد و بمنیران احترام نمی سنجد طلبند و اگر در نشاء کثرت که باده غفلت است

طلب این مفردان ترتیکاه وحدت بدیع و بعید نموده باشد نشان این بزرگواران را در سیاهیان

ساده ادراک و در محرقه قلیل البضاعت که با میر علی شیران روز کار نسبتی نداشته باشند با

جست چه از اطلال دیار این بی خانمان در محافل دور مشاهد ارباب سجاده

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

واصحاب عمایم اثری نیست رباعی جانا بقمار خانه زندی چند پند ٭ با مردم کم عیار کم پیوندند
رندی چند و کس نداند چند ند ٭ با سینه و نقد هر دو عالم خندند و اگر در خلال احوال ملالی دست دهد
از رهگذر نایافت این یافتها بعد از تقدیم شرائط طلب بیماری و افسردگی روی نماید و در وقت اقامت و شغور
از مرفقدان طلب این طبیبان حاذق و عکسار ان صادق لاجرم دست تشبث بذیال محاسبه احوال خود نمود
و بهمان کن محاسن و مقابح خود را بوسیله فکر رویت خود احصا نموده تحسین و تقبیح نفس خود مطابق آن از روی
سویت و اعتدال فرمود و اگر عیاذاً بالله که اینهم میسر نشود بالضرورت بنظری عمر گرامی بهر وضعیکه
باشد از دست زمانه پر بهانه استخلاص نمود و صرف مطالعه کتب اخلاق که مقصود بالذات جمیع علوم
ست نمود اگرچه کتب قدیم در روزگار ما یافت نیست بای حال مطالعه اخلاق ناصری و جلالی مشغول
شد اگرچه پیش اهل خبر تا بمعنی چندانی اعتبار ندارد و بعینه بحال طالب علمی مینماید که سواد درس
و فهم نیز دارد بی آنکه تجربه کند و روش آنرا از طبیب حاذق داند مطالعه کتب طبی نموده در مقام استعلاج
شود اما بای حال بهتر از آنست که نقد زندگانی که مفقود البدل و معدوم العوض ست صرف تحصیل سایر
علوم که فی الحقیقت از اسباب تحصیل علم اخلاق اند نماید فکیف که عمر عزیز را محصور جمع زخارف دنیوی
و حراست ننگ و ناموس این عالم فانی که در معنی عمده بی ناموسیها و زبده بی ننگیها ست دارد و آنکه در
باب انجاح مقاصد و اخفاء در رولالی عرض ست در زنگاشته بودند المنة لله که اکثر آن امور افق
اراده و آنکه از روی اتفاقات احوال این شکسته بال رسیده بودند بحسب تقدیر اجل چند روز مهلت
داده ست اگر اراده ازلی آنست که اینکس در مسالک نفس الامریه سلوک خواهد کرد خود الحمد لله والا
باعث توزع باطن شده ست الحمد لله که نفس ناطقه از آلام بدنی که در مدت سه ماه متالم بوده ست
تخفیف یافته ست و بنولا عبارت شری موافق حال بنظر در آمد بعینه نوشته میشود اکنون غایت قصوی
انست بر آن ست که تقبیه دردی که در ساغر حیات حیات کمالست اگر بحسب مظنه واقع بوده باشد
چون صافی سواتق اوقات بجرعه ذهول بر خاک تربات ریخته نشود آنکه مقتضای کمال عقیدت و اخلاص
آرزوی پای جهر و که استبدال باضمائم شرائف دیگر نموده بودند در آن چه نویسد که
لائق باشد الله تعالی بجمیع مبینات رساند و بسائر مقاصد صوری و معنوی فائز گرداند محبت بنا
نیجواست که کلمه چند از خصوصیات در خانه دوستیها و نیک ذاتیها و یار فروشیهای برادر

Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

ای دانش پیشش بنا پی حکمت و ستکاهی ادام الله تعالی کماله و ادام لنا وصاله و جرست و پرست آبادان
از دشمنه که در سیوکلا در مخاطبات دوستان صمیمی بغیر و تعبائس سیر و مخادعات واهیه و نویسند و بعضی
از اوقات او در مذاکرات عرفیه و مطارحات عامیه صرف نماید اما وقت مساعدت نمود انشاء الله تعالی اگر
وقت وفا کند و موانع نباشد دفعه حقایق احوال را بشرح و بسط خواهد نوشت زیاده چه نویسد

بخانخانان باعی در گردش این دائره بی پایان برخوردار دو نوع مرم را دان
یا باخبری از خود و از هر که بود یا بیخبری از خود و از هر دو جهان الله تعالی در هر چه پیوسته تمکین شد
دارا در نیمدت که نگارش نامه یکجهتی تقاعد داشت نه آن بود که در نزد تنگاه خیر اندیشی اینکس غبار فتوری
بلند شده باشد چه ران باب اغراض ایشان پایدار که خوابستان غنود کان غفلتست منظور نبود
و نیز در گلشن سرای دوستی بنظر اولی راه نیافت چه آن بر هوس نفسانی اساس نیافته از روی فهمیدگی
و دریافت تجربگی نهال نشانده ام **قطعه** دل بر صدگاه دیر بیش بها گوهر پست دخل ابد عشر آن
فیض دل کان او شمه از شر دل حاصل خاقانی ست کز سر آن شمه خاست جنبش ایمان او حاشا که
بر زبان چیزی بود که در دل نباشد ظاهرا در مراتب آشنائی دریافته باشند که از مبادی صبح تمیز اینکس
از گروه تجرد گزینان بود از صحبت جهانیان دل سرد افسرده خاطر چون از سر نوشت آسمانی
بیارگاه تعلق در آمد از انجا که آن خوی شده بود درین هنگامه دوستی و مدارا همان حال را غازه چهره خود
ساخته یکنخ خاموشی دامن کشیده میداشت هر چند جهانیان در آشنائی و مصادقت بطایف می نگیختند
اینکس تنفر میکرد درین قافله بزرگ دو کس شکایتی سخت من شوریده میده را بدام دوستی کشیدند نخستین
برادر فطرت که اینک ستن از قید طبیعت داشت حکیم سکروح کشاده پیشانی فراخ دانش ابو الفتح او را
پیمانه عنصری لبریز گشت دوم آن گوهر سعادت منشی که بسخن مکارم اخلاق را قابلی ست سترک در
زمان گویائی زبان خاموشی تخم یکجهتی و صداقت را در زمین دل این اخیر امکان پسند دشوار گزین
گشاد ورزی نمودند چند گاه که کام فراخ در کامروائی زدند و زمانه اتمام متابعت نمودند بعضی سخنان
حقیقت آمود که بر مذاق زبان تلخ آید اگر بشورش آوردی با عنان دل گرفته طلبگاری فرمودی درین
چند گاه بوی از آن معنی بمشام و در باب مست فهم نرسیده باده خوردن و مستی کردن بدیع نیست
اگر از نتایج باده آشامی دنا اندیشیده مست را در اصلاح ایشان بسته دارد اما به ظاهر خود را از نوشتن

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

نوشتن بنظر آورد و چه راه دوستی کدامست بگو چه مدار اشتباه چگونه در حوز باشد دیگر اگر در حقیقت از گروه
تعلقیان بودی ناگزیر چنین کردی لیکن همانطور که ارباب تقلید زهر کردهی آمده بازار عشرت را گرم دارند
طبلکان کثرت بر دوش وحدت دارد بقدر توانائی در لوازم آن میکوشد چون وشاد این فن نیست ناچار لوازم
متروک میشود خصوصا نیز لاکه بر در صورت و معنوی شیخ ابو الفیض فیضی دی نقاب احتجاب کشید تار و پود این ساز
تعلق روی در پراکندگی نهاد و افسردگی فراقی رسید کی اصلی در برآمد چه گویم چه رفت شیشه ناموس فطرت
بسنگ افتاد منکه با خود یقین آن داشتم که بتجربه همه بهار تسلیم خورسند باشم به بیصبری پرده کار در آید
مثنوی مرا این غول نفس بیکردار فگند اندر خرابیهای بسیار کنون زین بادیه تا کار دانم
بگرگس سر اندازم استخوانم دبستان من در راست بگفتن و نوشتن راست نیاید تا به فهمیدن چه رسد عواطف
شهریار دانش نیز وه قدردان من اری کوی آخشین انصفر انجهانی باز داشته خواهی نخواهی گروه تعلقیان آورد
قطعه کی باشد کی کزین قفس پرواز م در باغ الهی استیانی سازم این یوسف استخوانی تن را
در پیش سگان و دد زخمی اندازم اینجا نه بیمکاره آدم را در کار که کمال حق بطراز م درین شیوه ستان
ضمیر که عربده با خود داشتیم و سر از خود باز گرفته بودم بجا فرصت آنکه سخن سرایم حرف گویم و صحبت
آرایم یادداشت کنم درین کار بودم که بعد از سه ماه و کسری محمود خان رسید و کار ساخته شده بسان صورت
یافته را چنان شوانقل کرد آنچه لوازم خیرخواهی و دوستی باشد مساعی جمیله نمود و چون حقایق احوال
انجائی از قرار واقع خاطر نشان درگاه مقدس شده از آنچه هر بار از جانب ایشان گفت و شنود کردی
دبهای گران فروختی شرمندگی کشید و چرا نکشد که شمار از خلاصه مخلصان یکتا دانسته و دانانده بود
برای چه کار با بیخانکشید عتاب صوری و معنوی سید و چون خود کرده بودم بر دیده و دل کشیدم میدانم که
بهانهی صحبت زیستن نزد دغا باخته اند و شاهزاده از شراب جوانی و بزرگی راه مدارا نیافت و عقل و فنون
توای دانای یکتا چه شد چرا بر خود لرزیدی و از بار گران کلانی عاریتی در پایه پندار ماندی
چه قدر کار بود که بتوجه ادنی شد دل شاهزاده را از بی خاطر صاحب خود چرا بدست یاوری و بعد از آنکه
در سیصد سال از بدمستی سخن نشنودی و خود راه راست گذاشتی هنوز راه راست نمیگیری میخواستم که بخوشم
و هزار دشنام هم دل خود را خالی کنم اما زبان جوهر بست شریف هزار حیف که بدشنام
آلوده گردد گرفتم که ابله بودی و عقل نداشتی اخلاص کجا شد و آن همه حرف فدویت

Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

چه شد چرا کار را بر طرح انداختی تا انچنان شد که شد سوگند خوردن اگر پیش شناسائی این احقر این انجمن
گناه نبودی هزار قسم خوردی که ماتم اینکار سترک بود با اینهمه دشمن کامیها باعث تعجب جهانیان چه دشمنان
چه دوستان زمانه کرده از انجا که او را فهمیده بودم و یقین میدانستم که اگر دیوانه و مست باشد بدیدن
من هوشیار گردد و سخن من کارگر آید مکرر آرزو خفت از درگاه طلبیدم که اکنون بمقتضای شریعت گذشت
انچه گذشت رفته در اندک فرصت بزم محبت گرم سازد و چنان همت گمارد که خانخانان اصلح
شاهزاده بیرون رود و خدمت ایشان را از صمیم دل بقدیم رساند و سوگند نیامد تا اینکه در عرفیه تم
اما مراد دل اثر نکرد و بر همان عقیده و بودم مقتضی ما مقتضی صلح این خیر خواه حقیقی است که پاس دعوی خود
نموده خاطر مقدس را از گرانی بر آرند که انحضرت از ایشان آن چشم داشت دارند که از هیچ فرزند خود نه شنیده
اکنون التماس طلبیدن طرف سازند و از برای یکبیوشند دل بها و آن حدمت شوند بالفرض اگر حضرت طلبند
هم مناسب آنست که التماس خدمت نمایند فکیف که خاطر مقدس ان میخواهد که این خدمت از پیش ایشان
شود و اگر فی الواقع آمدن مرا مناسب دانند معروض دارند تا وسیله گوشش من بار دیگر شود من کجا و
سر انبکار کجا لیکن همگی همت آنست که بار خاطر اشرف را بردارند هزار شکر که بر آرد و تصرف ماند
و این را از آثار رحمت ایشان میدانیم و آن را تخفیف یافت امید که بالکلیه برطرف گردد بدذاتان خوشی کنند
نعم گرایند اگر در جوهر شناسی یکدو جا غلط کردی فهمیدگی خود بدگمان شدی میدانم که اینها عارضی
قدسی حقیقت گردی نمی نشیند **قطعه** عاشق آن نیست کو بیوی وصال ٭ نقد جان را بدستان
بخشد ٭ عاشق آنست کو بترک مراد ٭ هر چه هست همت رایگان ٭ دو جهان را دو شاخ گل
داند ٭ دسته بند دشمنان بخشد ٭ سخن بسیار و وقت اندک و زمانه مانع و دل تجرد گزین بهمین
اکتفا مینماید **بیت** ترا دین بنیاد دل هوشیار ٭ ز خود از همه بیشتر شرم دار زیاده چه نویسد
بخانخانان نظم اندر میان جمع چو جان است آن یکی ٭ یکجان بخوانمش که جهانست آن یکی
سوگند میخورم بجمال و کمال او ٭ کز چشم خویش هم پنهانست آن یکی ٭ دل موج میزند ز صفاتش دل
خمش ٭ زیر افزون ز شرح و بیانست آن یکی ٭ از دو جهان بخشش جان افزون مرادات انخلاصه خاندان
اهلیت بر آرد و بر دو کامهای صوری بر آورده در تحصیل مقاصد معنوی سرگرم گرداند
امروز که آن آرام دوست عیش گزین را بسبب سرنوشت انسانی که در عالم عنصری سبب آن مخالفت

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

ای روشن خیرخواهان حقیقی باشد یا از روی تباه همراهان معامله ناقسم که آن نیک اختر از لوث
قندهار باز داشته تسخیر تهته را پیش نهاد همت عالی گردانیده تا بسی دیگران نیکذات خوش نسب را محنت
تردد شدت فطرت توزع خاطر و شتت باطن بسیار باشد چگونه دل دانا و عقل دوراندیش رخصت میدهد
که داستان کلیه مندی که در قرطاس نامهای گذشته بمانی بدان قصه ست شرح دهد و وجوه این را
خاطرنشان مخاطب منصف خود نماید اگرچه بشهادت خاطر پاک این بازمند که تجربه کرده نیست و نسبت
تجرد کریبان کم تصنع کجا دست نیتی انها مظنون این کس ست نزدیک رسیده که خاطر شریف
آن کلدسته معنوی از هر رنجی که درین زمانه ممتد دیده ست یکبارگی آشنایش باید و در عشرت
دکامرانی و مسرت و بهجت افتد و سرخوشی گوارا و در دراز عمر و فراخی حوصله و عزم درست و تدبیر
صاحب و حسن تکاپوی و ثبات قدم آن رزم افروز بزم آرای صورت و معنی را از بارگاه الهی جلت
الاره عطا شود و بعد صورت انچه از کوری فرط محبت و معامله شناسی رعونت نفس از نزهتگاه دل
بشورستان کاغذ آورده اولا نقد خود را که تقلاوزی بخت بیدار که نشانه رضا سندی دارد
از حب و بغض دوست و دشمن آلوده امید و یاس نمی شود ثانیا باطن مخاطب خود را که موطن هزار اندیشه است
و از اختلاط جمهور انام و دیدن حالات ایشان کمال نیکی در انجا بازار کیسا دارد و از بحث تمیز میان
دوست و دشمن که اعتماد را شاید کم بدست می افتد لیکن از حسن طینت و لطف سریرت خوبی هر دو
طائفه حرمت نهاد را بالکلیه فرو نمیگذارد و در عین کمال مناهل که افتراق و امتیاز میان خیر و
شر کمتر میشود تا تفاوت نهادن میان دو چیز یا دو شر کجا امید داشته آید و شورش انداخته بود
اگر در ایضاح آن کوشد گنجایش دارد و آیین کاردانان بسنا فی قت مطعون نخواهد بود لیکن آن
شکوه از ان قسم نبود که محبتی که ایشان در نکیس نصیب شنهد یا محبتی که نیک سیرتان زمانه از دست گذارد
روزگار چشم داشته باشد مخالفتی در شعبه باشند تا در ازاله آن سعی نماید لیکن چون دوستی انکیس از
متعارف نیک سیرتان زمانه فراترک افتاده خواهشی چند بخاطر ابوالفضول راه میباید که از ناروایی
آن آرزو خاطر میشود **بیت** گر خواهشی کند دل شیدا مرا چه جرم * عشق ست و صد هزار تقاضا
مرا چه جرم * یقین آن دوربین باشد که در تصنع بکار نبرده ام انجا که روزبازار مردمی
است و متاع دوستی رواج دارد از پیش خود شرمنده نیستم و خوشی حجالت رجبین ندارم نظر در عالم

Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

و عالمیان امروز نزدیک بایشان کسی نمیدانم و غبار خاطر همیشه بهار من نیست و نخواهد بود و چه باشد
ترازوی انصاف بدست داشتن و غبار آلود این دشت پر وحشت شدن شما عوض جویان ملک ناحق
شناسی ست حاشا ثم حاشا اینجا که اسم مردمی و نام انسانیت باشد امثال این امور بیرون آن مزبوم تواند گشت
چه جای آنکه کار از آن گذشته باشد که شرح ازاو اثبات انرا بکردار میگذارد و احمد سعد که از مبادی
احوالی تا حال چنانچه آن رکن زمانه در حریف دانش افزایش ارند در محبت این جهان دلستان دانش
اقوالی دارد و درین روز بازار خود فروشان اگر شرم از خود نداشتی دستانی چند واقع
یار فروشیها و کوشش‌ها و دلسوزیها و باجهانیان برابر کاران دانا دل همچندان به بیکار رفتن و از
مضرت خود نادیدن از هزار یکی و از بسیار اندکی نوشتی اما چه کنم که مرا دیده بینا و دل هوشیار
خیال خود نمی گذارد که از بیتاب در بازار رایج اینجهان که اگر دروغی گفته آید بیشتر یان معامله دان
بهای گران میخرند حرفی مذهب چند طبعم که شناسای مزاج زمانه ست میگوید که دست نداری که شرح
احوالی آید دستدار تو بگوید و نیکو کاره خبر اندیش و نقاب احتجاب و در کنج عزلت متوار است تا بیغرضانه
آنچه بیند گوید و روزگار معاونت دانا را معاون چرا در پرده سرمندی خود فرو مانده حرف سرائی
خاصه وقتیکه اصحاب شرارت و ارباب افترا و احباب حسد فراوان بودند برای هزار نسبت بدونیک
دانسته باشند و دست معامله نافهم بدسرا باشند لیکن چکنم که مرا معامله با فطرت افتاده طبیعم را مدری
پیش فطرتم پدید نیست سبحان الله من وحشی صحرائی پای بند مدینه ساختن و در چنین گفتگو انداختن چه
حکمت است ناگزیده روزگار را چندین تصدیع خود داده کاغذ سیاه باید کرد و چندین سخن را
نوشت اما چه توان کرد لباسیکه از کارخانه تقدیر بانکس عطا شده ست ناگزیر لوازم این لباس
بجا آوردن شکر این لباس کردن را اساس ضامندی استحکام دانست پس همان بهتر که ازین
وادی حرفی چند گفته آید اولی و انسب است که توجه و التفات ظاهری و باطنی بندگان خلافت
پناهی زیاده از انست که باین نامهابیان گرده آید خدمات و تردداتی پسندیده ایشان همه مجرا است
و چگونه مجرا است و جمیع امرا و منصبداران که خدمات ایشانرا بشرحی لایق نگارش نوشته اند همه در موضع خود
جای کرده است و عنقریب آثار آن عاید روزگار ایشان میشود و کشتیهای جنگی حکم شده که در سر دریا
سازند بزودی سرانجام میباید و توپ و لوازم آن متعاقب خواهد آمد ما را یک لحظه از خود غافل تصور

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

مکرر نمودیم همین که سهیل یمانی طلوع آن کم اصل را سرایت داده خواهد شد ما در او چون از لولیان بست
در اصل خطائی رفته ست که چنین نابالتگیها سر میزند نزدیک به آمدن آن ستاره اقبال بعضی تر کمانان
خفیه کیش که هم از آن گروه بودند دوش آن مخذول از بار گران سر کل بمغیره بخواستند و از عطایات
الهی آنکه چنان زبان داده بودیم که از آغاز فساد تا بگو عدم فتن او کمتر از دو ماه و زیاده از چهل روز نخواهد کشید
چون اهل محاسبه حساب کردند پنجاه و یکروز مدت فتنه او کشید و دوازدهم او الهی فتنه سی و هفت روز آغاز
بیدلتی او بود در سنه سی یکم شهر بعد زمان و رفتن او بهاو نیستی ست و چون کشمیر مستقر رایات دولت گشت آغاز
اشتداد زمستان و قرب بکاه پرای آسودگی عیالهای آن دیاران توقف واقع شد درین اثنا بر زبان الهام
ترجمان میگذشت که چه خوش باشد که در هنگام نهضت بجانب هندوستان چون عیال گرگردن آثار از پیکلی بگذرد آن وقت
برف بارد تا هندوستانیان که داخل معسکر اقبال اند و بارید بر برف بارید محظوظ و مسرور گردند و هم
آسایش کثرت برودت بآن گرم سیران نرسد چه گذشت پیکلی جائی ست که هم روی کشمیر داده و هم جانب هندوستان
بنام لطف پروردگار خود را که چگونه عنایتها میکند همان زمان که بدولت که بعد یکماه ازین سخن از پیکلی گذشته
بودیم که در اثنای راه برف بارید گرفت و از روز دو سه فعه برف بارید سرمه بینائی اهل عنوایت شد مرسم
سپاس خدا را چگونه توانم ادا کرد و بعد از مرور چندین الطاف الهی بدولت اقبال ایزد نوروز هم دی ماه الهی ملاحظه
نزول اجلال واقع شد چون ساعت ایخدود و بعنایت الهی انجام یافته بخاطر اقدس خطور میرسد چون در خلاق هندوستان
که حوکرده دیدار نور بخش ما بودند مدتی ست که محروم اند برای خستگی آنها پیشتر از نوروز عالم افروز که دو ماه و چیزی
زیاده بود بتوفیق ایزدی متوجه هندوستان شدیم و گاهی بخاطر الهام پرور چنان میرسد که بعد از فراغ جشن نوروزی
اندیشه ممالک کشا از مکامن بطون بمنصه ظهور آید که شکرانه این مواهب عظمی بجا آورده دستور پیری خاطر کرده

نشستن حضرت شاهنشاهی بخانخانان سپهسالار اولد محمد بیرخان در واقعه راجه بیر را اعتماد خلافت و فرمانروائی اعتماد سلطنت و کشورکشائی فیض خاتم

شجاعت و بخت بیدار آب گوهر حقیقت و جان سپاه سیف سلطان بارو شاهنشاهی رمح تیر صقیل معرکه دشمن
گاهی طراز آستین بهت و اجلال گوهر سر دولت و اقبال محترم اسرار خلیفه خداوندی مجمع اطوار خداوندی و
هواخواهی مقدمة الجیش معارک جهان ستانی تقدمة العیش محافل کام بخشی و کامرانی مونس
وحدت سرای حضور محرم خاص الخاص سرائد سرور رفیق طریق دار الملک دانائی

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

حریف رحیق بیت المعمور لکشائی خلف الصدق اعاظم و اعالی و سعة العقد مناخر و معالی مطرح
انظار عنایت معور اعطاف قدسی سرائت قدوه خوانین بلند مکان عمدهٔ مریدان سعادت نشان بلند دماغ دار
فرزند برخوردار امیر بازالدین بخان سپه رشمول سرائف عواطف سلطانی و وفور جلایل مراحم
جهانبانی عز افتخار و شرایف استظهار یافته بداند که درین ایام عیش و نشاط و هنگام جشن و انبساط
اسباب خرمی ماده ابواب سعی بکشاده هر طرف نوید فتح و نصرت بگوش الهام نیوش میرسید بحسب تقدیر
چشم زخمی بلشکر فیروزی اثر که بجهت تسخیر ولایت سواد بجو تعین شده بود رسیده و چون آنکه تمام ولایت مذکور در حوزه
تصرف اولیای دولت درآمده و افاغنه ملاعنه که در خلال جبال مخفی و متواری بودند و روس لشکر
بی ملاحظه حزم و تدبیر تعاقب میکنند و اکثر آن مخذول را از تقبل و نهیب رسانیده متوجه آستان بوسی میشوند
چون امری از پرده غیب ظاهر شدنی بود زمام اختیار از دست دانایان لشکر رفته در شعاب صعاب بیوقت
گرانبار روان میشوند و توزک از انتظام می افتد و از اطراف کتل آن ناعاقبت اندیشان قدم دست درازی
می کنند مردم سراسیمه شده راه راست را از دست داده جمعی کثیر از کوه می افتند درین اثنا عمدهٔ محرمان راز بندهٔ
مصاحبان ساز صاحب فطرت عالی عنوان امثال بمثالی نقاوه مقربان درگاه خلاصهٔ دمان هوا خواه
انجمن آرای حریم پادشاهی باریک بین دقایق آگاهی همدم گلشای مجلس خاص محرم خلوتسرای وفا اخلاص نکته آمیز
رموز عشق و محبت تحلیلبند حقایق خلوص صدق و عقیدت طالب بیقرار راه حقیقت طلبی و حق جوئی عاشق
اطوار حق گزاری و حق گوئی نقشبند طراز معنی آفرینی نکته بند بساط نیرنگی و نقشبندی دقیقه یاب سرائر سلطانی
رمز شناس عالم مراجعدانی گره کشای خاطر مشکل پسند صیقل نمای آئینه ضمیر آسمان پیوند سر حلقه دائره نکته سازان
سر دفتر انجمن سخن پردازان جلیس مجلس انس خلوت قدس مصاحب دانشور راجه بیربر که خود را در محبت پادشاه باخته بود
و پیش از فدا شدن در راه اخلاص فدا ساخته با وجود تعلق و نیوی کمال بی تعلقی داشت و با گرفتاری ظاهری سراسیمه
رقم آزادگی نیگاشت ناگهان از سیجهان فانی و خاکدان کلمانی رخت اقامت بربست و قالب عنصری او در هم
شکست و سلوک براهی که همه را ناگزیر است اختیار نمود و بحجاب اختفا و نقاب عدم مختفی و محتجب گردید ازین واقعه
جانفرسای حادثه اندوز افزای عیش محفل سپهر مشاکل منغص و مکدر شد و خاطر دریا مقاطر غبار آلود گردید
اگرچه معراج کرم دان شاهراه وفا و وفاق آنست که در کار قبله گاه خود جان نثاری و جان سپاری نمایند لیکن
چشمداشت آن بود که در خدمات بلند و تردد ات ارجمند به بمعنی ظهور رسد از حدوث این حقیقت مصیبت

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

قدر و کار شان از جهت هر روز زبون میشود و آن آنست که پیوسته نظر بر اخلاص خود داشته
باشند و چون این حالت در مردم کمتر یابند دست نوازش و افتخار بر سر و دوش خود نهند و صاحبان
چون معشوقان حقیقی اند استغنا لازم آن حضور صاحب که عاشقان است اندیشه بسیار باشند بی نیازی ایشان
از دل خواهد بود از جهت کوته حوصلها بخیال تباه که فکر صاحب نمی رسد یا اخلاص را اثری نیست و آمد سهای
نادرست و شناسایان معامله نافهم خوشگوی ضمیر نیاد شان گشته عنقریب کوخران را مانند پس ماند که با قصای
مراتب اخلاص مشرف گشته مقصود خود را در رضای صاحب مجو سازند که بحر داند نیشه اخلاص ما زدن بشمشیر
با صفح هزار تحوت در سر انداخته در مقام خواهشهای کوناکون شوند سوم در اظهار حق کارسازی ولی
نعمت دوستی و دشمنی منظور ندارند بلکه اگر با کسی بد کشی در میان باشد با او آن شخص بکار صاحب آمده باشد
نیز بخاطر نیاورده رواج کار دشمن خود باشد و اگر نه او دوست مقصود خود دست از اهلیت
چه بهره چهارم خدمت فروش و اخلاص افشا کن نباشد که بوی مشک پنهان نتوان کرد اگر فی الواقع
از فروغ صدق و شناسائی دارد بظهور خواهد شناخت گو بظاهر نشود مخلصی دیگر است و سوداگری دیگر
گوهر اخلاص بیاندازد اگر همه عالم را در برابر اخلاص دهند بل را به خذف فروخته باشند اسباب دنیوی و اخروی
و تمتعات دو جهانی چون طفل مرکشا و زر را بدست افتاد می از سوداگر کمتر نباشد که جوهری
بهار ابد انجهانی قصد بدست افتد فروشند پنجم غضب و شهوت که هر دو بی بند نفس اند بیش بهوش
باید بود که شاهزاده خرد را با میری ایهانند بلکه پیوسته این سگ و خوک را از زنجیر خرد در گردن
و مهار دانش در بینی انداخته نگذارد که عربده نماید کار غضب بجای میرسد که بیک ترک ادبی تا به دشنامی
چه بکشش سلیه جهی نهد و معامله شهوت بجای میکشد که چاه حرص او با بنا رهای عالم پر نشود
و اندیشه باید کرد که انها جمع کرده چه شد و انها که جمع میکنند چه میکنند ششم پیوسته نیازمند باید
بود و در خود دلهای شکسته و بخرد گزینان هر طائفه بر خود لازم شمرد هفتم مطالعه کتب اخلاق جلالی
و منجیات و ناصری و مهلکات احیاء بر خود فرض دانسته تبرهات اوقات شریف را ضایع نسازند
هشتم از صحبت خوش آمد گویان بقدر امکان احتراز نمایند که پهلوانان این راه از تیزی این شور بختان
هلاک شده اند پیوسته عاشق صحبت راستگویان که ظاهر شان ملح و باطن شان شیرین باشد اگر از
هر اهانت این کس بود و خود چه دولت و گرنه هر جا که ازین گروه نشانی یابند بملازمت او شتابند

Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

سخن بسیار و فرصت کم و مخاطب ناپدید و ارباب رزق فراوان اگر عمر وفا کند و شوق مخاطب در افزاید شاید
سخن حق مدارج جدارج گفته آید الله بس باقی هوس **بخانخانان** نامه بخط خود چنانکه ایما رفته بود بشوشت
چه مشاغل بسیار و آن صوت بایستی خود آمده خواند امثال حکایات اهل عالم از زنده پوشان و
ریش سفیدان بنیز قبول نمایند تا از امثال مردم که بجز لباس تعلق چندین طلسمات بدنامی بر دوش
افگنده نظارگی اند کجا گوش کنند لیکن چون از مبادی احوال آثار نیکذاتی و اخلاص فراوان نسبت خلیفه
وقت دیده میشد و آثار رشد و کاردانی از ناصیه سعادت ایشان خوانده میشد این دو کلمه نوشت الا از
نارسائی روزگار و کنج بینی احولان نامه سر بر کرد حرف زدن نمانده ست العاقبة بالخیر **بخانخانان**
ع اگر نقوش مصور همه ازین جنس اند + مخواه دیده بینا تنگ تن اعمی + دو کوته رنج و عذاب ست
جان مجنون را بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی مخلص که در حضور و غیبت و در وصال و فرقت از دو سلمی
دوستی خود و از دست بسیار دوست خود را و دست در پشیمانی شوق دار خود آرزده ست بمطالعه مشورت محبت
که محمود خان او در دیگر شبانی شاد دیگر غم گشت شادی نخستین آنکه نظر این غریب خاکدان دنیا که نه دوست
نزاوار دارد و نه دشمن لایق بر خدمتگار مخصوص آن دوست بیگانه خوئی که مرا چون امن دوست
نه دارد دشمن بیگ دیدن او نبرا جان خریدار افتاده غم اول آنکه بر زبان زمانه مساز ادکه تعلیم یافته مکتب خانه
آن ذو فنون وقت ست گذشت که مرا محض از برای دلجوی خاطر شما فرستاده اند شادی دوم
آنکه نظر بر نامه دلگشای که خاطر ارزومندان بود واقع شد غم دوم آنکه آتش مهاجرت از مضامین
آن نامه اشتعال گرفت و خو کرده هجر از تازگی در شورش آورد شادی سوم آنکه خط روح پرور
به در افزا در بر آمد و غم سوم آنکه مضامین مختلفه که منبع آن دوستی با اضطراب آمیخته ست معلوم گشت
اگر چه از جنگ و صلح و دوستی متعارف روزگار فراتر گشته سخن کرده اند اما چون مشحون بتکلف بوده
اندوه افزا گشت شادی چهارم آنکه این قاصد و نامه باخبار مسرت آثار انحدود از صحت ذات و توجه
بسپاه و استمام مهمات اشتمال داشتند غم چهارم آنکه انحراف از توجه تسخیر قندهار و عزم جزم بصوب ناصواب
متهم کرده اند شادی پنجم آنکه اسباب فتح و فیروزی این یورش سرانجام شده غم پنجم آنکه بواسطه
بسیار آب بعلاوه نیشه دیگر این امنیت در تحصیل می انجامد شادی ششم آنکه بمجرد رسیدن محمود خان
بخاطر رسیده بود که در معسکر صفات پادشاهی معذرتی چند که در آئین اخلاص و روش عقیدت

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

عقیدت مستحسن و پیروان دین باشد نوشته و گفته باشند عم تسلیم آنکه در این باب بعرض عرض
خبری نوشته بودند و معهذا استعفای اینحالت را از مخلصان خود استدعا کرده ای الفضل
و فسانه گوئی نیستی که تعداد شاد و تند کار عم نمائی بخانخانان ۵ تو نقش نقشبند امید دانی
تو شکل سپکر جانرا چه دانی تو خود می نشنوی بانگ دهل را رموز سر سلطان را چه دانی هر چند حضرت
اخیران انجمن هستی مشتاق رسیدن خط شما نیست لیکن بلیغند میدانم که خاطر مدارائی مدارا بستی
شما از نوشتن نامه فرستادن پیغام اخیر هستی فراوان چگونه بار آمده بود عجب که مقدمه قدیمه که در اصلاح
احوال آن یگانه روزگار گفته بودم بکار من مسکین مجادله فهم برده اند آن است که بخاطب خود میگفتم که مرا
اندیشه که بود از اخلاص و افرشما بود که مبادا انکار بر آن نموده در مراعات خاطر فرستادها و فرستادن
هر دم خود اهمال نمایند و ضمیمه آزردگی طبیعت آنکه قرة العین دولت میرزا ابرج الکمان اسلام و ملاحظه کفر نارسیده
در رزاق خانه فرستاده آید هر چند که کفر نفس الامری داشته باشد در نسبت بکجهتی کجانش امثال این امور
نه میگویم که مراد دوست نمیدارد یا دوستی خود را که بنسبت من است بسیار اعتقاد دارد این می گویم که در
معامله دوستی در خور نیک اندیشی من نیست فکیف که در برابر محبت من باشد و چون عالیان را بجهتی
ایکس پر پیاید محبت ناقصک خود را اعظم اشیا خیال میکنند باری گذشت آنچه گذشت اکنون بیکی نظرت
جاه و اعتبار و فتح و نصرت و صحت و مسرت آن وحید الدهر را از خدای مهربان مسالت می نماید
و در لوازم دوستی از خود شرمنده نیست حضور و غیبت یکسان چون گویم که دروغ گفته باشم چه بسیا
خوبهای آن یگانه محبت در غیبت گفته میشود که در حضور مذکور نشود که مبادا از عوتی بخاطر راه یابد
که توجه باطنی و ظاهری حضرت خدایگانی بدرجه اعلی است لختی از این گرم و تر دنیا زمند تر و زود تر
عرائض فرستند که شجاعت و دانش و هجوم عوام و التجای مردم مردانه و فطرتم آمدن اسباب دنیوی
مست کن آدمیت بسبب اصل تمیز است انه را دمی تا فروتنی را بداند از کمی الله تعالی توفیق
محاسبه و شکستگی دل در فتوحات متعارض روزگار خجسته آثار آن یگانه زمان دارا و محمود خان جلد متکار خلاصا در
گزینت اینبار باو نظری دیگر شد توقفات او اختیاری خود در گفتار و کردار از در اضی ام السلام
مهر شصت سی و شش نوشته شد بخانخانان فرد گر غمی آید کلوی او بگیر داد از دستان و میر
داد باش از مطالعه نسخه جامه کونیه و الهیه مسرت پیرای خاطر خورده دان بوده از نقوش ملام

Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

که صفحهٔ جهان از آن گزیند مدار و الحق از اسباب والای ایزد شناسی و از امور بافیت اسیر اعتبار نیست و سعت
دل و بدین المعشوق سرفراز و آن عاشق برخوردار من که جز عاشقی و معشوقی نوین را سر و ارنیست تنگی چه معنی
دارد که کنجلکی هم بدیدن سار و چه دست بین من اگر گیرد و حسد خوان بنا میکوند آن خود روز بازار مردمی
شیوع داشت بزرگان بزلی بقای آن بی برده بزم عشق خود را منغص ساخته اند تا به پیشوایان معنی
چه سد امر و خود که حال او معلوم است حاشا که کردی و من حوصله جهان پیمان خاطر محبوب بسرای من نشنید
و اگر از یکرنگ بنوان فرمانروائی زمان من میفرمایند جو دا همینی باعث ظهور عیار الاخلاص دست که سوز زمانرا
در آن گنجایش نیست مشوده معامله با فرمانروای حقیقی مسلوک داشته هزاران مقاصد صوری و معنوی را دام
گسترده میگیرد و اگر از جدائی صوری دوستان عرفی و آشنایان ظاهری که از اسباب انتظام مهمات صوری اند
و قرب اند خود بنا بعجب است که همینی اگر موجب شکر گذاری نباشد باعث کلفت کارشناسان
درگاه ایزدی چون تواند شد و اگر از دوری صوری دوست حقیقی از زده دل اند خود از کم و بیش حساب
تواند بود چه محبت حقیقی دی هجران نه بیند مفارقت ظاهری موجب اختلال احوال شود چه در منزل ایلیت که
محل زوال موت تحقیقی است غم و غصه نباشد پس ای دوستدار پر حوصله کم حوصله بسیار پر وار کم پرداز من
امروز از ورنست که شما از خود بهره ور و بدرقه خرد والا تا بدیست غم و غصه را بخود راه ندهید
مهمات مرجوعه سرانجام مود داغ به پیشانی بزرگان جهان بنهاده بهجت آرای خاطر دوستان حقیقی گردند
چون از نامه عطوفت پیشانی آن بزرگ جهان گره آلوده یافت دل بدرد آمده چند کلمه نوشت در
عمل آوردن با دستها کوشش فرمایند که انها بتدریج میوه گوارا بار میدهد از احوال خود چه نویسد الحمد لله
که آن نفس اماره خیلی در پی نفس را مطمئنه یک دو دارد و طبیعت عنصری که از کوه باطنی و از درد صوری
دارش است امید که چون صلح کل در میانست ادهم از بالش باز آمده بصحت گراید اشعار منتخبه که در مباحث علمیه
رقم پذیر شده بود انتخاب حدیقه و انچه بعد از آن منتخب شده باشد نویسانده یکجا فرستند بعد از آن انچه
شود جزو جزو بفرستادن آن جهانی دل ما توان فرمایند قرة العین دولت و سعادت و مسرت مرا بهم دارد
و قارون برخوردار صورت معنی شود و وقت آن نیامده است که ایشان فرموده در ظل حمایت الطاف
ایزدی که کافل مهمات ایشان است گذارند و میخواهم که همواره از رسمیات و حقیقیات
ایشان را که شبانروزی بگذرد مصحوب یکی از حاشیه گردان بسطاغرت نوشته میفرستاده باشند

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

زیاده چه نویسد بجا نخانان باعی دل با تو دهم زغم بداند نشان + ور تو بیرم ستبره انسان را
در عمر من اندر سر کار تو شود مهر تو بمراث مهم خویشان را بخاطر قدسی نژاد حقیقت اساس ایشان
چه جاجت که بگوهم بخاطر آلوده شناسا مزاج نادرست آن معین نیک ذاتی باید که نگذرد ملکه در صد هزار
سخن زین چمن همیشه بهار هم عبور نشود که در حرف معامله خلافی بخاطر حق گذار من راه یابد فکیف در دوستان
دوستی سخن از عالم ناراستی بر زبان حق گوی من بنسبت مدارا هم بگذرد چه جای آنکه مقدمات قدسیه
صداقت و انگاهبان در ادای سخن و انهمه امتداد زمان مثل منی که در راستی و انصاف و قدردانی او
جمیع اعمار روزگار دوزنی عظیم پیدا کرده از جهات شتی و طرق مختلف از مغتنمات روزگار اند ناسوده دست
و دل خاطر بر زبان هرزه گوی دهد اما آنچه توان کرد که مخاطب من بنظارگی جمال خود نیست و طبیب او از
هجوم بد معاملگان فرصت مشورتی با وقت شنیدن نصیحتی از فطرت بلند خودش نیست بیت
تو یوسف معنی را در چاه بلا دیدی او را بشهنشاهی در مصر کجا دیدی حمد الحمد که بعد از بنیاد معاملات
گرامی که باد از فراموشی سپارد و بعد از رسیدن قوافل خطوط که نقوش پیشانی انها گره آلودگی بکمالی و
نافهیدگی بود در قسمه کریمه که اگر در خور محبت انکس نباشد باندازه قدر مناسب روزگار ناساز کاسم نوشید مقصاد
بشربت طبیعت ملول مسرت را گشته و فطرت همیشه خورسند من از کوتهی حوصله دست نوازش بر دوش کشید
بیت شب غمهای من چون شد به صبح شادی آبستن + شود سامان نقب من همه بر گنج شایانی ای عزیز
از تلخ گوئیهای من همیشه مسرور بوده غم را بخاطر راه مده و اگر در بعضی فرامین حسب الحکم که آنهم
خرصورتی ندارد و حرفی چند در شب غم آور نویسد گلشن خاطر خود را در عین بهار خزان نساز و بار گلها
نشد و در باب خالصه ساختن پرگنه و معامله بقایا و انچه عوض آن از جونپور گرفته اند انهمه سخن در ارباب
گوئی که این طرز طائفه دیگر است و شما از طبقه دیگر فرد از جان و دل گوید بسی پیش جهان جانانه
از سیم و زر گوید کسی پیش خیال اسکندری شکر که بجنس اینعبارت مسموع نشده و بدو کلمه مناسب
ادا شد هزاران شکر که نسایم فتح و فیروزی وزیدن گرفت امید که عنقریب آن ولایت مفتوح
شود و زنهار که عزم قندهار و فتح فیروزی و هندمان در نیندازند که پس وقت میگذرد و نهایت جمعی دیگر که درین
اراده بیکار اند طلبیده و استدعا این خدمت کرده اند بجا گیر خود قبول کرد و این کس را بخرجه کار نیز ساخته
اند اگر انچه را گوش میکند تکین که کار میشود بخشی الملک نظام الدین احمد محمد داد احسن

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

سلوک که بایشان میکنند در نزد شاه خاطر خانه دلپذیر ساخته است دو نخان دوی چه شد شمست کرده

ادب شناسائی با عقل خداداد مشورت نمیکند اگر خرد در بین ندارد نمیداند که بازار سود و زیان

اگر چشم معنی بین بیند چشم ظاهر بین چه شد شانزدهم صفر سنه نهصد و نود و هشت در لواحی جلال آباد نگارش

یافت **سبحانخان قطعه** ذات من نقش خیال خوش تست من اگر چند صفت ذات توام

اندیشه من جلبه زنست کوئی الفاظ و عبارات توام طبیعت عنصری مانیز وی محبت صمیمی

بر کار فرمایان جهان دل استیلا یافته میخواست که من فراخ حوصله را در شرح شدائد دوری و تفصیل

شوق تنگ خاطر ساخته بوسیله آبا و سخن اندازد تا نفسی چند بکام دل بر آرد سد محمد که سلطان

بر پرورده خاص خود نظر فرموده حمایت پدرانه خوانم و با وقایت بادشاهانه نامم که من مغلوب طبیعت

و محبت را غالب طبیع با طبیعت لجاج لرای و محبت الحاح پیرای مقرر ساخت که حکایت اشتیاق و

شکایت فراق بعد از استماع فتح قندهار که مقدمه فتح ملک ایرانست در میان آرد اکنون سمی کمت

بصرف آمد کاری که پیش نهاد همت والا نهمت بزرگ جهان و خیر اندیش زمان و دستدار انست

نموده حرفی چند مینویسد امید که خرد در بین بسمع شریف رساند سوا اگر زر طلب و سعی کند عمل

کنداران نشیند تا دانم که خاطر شما مهم بهمه بر مهم قندهار ترجیح دهد تا در آن باب شایع سخن نمایم لا اقل

که دارم از همراهان کوته نظر زنا موس خرست که مبادا المقدمات دلاویز خاطر پر شعله محبوب مزاج

باس و آرد حال قندهار و قندهاریان از اخبار ثقات مجدد او بوضوح پیوسته باشد در آن

شرح دهد حاصل سخن انست که قندهار را همه وقت بسهولت نتوان گرفت بخلاف نهضه باید که زلیدان

میانه ولایت را از باج و افغان بزبان دلاسا و دست عطا از خود کرده ضمیمه لشکر فیروزی اثر ساخت

وقت فرصت را غنیمت شمرده بچستی و چالاکی اعتماد بعروة الوثقای عنایت ایزدی نموده متوجه قندهار

و چندان دل نگرانی بمردم کمکی نداشت اگرچه اکثر مردم ملحق خواهند شد اما روش کاران باید که در دست

کوشش خواهند نمود که ناموس دکر و ایشان بردباری و سوشیاری را دوستدار یمین و یسار خود خواهند

و مذاکره مجلس ظفرنامه و شاهنامه و خیگرنامه باید که باشد نه اخلاق ناصری و مکتوبات شیخ شرف

و خاقانی و حدیقه آن که گفتگوی تجرد دست و تعلقیان بزم کثرت که انرا میخوانیم از حد ابلاغ نفس

اماره ست که در راه ما گو ظلمانی نتوانست کند چاه نورانی ترتیب داد که خود باز در آن

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

افتد در خلوت زاری و تضرع بدرگاه ایزدی لازم شمار و روزی سخن و نشاط مفطر را از محرمات دینی
دانسته دریوزه از دلها کردن و گرد خاطرها گشتن را بیشتر کرده همگنان ترکان آراسته دل تاجکان نگاه داشتن شعار
خود سازد و شیلان و افرگشیدن و پایه کیفیت آنرا بر کمیت او افزودن عادت کرده خلوت کم نشستن طریق مستمر
باشد تا باین زیست و نشست کارهای کلان برآمده خیر شود و دلخان ملازم نیک ست بالفعل و چیز درو
باید کرد سند و ستایش را از و کم ساخت و وقار و را فزود و جانی بیگ را تعلیم بزرگ منشی باید کرد که بسی چون آن کار
آمدنی ست ملاتقیا را و در عوض صلح کل استوار فرموده مرضیات خاطر را ایجاب تعلیم کرده باید پیوسته بکشاده پیشانی
بهمراهی چندی از بزرگان معتبر دربار عام نشسته مقاصد و مطالب مردم را مینوشته باشد و در وقت دیر سانیده
باشد ملا شکیبی را از روستا بشهر آورد که هم بکار بزم آید و هم در روز بزم مهر خموشی بر طاغنان اهل سعادت
نهند زبان محبت نگار که ترجمانی دل دوستدار مقرر ست از سخن کردن سیر نگذارد اما چه کنم که ناتوانی هنوز
بسته افتاده دارد لسد الشکر نامه که مصحوب کسن برادر گرامی حکیم همام فرستاده بودند رسید اول از رسیدن
و پس از آن از دیدن و بعد از آن از فهمیدن آن خاطر گل گل شگفت علی الخصوص استقبال نمودن رسیدن
ترکمانان از جانب قندهار و عزم جزم آن بزرگ دانش بصوب ایران بسیار بسیار سرمایه صد گونه شادی شد الله تعالی
همیشه آن گوهر والای بزرگی را در تمشیت مهمات عظیمه سربلند دارد و عزیز من درین یورشیکه پیش آمده است ناموس
و نام بلند بر جریده میشود امید که قرض ده پانزده و ده بیست گروه درین یورشها کوشش بلیغ خواهند نمود
و یقین که زر منع نام بلند ست و خواهی نخواهی چون اقبال حلقه بر در چنانچه علف کشاورزی قصد بست آید فطرت
بلند و همت والا ناصح و ندیم و همدم و همخوابه شما باد العاقبت بانجیر زیاده چه نویسد **خانخانان**

قطعه دل معشوق شوریدست بر من + وزان شورش جهان را سوخت خرمن + دهان بر بند گوش فهم
بست ست + مگو چیزیکه می ناید بگفتن + از مطالعه مفاوضه انس آزرده خاطر شد چه از پیشانی الفاظ
و تنگی آن رموز دان شعور رسان نیافت الله تعالی غم و غصه را پیرامون خاطر آن نکته سنج دوربین راه ندهاد و نیز
دانست که از هرزه گوییهای من دوستدار که فرط دوستی از نهانخانه خموشی بیارگاه گفت و گو آورده است ملول
دل بود و اند چنانچه با ما اکتفا نکرده استدعای نوشتهای مهربانانه فرموده اند ای بزرگ زمانه مهربانی نه
اینست که مثل زمان یا مانند شعرا با طرز ندما با روش و دوردیان و بنا مکاتبات خود را بمقدمات خوشامد و مقالات
شتاب آراسته اسباب غفلت و ابواب مستی آماده سازد حاشا که خاطر نکته دان من که در گلشن

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

فهمیدگی طراوت بخش نکته افزای بهجت اوران مزبوم ست از من خیره دوستدار چنین طمع داشته باشند و
خیال دیگر که بسگان کوی اهلیت ندارم بان مقصد کارخانه اهلیت چگونه تجویز نمایم که بر ضمیر
رسیده باشد که مقصود نویسنده از راه ساندن خاطر همشیره بهار آن معدن نکوی باشد بلکه مهربانی حقیقی آنست
که بر آمد کار دبا چنود را منظور داشته حقی چند تلخ نماشیرین اثر در موقف اداد آید مرا بس کار دشوار
آمده ست اگر گنج دوستی که در بیموردل ست وجهت پی گم کردن بخرابه نشان داده اند از هجوم عوام
از دحام مهام عنبار بی تمیزی نگذارد که بنظر تبصران روزگار در آید حرف محبت و یکجهتی که بزبان داده
و گفتگوی صدق که بعلم و نقاره در میان افتاده ست از اچه باید کرد محب جاده نیستم و عاشق مال
که بسپه لاران جهان و باه بازی نمایم در و غلوی و هرزه پیرا نیستم که بتقریب چنین بیهوده گوشوم
دیوانه نیستم که سخن بقصیده اداشود از شمائل معاملت و جلائل محبت که دریافت آن بخاطر فارغ هوش
آرای حواله یافته ست بطرف شاید که تیره رایان عجب بین در نیکین بقدر راستی و مرانگی فهمیده باشند
مرا چه پیش آمده باشد که نگهبانی حرف سرائی خود نکنم و آری که گفته ام پاس آن ندارم و اگر خیر خواهی آن
منبع خوبیها باز آمده مقام آزردگی شوم حاشا و ثم حاشا **بیت** گر بگویم زان بلغزد پای تو
ور نگویم هیچ از آن ای وای تو ای برادر عزیز هرگاه خیر خواهی یکمان بیش نهاد همت باشد شما که
با صاحب فراوان اخلاص دارید و به نیکذاتی و قدردانی موصوف اید با صد خوبی دیگر این جران
انجمن هستی دوست دارد اگر اندازه نیک سگالی را بقیاس عقل و دین خود گرفته کار دوستان
یکجهت را به طبیعت خوش آمد دوست بیفکر حواله نمایند گنجایش دارد ای قرة العین و جود ای مسرت ابصار اهل
شهود سوگند که کار نادانان کوی نااهلیت چه حوزم که درین نشاء تعلق بحسب سرنوشت آسمانی
بدو کس رابطه محبت پدید آید دل از فروغ آن نورانی شد و زبان نگارین گشت اندوه جدائی فراخ حوصله
بلند برداشت یا اول ابوالفتح ان مدر بود که مرا وقت فرصت نصیحت گفتن یار دوم که دیر به یاد نبود
لیکن چه کنم که دوستیها مرا خواهی نخواهی بگفتگو دارد لله الحمد از زدگی که از مکتوب شریف ایشان روی
داده بی آنکه زنجه معذرت کردند عقل دور اندیش معالجه من کرده مرا خورسند ساخت و از شما
راضی گردانید تفصیل آن چگنم که دور دراز ست الله تعالی شما را خورسند دارد **بنجا نخانان**
بیت ای خواجه سلام لک در احمت ما چونی ای معدن بینائی و ای کان وفا چونی

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بی شائبه تکلف خاطر آرد و آرزوی آرزده است و فتح و نصرت و مسرت شمار را خواهنده **فرد** ما را یار غم تو بس است
همچو نامه مغز استخوان است + و آنکه از بی توجهی حضرت ظل الهی نگاشته و سخن دراز کرده چگویم که چه کرده اند
والله هیچ بالله هیچ همواره بجوی و بزرگی و اخلاص مذکور خلوت و جلوت اند هرگز حکم نبود که در فرمان حتی فرمان
اغراض بی یاد فادار نویسند و حضرت اعظم خان را که نازیانه کار شما ساخته بودند از همه از جای نمیبایدرفت
و در امثال این اغراضات که خبر صورتی بیش نیست سخن دراز نگردد زنهار صد هزار برای چه از اغراض گوناگون
در هم شد اگر اخلاص و افر از هجوم مشاغل پوشیده گشت عقل و دانش کجا شد و اگر خود مکنه این قضیه نمیرسید
چرا بنوشتهای متنبه نمیشوید گذشت آنچه گذشت برای خاطران دوست هیچ چیز خورسند شو سوگند دوست
میخورم که اینجا هیچ قضیه نیست و مشرب غدیب شاهنشاهی در کمال صفاست محاسبه دائمی و تحسین فطرت و نگوهش
طبیعت در یافت مدایح معامله و شناسایی تهای می تب روزی با دلست و چهارم آبان سال سی و ششم
نگارش یافت **بخجستگان** عزیمت سفر و رخت از حضرت بادشاه و منزل نوچون فتح
قندهار و ٹھٹھه و غیر آن خجسته و مبارک باد خیال نکنند که دل و دستار شمار الحظه از احوال خیر مال
ذهول واقع شود و الله تعالی از عمر و آبرو و فراخی حوصله برخوردار کرداناد و آرزوی دوستان طبیعت
که نظر بر مقصود خود انداخته از جدائی آرزده باشند متالم نشوند و بخورسند دوستان و دوربین مردمانه
که آبروی دوست و برادر مهم صاحب مرهم جراحت طبیعت هجران زده ساخته متوسل درگاه ایزدی اند
نفس ناطقه گرامی مهمانی کنند و الوشی بطبیعت مرحوم که نیک از بد نداند فرستند اگرچه میدانم که بجب
خرد بیش بین دارند اما دل محبت گزین بیتابانه کلمه چند مینویسد که درین نوشتن کار دارند اول آنکه زاری
دل من و دوامین شب را چون عمد هر روزه دانسته تخلف نورزند دوم در تحصیل صحیح فتح آینده و بعقل
حال با سپاهی کل نموده نه گذارند که بشتاب دمی در آید که دولت و نصرت در کنار خاطر اند و بکین نه نهند سوم
عطوفت را بر غضب و انی ساخته باندک چیز در شورش نیاید چهارم جمیع همراهان را بفنون شتی
گرم دارند من که سر حرف زدن کونین ندارم محبت بگفتگو در آورد العافیة بالخیر **بخجستگان**
ای لقای تو جواب هر سوال + مشکل از وی حل شده بی قیل و قال + آزمودم من هزاران
پیش + بی توام شیرین نیاید عیش خویش کی باشد که نقاب مهاجرت برداشته شود که
محرم بیت خامه نامه شاهی شاه او سخن و نامه نمی پیغام گذاران معامله بای کون سخنی بمراد دل چه که

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بمذاق عرف که از فروغ صدق بهائی داشته باشد از کمین بطون بمنصهٔ ظهور نتوان آورد و اگر نه کلمهٔ چند
نوشتمی و مقدمهٔ دو سه در میان آوردمی که مخاطب من بطعم و اثر آن از بادهٔ بهجت افزائی میان تهی فارغ نشده
خوشوقت گشتی اکنون که بالبتحاب سر سخن گذاری ندارم خود چه توان نوشت بهر حال دل شوریده را بهیچ نسل
داده مینویسد که معاطفه نامی که اگر امثال این مقدمات را در مکاتیب آشنایان و فرزندان نساختمی
هر چند که بعد از فراموشی بسیار آمده بود بجل محبت نام نهاد می رسید **بیت** تو آن نه که دل از صحبت
تو برگیرم + وگر ملول شوی بر دی گر گیرم + اگرچه رسیدن این نامه حوری سند بخشید و از دیدن آن
خوشحالی دست نداد اما بهر وضع سبکبار شدم فرمان معاتبت را امتثال نموده جواب آنرا بخجالت
تقصیر بطرف ساختن بالاعتراض تسلی روزگار شورش یافته خواهند کرد بار شده که روش دائمی که درین
مسلک داشته آید چرا از دست داده امریکه مورث شورش در خانه باشد بر ملا گردد و اگر از دیدن
جادوستی اعتبار مروت چندین ساله گذاشتن مصلحت دیده بود بدیدی آنچه بزبانی که کس با آن فنون
وقت شریک نیست دو سه سخن بصاحب نکته سنج دقیقه یاب مهربان نگفتند اگرچه از طرز خواندن
عرضداشتیکه در باب گرانی مزاج اقدس نوشته بودند آن آزردگی صاحب قدر دان دور بین یا از هزار
یکی آمده اما آن باریک بین آن یکی را بهزار دانسته در صلاح آن کوشند دوم مضان سنه هفتصد و نود
در دار الخلافه لاهور مرقوم شد **بخانخانان** الله تعالی در لوازم نشاء تعلق استوار داشته پیش از
تمامی لوازم این کار اندیشه بخرد خلل انداز این انتظام نگردانا دعتاب و خطاب مباسطت و ملاعبت
ترهنگاه طبیعت بغیر از انسان نیست و مجالست روحانی مطارحت معنوی در گلشن همیشه بهار فطرت هم بی
آن خلاصهٔ خاندان دریافت نی لیکن طریق مکاتبت را از رسمیات دانسته عمداً از آن تقاعد مینماید و
منتظر و مترصد مراسلات معنوی که بزبان فعل ادا باید میباشد و از آنجا که قحط سال مرحمتی است و البته
ذاتی چه گوید که سوداگری آدمیانه را هم آغوش عنقا نشان میدهند و انکس بحسب نوشت در معرکه این
آدمیان جسم قبله افتاده است قطع نظر از آنکه مفاوضات روحانی پرتو ظهور دهد وجود معنی رسم ایشان را
از مغتنمات عظمی میداند و در معاونت صوری و معنوی بی اختیار است هزاران شکر که در بیکار رنگ
طبیعت با فطرت یاوری وه است ششم جمادی الاول میرزا علی بهادر رقیمهٔ مسرت افزای علم او
رسانیده و خاطر را که در بردی شادی و غم بسته بود در عین اندوه یافت چه عزیمت آمدن

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

آمدن نه موافق مضمون فرمان همایون ست نه لایق فطرت و دریافت انسان و هرگاه منشور خلافت
در معنی تحریص بر آن خدمت بوده طالب از محتملات عبارات و اشارات و السنه را چه نام توان نهاد اکنون خوبز
من بهیچوجه داعیه آمدن را بخاطر دقیقه یاب خود راه ندهند که این توقف که یکساله در حدود دار الخلافه
اگر واقع شد نه مرضی خاطر بود توجه والای شاهنشاهی را در فتح دکن عظیم دانسته زیاده در بیان
سخن نکنند و سر گرم خدمت باشند و گشایش آن ملک را که فایده بهتر ازین نباشد چون بارهای دیگر
از دست ندهند فیروزمندی صوری و معنوی قرین روزگار فرخنده آن یگانه دودمان فطرت باد

بخانخانان چاره اندوه از بیرون مطلبی علاج آن در دل تست داروی درد در پیش
تست و تو از دیگران طمع داری نصیحت گر تو خود دو بین تست و تو به ریزه گرد بگرد مردم
می تنی این سنگ ضلالت بپای طلب آمده تیز روان عرصه ارادت را بر آورده شیخ عراقی میفرماید

قطعه آفتاب اندرون خانه ما در بدر میرویم و زره سال گنج در استین و میگردیم گرد
گوهری بهر یکمثقال این نه تنها هر دو عرصه صحرا دلگشای معنی را پیش آمده بلکه گروه نوردان گریوه صورت را
نیز پیش آمده که از حال خود غافل مانده چشم طمع در مال دیگران دوخته اند خانه خود را جاروب نکرده خالی
تفاشی کاروان سرا دارند و بوجود قناعت نه کرده حریص معدوم اند اندوخته خود را اندوخته کرده آورده
مردم دل بسته اند نقش آماره را که راهزن دامی دکیسه قدیمی دشمن جانی ست دوست صادق
نگاشته غیر را که سعی او در نیک و بد اثر ندارد دشمن قوی دانسته با خود بزم صلح و با جهانیان هنگامه
رزم آراسته اند گرد شتی و سرگردانی خود را اگر نیک کار این شعبده خانه دنیاست بر اجرام فلکی و اجسام
علوی نهند و برادران بنی نوع خود را معذور میدارند الا چون سپاه و بهایم در هم آویخته در کشتن
ابروی یکدیگر ست تا بچون چه رسد حاشا که سپاه و بهایم از هزاران یکی در همجنسان خود این
ناخوشی که آدمی از تبه رای و سیه درونی میکند بر خود می پسندد اگر بر جهانیان این حقیقت ظاهر شدی
هزار نه بنقد از دشمنان معامله نافهم النسی که ایشان عقلی در کار انتقام اند براحت افتاده کوشش بی اثر
کردندی و نسبت فاعل بر خود ننهادندی چون در خلل خصمت این مکنون تعینی دارد که از خلوتسرای خاطر سر که علم
و سپاه و کاغذ و آرد برای هدایت عالمیان از نوکر و آقا و فقیر و غنی دو سه کلمه مینویسد اول سموم حسادت
که برگشت از نوکر و دیده انکه سر رشته مسکینی و معامله فهمی پیش بینی خاطر داری و غمخواری که

Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

در زمان بی تعلقی داشت در کام هجوم دنیا و رجوع و اعتبار روزگار نمیدارد و یکبارگی از نقش گرفته
چون گویم اعمال حسنه را سسته شروع در بدمستی کرده وقع دیگر بر کونین نهاده و تواضع نیاز مندی
جهان چشم میدارد تا کار از تیره رائی بجائی رسد که حبل المتین اخلاص گسسته میگردد با ولی نعمت خود
روش چه میکند چه در اطوار خدمت و چه در اوضاع اطاعت چه در ملا و چه خلا تا رفته رفته بجائی میرسد
که بدست خود در گرداب هلاکت مختفی میشود و هر گاه نوکر که خمار احتیاج در سر دارد و بر نشه باده خودکامی
و شیخی از آن بدمست گشته چه عربده ها نماید اگر صاحب با چندین اسباب مستی سر شورش داشته باشد
دور لهذا اگر صاحبان رتبه بیدار خود را بهمان نظر خوردی که در ابتدای احوال دیده اند مسکور داشته
نگاه داشت اعتبار خود نفرمایند آن تنک حوصلها که در بند سود و زیان خود و در مستی سوداگری
حرف اخلاص بر زبان صورت بکار دارند از دیدن این حالت کور باطن گشته سود خود را
در زیان خود می انگارند و در اندیشه های تباه افتاده پایمال حوادث میگردند و این کم
خردان بدست توقع تواضعات بیحسابی از صاحب جفا داشته در گوشه خسران فرو میمانند تا آنچه
سوم شهر ربیع الثانی سنه هزار و نهصد و بیست و سه بنجاه تخان فرزند همی ندانم چارت فراق و نیست
عجب * که هیچ زیرک خود کرده را نداند چار لیکن ایزد بیچون در چاره گریست اگر در چند
بظاهر دوستان حقیقی را در گذاشت هجران میدارد اما در معنی اسباب دوام موصلت سرانجام
میدهد الله تعالی محنت دوری سپری گرداناد که ثابت بیان شد اند جدائی دارد نه صبر خاطر میشود
حاشا اگر بیان تو استمی کردی زبان آمدی که در خور حوصله استعداد استعان زانه بست دو
خاطر مشغول بسیار دوست آن مستعد خطاب سخن شنیدن دارد از جوشش بی صبری خرمی چند
تراوش میکند قطعه ز دوست دورم ازین زار تر چه باشد حال ز یار فردم ازین صعب تر
چه باشد کار میان آتش و آب اندرون گرفتارم که جانم آتش گاه است دیده دریا بار
شکر ایزد را که مژده وصال رسید خاطر را از بار گران باید یعنی در بیستم و سوم صفر ختم الله بالخیر
والظفر گرامی قاصد رسید و مفاوضه که طراوت بخش دل مژده و نظارت ده خاطر افسرده بود در
عین آورد که مرزا جانی بیک بمقتضای سعادت ذاتی و بخت بلندی و دولتمندی آمده دیده
استعداد روان شدن است چه گویم که چه خوشحالی رو داد کو قدرت گفتار و کجا قوت نوشتن

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

وبان فرصت نیافت تا بندی از مسرت خود باز نمائیم **مثنوی** وقت آنست که باران طرب
از سر گیرند طرهٔ شب رنگ روز همی بر گیرند میطربان دمند ما را همه آواز دهند تا سماع خوش عیشی
بنواد گیرند الحمد لله شد که آن یگانهٔ زمانه هم آثار حوصلهٔ عالی ظاهر شد که چندین مشتاق و انواع محن از ایران
باز که هندوستان مفتوح گشته چنین واقع نشده بود تاب آورده در ارتفاع معارج کمال کوشیدند و هم انوار
شجاعت که بهترین سجایای ذاتیه است از لمعان سیوف بارقهٔ آن اقبال مند روشن گشت که بهترین
مردآزمائی فرموده مظفر و منصور گشتند و هم فنون تدابیر صائبهٔ آن یگانهٔ زمان بجوز دو بزرگ و دوست
و دشمن پیدا آمده مراتب دانشوری خاطرنشان نبیان شد و هم مراسم مردی و لوازم فتوت در پایهٔ اعلی
بمنصهٔ بروز جلوه گر آمد چنانچه ولایت بدست آوردند و نوکر خوب بهم رسانیدند و با چندین کار طرح
دوستی نفس الامری انداخته مقدرسان عالم علوی را آفرین کر خود گردانیدند آری محبوب لهاکستن
مفت دلی تفریح نمیباشد اکنون بحسب عاقرمان عالیشان بشرف نفاذ یافت نیکوئی فرنوس نسیم که
در آن باب شرح دهم اکنون هر چند زود تر مرزا را بملازمت آوردند سود مند تر و بهتر خواهد بود زیاده
چه نویسد که وقت تنگ و قاصد مستعجل و خاطر در شورش الله تعالی از باده کام روائی و هوش فرمی نصیب
گردانیده محاسبهٔ روز نامچهٔ احوال خود سرگرم تر دارناد الله بس و باقی هوش دار دهم آذر ماه الهی سنه سی و
هفتم این دو کلمه برسم استعجال نگارش یافت **بخانخانان بیت** بحق آنکه بجز تو کسی گزیده
نیم که در فراق تو یک لحظه آرمیده نیم من خود ندیدم که درین تکاپویم که حرف دوستی و قصه
اشتیاق و تحدیث محبت دوری بر زبان تردد آوردن را بزبان معامله واگذارد اما چه توان کرد
مصرع میبرد رنج کنم آنچه در آوند من است بود الحق از آنجا که دوربینی و معامله دانی و تغور کار
رسیدن شیمهٔ ایشان است و میدانند که آن متاع چرب زبان خراب باطن شوریده خاطر است که از این
فراموش بی اختیاری آزدگی بخاطر راه نیابد اما حقیقت کار آنست که ضمیر قلم و صفیر کاغذ و هرزه درائی
زبان عصفری و هرزه درائی نیست و هر چند این جنس بدیع بوسائط همت ظهور یابد جلباب خفا و
نقاب استتار بشیر پوشد و سود اگر قلاب اندوده فروش که ملتزم این سرایه میشود از حرافت
و ابله طرازیست که عیب از اندیشه و آنمی نماید هر چند میخواهم که بدو کلمه اختصار رود اما شرح
سخن گفتن با آدمی پسند دوبین خویش بتیاب داشته بدر از نفسی موصوف دارد

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

واو بلا من فنون الفصوص الاشارة آمدیم بر سر گذارش بعضی معاملات دل آنچه از احکام مقدس صادر شده فرمان درست
کرده فرستاده شد و حکیم علی الملک نیز درین تردیکی روانه انجد و هست و آنچه در باب شیر مقدسه
با ایران توران شرف نفاذ یابد بر ترمزه کلک تحقیق شده بود بشیائسه تکلف آنچه این حیران مطمئن اندیشه
بود اگرچه در عبارت و لفظ بقدر تفاوت داشت در معنی یکی بود سبحانه ما این منت
خدائرا عز و جل که بتدبیرات شایسته و تردوات بایسته ایشان کار شگرف با تمام رسید
شکر شادی دل ان یگانه زمانه کنیم یا سپاس سبکباری دوش سنگین خود نمائیم آری کسی را
که نیت درستست کارش به بهترین وجوه بانجام میرسد چه حاجت که من مدحی کاری را که بر
وضیع و شریف حسن او پیدا باشد آماده شوم اگرچه جمعی از خود آرایان تیره رای بطرز دیگر فهمیده
با بروش دیگر فهمانیده بودند اما کلمات باطل اساس حق نشناس چون شعله حسن بقائی ندارد همان
بی بقائی و خزائی کافیست چرا بهرزه درین باب حرف سرائی نمائیم و خود را بنقد دل بهیچ مضطرب شو
مخاطب شریف الذات خود را بسبب اضطراب اندازم عزیز من هر کار و اشکری قرار یافته
نه قرار یافته مردگان بوسیده استخوان بل قرار داده خرد والا که هر که نمیرد شکر امثال این خدمات لائقه
که بچندین تنگ و دو و جنگ و جدل و نفیون تدابیر صائبه صورت میباید دانست که ترازوی نصاب
محکم تر بدست فطرت داده نگهبانی نفس زود فربه شو گرد که مبادا دست نوازش بر دوش خود
کشیده شوری اندازد الحمد لله که آن نهال اقبال را ابی بمحاسبه و محاجه به نفس داده اند و آنچه که از قسم
شکایت نوشته میشود این ماجرا میان فطرت من و فطرت شماست و الا طبیعت من با طبیعت شما
نهایت موافقت و خرسندی دارد و از اثر دقت هجوم اندیشه های صوری نخوانده میان
فطرت و طبیعت جنگ نیندازند پنجم شهر ذیقعده سنه هزار نگارش یافت سبحانه ما
امید که فیروزمندی صوری و معنوی و گشایش ظاهری و باطنی قرین حال آن یگانه زمان گردد
و خاطر محبت آگین را در همه امور متوجه خویش دانند شما را انطور میخواهم که اگر هزار کس حق یکی بدی
گویند و بد اندیشی او را بنسبت آن خجسته صفات خاطر نشان کنند دفعتهٔ اخبار را که صدق و کذب
طراز اوست دریافته وقعی بر آن نه نهند و مرتبه که صدق مظنون شده باشد گاه آن را
بر فاعل حقیقی منسوب ساخته مسرت آرا شوند و گاه آن را بفراخی حوصله که از لوازم بزرگیست

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بزرگیست حوالگرده نشاط را اساس هنند فلیف که بداندیشی یکی بلفظهای مراهی اهل نفاق شد
بمحض توهمی و تخیلی که بندگان بینی از مزاحمت آن خالی نباشند بهم رسد و اگر حرف درشت نماشه قلم
خیراندیشی شود آزادشتی ندهند آنچه بزعم یکی بنصیحت و نیکوخواهی باشد درشت نمائی لوده اگر در حکایت
دهند بکبارگی معامله خوشامد گویان بپایه رواج میرسد که دیگر راست اندیشان را جای سخن نباشد دیگر عزیز
من عقریب ولایت وسیع دکن مفتوح خواهد شد در حوصله وسعت بخشند و در سلوک مردم فراوان همه
نوکران خود را بیک طریق آشنائی کردن نکوهیده ست فلیف که با بیگانها بسا احرار از ندانهای صوری
احراز نموده در سلک بنده پوشان در آمده اند در بنیاب سخن بسیارست و مخاطب کم و غریبانکه
مخاطب همه وقت لائق انحراف سرائی نیست روز آبان خرداد ماه سنه چهل نجا نخانان ابوالفضل
مستند که از نوشتن نامه کاره و از فرستادن قاصد تنگ ست و از گفتار تنگ آمده مشتاق کردار ست
از کم حوصلگی خود و فرط عطوفت آن یگانه دهر جز جفت و دوستی صوری خود را نمینویسند و چون سرت
خاطر خطیر آن گوهر والا معدن فطرت منظور ست از اند و خواص و عوام روزگار نمی اندیشد لله تعالی
نظر بر تنگ حوصلگی ما کرده بزرگ زاده قدسی نهاد ما را از خدمت نا اهلانه این پیر عاجز معاف دارد
باید و انجانه قرار ساند یا با وج بخور برده خورسند دارد و درین چند گاه این بیت آن راه یافته و تکوین
و غالب آمده نفس اماره شیخ فریدالدین عطار قدس سره بزعم نفس در دل میگذرد فرد هزار بار خم و کو و اندرا
هنوز تلخ مزاجم ز مرگ شیرین کار + هر گاه دل حیران بجهت تحصیل کمال علاقه بهشتی یافته خواهان تجرد و
خمول می بیند خاطر بوالعجب با این بیت حکیم سنائی سر خوش میدارد فرد آفرینش شما فرق توشد +
بر مجیب چون جنان زاده شمار + اگرچه مجملا میداند که تحصیل دولت بخش و سعادت آورد و از مکاره جسمی را
مانع نکوهش نفس و تحصیل کمال ندانسته انفاس قدسیه در آنچه لابد وقت ست مصروف خواهند داشت اما
تصوری طالب بتفصیل اقصی ست در ربیع الاول سنه نهصد و نود و هفت وقتیکه از بیماری صحت یافته
بود نگاشته شد نجا نخانان عاشق معشوق مزاج شما از معشوق عاشق مزاج خود کلمه چند دار دار عالم
طبیعت که از آن من و سازاروند مخاطب من معذرت طلب آنکه قاصد شما خبر نمیرساند و میرزا ای طبیعت
شما موقوف آنکه قاصد ما آمد تا خبر بر دیار کل الله و بر روز از این سه بیت آن راه یافته ملک معنی
از خبر و خطوط بودیم نظم باز کشادم به طبیبی دکان + مرهم دل دارم و دارو ی جان +

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

هر که دلش تنگ بیاید زپند ✤ وارد وی تلخش و هم دستو سند ✤ وانکه خوشامد طلبد بیشتر ✤ لیک ستمگر
رخنه تپ انه بست ✤ این صبح که بیاد شما نشاء باده وارد باین بیت عطار کاد خم خم باده میشد و کاه پیاله
پیاله سرشار ✤ **بیت** آن یکی آستین قاضی شده ✤ و این بحیض شحنگی راضی شده ✤ و ذوقی وی شوق امروز کاشته
آمد امید که این نشاء این دو خم معنی سرگرم سازد و السلام **بخانخانان** ابر دهان بخش جهان آفرین
مفصلای فنون حکمت بالغه این جران دبستان آفرینش را که بزعم اکثری از نفوس صرورت الدفع است و بگمان
برخی از نفوس معطل مدت سده و کسری بسر عدم برده باز بر فراز وجود آورده در دفع ضعف و اعطای قوت است
امید که این رجوع باعث هدایت شود از آنجا که در هنگام شناقتی بلاک نیستی که مظنون شده بود خاطر را تعلق
باسباب دنیوی نبود نفس ناطقه را بعضی امور که در زمان صحت بمطالعه معلوم شده بود و صدمه خار در پای طلب
خلیل بعلم یقینی الکمال نیت معلوم میشود که این بازگشت موجب حصول مقاصد حقیقت شده و از شوق دیدار
آن یگانه روزگار چه بسیار که در هنگام اندازه فاسکه از عالم کون سیر میشد خاطر را غیر از محبت ایشان گرفتاری یافت
چون تکلف درمیان نیست و اتصال معنوی بر کمال منیخواست که ازین ضعف کلمه چند نویسد اما آثار المتعدین
خواجه عطا بیک که همواره از احوال خبر گرفت امتداد خواهش او باعث این تحریر شد الله تعالی مسرت و نصرت
احوال خیر مآل ایشان را اغره شهر رجب قلمی شد چهاردهم آذر ماه الهی سنه شش **بخانخانان** والا نامه
که بعد از تردیدن نسائم فتح و فیروزی سرسبز شدن گلستان اقبال و نصرت رقم زده کلک
محبت شده بود بنظر اقدس خدیو جهان نگارنده ملک معنی آرایش جهان صورت که سالهای دراز
عمارت بخش خرابه روزگار ما و رسید بنظر تحسین و احسان درآمده لوازم شکر ایزدی مسرت تازه
نمود اولیای دولت و اصفیای فطرت خورسند و شادان گشتند **بیت** امروز روز شادی و
امسال سال گل نیکوست حال ما که نکو باد حال گل از آن باز که افراد انسانی در بازار حدوث
و چارسوی کون و مکان هنگامه آرا شده اند ارباب عقیدت که باطن ایشان به نیات خیر آراسته
و ظاهر ایشان آگاهی و آداب فاصله پیراسته کنار آرزوی این گروه مقدس از مقصود تهی نبود از آنچه وجه
همت علیای ایشان بود با حسن وجه صورت اتمام یافته است آن منبع اخلاص و معدن نیکی را
اگر چنین فتحها روی دهد چه بدیع و بعید است لیکن من بنقب بر گنج غیر متناهی رفته که بر جواهر
لآلی که در حوصله اسمان زنگ خورده و در صدف روزگار در نیاید دست یافته است از چنین مقاصد

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

جزئیه و مطالب محقره کجا حرسندی میشود میگویم که طبیعت من خوشحال نه شده اینکار نگارش را حقیر نمود
و باشد اگر من که هر متاع اینکو فروشند نکوهش این کالا را بخاطر آورد یا از لوازم فروخت کما ینبغی نه
پرداخت لیکن این فطرت بحر آشام استسقا شعار من نالایق خطاب خود حرفی چند بیتابانه میزند **فرد** حمار
بحدیث بحر ها همی طلبد که نیست جان مرا رطلهای جام نهاد **ع** ای شادی جان آفرینش
ای گوهر کان آفرینش ایزد جهان بخش جهان آرای نیکو داند که این حیران مطمئن نظارگی
جمال جهان آرای ایشانست اگر بفتح قندهار هم کامروای شاه دمانی شود شما را نشاخته باشد امید که
عنقریب دارالامن ثهه را از خس و خاشاک روزگار مصفی ساخته بنیت تسخیر خراسان فتح ایران بمن بدست
آورد قندهار روز اول سفر فتح انجام خود دانست اگر بسیار مشتاق باشید که در حوصله گنجشک
روزگار نمیگنجد از ابیرآن غافل نبود عرائض دلکشا بدرگاه معلی سالدار نند و دستدار خبر اندیش
باعمال نه باقوال جهانی کنند و کامیاب گردانند **فرد** هر لحظه و هر ساعت یک پیشه نوازد
شیرین تر و زیباتر از شیوه شش دو گنجشک را دوست میدارد نه برای آنکه او را نیکو ساخته است لیکن
بکرنه تقلید شما میکند دیگر نه از جهت فرط اخلاص او که به شما فهمیده است وقار و تمکین را بیشتر میخواهد که
در دو باشد و عزت و مستی و نیکو خدمتی او را امید که بدست نسازد و ملا تقیا را که در بزم و رزم بکار
آید باید که بخود جنگی کند و با طبقات انام اگر بحالت الوفت صلح نکند آشتی گونه خود چه مانع است
ملا شکیبی که شایسته خدمتست کاشکی نظر او را باعتبار یافتها نیفتادی تا روز تر معتبر گشتی
بسه لا خانخانان الله تعالی در مرضیات خویش جستجوی سخت کرامت کناد
اگر دوستان ناحها اهمال میرود عمد است نه افزونی مشاغل چه آن مسلکی که در آن هر طائفه را
عبورست اما در لوازم محبت دقیقه فرو گذاشت نیست و چرا باشد که آن از لوازم فطرت است مرا
طبیعت چون در پیش نشانم معنوی از گلشن برادر بمشام فطرتم رسید حاجت طرا میل نوشتن مکاتبات
که مکالمه روحانیست بیشتر شدی امید که در پایان نشاء صورت مساهله نرود و تهانی که بنیاد همت والا
شد دست بشاستگی گراید عزیز من هندوستان را سه هزار کس درین قصه گرفتند بحرف و حکایت مردم
گوش انداخته عمل بر خلاف لازم است آنچه در باب دوستان رسمی نتوانند کرد بجای آورده از
دوستی تسلی همت در برآمد کار ایشان دارد چند روز نسیج درونی آویزه داشت که

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

سخنی از دوستان ایزدی دوستان نویسد بلوکه مرهمی بر خاطر افگار آن تقاوه دودمان الهی تهدو این
روم عشق که بزربان داده بودند شرمسار دیت بلوه را اگر دغم نگردد + که زیر لغم زخوردن کم
نگردد + ولیکن پزشکی نمودن بیمار بر خاطر انصاف گرای دشوار می آید تا آنکه گرامی نامه آمد و حل
شولیده شورش یافت نظم در بخیر که محکم شهر بندست + نشان ده گردنی کو بی کمندست + ندر
چنبر توان سرار کردن + نشوان بند چیز بار کردن + هر چند میدانم که از شناسائی و فراخ حوصلگی
سخنی خود را از طبیعت باز خریده و ظلال خرد در آسائش بر زند لیکن آن را به حالت گسترده ام که از
دیدن نالون غم یکجهتان ناشناسا توانند چاره گر بهر حال چاره هر کار پیش شماست بیرون نطلبند و بخیر
از تجرد نگاشته اند این بنده لازم و لا فطرت باشد لیکن امروز که گوهر انصاف خاکبوس و خیزوزن
بی اندازه مدارای او هرزه سکالان گردیده ام ناهنجاری اگر روزگاری دل بدنگان ستان تعلق باز داند نزد
یقین دارد که همیامن این گرد از گرین آن خواهش تیر در زمان نشانه روزی شود بر امن بهر وجوه
معید اند بجا تحانان ۵ گر دهی کز تو شکایت کنمی + دانی که شکایت بچه غایت کنمی + در
چرده ور نباشند اندر حق تو + زانها که تو کرده حکایت کنمی + هم یک روزی رعایت هوسی گر خشم
کنی با من و گر بخروشی + بر کرده تو یکایک انگشت نهم + نی نی من و انگشت و لب خاموشی + غیر
من شگرفی روزگار را من ناشناسای صبح و جور بکدام نیرو بر کوبید و چه بار تو اند گفت هر چه گفتی بود
سخنی بر مزوا یاد پرخی با ظهار و تصریح بیرون داد و مخطوط ضمیر صافی در دل نگاه داشت و هر گاه
بشما هم مدارای ابا شیم پس بکه سر گرانی نمایم چون ایزد بیهمال سخت مهر و سست خشم آفریده است
بهمین دلاور گفتار آشتی کردم اما بشرطیکه زود تر آیند و دیگر بکف راه نیابد و دلجوئی گوهر سعادت
پاک نهادی میر زا شاهرخ از ضروریات ست چون ایلچیو بایشان درین نزدیکی داده شد سزاوار است
که تا رسیدن آن هم مسلم باشد و از آنجا که خیریت و بهبود ایشان را میخواهد ساچه هر بنس بلاد است
فرستاده و سرشته سخن کوتاه گردانید هیچ چیز نیست که او نداند چه از حقیقت ملک و چه از
زبونی عنیم و اختلاف انان و قابو بکی ربا ندک فراخی حوصله و کشاده پیشانی و شنوائی
دیوان نهای بی دلان و هرزه درائی و یاوه درائی ناشناسندگان ساده
لوح همه کار ها دلخواه انتظام می یابد و در اندک فرصتی تمام ملک نظام

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

نظام الملک وجوه تصرف اولیای دولت میدرا ید بست و نهم ماه بهمن الهی سنه سی و پنج در
هوگلی بین تحریر یافت بخاطر حقیقت پرای اگر امی تراز نوید فتح و فیروزی آن اغر دوستان
چون گویم که دوستان پدید اند مطلبی نیست از انجا که بستر انسرای نیست حق اساس آن
محاسب روزنامچه خود نظر محبت اثر می افتد گل گل می شگفد و بمشام تفحص این بی برده
حضات جهان بود دولت و اقبال می آید الله تعالی آن جویای اهلیت را چنانچه بمحض عنایت
خود آن توفیق کرامت فرموده است که در هنگام شادمانی که هوش ربای جمهور انام ست حشر
هوشیاری آراسته بزم دانش را رونق می بخشند امید که در وقت سنوح نا ملائم و ظهور نامرضی که دیده
تحقیق عین مصلحت بل پایه رضامندی و حور سند ست نیز مسرت پرای خاطر خرده دان گشته بهار بیخزان محبت
باشد چه از طبیعت قانون دان کامل الصناعت مزاج شناس داروی تلخ شیرین مینماید از حکم جهان
آفرین خود ازین کمتر خون خیال توان کرد و آنکه تازگی بوادی سخن آمده حرف است نوشتن نامه دراز
بنواب اقبال آثاری زین همان کو است در جواب معرضات بادشاهی بر آنچه سعید از جا
باید رفت و ابهمه سخن کرده و یکی طرز اخلاص منش خود را گذاشته مثل امر اسر چند که شناسای
مزاج اقدس نستند حرف زد دل دوستدار محبت سرشت بدر و آمده در جواب فرمان صحت
آمیز عتاب آلود که اکنون شرف نفاذ یافته بغیر آنکه تقصیری شده چیز دیگر نویسند سخن دراز
نکنند نسبت خاص بتا یابه بگفت آورد و الامن خموش را کجا سر حرف زدن ملفوظات ست فرد
همه حل عقد عالم چو بدست غیب آمد * من بوالفضول معجب بگو که در چه کارم * کشادگی پیشانی
و شگفتگی خاطر و شوق بر کمال بر گرد آوری مجاسبه شبار و روز افزون باد نجا نخانان
خاطر هوش قرین چگونه اجازت فرماید که قصه بغصه تشبیه خود را در مقالات ظاهری و محاکات
صوری که حسن معنوی از دار الملک مقتضیات خود از حساست شرکت اقتضای لطف صوری
اخراج نموده است اعلا نماید که اگر قرین صدق ست راه خلاف رای جهان آرای روزگار
غدار که نه چشم دوربین دارد و نه دل انصاف گزین رفته باشد و اگر همین کذب ست قطع نظر
از آنکه در مجمع رموز دانان طلاء اعلی حیا نزاد خود را بی آزرم نموده باشد بزرگ زاده اصالت عنصر
بعلای فخر غنای جهان فروخته باشد مجملا اگر دل دانای آن سر بلند معنی و فر از صورت

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

خواهان صحبت صوری بوده با مساعدت بحث تکلفانه طلب فرموده اند از آن جمله شکایت کنم بیکی
بر صبر جو ذبیتانه بادحم اگر عیاذاً بالله مخالف شق اول بوده ست ذیار سهای و بفهمی خود هم معاتبم و هم معاتب
و در بی توجهی آن گرامی دوست نه مشتکی و نه مخاطب و اگر مخالف قسم ثانیست هم آن دانائی زمهور ایزد
ممدوح هم این صبا بر بیدای محبت محمود زیاده نپسندید بجانخانان نظم ساقی بیا که یار ز رخ
پرده برگرفت کار چراغ خلوتیان باز در گرفت هر بار غم که خاطر خسته گرده بود عیسی
خدا بفرستاد و برگرفت گرامی نامه آن والا دودمان سعادت بخت آورد و سرتهای گوناگون
بخشید نخست بوی معانی بمشام جان این خبر اندیش رسانید و گزنده غذای روح سرانجام شد دوم دیباچه
دلاعطر آمود ساخت و آرزدگی عصری را جانداری نموده سوم مژده قدوم فیروزی آورد و تنومند
تنومندی درونی شنود چهارم آن خلاصه روزگار آگهی را بانیخدمت و کن رخصت ارزانی داشتند
و نیک نامی و بخت افزونی از سر اغاز گشت چنانچه در جهان سخنی گزیده تر یاد در خوبیهای چهار کار
بشمارند و در عالم پیکر از نام نیک دستیاری بهتر چه که برابر آن نبود همواره خاطر قدردان از آن
گزند ناهنجار که ایشان را رسید آزرده بود سپاس ایزدی که زمانه آن نزدیک شد که بمردانگی و
کاردانی آن یکتا شناسندگان آن نکوهیده نقش زدوده گردد و خاطر مقدس شاهنشاهی ازین
غم برآید محرم زبان خودآرائی را که نه براهنگ ضمیر خواهش روائی بود پیام انجام شدن آمد و ماطر
گرفته ادای گشایش برشید نمربان حقیقی چه برگویم و چه برگذارم من جائی در گردد نیرنگ
ساز تقدیر در کار دیگر با بیمعنی کج گرائیها کوتاه اندیشان روزگار بکطرف و شنگرف کاری
کارسازان دولت یک جانب و بدگوهری مردم این یوم یکسو قطعه لبالب است
دهانم زماجرای چند که خبر که بالب خود کسی نیارم گفت شکایتی که ز ابنای عهد ست مرا
بگویم و بکنم شرم می نیارم گفت سخن چگونه توان گفت کاهل این ایام سزای مدح بتدریج
نیارم گفت نی نی چرا حرف بیدانشی میرود و از درون صافی کلمه متبرا و دو هنگام شناگستر
و سپاس گذاریست که با چنین حال ایزد متعال مرا از گزند زبانی رهائی بخشید و از نگارنگ حرمی
شادمانی فرستاد و اگر گذشته بیاد آید در بنایش گری گرد فتوری بجا سبه باشند و چون بیدانشان
بکانی سرزه سر اشود و آنکه کمترین مریدان را شاهنشاه وقت یاد فرموده دهر

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

رده ارزومند را بحضور قدسی میخواند این مژده والا چگونه درین نظار گشد و ششم نام بر بهند دولتی
بی همتا و نعمتیست بی پایان و دیگر وجوه بجمعی و خاطر خوشی چه بر شمارد و چه باز گذارد و زمان دیدار
نور افزا زود بزودی روی باد یاد چه نویسد **نجاتخانان** از چگونگی احوال بهجت اشتمال سیر شد
ابد که صحت قرین عافیت اقران باشند از بجو صلیکهای شوق که اضطراب در کارخانه یکین دل
نبات انداخته طلبکار صحت صوری نموده است چه نویسد دوستان مدتی شما صادق خان سعکیم همام د
الفصل حد از مقام نفس الامر چه از راه انتظام و التیام یکی بوده صحت شما اولا صحبت شما ثانیا اسند عا
مینماید والسلام **نجاتخانان** الله باشماست نه از آن گونه که در احاطه علمی او در آمده اند بل از آن
نمط که در مرضیات او آهنگ در آمدن باستقیم شدنست و گزین ترین نشانهای این دولت
خداداد آنست که دل حق آسایان را در اصلاح بدنی و نفسانی آن بزرگ زمان مائل می
بیند پس از انحراف مزاج چند روزه سریع الزوال ملال نبود تنها سبب آنرا بر اخلاط و غذا نهاده
مبنی حقیقی از دادار جهان شناخته و معالجه آنرا منحصر بر قرابادین اطبای جسمانی ننهاده
بقدرت معجون روحانی اطبای نفسانی پرداخته بکار فطرت پردازند و نخستین کام پرداختن سر
رشته محاسبه دنیا را در از کردن و پهنا در گردانیدن بست شفای صوری و معنوی روزی با دست
و چهارم ماه الهی سنه سی و هشت در دار السلطنت نگارش یافت **نجاتخانان** ای مشتاق
زود و سیر آمده از قدر دان شوق افزوده دعای از جانب فطرت خود قبول فرماید اگر درین دو
روز محاسبه نفسانی یا مطارحه فتری از پرسیدن شناسایان حقیقی و دوستان معنوی باز داشته است
مبارک باد و گرنه بزودی بوفق باز گشت و ندامت از گذشته دهاد و دو سه بیت که آدم عشق خلاصه
روم درین دور در ضیافت این غریب وطن مهجور در وصل و پریشان مطمئن کرده بود بآن مخاطب
خود مینویسد **نظم** گفت عیسی را یکی هشیار سر ٭ چیست در هستی ز جمله صعبتر ٭ گفت
ای جان صعبتر خشم خدا ٭ که از آن دوزخ همی لرزد چو ما ٭ گفت از خشم خدا چه بود امان
گفت ترک خشم خویش اندر زمان ٭ آرزو بگذار تا رحم آیدش ٭ از مودی کاینچنین میبایدش
گفت رنج احمقی قهر خداست ٭ رنج کوری نیست آن مهر خداست ٭ ابتلا رنجی ست کو رحم آورد
احمقی رنجیست کو زخم آورد ٭ من ندیدم در جهان جستم وجوی ٭ هیچ ابلیست به از خوی نکوی

Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

الله معلم اینجا کنتم بیست و یکم فروردین ماه الهی سنه سی و هشت قلمی شد بخانخانان نوشتن خاطر خوشست
بدن باهم متفق بوده بنصیب روزگار فرخنده آثار آن پی برده راه نرفته ملک معنی باد و همت عالی
همت چون فطرت بلند جلیس مجلس انس آن بزرگ خانواده خرد شود امشب از سواد پیشانی گرد
جسم و بر آشفتگی نفس ناطقه معلوم شده بود هر چند مبدا است بیدرقه عنایت ایزدی که حارس ایشان
ست باندک پرهیز جسمانی و بقلیلی محاسبه نفسانی تا این زمان نه بانده باشد اما احیاء للمراسم الطاف
بنوشتن این دو کلمه مقصد خود و مفرح ایشان گشت بخانخانان دیروز و امشب که
بس نیامده و مغلوب طبیعت شده میخواست که از خلوت خاطر برآمده گامی چند در بیداری صورت
زند لله الحمد که این اثبات بفعل نیامده اما باید دانست که این آهنگ باطن برای سر رو حضور
آن بزرگ خردست لیکن برای اندوه رسمیات روزگار است اگرچه از مشرب اهلبیت بفرجام
دور است اما در مذهب اهل تعلق رسمیست پسندیده از محاسبه زمان بیداری و هنگام خواب
بروزنامچه گذشته و آینده مبصرانه نظری انداختن ضرور است و از اسباب هوش ربایی احتراز
لازم دانسته باشد فراخی حوصله باید داشت از جود دولت و نصرت کامیاب باشند و السلام
بخانخانان الله تعالی از بیم اخطارهای نرگانه آن بزرگ زمانه را محفوظ دارد و تا محتاج
طبیعت و شورش افزای اهل محبت نگردند مرا دست و عقل صحیح باعث آن شد که این
دو کلمه که بدبر او کلفت و مقبل را در سر اندازد نوشته آمد احتیاط کامل و استغنای تام مغلوب
شده در دار همه کتابت سرگرم ساخته عشق ست و صد هزار تمنا مرا چه جرم + گر جواب
کند دل شد امرا چه جرم باجبور استغنا در زبان کوته و دست بریده و با شکسته باید فروش
با خموشی هم آغوش باش بخانخانان الله تعالی قرین ناصر باد هر چند از روی آن کرد که
صرف دوستی سپری گردد صورت نیست آنعزیز آدمی زاد و اهمه و هرزه گوئی سخن سازان بکار
کجفهمی ساده لوحان بلجهت و دیدبد کار عامه خلائق و شنود داستانهای فرد و مالکان تنگ چشم بیشین
که از ما نمیری یا نیک اختری بر بیگان اشتباه پیدا کرده اند تخیلات بدیع فرو میرود در بیتوقت
بزرگ نگاهی طرح ما حال پیشین مسال در یافته اگر نروی گرد بدن یا بند خود چه بهتر و اگر نه در گروه
توقف نمودن پیرایه دولت شمرند من چو دار بیزنگی اخوان زمان نه آن مایه ملال دارم که قلم

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

قلم بادری نوامد گر دور گردادی درمانده بار تعلق بر دوش دارم نمیدانم زمانه چه بوالعجبها در پیش دارد
اگرچه میدانم و بتکلف حرف میزنم که مخاطب را در اندیشه تباه می بینم ای در بهر حال اگر زمانه بگذارد خود در تبدیل
نوشتن مقصود دیده ام شاید که توفیق نکوهش نفس ما فیه قدم بر شاهراه غرض وقت داشته آید و گرنه شاید آنها ای
بمقتضای دولت منشی ذاتی چاره گری نماید و بهر روش که باشد بازار الغول را از نبض نگاهبانی کند شاید که
این دیده هولناک دینی بعافیت سپری گردد و از مهمات نیوی مضامین فرامین که هر سال انکس نوشته میشود بسند نموده
خموشی میکند همه مردم یکسان خیال کردن برای چه و تامل حضمانه با خود نه کردن چه العاقبة بالخیر
بخانخانان نامه دوستی حرف بیگانگی معنی نشاط افزای این کامشای شکر فکاهی گار شد و طبیعت
خام سرشتی مغز که نظر بر دیرین حقوق رسانی و مردانگی و پایه شناسی ایشان آرزوها در سر داشت تخمی غزده
گشت حرفهای مردم که نوشته اند که مطالب یافته ایم حاضرست و آنچه در باب تغیر جاگیر مردم پیشوائی
نرفته رقم پذیرفته موجود توقف بیجا نمودن راه خاصه بر برهان پور شهر باری هر گاه با وجود مثل شما که در خت
بار در خود میدانست چلیپا شود و انکه بر بخدمه کر انفرین کند اگر عالمیان با من در بدی بشوند غبار بر دل
نشیند چه من بی خورمان زبانیان نکوشناسم و توقع کم آزاری سر نیست تا از دیدن ما ملائم بخرد شم و از جای خود
ما نهاز رنگ این اگر از شما بینیم با وجود دریافت نیرنگی تقدیر بر هم میشوم و با خود بس نمی آیم آن دعوتهای پیشین
و استعداد شما بخاطر داشته باشند از شما چشمداشت آنست که بمقتضای عادت قدیم در معامله که مرا
دخل کل نباشد همیشه ایجانب صورت ندهند و از دور دستیها پرسشها و دلگشاها بجا آید امروز که من در
معامله باشم و از من بپرسند و آنچنان که نگاشته اند بظهور آید در برابر چه باید کرد و حق بجانب کیست و آنکه
در برابر من خود وجوه مفعول نوشته اند سخن من بجاست لیکن چه سود که کردار بگفتار پیوندی ندارد عجبتر آنکه
نوشته اند که هیچکس از لشکر نیامده چندین که پیوسته پیرهان بود و آمدند اول خود میرزا یوسفخان با کمکیان
که از هیچکس متجاوز بودند و مستعد جانب دولت آباد بعد از فرو شدن شمشیر الملک عزیمت جای خود
داشتند بموجب طلب ایشان رفتند چنانچه نوشته ایشان حاضرست و تفصیل مردم اعلا نوشته
فرستادند که همه خدمت شریک بودند و الا از من تنها چه آید و چون در شاه کده توقف بسیار
شد و غنیم شوخی و بی آرزمی پیش گرفت همه را طلبیده و خود آهسته آهسته روانه جانب
احمد نگر شد در اثنای راه روز دوم در میان آمد با وجود این بجز خزانه همراه بود خواست که بهمین مردم

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

پیش رود و دست بردی نماید چون امر عالی سید نوشته ایشان بی پی آمد از آن عزیمت باز آمد و
مقدس شاهزاده را مقدم داشتم و نتیجه که داد آنکه او زه تغیر در میان افتاد و این مردم را بر همزدگی لشکر فرو دادی آنکه
نوشته اند که در خالصه شاهزاده نویسان بودم گاه باید شد که خالصه است یا نیست شورتی باید و تغیر
بسیار اند اما در وقت و از راه فهمیدگی عجب تر آنکه نوشته اند در اصل فرستادن احدی بجهت آوردن بلده از لشکر
و دو دگر بوده که در قلعه گیری و حل عظیم دارد اگر بجهت گرفتن اسیری این فکر بود چه لایق درین هنگام
که مهم عظیم در پیش باشد یا سیر مقید شوند و اگر بجهت احمد نگر است که در پیش بود بهتر بود آنکه در باب خالصه
شاهزاده فیروزی مال دیگر مردم جاگیر قلمی شده است راست همه بخواه سر انجام میباید و برای همین کار
خزانه موجود و در آیند و اینکار را از پیش برند و اگر من باشم خود بوقوف من و الا خواجه ابوالحسن که
همردگی و دیانت و کاردانی و خیر اندیشی سر او اردو لوانی کل است و از دوستی شما رنجها کشیده میتوان بشما
سامان نمود و آنکه شما رسیده رایات ظفر آیات امر عالی و پروانه مسلم داشت فرستاده اند من ممنون شدم
و کار شما بهتر شد و آنچه در باب باز کشیدن فقره چند قلمی نموده اند از فطرت قدیم اوده طبیعت فرهی یافت
ما خود از دوستی گذشته ایم و نزدیک امیدی سر شد و همگی تکاپوی در سوداگری بیرون باری درین آشوبگاه کینی
از نیکو بازرگانان باشیم غنیمت است و آنکه در باب استحکام مواد محبت دلاویز سخنان مرقوم شده بود هرگاه
جویائی این در سر باشد و آن شود چه بهتر خصوصا مثل منی یک سختی کم خواهش قدردانی و بر رنج زود آشنا
صاف درون خاصه که خرخشه از میان برافتاد و مراد بدرگاه طلبدار شدند چنانچه پیش از این عرضداشت فرستاده ام
و سرگرانی که از شما داشتم بشما نوشته بودم اکنون اگر آمدن شاهزاده والا اقبال در ترک باشد خود زود تشریف آر
تا که لشکر و خزانه سپرده بعضی سخنان گفتنی و ناگفتنی در میان نهد حالا مردم دوله اند و دکان دار خیال
میکنند اعتبار دکانداران بهمت که اینجا بوده ام فهمیدگی را بگویم و رخصت شوم در بصورت تغیر و
تبدیل دلخواه میشود مردم پراکنده نخواهند شد و بامید سرگرمی خواهند نمود و غریب اینکه چنان شنود میشود
که شاید ایشان بدرگاه والا نوشته باشند که مال بسیار ضایع شده مردم بسیار پراکنده شدند چون مطابق
واقع نبود همانا با هم بحال خود دروغ پنداشت رفتن مردم خود از همین تغیر شوم در میان آمده بود و آنکه
طلب خواجه با کارکن ایشان امر عالی صادر شده بود چون فرستادن یکی از ایشان بر هم شدن لشکر ایشان
بود تجویز نکرد اکنون تا آمدن شاهزاده شما با کسی که متعهد لشکر شود تا من خود ملاقات نموده

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

رحمت شوم خواجه دلنشین کند بجا خانان لبزد خوانا آن فهرست هوشمند برادر حمایت خود دارد
مفاوضه یکجهتی که نامزد خیر خواه حقیقی شده بود بگرامی مطالعه آن اختلاف افر یافت نگرانی عظیم دارد که بمرام
چگونه نیست بنماید و خاطر عزیز چونست کم دقتی باشد که بی یاد ایشان بگذرد و سبب بدن دلتنگی از مزاج زمانه
با اشتغالی از یاد فلکی نبض روزگار با کلالی از رهگذر جسم مبادا الله تعالی در مسالک تسلیم و رضا خوشبند دارد

به مستشار الدولت و مؤتمن السلطنت اعظم خان کوکلتاش

الله تعالی آن عنصر دانش و هوشمند برادر مراتب خردمندی سربلند دارد و در رضاجوئی پادشاه
صورت و معنی از عمر و دولت سرخوش گرداناد اگر همیشه خاطر از جهت که رابطه دلخواهی و نعمت
برادری یکدیگاه امریست اتحاد بخش میخواهد که طریق مراسلات فیمابین مسلوک باشد تا باین وسیله لوازم
این نسبت بتقدیم رسد و گویائی و شنوائی مقدمات نفس الامر به که قحط آن مخصوص این زمانه نیست علی
الخصوص طوائف عالم ابای دنیا ازین عطیه عظمی محروم تر اند گردد لیکن از آنجا که سلسله محبت گسست
دارند خوش نمی آید که این جاده را اسلاف دیگر [illegible] زمانه و زمانیان محمول بر اغراض دنیوی شود
و نیز اجون نگین این ترقه عنایت بعنایت بیدا [illegible] گردان والد که در [illegible] سر سامان روزگار که با دل آلوده
زبان بر نگار دارند بنیل [illegible] نباشد اینمعنی باعث آن شد که در بندت مدید با وجود آن نسبت خود
را از ارسال رسائل که شعار متکلمان رسم و عادت است باز داشت تا آنکه در نیولا بموجب امر
عالی آنیزاده بسته کشوده شد امید که همچنان عقد مقصود کشاده گردد و اناد دلا دقیقه شناسا و خدمت
عاقبت آرزدن پادشاه ظاهر و باطن که چندین حقوق نعمت او بر ذمه او باشد چگونه در کمال حال
در آید امید وار دوستی و دوستی و دوبینی ایشانست که خاطر حق گذار خود را از مقدمات وحشت آمیز
خوش گویان که در لباس دوستی لوازم دشمنی بتقدیم رسانند غبار آلوده نسازد و امثال اوامر پادشاهی
که عقلا و نقلا اطاعت آن فرض است سعی جمیل نمایند و آنرا مفتاح ابواب سعادت دنیوی و اخروی
شمارند و نصائح ظل الهی و مواعظ پادشاهی که اکسیر دولت و کیمیای سعادت است بوسیله دل فراخ
حوصله و خاطر محبت ماثر و دیده دوربین مطالعه فرموده مراسم شکر ایزدی بجا آرند تا مشاوران دیگر
مجان آن سنگدلی که دیده ایشان جز بر مبادی تلخی صورتی نیفتد منکوب و مدخول شوند ای عزیز تمیز و فهم
درست و عقل دوربین اگر امروز بکار نیاید بچه کار آید صنوف عواطف و فنون مهربانیهای شاهنشاهی

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

که در خلوات و جلوات بنسبت ایشان باین مسکین معلوم شده اگر بگویم مصرع گو مخاطب که باو رم دارد و بیچیز
بسیارست و وقت کم انشاء الله تعالی سخن بعد از ج ادا شود اکنون خاطر خیر خواه از ایشان مستعد و جمع
ست یکی آنکه بی توقف بخاطر جمع و دل خوش متوجه انتظام گجرات شوند و طمعات و مقاصد را که
بعد از مشورت خیر اندیشان دوربین قرار یافته باشد از احمد آباد عرضداشت نمایند که انشاء الله تعالی
بوجه احسن صورت میبندد دوم آنکه یکی از ملازمان و آشنایان را که براستی و درستی و بردباری و نیکوکاری
گمان داشته باشند بلطایف تدبیر آنچنان قرار دهند که حق را در خلوت بی خوشامد که مفرح و لهاست
بایشان میرسانده باشد که بازار خوشامد رایج و متاع راست گفتاری کاسد ست و صاحب دولتان را از کثرت
مشاغل و از فرط تلخی حق شنوی اقتدار پیش آوردن درست کردگار نیست و چه مفسدها که ازین روی
نمیدهد ایضا نمیگویم چشم دوستی از من داشته باشند خواهش آنست دشمنی خیالی و همی را از دل برآورده خاطر
نکته سنج خود را گلستان سازند والسلام **باعظم خان کوکلتاش** والا رقیمه که بنام خیر
اندیش قمر ده کلک التفات شده بود نهم [illegible] در ملازمت حضرت ظل الهی
بمطالعه آن مشرف شد معذرتیکه در سیر خواهی این مسکین [illegible] بود ایزد دانا است که چنانچه
هنگام کی توجهی گرانی نداشت در بحال خورسندی هم ندارد و چه وجه بهمت این مزاج ان زمانه بسود و
زیان خود نیست تا در امثال این امور گرد غم و شادی نشد بلکه تکاپوی خاطر اولا آنست که اولیای
دولت صاحب و بادشاه خود را که درین دولت ابد قرین خدمات شایسته کرده عیار حسن عقیدت
و اخلاص خود را ظاهر گردانیده اند پاس نموده شائبه اعراض که بیشتری از برادران دینی
از آن نگذرند در بارگاه سلطنت جمال آرای ایضا نماید که مبادا ناتوان بنیان حسد پیشه و معامله
نافهمان شرارت انگیز اندیشه باطل را لباس حق پوشانیده خدیو جهان را متغیر گردانند و
اگرچه خدیو جهان در پیش بینی و دور اندیشی و قدر دانی و مروت و مردمی آن پایه دارد که در کار
کاسدی بازار شور انگیزان و رواج نقد اخلاص مخلصان بخیر اندیشی امثال محتاج نیست لیکن چون در بنگاه
شگرف تصنع نمیرود و دیعت نهاده دست قدرت امید که دران نشاء بکار آید و ثانیا تلاش آن
دارد که سادلوخان مستعد امراتب چهارگانه اخلاص بتفاوت استعداد رسانیده کامیاب صورت و
معنی گرداند هر نصیحت گیر بناصح محتاج ست منهم بهمه خود بینی و خود آرائی بوده آرزومند چاره

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

چاره گر باشم و تا لشاشتر ارت پیشهار را که خرد ره نمای شان تیره شده خلاص خود را در هلاک خود می اندیشند
بقانون مهدی گرداند و هرگاه حال اینچیزان مطمئن چنین باشد او را کی خرسندی و غمگینی از سود و
زیان خودش رو می دهد و هرگاه امروز در دولت ابدقرین مثل شما که در خدمات پسندیده و اخلاص بلند
قدم خدمت و فزونی خردشائستگی حال ضمیمه شد و کاروانی سابق شده باشد و نظر اینمعامله شناس
باشد و بشایبه تکلف از گزیده ترین کرده اول باشند پس خیر اندیشی شما را نه برای خود نه برای شما میکنند
بلکه برای اعتلای اعلام دولت ابدقرین صاحب میکنند و این شیوه راز کوه عنایت صاحب خود میدانند
پس صد آنکه هرگاه حدمنی رجوع شود که در نشاء تعلق ناگزیر است بنیاسه معذرتی بتکلفانه نگارش رود
تا از اتمامات خدمت بادشاهی نسته بغرضانه مهما امکن در انجام آن اهتمام نماید و من که همان طور
دارو می بیماری خود را طلبکارم و از آدمی کاروانی میخواهم تا مرا در سحر عنایت خود گرفته بیماریهای باطنی مرا
چاره گرایند همچنان دارو حبه هم دارم که هرگاه او را برین بغرض داند و خواهش آن نماید و عمل کند امید که
شفا یابد و همچنان [illegible] دوستائی و خویشتن آرائی پس ای عزیز
من بتواضحات رسمی که خاکسار [illegible] البیان میپردازد و بشیر از ملکه فهمیده
خاطر خود را نبوسید از نوشتن سرگذشت واقعی گزیر ندارد چون قرة العین سعادت شمس الدین محمد
این نامه شکوه را بعرض اقدس رسانید از انجا که حضرت در مقام وفور عنایت و عطوفت
بودند یکبارگی در تعجب شدند اگرچه همیشه بشیر ازین در خلوات اخلاص شما را نکوهیده خلقند و هرگاه کوته اندیشی
حرفی نالائق بنسبت بشما میکرد آنقدر اظهار مهربانی میفرمودند که آن کوتاه حوصله خجالت زده میشد و پیوسته
در امام دماغ خشکی شما نهایت توجه در خلاء ملاء بظهور می آمد علی الخصوص در نبولا که بیدرنگ اخلاص و بیست
خود و میمنت توجه شاهنشاهی منظور رحمت الهی گشته مصدر خدمات لائقه شده از چه فتح جام و چه فتح جونه
و چه گرفتار ساختن شنو و غیر آن چگوییم که چگونه حضرت مشتاق شما گشته اند روز و شب بی یاد شما
نمیگذرد و همواره طلبکار آنکه کی باشد که در حضور موفور السرور شما را مشمول مراحم خسروانه گرداند آنچه شما
والده مقدسه و فرزندان عزیز نوشته بودند ظاهر بود که شوق آستان بوسی آنقدر دارید که درین نوروز
عالم افروز خود را خواهید رسانید و اگر در نوروز نتوانند بشرف حضور الله رسیده خواهد شد که ناگهانی
بخصوص اقدس رسانید که ایشان با وجود اهتمام خدمات خود متوجه خبر بره شده اند که آنرا بجوزه تسخیر در آرند باعث

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

محبت شد چون این خیرخواه جمهور نام رسید بعرض رسانیدند که امثال این سخنان جز دشمنی نگوید اگر قبول
باشد در آنجا بنده خواهد بود که چون بملازمت می آید به ضبط آن رفته باشند که خاطر یکبارگی از آن
حدود جمع باشد و جانبا که فتوری در اشتیاق ایشان رفته باشد پسند اشرف آمد و گوینده شرمنده شد
درین که حضرت بیش از پیش توجه دارند متوجه نمایند و کوتاه حوصلهای ناتوان بمن از عنایت و از فرمان شاهی
که در باره ایشان جلوه ظهور دارد در پیچ تاب اند که بس رسید و آن خطا که بمن نوشته بودند بی اثر
شود نماید بدست اقدس و حسب الحکم قرة العین شمس الدین محمد مضمون را بعرض رسانید از شنیدن آن فرمان
تعجب کردند و بکمترین فرمودند که عنایت ما در چه پایه است و عزیز سوز ایشان را میتوانید و پیشتر ازین منظور
و راجه تودرمل و دیگران آنجا مهر میکردند بایستی که این کلمه در آن وقت کردی اگرچه در آنجا هم جای کلمه
ناشی از بی عنایتی یا در باره آن اعتضاد سلطنت بود بلکه چون جهات در خانه ناگزیر بیگی باید
بهر که این خدمات مفوض شود و مهر کردن در جای مخصوص تا بهر آن خدمت اگر اعظم خان در خانه باشد
و متوجه این خدمت شود اول و اولی است [illegible] امیر المعامله نیز بوده همه ایشان تابع او
خواهند بود اندکی بدمنظلی شما بر خاطر [illegible] بزم مقدس سخنان لائق بعرض
رسانده ادراک آن بخوبترین وجه نمودند و آنچه قرة العین مذکور نگاشته بودند و آن واقعه که دیده بودند و فتوحات
مذکور را نتیجه آن دانسته تذکار آن کردند زیرا که فرستاده بودند مصدق آنچه در خاطر شاهنشاهی بود
موید آنچه مخلصان گاه بعرض رسانیده بودند گشت بعد الحمد چون از املاء سرگذشت برسم اجمال فراغ
یافت از فهمیدگی خود مینویسد عزیزین گوینده را در نظر نیاورده گوش بر سخن باید داشت درین هنگام
غم و غصه را که ناگزیر این نشأ تعلق است لحظه به قلاوزی خرد در بین خود راه نداد و طریق ماندن و دانستن
خاست نوکر آقا مطلقا بر دو گونه است بحسب طریق معامله و آن سر شتر ترازوی اندازه شناسی بدست گرفته
دوم اخلاص و آن دوست گزیدن است و غیر از نظر بر دو تنین اگرچه حکما در نامهای یاستانی نوکر را قسم کرده
اول آنکه سلوک او تاجرانه و سوداگرانه باشد چنانچه خیاط و درودگر و بنای و امثال آن خدمت در خور مزدی کنند
و نظر به بهای متاع دارند و شناسای روزگار را کشاده پیشانی و شگفتگی میگذرانند دوم مخلصانه که بر دو
داشته خیری دیگر بخاطرش نمیرسد و آن حاجت بمثال اظهار دیوم آنکه جمعی را اسیرانه چنانچه به سیم
و زر کار فرمایند چون حلقه کشان فرنگ و چیرو در آن هندوستان که زر و اوران جمعی را به روزگار

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

گرفته می آرند اما قسم ثالث چون از نظر من افتاده سخن را نمط میپردازم حرفی چند از قسم اول که مایه
نخستین ابلهست مینویسم و مخاطب خود را که خاطر از آن یافته و همه خود دست مرهم می بخشم اول که نظر
در این بها و متاع افتاده ست و سود و زیان خود منظور سالکان این مسلک که قرین انصاف و
دین نمیزند اگر در این سود و زیان مند میشوند آزرده خاطر نمیشوند که کارشناسی سرمایه سوداست از آنکه فلیف که
سود مند آمده باشند و در آنکه سود بسیار شدند و منفعتهای کلی روی نداد آزرده نمیشود اگرچه اهل عالم بسیاری
این گروه اند لیکن در سلوک این راه تمیز و انصاف در معامله جای حق دستور نمیفرماید الحمد لله که در راستی
در راستی شما دوست و دشمن متفق اند اگر شخصی از معامله فهمی شما را از گروه نانی اند با او شورش نمیکنیم
که باندازه دریافت خود راه سپرده اما اوناچار شما را از خوبان قسم اول خواهد دانست پس شکوه شما از
قاچاخان بن تقدیر بطور این مردم حسنا نباشد شما از طبقه دیگر و او از گروه دیگر با آنکه در منصب و حالت و اعتبار
نزدیک شما نیست و قطع نظر از بیهنا شما گو که نسبت شما نسبت فرزندی و این توجهات خاص خان با شاهی
پیوسته در باره شما چنانچه بارها فرزندی [illegible] گو بر فشان شاهنشاهی سگذرد و قطع نظر از این +
خدمات شایسته که از شما و منسوبان [illegible] که [illegible] زمانه را میرسد که در آن با جمعیت مسلمانان
پس چگونه شما را رسد که او را در برابر پدر بزرگوار خود آورده شکوه کنید و نام میرزا را چه مرده در برابر خود
آرید از آنها رنگ آمیزی قوت غضبی ست حاشا از مثل شما بزرگی که غضب را نیمه راه باشد و این چنین مغلوب
غصه شوید و اگر اعراض از رنگ رند کور گنجایش داشت در زمان سابق هم بود بهمین حال و خلاصه سخن آنست
که در جواب این زبان شاهنشاهی گذشت عزیزمن مردم در جا و چه مردم در مجالس می نشیند آزردی
غصه کلمه کنند در آنجا بگنند که چه گونه آدمی بر جای چه نوع آدمی نشسته ست و مهر خود نقشی بر نشین نیست
که بجای نقشی جا گرفته ست از این تا از آن چه قدر تفاوت معامله دانان از گفو خود شکایت نه کرده اند
سیمیست پاستانی هر که غیر از گفو سخنی گوید او را گفو خود ساخته در از خود کوشد اصل خود دانست که عاقل در
از اعتبارات معنوی دیگر یکه بقائی دارد آزرده نشود چه جای اعتبارات ظاهری فنا پذیر ای بزرگ زمانه
شما که تاریخ ماجرای پاستانی بسیار خوانده اید دل بر امثال این مقدمات نهاده اید فنای و زوال پیشینیان
عبرت بخش منست اگر غضب و غصه مستولی نباشد شما را کی فرصت از آدمی شکر خدا بادشاه هم میرسد
تا به امثال این مقدمات پردازند شکر الهی که هم صفات ارجمند معنوی در شما شده و هم

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بزرگی ظاهری ملیقین و دست و شمن که شما را حاصل ست و بنا بر چون در اگر کنیم که هم شما را باید که تامل بل ال
تامل خطا نشانست و قسم دوم که آنجا خود دست نظر نمی آید خود از صاحب آن روه بودن کفر ست چه جای
شکوه آواز فراوانی مستغله اخلاص خزینا خلاص هنیر و از ملکه خرسندی خود را در بیر و اجی اخلاص خود میدا
چه میداند که اخلاص متاعیست بی بها اگر نقد کونین را در برابر آرند و مخلص دل بآن نهند کوهر بی بها
ریزه چند فروخته باشد مرا نزدیک به یقین ست که شما ازین گروه والا باشید آری بشریت است
و فزونی مشغله و فراوانی مصاحب بد یعنی خوشامد گوئیکه بد بیرانه نیکی توجیه نماید و تنگی زمین را از آسمان
گذراند اگر با اینهمه آدمی مصدر این امور شود دور نیست اما باید که زود تر بر سنهونی خرد والا معاملهٔ هم
ناصح خود خود گردید که گفته حکماست هر که چاره اندوه خود را از دیگری می طلبد در اندوه ماند کدام
چیزیست که در باطن او نیست و بنز چون در مقابل اشباه گاه کند همه خرسند بها بدست افتد که محتاج
ناصح و راه نمائنده نشود و نیز اکثر اوقات دانا کم بهم میرسد و اگر برسد هستی دوست می باشد و بواسطه
آن سخن راست نمی تواند گفت و بر تقدیر پدید آمدن [illegible] بشر که [illegible] هیچ نکرده راستیها بگوید کو گوش
بشنود و چه از قدر هجوم مدوانان [illegible] صاحب که اهل دنیا را از فزونی مشاغل
و امور دیگر فرصت تشخیص و تمیز کمتر بدست می افتد با اینهمه حال خوشامد گو دوست گشته اند و خوشامد
گو را از حد مطلبند و از راستگوی خیر اندیش که گفتارش قدری تلخی دارد بهزاران فرسخ دور می جویند
منکه از هجوم ناراستان و شریران و گفتگوی بسته راه مکاتبات بکائنات مسدود دارم برای
آنکه دولتخواه حقیقی این درگاه اید اینقدر روزانه قسمی کردم اکنون باین دو کلمه اختصار میکنم که هیچ چیز مقید
نشده عزم آستان بوسی نموده خود را بملازمت رسانید که خبر خرمی و خوشحالی و کامروائی دیگر نخواهد بود اگر چه
ظاهر چنانست که تا حال متوجه شده باشید و اگر خاطر وقاد آن بزرگ زمان میل داشته باشد دیگر
سخنان گفته آید که بدین و دنیا بکار آید و گرنه خیر اندیشی دائمی بر جا اینست که دادار جهان آفرین بدل
عطا فرموده و دل را بدست حواله کرده دست آنرا بقلم داد و قلم آنرا بکاغذ نگاشت الله تعالی
ما را و شما را از آنچه نباید و نشاید نگاهدارد والعاقبة بالخیر **با عظم خان** مفاوضه قدسیه که نامزد
انجیر خواهشده بود دنیک اندیش سعادت کیش خواجه سلیمان رسانیده مسرت پیرای خاطر شد اگر چه درین
خرسندی با خود عتاب کردم که تو که از شنود زبان خود گذشته چندین خوشحالی چیست بلکه خوشحالی

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

سبحانی چه خصوصا که منشاء این عطوفت استنیدن باشد نه از دیدن لیکن چون امر است فطری لقمه
ناطقه از مصادقت و محبت نفوس شریفه خوشوقت میشود و سیما نفس تعلقیان شهر نشین چرا چنین نباشد که
نظام این انجمن بدیع بران نهاده اند و من که طیلسان بدنامی بر دوش انداخته باد بستان دوستداران
گرد طریق مراسلات مسدود داشته ریست مینمایم و خود را و ایشان را بدان تسلی می بخشم که ارسال و مرسل
در رسائل که از شعار اصحاب صدق و محبت است در گروه منافق تیره رای شیوع تمام وارد و درین سهم ظاهر
چه این طائفه شرکت جوید پس با طائفه که خود تنها محبت گزین ایشان باشد چه گنجایش داشته باشد که
باید پیغام پیش آمده باشم الله تعالی ما را و شما را در محاسبه روز نامچه احوال سرگرم داشته دشمن خود
و دوست جهانیان را از زیاده چه نویسد والسلام

بر عین السلطنت زین خان کوکلتاش

از دو کام بخش مراد و مقاصد و مطالب صوری و معنوی آن رشک بیش درست اندیش را
بر وفق خیر گرداناد و بتاریخ هشتم آذر ماه الهی بالغبار بتاسیس مخیم سرادقات اقبال شد چون فهم تاریکی را
میخواستند که درین مستان بانجام رسد توقف واقع شد چه مستان قدیس است که این مستان در آنک باشند لیکن
بخاطر انجم چراه سیر که برای دفع تاریکی چه لازم است عطا کرده باشند چه فرمایند الرا ایهم ساخته شود
در دی گرفتار آمده باشد و اگر عیاذا بالله طرز دیگر بروی کار آید خود لرده باشند و ننگ این چه قدر باشد و هر گاه
بندگان بی بودن حضرت اینکار را با تمام توانند رسانید و آواره گشته ما وراء النهر رفته باشند دیگر چه لایق که
برای اینکار حضرت را متوجه باید شد زینهار در امثال این امور کنکش بگونه حوصله نباید کرد و اگر گرد بر آن
عمل نباید نمود پیوسته مشوره بعقل و اندیشه و فطرت عالی خود کرد آنچه من شما را فهمیده ام اگر شما خود را
فهمیده نبودید مصدر کارهای عالی میشدید خدا میداند که شما را نسبتی با اهل عالم نیست اکنون که حکم شده
است که قاسم خان و آصف خان بر وشیکه شما فرمایند آن را فرموده بادشاه دانسته اینخدمت را
بانجام رسانید امید که هم بخوبترین طرزی بر فراز ظهور آید از بزرگان فروتنی پسندیده آید یقین که
بحسن سلوک و لطف و تواضع شما آنمردم حلقه عبودیت بگوش هوش خود کشند عزیزمن دوستداران
من محبوب من بزرگان همین سرمایه بزرگی را دو چند ساخته اند یکی بخشش که این مردم بدان محتاج اند
دوم بخشایش تقصیرات ایشان همیشه این دو خصلت لازم ذات خجسته صفات ایشان را
یکی از فرامین نگارش یافته که خواجه شمس الدین خافی را اکثر بکمک خواهند چنین باشد

India Domain, Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

آنزمان وقت وفا نکرد که بنویسیم بخاطر میرسد که مثل خواجه راستی و درستی و کاروانی بی غل و غش در
تهیه است که مردم بسیار اند همین طور رسم عرضداشت نمودن مناسب میباشد و من واعظ زمان نیستم و نامه
روزگار رابطه دوستی برین میدهد که هرزه کاری نماید آنچه تا حال نکاشتم ضرور بایست نشاشت
بود اگر بعمل آنکنیم مکنون خاطر نگفته باشم و با دوست نفاق ورزیده باشم اکنون اندکی از بسیار
ای هوشمند سعادتمند اوقات گرامی که چون باد میگذرد و بدل ندارد همه صرف بسر انجام این
فانی نباید کرد حصه بین بخشید و بخشی بجان داد آنچه نفس ناطقه را کار آید اشتغال نمود و آن در اخلاق
و جلالی اندکی از بسیار مذکور است و خلاصه اش آنکه جهان آفرین قوت شهوت و غضب را برای
نگاهداشت انجمن عنصری آفرید تا بیکی جلب منافع نماید و بدیگری دفع مضار اکنون آدمی را از بدمعاشی
و نافهمیدگی اینها مطلب ساخته فرو میرود و حد وسط نگاه نمیدارد اشعار خواندن و گفتن از بسیار بهای
است قدری کار باید کرد و تهذیب اخلاق نمود آدمی عیب خود نابینا است سرمه بینائی به هم باید رسانید
عیب دیگران را که در آن بنا بر است مرت عیب خود ساخته تا بدین وسیله شناسائی عیوب خود کرده و دیگر مردمی
خوشامد نیکفته باشند جویائی نموده اگر دانسته که [illegible] بهره داشته باشد عزیز برداشت و مقرر ساخت
که در تنهائی حرف راست بگوید که نفس معرب از شنیدن حق آزرده میشود که امروز که روز بازار خوشامد است
پس هوشیار باید بود که از آشنایان حق زبان خوشگوار اکاه و دیگر نه امروز بلکه سالها و عمرها است که خانه
جاسوسان و بیان راستی و درستی از اینها گران است در کارهای اینهم چند جاسوس که از هم خبر داشته
باشند مقرر ساخت و تقاریر اینها علیحده علیحده باید نوشت تا حق ظهور آید دیگر مهم تر درین نشاء ارباب
تعلق را از رسیدن بداد مظلومان نیست زنهار که این را از همه فرض تر دانسته وقتی باین قرار بدهند که
نیم شب روشن شود که عوزی باید کرد و فرض عقلی که تضامن دارد فوت نشود دیگر پوسته از دردهای
شکسته که درست ترین متاع آن جهان نیست دریوزه نموده بکوشه نشینان قناعت گزینان امداد
نمود و بمجذوبان جمال رفته ملازمت کرد و بمجذوبان جلال ملاحظه باید نمود و آنچه بیدا بسر بس باقی هوس
دوازدهم آذر ماه الهی سال سی و هفت بیست و هشتم شهر صفر سنه هزار و یک در رهنمای قلمی شد والسلام
برین خان کوکلتاش مفاوضه شریف بهجت افزای خاطر مشتاق و مسرت
پیرای دل دوستدار شد بمنید اند که شرح خوبی عبارات دلکش نماید یا تفصیل معانی

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

روح بحق لند الحق اگر محاسبه نموده سررشته انصاف بدست باشد انعطوفت نامه سکرف اگر بقانون
دوربینان روزگار ما اگر سرمایه تسلی خاطر آرزومند گویند سزاست و اگر مفرح دلهای اندوهگین خوانند روا است
و اگر آنرا افسون جراحت افزای دل مجروح جدائی و تعویذ محبت آرای خاطر مستمند بهجر نساخته نام کنند بجا است
لیکن من که کهر از خرف جدا میکنم و نیک از بد میشناسم این دو را به صدر مان برابر داشته بصید جان اگر
خریداری نکنم چکنم از بلندی مخاطب و پستی مستمع که هر یکی باعث ترک دنیان یکی ازین دو معامله است
خاطر از میان هر دو برداشته میگوید که این نامه نامی که حجت دوستی فراوان من است بتاریخ یازدهم صفر
موافق هفتم آذر ماه سنه سی و پنج رسید سخن همانست که در فرمان عنایت که صبح نوروز روانه شده
است مذکور است فی الواقع اگر جهی مانده باشد تا یکی ازین دو ساعت توقف فرمودن لائق است و اگر
بکلی دل بکس فرستادن شما آن جهم تمشیت میباید مناسب انست که آنرا سر براه کرده خود را بالعار
بساعتی که در فرمان مذکور است بشرف ملازمت مشرف خواهند شد جهل خاطر اقدس حضور شما بسیار
میخواهد دیگر از رسیدن و حرضیات بهانه صد در بد خبرست که معلوم نباشد فرمان موعد بیست روز
روانه شد و آنچه بعد ازین فرمود [illegible] باید آمد و زود آمد **مصرع**

دگر به قاصد و نامه دلم نمیسازد **نگین خان کوکلتاش** سوم آبان ماه الهی سال
سی و پنج بست و ششم ذی الحجه سنه هفتصد و نود و هشت که روز جشن وزن همایون بود قاصد
سرشته معتمد خاص مفرح کامرانی و تعویذ شادمانی فهرست ابواب محبت نسخه نهانخانه صداقت یعنی مفاوضه گرامی
و ملاطفه نامی رسانید **بیت** بما و آن دوست کو دوستانرا غذای دل راحت جان فرستد میخواستم
که سطری از ادعیات معتبر که در شرح بدایع جانکاهی مهاجرت و تفصیل شرائف شوق ملازمت صرف کرده
تحفه لائق که بهجت آرای خاطر قدسی نهاد آن بیش بین بلند پرواز باشد ارسال دارد اما چون درگاه
است [illegible] خوبزبان نگارزبانان بی بهره خاطر نمیرود و خود را بصید اهتمام از آن باز داشته
و خروش دل و جوش باطن را معالجه کرده حواله بدریافت صحیح نمود عرضداشت را نوابیگ سپاهی که
ظاهر و باطن ایشان بدوستی شما پرست خوانده دوستانه و بزرگانه جواب گرفتند ایزد تعالی کامیاب
صوری و معنوی گرداناد **نگین خان کوکلتاش** صحت ذات و مسرت خاطر و درازی
عمر شایسته چون درستی و راستی و بزرگ منشی لازم احوال آن یکانه روزگار باد اگر

Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

ربوازم پرستش صوری اهتمام نمیرود نه ازان قبیل ست که قدرت آن ندارد و یا قوت گفتن نیست و یا
فرصت کس فرستادن نمیشود لیکن میخواهد که محبت قدسیه خود را مشتبی باطن خراب ظاهر آراسته مشتبه
گردانیده مشارکت این گروه بیشکوه نماید اگر معامله با ایزد غیب دان ست آنجا تکاپوی صوری و اعمال
ظاهری را ورزنی نیست و اگر منظور خاطر دوربین ایشانست لله الحمد که جوهر شناسی ایام بیگانگی که تعارف صوری
درمیان نیامده بود از ایشان آنچنان بظهور آمده که از آشنایان بل از دوستداران پدید نیاید و هزار شکر
خیر اندیشی اینکمین چه جای دوستی مزاج ناستقیم زمانه آشنا نیست و جلایل شرایف آن در حوصله تنگ جهان
که آب سر آن بزمان آشنی نهاده اند نمیگنجد بدست نیستم که از فرمان خرد برای سوم تیر سمان بیرون شدن توانم
و جسمانی طبیعت ندارد تا آن بسلوک بر شهای صوری کرد و لیکن از پرستشگی معنوی بهره وافر داده اند و در آن
گوشه شهادار دو استکام باشند **بزین خان** منکه مقیم آستانه ایلیستم اگرچه تیر سمان زمانه سیدل عمر
پیر هم از خود چشم تحسین دارم و هم از شما و اگر بیتابانه شوق دل را متابعت نمایم اگرچه در مسلک آدمیت
از هیچ آدمی شرمندگی نمی کشم اما از نشاء دنیوی که آدم را آشنا آدمی و دوست را به بیگانه مشتبه دارد احتمال
خیالی هست المنة لله آنجا که متاع رشتابی نهاست اصلاح تیر کالای هستی نیست اما از آنجا که
بیگانه زمانه که نااهلان کارخانه شناخت اندازه دون همتی در خاطر گذری دارند اگر این را نمیدانم
کم نگران بیست فطرت چه داند الله تعالی از عمر و صحت و بهجت و توفیق کردار و خود دریافت بهره عظیم
روزی گرداناد چهاردهم ربیع الاول سنه نهصد و نود و نه **بزین خان** کرامی نامه که نامزد این
خیر اندیش شده بود از ورود آن مشرف اندوخت آنچه بیانست وقت استعلام نسخه تصحیح کردن را شرط
اول بهدب ساختن خود دست و تحقیق این شرط در دو چیز منحصر یکی دانستن و دوم کار بستن و بسا وقت
نقش اما ره از دانستن نیک و بد در اشتباه کردار نیک می افتد و میداند که چنانچه دانائی و فائق امور دست
عملهای نشسته نیز یافته در سوابق ایام که بکارش ناچار کمتر رو داشت بواسطه فوت این شرط بوده و اگر نیم
تقصیر هستی را که متعجل رفتم کجا در اندیشه میگذرد که از دوستان حقیقی حق را نازدارم که خاطرشان آزرده
نشود و آنکه از گفتن حق برهم خورد شایان دوستی نیست و در نیمفارقت که کلمه چند نوشتم نه آنست
آنرا پند داند و زنام نهاده باشم حاشا نام حاشا این را از قسم دلستگی خود در میان آوردن و
متاع خود را سره کردن میدانم از افزودنی اخلاص و دلستگی نیست آن کلمات مهیده

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

منقول و مقبول و مقبول و مقبول

الشعرا شیخ ابو الفیض فیضی فیاضی اصول المخاطب بملک

این نامه ایست از ابو الفضل در دست
که نا شکیبائی را با شکیبائی فرا هم آورده و هم غمزده و هم غمگسار است بسوی آن برادر بزرگ صورتی
و معنوی که مزاجش مرهم ناسور جراحت روزگار و مرهمش شفا بخش معلولان امید بسته هر دیار است
در ماتم زدگی و ماتم گذاری حضرت والده مقدسه که دلش در جوار رحمت ایزدی غرق نور و جانش در
ظلال الطاف سرمدی مستغرق حضور است چون مغلوب قوت بشری و مقهور قدرت عنصری ام
بی پردگی سرنگون و آهنگ جستجوی تسلیم مقید نیامده مثل عجائز فاقد البصر و البصیرت بجزع و سوگواری
مشغول است و چون از منتسبان خانواده صلح کل بار رضا یا تسلیم میگوید یا شکستگی خاطر و جمعی
باطن کلمة الحق بالنفس در میان میهند و نفس را از جزع افزائی باز داشته در تسلی خاطر مجروح آن یگانه
آفاق است و اگر غمزده را با غمگساری چه کار و نا شکیبا را با شکیبائی چه آشنائی ای برادر نمیگویم که در
مصیبت جانگزا و حادثه غمفرسا اندوه مگین نباید بود حاشا کلا ما خاکساران تعلقی را اگر در امثال این
حوادث جانه جان چاک نشود و مطحون خرد خرده بین نمیشوم و اگر طبیعت بشری را که در

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

مراتع بدنی سازست درین هنگام نفاوتی نباشد فطرت انسی را طبیعت بهیمی لباس آدمی را پوشیدن
نام ماند بلکه مقصود آنست که آن والا برادر خود را بتلبیس اندوه بدست عوانان جزع و فزع نهند کران
در آئین ملت روش بخلت آرزده مسافران عالم تقاست چه بی سعادتی باشد که در چنین نازلهٔ جانکاه
والده عطوفه خود جدا شده هم بیالم همتی راه نامرادی ایزدی رفته و هم قرة العین خود را که صغیر نام دارد بدست
ناتهی جوی گشته وسیلهٔ آزار آن معفوظ شویم زنهار صد زنهار که حاضر رفت تو بود در آرایش انجمن بصفا و تسلیم
از طیلسان نامی که بر دوش این تیره بخت افتاده است از فقدان دوستان خود چه گویم آن نیک نهاد
اندیش خوش سرانجام را بتنبک انتسابی که هست محروم دوستان گردانیده است گو عطوفت مزاج
حوصله که بر سر معامله وارسیده دفعه عذر آورده دفعه تحسین گر باشد در چنین اوقات پر وشهای گداز
مرهمی بر جراحت نهد و تسلی بخش خاطر مضطرب گردد ای دانای رموز کسیکه ماتم گساری ما کند کی
امروز آن روزست که نصیحت گر جز در خاطر بیمار نتوان یافت و واعظ را جز در خموشی ما طاقت
اثری از آن پند نیست نشان میدهد چه خوش فرصتست اگر به بدرقه عنایت ایزدی بیقید
درون پرده دامن ناصح و واعظ بدست آورده شود تا بر عوض خاطر سد راه معنی نشده از بار نصیحت
گران روزگار مشتری جز نگرداند ای برادر عزیز من در مسند صورت و معنی و من بظاهر و باطن من غمزده بیرون
را کجا سر حرف زدن مانده است اما شب گذشته که خاطر در تنگناخ شد از صورتی و معنوی البته پا بود کلمه
عطوفت و مهربانی شیخ ابو الخیر طول الله عمره و رفع الله قدره نامه آن عظمی اشرفیکه دفتر اندوه و ثنا کاتبی
بنظر این غمزده آورد شوری غریب باطن افتاد از آنجا که آن قدردان غریب شریف الوجود را چه
از هنگذر برادر صلوی و چه از مهر اخوت معنوی و چه از سبب فنون فضائل و هنری چه از واسطه و صنوف
کسی و چه از دیگر خوبیها که بلکه در نیاید دوست میدارد و چرا نداند که گاه عطوفت از عالم پدری ظاهر
میشود و گاه مهربانی مادری جلوه میکند و گاه دلسوزی های برادرانه بظهور میآید و گاه بطور دوستان
بروز میکند این بستها و آن بخود دوستی که مکنون خاطر بدیعیست و بیرون ازین عالم تواند بود من
بر لب و چشم و جان نهاده را تازه در جوش و خروش آورده باین مقدمات گویا ساخت ای برادر اگر این
سنجی سرای مقام دوام میبود خبر مادر را آنجهان بنابستی رفت اگر چه عذر شناسی بکام جان رسید
بل از آن معامله فهمی و خود شناسی بود ای جز رضا و تسلیم با خدای جان آفرین راه سپرده رفتن بود بکف

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

که این مقام دنیای بوفای دوست کش دشمن نواز سزای است گذشتنی و گذاشتنی و مترلیست سپرده و پرداختنی
که هیچکس را رخصت اقامت نداده اند در چنین جای و در چنین معامله صبر را بار نیست تا بجزع چه رسد اتبک و
بوی بسیار زود تر دامن رضا بدست باید آورد و اگر از حال عبرت نشنود نسخه کتبه فرسوده روزگار بچشم
عبرت بین باید دید اگرچه دست آباد دریافت پدر بزرگوار که بر رموز و اسرار کارخانه ایجاد آگاهند و تو
تمام است که در چنین روز ام الحوادث از مسرت خانه یغمای الهی میزبانی فرزندان و سایر منتسبان
فرموده باشند اما از آن اشرف برادران نیز توقع آن دارد که غم سیم را در دامن خاطر بیچیده از دل
آگاه خود دلها بخشیده دلداریها دهند کاغذ تمام شد و نیروی نوشتن بانجام رسید منور عزم نفس را
اول قدم است خود را باید حسنا دار زیره خواص لوده پایند جزع که از عونان زمان است نباید بند
و بصدقات و مبرات که منفق علیه عقلاست اشتغال باید نمود انا لله و انا الیه راجعون
بیست و هفتم شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود و هشت قریب الک قلمی شد به شیخ
فیضی فیاضی مفاوضه آن والا تریاق مسمومان غم که دوم ربیع الاول نگارش یافته
بود هشتم آن نزدیک سرای برمانه بمطالعه آن مشرف شد الله تعالی سالهای بسیار بعلم و آفر
و عمل فراوان بوفور رسوخ و دوربینی درین نگارخانه عامه تماشائی دارد لله الحمد که مرا زمان جنگ که تشویه
خرد تباه گردها است اندازه یافت در کمتر فرصتی ایلیه پای بسر مترل صبر که از قحط سال نیکی ممدوح گاه
رسید از آنجا که قعر گرم همتی خود بنظر میاید این سر مترل جای شکر است لیکن از بلند همتی و پیش روی بر حضیض
راضی نمیشود و بخیر ترنگاه تسلیم خود را شایسته شکر گذاری نمیداند و آنچه مرقوم شد که هر چند جزع و
فزع را میدانم که ناپسندیده است و با هر که مقدمات قبیح آن در میان می بینم در قبول نمی ایستد و معهذا آنچه
بخش نی و چراغ در ظلمت آباد دیده بصیر او افروخته نمیشود ای دانای کاه دل هزار روش نخیزد تا روز که
بکار میرود و بنظر در آمده با چندین مزاولت علمی و حسی اگر باین شغل خود قیام نمایم و سحر سامری
بکار رود و نیست صورت بندد و بغایت بیمزه و از معنی دور طبخ میاید سر این کار همان است
که ملکه علمی در عمل چندان مؤثر نیست و تا بمحاسبات حضانه خود خواهی نخواهی بر باد غیر آن دفع
معاشرت اعمال حسنه نمیکند او را قند از اعمال قدسیه مرضیه بهم نمیرسد الله تعالی چنانچه در بافت بلند
عطا موهبت کرده و الا کرامت فرماید از عطیات و هبت العطایا است که بر دوی

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

چنانچه دامن صبر بدست آورده بدرقه فنا گرفته عمر گرامی را صرف بفوض داشته کامیاب صبر
گردانادو الحاقه بالخیر بشیخ ابو الفیض فیضی ایشان تعالی بکرامی مسیله ایشان کتبی خاطر خصوصا
طبیعت عقل خدا آگاه نمودن باشد که طبیعت بمرام خود در این مدعی کذاب معرفت را ازین
اطمینان بهم رسد و نفسی چند که از عمر بگمان بوده بیشتر خود را از مناطگی طبیعت پاک داشته در بنوا
نفسانی خود او را هشیار مرکه گردانیده اید و آنچه از مغتنمات عظمی شمردن ذات اقدس حضرت قبله
دامت برکاته نوشته بودند موجب مسرت خاطر شد فی الواقع اگر آنقدر دان این که گویدای
بزرگوار قطع نظر ازین نسبت طینی یا خاکی یا بدنی یا ظاهری امر فرده در معمور روزگار علمی
آرسته چنین بزرگی بس کمیابست ایزد توانا آن مجموعه کمالات قدسیه را بجهت هدایت
ما ناقصان و سائر مسافران بادیه طلب فراوان سال و این بشارد ارادت ما را توفیق خدا
پسندیده و تحصیل ملکات سنجیده بدلها آمین

شیخ فیضی فیاضی

هشتم ربیع الآخر سنه
هزار بلده فاخره لاهور عریضه اشتیاق که ذریعه اتصال است رقم پذیر میشود امید که بعافیت
چه نویسم و کجا توانم نوشت و چقدر توانم نوشت آنچه از دوری صورت آن اشراف برادران و اعزه
ایشان بر دل این مشتاق میرود اما او لا چون دیده حقیقت بین نظارگی نمیشود از شئونات عالم
آرای ابداع و تنوعات لب علمی بدلایع بمنصه ظهور میشتابد اگر بصبر نگراید چه کند حاشا حاشا اگر
راضی نمیشود نافهمیدگی باشد و ثانیا چون خدمت صاحب بادشاه انیکس است خاطر اخلاص گزین نیز
اگر خرسند نباشد از علم اخلاص چه نصیبه برداشته باشد و ثالثا چون غرض اصلی ازین سفر عاقبت
انجام اصلاح احوال جمعی کثیر از مخلوقات الهی که وسیله دوربینی حق شناسی و خدا پرستی و نیک
اندیشی و نیروی عقلی حقیقت شناس اخلاص پرور شما حقیقت حقانیت و بزرگی خدیو زمان خاطر
نشان ساده لوحان دور دست و نگار خاطران حق طلب گشته آن گروه از بادیه ضلالت
و صحرای بیگانگی بشاهراه هدایت و نزهت سرای یگانگی آوردن و مورد انواع انعامات حسرانی
گردانیدن است اگر ازین دوری ضروری آزرده دل باشند از نیک اندیشی و خیریت عالمیان
بهره نداشته باشند امید که عنقریب بصحت و مسرت و حصول مقاصد برسند که نگرانی خاطر
بسیار است و چون مسافت دور است در فرستادن نامهای مسرت بخش کوشش نمایند

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

نمایند بجان او بیش و دیده کاه دانش و بینش شیخ ابو الخیر شایستگیهای نفس
الامری نصیب آن برادر گرامی باد و بروز انچه در اوبره طبیعت و فطرت نوشته بود و سکرانه فرو مندی
گزارده تفاول حصول مرادات بر شمرده و بسیار امش یافت هر که آهنگ آن دارد که با ملائم روزگار
دوادران پرخاش جوی راه الفت داشتی پیر دنا گزیر وقت آنست که آن پنج مضمون را بیاد
آورده و لحظه لحظه تصور آن معانی نماید که خیر محض جز ذات حق نباشد و شر و خیر برابر و شر غالب
چون شر خاص طرز هستی نگیرند هر چه بر فراز پیدائی بر آید خیر غالب خواهد بود هر آئینه عاقل را با خیر غالب
اگر از شورش طبیعت دوستی و یکتائی صورت نگیرد مصالحت را چه افتاد و چرا نشود لیکن از تیرگی
عقلت و خویشتن بینی این اندیشه بخاطر نگذرد و اگر خرامش تر هنگاه رضا و تسلیم در دل باشد بایر
دارش دائم ناگزیر بران حال آنست که تعقل نماید و مکرر نظر کند که فاعل حقیقی جز ایزد بیهمال نیست
لا موثر فی الوجود الا الله طبیب بینا ساکه معالجه او متوهم ست هر تلخ دارو که بخوردن دهد بکشاد و
پیشانی در کشد و منت پذیرند داد از جهان آفرین انچه بد بفرستد چگونه و چرا آزردگی را راه دهند
آدم را داد و نظر ست و کم کسی باشد که از ان بهره نداشته باشد یکی حواله بخدای کس و دادن و دیدن
دوم دو چشم از پوشیدن اسباب در نظر داشتن نخستین نظر اندوه برد و غم کاهد و بر رضا و تسلیم پیوند جاوید
بخشد و دیدن دوم غم افزاید و جان گزاید پس بخت در انگه در افزونی دید اول جستجوی بخت کند و تکاپوی
بر اصل نماید بشیخ فیضی فیاضی الله تعالی آن بزرگ برادران را از وسعت آباد علم بدولت آباد عمل
آورده از حوادث روزگار که خوی عادت اوست متاثر و متاذی نگرداند چون خلعت مردانگی پوشانده
حالت فرزانگی تیز بخشد مسافران کاروان سرای دنیا را آنقدر کار دبار در پیش ست که اگر اندکی بیش
اندیشه فرو برند از پیشدستی و پیش رفتن یکی آزرده نباید بود و دوش اول شب عنایت نامه حضرت
نیکوکاری دامت برکاته از پنج شش کروه رسیده ازین حیثیت که مژده قدوم آن ولی نعمی بود
مسرت افزود اما از ینجهت که آن اشرف برادران بواسطه تب همراهی نفرمودند متالم گشت
الله تعالی شفای کرامت کناد بشیخ ابو الخیر الله تعالی آن گرامی برادر را در حمایت الطاف
بیکران خود داشته بکلونا گون مرادات رسانادا و امروز متوجه منزل پیش شده شمار ایجاد اکریم
کارساز بسیار داند و ملال بخاطر راه ندهید و بدوام خدمت شاهنشاهی سعادت

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

اندوزید و در نیابش ایزدی و تحصیل مکارم فاضله ابدی همت بگماشت و در خیر دار
فقرای باب اسد و دیگری ایشان و در یوزه و لهاء مشتهر توجه کند اگر از دل گرفتگی من چیزی نخواهم نوشت
دل بیاورند و به نگاه بدان خبر اندیشی بسر برند که موجودات طرا از خیر غالبی و آزادی از خود بیش
شناسائی آید به شیخ ابو الخیر همگی اندیشه در خدمت کیهان خدیو داشته در مراسم
شایسته خواهد بیداری نمایند و در تحصیل خواهشهای نمانی بر آید مقاصد صوری هرگز با هیچ کس
بجا نکند که کارساز حقیقی چنانچه باید بظهور میآید لیکن اهل تعلق را بخنی دل بسبب نهادن نا گزیر
اما تدبیر خود را بخیر حفظ ظاهر چیزی نگذارند و چشم دل بر نیکی تقدیر کشاینده الکدو حوصله
کنند از علم و عمل بهره گیرند و بخدا و بان خدا جویان رسیده نیابش نمایند و همت خواهند ای مراد عمل کار و خاص
عمل در دین و دنیا و در صورت و معنی از خواهش فضول و غضب نامقبول خود را در وداشتن ست و جمیع بر کرده
الهی که بدرجه قبول رسیده از بحث هوسیاری و تغافل از زلات ارباب حرام لازم دانند و بر دیاری
حوصله فراخ انگاهبانی کنند و هر کار که کنند تامل نکنند و ماه و ام که اندیشه رست نمایند و بنگ
آنرا بدیده رهین شمرند و بدانایان مشورت در هیچ کاری سبقت ازدکی نکنند و از اعتبار
دنیوی و اخروی جانب دنیا و هجوم و مردم ده است کارش غفلت اقرامی نفوس برای
به شیخ ابو الخیر برادر گرامی موفق باشند الحمد لله که از او در نوشته بود که
نخستی فهمیدن مسئله خویش نموده با همه جوش و خروش دانده و شادی همه از نقصان
درگاه عبودیت گنجایش ندارد و همه خیر محض است جای سپاس گذاری و خوشحالی
دانده گران جانی نیست در نظر نوشته شد به شیخ ابو الخیر در مطالعه رقیمه آن برادر ریحان
مسرت رداء همواره بعافیت باشند و در دوام خدمت حضور لوازم شعور ایشان باشند که هر کار
بالمشافه و بالمکاتبه چیزی درین باب گوید یا نویسد از قسم تاکید احتیاطی باشد تاکید همی مشقت
نفس خود را معتاد ساخته مطمئن شوند تا مقاصد صوری و معنوی کنار افتد که تن پروری
و تباتر از حوادث شد اند ارقیه بلند باید خردمند کارشناس با چون دیده اقبال کشوده گردد
فاعل همه چیز جل جلاله داند و چون داند که کشنده این قدر خیر رحیم است بر گرفتی که آزردی
طبیعت بشری باشد منهدم شده جای نشست مسرت و خورسندی بهم رسد اللهم ارزقنا

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

عمدة الممالک قاسم خان میرزی دیوان شاه مراد خان

بجمعیت احوال آن خاصت مآب متوجه است امید که مسرور دل باشند از همه مشکلی همراهان دلی
تدبیری بکرده جگر خون است اول چنین بزرگی بر سر زمینداری بردن چه لایق و هرگاه فرزند
او آمد زاد خود هم اراده وطن داشته باشد برای چه ماند شما مرد دانا اید در استیلام
دلها کوشیده پیوسته در دور بوده آگاه دل باشید و خورد و خواب و فراغت یکسو نهاده دل و جان
بخدمت شاهزاده جوان بخت اقبال مند اهتمام نمایند شنیده شود که از بی تفاوتی و حرکات شنیعه
همراهان قدسی شاهزاده بقدر غباری در دل و در اوقات مرضیه بعرض رسانید الحمد لله شما را خدای تعالی
دور اندیش و دل آنا و حوصله فراخ داده است اعتماد بر عنایت الهی و عطوفت بادشاهی معزز
آنچنان رفیق کار خود طلبید که همه زمینداران و گردنکشان بناکام در لوازم طاعت اهتمام کنند و هر
دانفصله بخواهند معروض دارند که قبول خواهد یافت همیشه از اخلاق پسندیده که فطری شاهزاده جالمیاست
یاد میداده باشند خصوصا فواید تنگی و وقار در گفتن از تقصیرات و مغرور داشتن گوته چوصلها داده
دش و آگاه دلی شبانروزی در مطالعه کتب اخلاق و خواندن شاهنامه و هنگینامه و بابرنامه بتعقیل سلیقه باشند
امید از خدای مهربان آن دارد که رشد و کاردانی و معامله سره کردن و دلها بدست آوردن و
هنگامه سبای آراستن روز بروز افزون شود مرا عریضه نویسی رسم نیست که خربک صاحب دانم
امیدوارم که پیش او مسافر ملک بقا شوم لیکن دو تنخواه حقیقی ام اعتلای احوال شاهزاده های بلند اقبال
اعتلای دولت صاحب خود میدانم چند خبر ضروریست که یاد میداده باشند نخستین خبر داری
شبانروزی که دوست و دشمن بسیار اند دوم شیلان فرمه ثلاثه روز کشیدن سوم الوش
خاصه بر دم کلان در یکجا جوانان کار طلب مخلص و آن چهارم اندک و بیش طریق انعام و اهمی مسلوک
داشتن پنجم توزک و خانه را بشایستگی سرانجام نمودن چه وقتی که شاهزاده والا گهر سوار شوند
چه هنگامیکه بنشینند و چه هنگامیکه دور باشند هر کدام را جای معین باشد و آداب صعودی بجان
مضبوط کرده نویسنده و صاحب همان مقرر شوند که مزیدی بر آن مقصود نباشد ششم روانه
کردن نوشتن و عوت نوشته خود را ملزم بودن هفتم پرسیدن ستم رسید هاو داد مظلومان دادن
هشتم جاسوسان مستعد بهم رسانیدن و خبردار بودن و اگر بهم نرسند جاسوسان یک کا

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

گذاشتن بطوریکه اینها از یکدیگر خبردار نباشند و از تقاریر مختلف ایشان پی مقصود بردن اهم در این
گردن و بجرمت ساختن اهل ناموس بلا تعمل معذور ایغر بر اگر شما را راه سخن نباشد همین نوشته را در
خلوت بخوانند و اگر دانند که خوشآمد اعلام بخشند که دیگر آنچه بخاطر رسد ابلاغ نماید اگرچه یقین دارم که آن
نهاد محتاج این سخنان نیست و اخلاق حمیده ذاتی و فطری ایشان است لیکن از آنجا که بعضی سخنان
بمشمول دل میسوزد بی اختیار حرفی چند بر زبان رفت الله تعالی توفیق اعمال شایسته قرین روزگار
فرخنده آثار ایشان گرداند بحسب شعار مختار نیک بگویند که در نیکو خدمتی و نیک نامی که آن منحصر در آن است
دوست و دشمن منظور نداشته خدمات پسندیده بجای آورد و از صمیم دل کارها سرانجام دهد امروز
که بخت شما را مساعدت نموده بملازمت اینچنین بزرگی مشرف دارد و قدر این دانسته جوهر نیکذاتی خود را
که مظنون خاطر است خاطرنشان جهانیان سازید خواجه ادیسی که او را احد مستکار کارکنان میدانم باید که
نیکذاتی خود را وسیله برآمد کار خود شناسد که دولت بنفس خود شعله خس است الله تعالی مزاج خوصلگی
و بردباری ناملایم و خیرخواهی جمهور انام که شعار بختور است سبب خداداد بقاسم خان تبریزی ابزد
بیمال باد و بر باد همواره بمحاسبه نفسانی که بهترین کارها است موفق باشند اگر از ناملایمی که زمانه از آن فراوان
دارد بفراخ حوصلگی و سبب شناسی و بردباری چاره پذیر نشود نه کافی و شوار است از دو دیده در بیان
ترقب آنکه همواره این اندیشه قدسی آن سنگبرد نیک اندیش را در رهت آبادشاه مانی داشته در انجام
مهمات سرگرم دارد و دیگر از مساعدی روزگار آنکه حکیم فتح الله شیرازی را که از اطبای سرآمد روزگار است
و دانش تجربه او احتیاج به بیان ندارد بخدمت گوهر اکلیل خلافت شاهزاده والا اقبال مبتهج خرام
فرمودند و ان حضرت فرموده اند امید که بتوجهات دائمی ایشان مسرور الحال و فارغ البال باشند و
ابدا و بدلالی آن بکاید و وقت سرباز افزایش جاه او باشند والسلام بعمدة الملک قاسم خان
تبریزی از خرد بخش جان افزین که بی سابقه خدمتی بعنایتهای گوناگون سربلند
و امراد و همواره ناصر و معین آن معدلت رستی و درستی باد رسم فرستادن نامه و قاصد
بایستی که خرد رستان و درستان معمول نباشد و لیکن بجهت حکمتهای خفی و جلی
دادار عالم آرای میان عالم و عالمیان شایع ساخته بلکه کار بجائی کشیده که در ارباب خلاف و نگار
زبانان تیره دل بیشتر رواج دارد بنابر آن خیرخواه جمهور انام که با ایشان از دیرگاه نسبت دوستی

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

دوستی و محبت دارد کتبه بآن راه میرود و الا از خدای بیچون و دلا از بادشاه و صاحب خود نیاز
مقاصد صوری و معنوی ایشان میخواهد و فزونی توجه و التفات شاهنشاهی بسان عنایت و لطف
خدا میداند و ازین خواهش من پیرایهٔ قبول یافته خورسند ست انشاء الله تعالی آثار آن روز بروز
افزون شود و عجب و بسیار عجب که اظهار آزردگی نموده اند اگر بگوش رسیده که حضرت بی عنایت اند یقین
دانند که ساده مردی نادانی گفته ست یا دانائی از نقصان خود خیال تباه بخاطر آورده کاهش انجیخت
حاشا که ازین سانحه بهجت خوش آمده و بجوئی شما میگویم که من از سود و زیان خود برآمده ام و حق از بنگاه
دریغ ندارم از مثل شما که چندین محبت و یکجهتی در میانست چون مخفی دارم و اگر از فرمانهای اعم اخص
نماکه گاهی شرف صدور میابد آزرده خاطر اند خود بمعنی هم از اخلاص راسخی و عقل درست ایشان در
مینماید چه رسمیست پاسبانی که بزرگان دولت با مخلصان خود که از فزونی اخلاص و اعتماد پایهٔ اعتبارشان از
مدار اگذشته بملاحظه هر چه بخاطر میرسد میفرمایند صاحبی آزردگی خود ظاهر سازد و اهل خرد این را عتاب
عظمی دانسته خوشحالیها فرموده اند و آنکه اظهار درویشی نموده اند اگر این ازادگیها بخاطر رسیده اصلی ندارد
که این درویشی نه بکار دین آید نه بکار دنیا و اگر داعیهٔ الهی برین آورده آن حظرهٔ رحمانیست در مرتبه
بظهور خواهد آمد اما چون ایشان بنعمت پروردهٔ این درگاه اند مقتضیات حقیقت و اخلاص و الا
آنست که پاسخاطر فیاض صاحب خود که هم بادشاه صورت و هم فرمانروای معنی دارند چه مرید و بنده را
لازم ست که خواهش خود را در ارادهٔ پیر و صاحب محو سازد و قطع نظر ازین در شعار راست معاملگی
برضای خدیو زمان و خاقان جهان از احاد الناس لائق نیست چه جای آنکه مثل شما اخلاصمندان
که در امرای بزرگ انتظام دارند امثال این حرف در دل گذرانند تا بزبان چه رسد چه طریق خردمندی
روش حقیقت مردم ظاهر پرست نمک شناس بلکه آئین سود اگران معامله فهم آنست که در صورتیکه
خداوند جهان بعنایت باشند اینچنین اندیشه بخاطر نرسد بلکه در هنگام خلوت در خدمات و نعمت
بیشتر کوشش نمایند تا مورد آفرین کارفرمایان ملاء اعلی شود و باعث توجه و عنایت صاحب
الزمان شده نیکنام ازل و ابد گردند فکیف که صاحب در نهایت عنایت و رعایت باشند
درینصورت خود چه گنجائش که این چنین حرفی دل آزار مذکور شود این ها هم یکسو از سخنهای
بزرگان پیشین اند که از بسیار بگویم حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی

CC-0. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

که از کبار اولیاء الله در زمان شباب پیر بوده اند جذبه در سیده خصب حاصل کرده و تحرک اضطرار
کردند چهل سال توفیق ریاضات و عبادات که در حوصله بشری کمتر گنجد یافته در آخر باشیخی قیامت
واقعه می بینند که تحقیق اعمال مردم میکنند کماری حکم شد که گرد ارهای نیک ثواب عبادت تنهائی
چهل سالی علاء الدوله در یک لحظه ثواب آنکه در ایام و ارادت خود دل پیری بست او بود
در پله دیگر نهند این پله راجح آمد چون شیخ از جواب عبرت بخش بیدار شد سف و فسوس اشک کار
قدر این اول میدانستم هرگز بدرویشی ظاهر نمی شدم و پیشه نوکری نمی گذاشتم ای عزیز من این سامان
برای عوام الناس است و الا تعلقات و دراندیش چه نویسیم که بر ظاهر است که درویشی کار خود تنها
ساختن و کار جمعی سرانجام نمودن و اتفاق اولیاء عظام است که تمت متعدی بهتر از لمعت
لازم است و درین سخن بسیار است و فرصت کم همان بهتر که خود را ازین باز داشته بسخنان دیگر از
دیگر ثواب اقبال آثاری تن خان کوکه خبلی اظهار رضامندی نوشته بود بذ بسیار خوشحال شدم از
بزرگان دین باهم اتفاق و یکجهتی و انکاه در کارهای دنیاوی بغایت پسندیده و خوش نماست خصوصا
دولتمندی که نظرش بر بیوفائی دنیا و بیبقائی او افتاده باشد او بجهانیان صفحه شمشان جز نیکی نمیکند
امید که بهر وجه که باشند ناملائم همراهان به بزرگی و فراغ حوصلگی خود برداشته بحسن اتفاق اینکار بانجام
رسانند و پیوسته عرایض و وقایع و سوانح احوال بحضرت اشتمال معروض دارند و دیگر رای جهان آرای
حضرت شاهنشاهی چنان اقتضا کرده که در حدود خوش آب و نکوت قلعه مستحکم ساخته باتمام
رسانند و داروغگی اینکار به پهلوان محمود مقرر شده و سرانجام آن فرد ملهم است چون قصد
که بقدری از خواجگی کسانی بهم رسیده مرا که سر سخن گفتن بکائنات نداشتم محبت باینمقدمات
گویا ساخت ایزد تعالی گاه است که قطع نظر از آنکه برادر شما دوست باشد امروز در مهربانی و رسانی
و حفظ الغیب مراسم برادری تقصیر ندارد و آن مجتبکه او را بنسبت شما فهمیده ام از هیچ برادری
هر چند بخواجگی بنسبت آشنا شدم بهتر یافتم امروز که فساد زمانه است و برادر چنین دیر بدست می آید
پس شکر این باید کرد دیگر آنکه خود را حاکم کابل مستقل دانسته از اندیشه تغیر و تبدیل ایمن بوده
در نظام مهمات بصوبه اهتمام نمایند و پیوسته بتعلق احوال مسرت آرای خاطر گردند العاقبة الخیر

به عمه خواهین بلند مکان صادق خان

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

محبت گزین خواهان صحبت بحسن ان معدن صداقت و محبت میباشد و ملتمس آنست که
در بیبات زمانه که فرستادن نامه پیغام باشد بمخلص را معذور خواهند داشت که از سکه طرز دو زمان
عالم شده است بمنظور آید که در آن روش محفوظ باشد بعد الحمد که دلوازم محبت و حفظ الغیب مقصر نیستم و آنچه
دانم که ضروری الاعلام است خواهم نوشت و شرح احوال در خانه چون قرة العین با محمد متعهد شده
که استثنی نویسد دیگر اکنون لشکرها بر سر دکن تعین شده است امید دارم که جوهر ذاتی شما که خاطر نشان
من است بر همان ظاهر شود و در ائتلاف و اتفاق با جمهور انام چه نویسم که ان شیوه مرضیه شماست
خاطر غیر خانخانان که بغایت کراهیت پاس داشتن ضرور است امروز وقت آنست که یادگارهای
گذشته را از خاطر دور نموده در محبت افزایند و همواره هنگامه محبت گرم دارند و در افزونی
محبت شاهزادهای اقبال مند کوشند بحمد الله که ذات قدسیه این نونهالان بانجانست که در تحصیل
مکارم اخلاق گنجایش تعلیم و تعلم نماند و جمیع مراتب کمالی از مبادی انفاس اقدس حضرت صاحب
الزمانی دریافته تهذیب اخلاق نموده اند اما عالم بشریت باقیست و امثال این مجمعها مثل شما دانای
رموز دانی نیکاندیشی اخلاص نهادی ضروریست و خود میدانند که مراجعت رضای صاحب و مرشد
و دولی نعمت و بادشاه خود مطلبی نیست محض از برای ارتفاع مدارج دولت روز افزون صاحب هواره
و خیر خواهی خیر اندیشی ان بخت بلندان خود را معاف نداشته ام چنانچه بر همه روشن است
و الحمد که در فرستادن عرایض به شاهزاده اقبالمند نپرداخته ام که مبادا بخاطر کسی رسد که مرا
عاقبت بینی برین میداشته باشد که زندگانی خود بی صاحب و مرشد خواهم خدا نخواسته باشد اگر رشد
مهلت چند روزه دهد دیگر در لباس تعلق باشم خصوصا که مهین برادر شیخ فیضی ان طور سلوک فرموده
بحضرت انجهان نوشته باشند گرفتم که خیر اندیشی من کسی بعرض شاهزاده نرسانیده همانقدر که خود دیده
بودند چه شد انهم بطرف حق استماع گذارند امید انجنانست که اگر فی الواقع تقصیری هم
بوده بخاطر نمی آورند چه جای انکه بتهمت بدگویان انهمه از جا روند بعد الحمد که غیر خواهی مرا
و علت التفات ایشان نبود که زوال پذیرد عرض از همه مقدمات انکه چون قاصد روانه گشتند بجدی
که شرف حضور داشتند حکم فرمودند که چیزی برای شاهزاده فرستند بنده انچه
لائق حال خود میدانست سر انجام نموده بود چون حکم بود که بعرض رسانید

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بفرستند و هنگام عرض آنچه خیال بسته بود مقبول نیفتاد و از آنجمله با مجره و قطاس صادق خان
حسب الحکم آنرا فرستاده هشتم ربیع الاول نگارش یافت **بصادق خان**
قدردان محبت گزین را بسیار دارادو قسم بقدر خوش بود چه بنا و چه اهل دنیا بخاطر میرسد و نشان
مغنوی مطالعه مثنوی سرگرم داشت و گرامی مفاوضه رسید و از خوبی هوا آگاهی بخشد اگرچه از
آورد اما در جمعیت باطن قصوری نرفت و شگفتگی ظاهری رو داد و ظاهر من همرنگ باطن گشت
نمانید باید از این اهل ترسخواهم که مطالعه اخلاق ناصری نموده اوقات بر شد ظاهری ضایع
نگرداند غیبت جواب سلام **به ممالک مدار جعفر خان دیوان ملقب باصف**
خان صداقت نامه محبت افزا ورود یافت و از وجه خاطر مشرح شد و آنچه در باب شکایت
آنشخص رقمی فرموده اند حق بجانب ایشان ست و لهذا ایامی منظور نداشتن این عمل شنیع و
خیریت کوشیدن و در محبت زدن که کلید بیت المقصود ست کرده بود و نیز مضامین ارجمند که شامل
اهلبیت باشد مگر زبان کار آنده خطا کننده نوشته و بنویسید و از آن ظاهر خواهد شد و شرح آنرا
متضمن خدمت فرو شست نمیکند الحمد لله و المنت که تردد ات پسندیده و عزمهای درست ایشان
بنازگی خاطر نشان حضرت شاهنشاهی شده و از یک توجه بهزار توجه رسید امید که روز افزون باشد
خاطر دوستدار را متوجه خود دانند که اعتلای احوال صوری و معنوی و فتح و فیروزی ظاهری و باطنی
آن شایسته بزم و رزم را در عالم اسباب از بادشاه خود استدعا میکند و در ملک حقیقت از ایزد جهان
آفرین مسالت مینماید و داد از غیب دان داند که درین کار تحصیل دوستی و سرانجام دشمنی میکند
بزم نیک که پای بند مرحومدلان ست خاطر را برین ندارد و وضع منی و جلب منفعتی نیز پیرامون
خاطر خدا پرست نمیگردد بلکه آواز شکر نعمت ملازمت این خلیفه برحق و هادی مطلق را اندکی از اسباب
اسباب انتظام میبخشد خاطر شریف جمع فرمایند که درین نزدیکی شاهزاده خوان بخت اقبالمند با سامان
لائق رخصت کابل و آن حدود میشود و از توجه شاهنشاهی که حصول مقاصد علیا را مستلزم ست
چه گویند اینکس که بتوفیق شگرف الهی در گلشن همیشه بهار تسلیم جا میسازد از علم الیقین نزدیک
ست که بعین الیقین این مقدمه سعادت که دست آویز صلح کل بل محبت کل ست
که خبر خیریت غالب خلعت فاخره هستی نیوشد مشرف گردد چه خبر محض

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

الوجود نتوانند شر غالب چون شر مساوی آنها به شر محض ست که امتناع آن معلوم دانا
محض جز واجب الوجود نتوانند و آنکه با شرار زمانه آهنگ صلح نمود و خیریت آنها را میخواهد قیاس باید کرد که مراعات
دنادان ست و امروز که با شرار زمانه آهنگ صلح نمود و خیریت آنها را میخواهد قیاس باید کرد که مراعات
احوال سعادت اشتمال گردیده که بخوبی و نیکذاتی و دوربینی بخاطرش متمکن باشند چگونه میگردد باشد
و لله الحمد که اگرچه فیمابین رابطه رسمی کمتر بود اما رابطه معنوی که مدار بر خیریت داشته است همیشه قوی
بود بی تکلف و بی مبالغه شما بسیار دوست میدارم چیزی که از آن بقدر اندیشه است آنست که تیری
باندک چیز از جای شدن که شعار بزرگان ست پیرامون احوال آن نگشته پنج نگردد چون دل صاف
و از غیر اندیشه دارند یکین که بتوجهی لائق بر طرف شود ظاهر آنست که آن خطا کننده طلب مالی
عقریب ملحق آن لشکر گردد اگر همه مصالح بشرب شد و تلخی اظهار کند امید که نکند شما از صاحبان
اخلاص اند آنرا منظور نداشته در ملائمت افزایند تا عقریب ایشان را با شما هم سر سکه شمار او در خارج میخواهم
عرضداشت ایشان بوجه احسن گذشت و حسن خدمت بوضوح پیوست و بسیار مجرا شد فرمان که بنام
النماس شده بود که بنکش آمده اهتمام نماید نیز شرف صدور یافت هنایت ایزدی قافله سالار شما با چهار دهم
بزاده سنه سی و هفت قلمی شد **ماجیف خان** در قضایای مصائب ناگزیر حرف بگفتن و تحسین آن
نمودن یا ناستوده گی بی صبری ادا کردن و در آن بمقدمات عقلی و نقلی التجا بردن پر نگرست حرف
خردمندی و زیرکی با مثال شما مردم که از فهم و فطرت بهره دارند چگونه گوید میخواست که بنامه هم ارادهٔ
تسلی خاطر بجزع شتافته نماید که با آنکه خود را بتکلف در سوم شرسان در آوردن فعل عبث کردن است
لیکن چه کند در مدینه بودن صد بلا پیش می آرد اینهم یکی از آن شمرده کلمه چند نوشت الله تعالی
بستر تکوین و ایجاد رسانا و العاقبة بالخیر به **مرزا یزید بیگ حاکم بلاد بندر** ایزد تعالی
سعادت جاوید روزی کناد نگاشتهای اخلاص طراز محبت گرای رسید از بیان یکجهتی و دوستی مسرت
رسید و شنیده باشند که بندگان حضرت اعلی از پنجاب بجهت دو کار با بیضوب نهضت فرمودند یکی
آنکه نظام الملک خود بجهت ادبار بخت صلاح کار گذاشته در گوناگون بلا افتاده اند و بلوچان
دیگر آنکه بلا پیش آمد که از جاده فرمان پذیری شایسته سر باز زنند و روی التجا بدرگاه والا
نمی آرند همان بهتر که سایه اقبال بدان دیار اندازیم عبارت گوهر هر کدام گرفته اند و نگر
باده پیمائی شاهزاده والا گوهر هر دو دیگر نا رضامندی

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

درگاه مقدس سمع همایون رسیده بود چون حوالی دارالسلطنت اکره و مواکب همایون بحمل کوچی را
لمنا ساختند این خیرخواهان بموقف عرض رسانیدند التماس نمودن اعیان از ملک ارزوی تابعی
و گرد ناشی نیست طنطنه دولت و اقبال نزدیک شاهنشاهی عالم را فرو گرفته لیکن چون مباحث
فیروزی آن صوب از فیروزی آن مقامی پدید آمد مردم هست کوتاه کرد اند اگر یکی از بندگان بغرض بدان
دیار رود که مدار معامله بر و باشد هر اینه بنیاش و بازار آن مردم پایه بیداری خواهد گرفت انکه از نگاه شاهنشاهی
بخاطر اقدس راه یافته بود بی آنکه حضرت بدان دیار شریف برند همان بنده یکتا که بدان دیار رود و آنکه
نیز بسازد یا بملازمت میفرستند یا براه سعادت میآرد پس آنسو استان در لغو این خیر اندیش عالمیان را
که هرگز از بساط قرب جدا تقرر موده اند و جمیع مهمات مالی و ملکی بدیشان مفوض بود رخصت فرمودند
شاهزاده را خود بسر نوشت اسلافی آن پیش آمد و اکنون جز حسن تحسین مطلبی نیست باید که فرصت را
غنیمت دانسته در لوازم بندگی و اطاعت چنان کوشید که نزدیک و دور و اشنا و بیگانه ظاهر
شود و خلق خدا پایمال حوادث نه گردند و دولتخواهی شما از دیر باز میشود امروز هنگام ظهور است و
انچه به پنڈت نوشته بودند همه را بنظر در آورد خاطر خیلی خوش شد که بمنزه زمان سعادت باقی است
و چشم عاقبت بین کشاده شایسته انکه یادگار را بدیگران موقوف نداشته بطرز لایق با عرضداشت
بدرگاه والا روانه سازند که من هم عرضداشت نموده آن منسبت را جواب حاصل کنم و بنصورت
هرچه شاهزاده والا گوهر قرار داده بودند بظهور خواهد آمد در ملک و مال و ناموس افزایش خواهد شد
و بعضی نصیحت با از نوشته پنڈت معلوم خواهد کرد دوربینی و عاقبت اندیشی روزی باد

به قطب الملک حاکم گولکنڈه دورمنی و قدردانی روز افزون باد گرامی نامه آن
خلاصه دودمان سعادت پژوهی و انقاده خلدان بیدار دلی بجهت افراکشت و نوید یکجهتی
و دوستی رسانید و انچه درین سانحه ناگزیر شهادت مهر بانیها بجا آورده بودند موید ان اقتضا
گذشتنی و گذشتنی خوشنا تجمندی که انفاس عزیز را در رضامندی آرزوی و نیکنامی پیشرو زندگانی را در مرحله شناسی
گذارد شنوده باشند که بندگان حضرت شاهنشاهی این خیر اندیش جهانیان را هرگز دولت حضور تجویز
دوری مقرر موده اند و جمیع مهمات مالی و ملکی باستصواب این خیر اندیش انتظام میافت درینولا
بواسطه دو امر که خود بجهت آن از پنجاب بدار الخلافت اکره مراجعت فرمودند فدوی را

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

رخصت ایند یا نمودند نخست آنکه برزبان مقدس رفت داد ارسال مژده سلطنت که برادر خورده
اقتدار این نیازمند درگاه خود کرامت فرمود دولت و اقبال را روز افزون داد که در پاسبانی زمان
کارها که از فرمانداران روزگار بشواری می برآمد از بندگان اخلاص سرشت باسانی بجائی آمد می آمد
فرمودند که شیمه والای ما آنست که از بزرگان روزگار اطاعتی شایسته می خواهیم از دقایق خزاین ما بجهت
بیت کنجور اقبال ما سپرد کجا چشم بر ملک و مال او فتد معامله مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و جانی بیگ
راجه علیخان و راجه ناجند و بهاجی و سرائر سرکردهای روزگار دلیلی است بس روشن و شمار این باب
پیش از این چون برهان که پرورده و از خاک برداشته ما بود از بدمستی باده دنیا قدر از اندازه
از نظر ما افتاد و فیروزی جنود نامزد آن ملک شد برای چه دنیاداران کن در فرمان پدر توقف
دارند و نیز فرمودند که از نبودن بی غرضی در آن ملک که گفتار و کردار او در درگاه معتبر باشد خاطر
اندیشه دارد و امروز که نسبت بندگی تو جهان مظفر را فرا گرفته بی طمعی و حق گذاری که هر میداند تر الجرالک
بایدت و عیار این معنی گرفت دوم باعث فرستادن آن بود که باده پیمائی شاهزادوالاگوهر بمسامع
همایون رسید چون مدهوشی و لشکر باهم جمع نگردند فرمان که آن نونهال دولت را روانه درگاه
سازد و بی تاخیر قاصد و پیغام ساختگیهای روزگار آنمهم را بانجام رساند اکنون که از نیرنگی
تقدیر قبضه ناگزیر روی داد چه بخشین و چه کاری نماند وقت را غنیمت شمرده خاطر را از آن
فراهم آرند و حسن اخلاص و عقیدت ایشان که در درگاه مقدس و از نیکان این لشکر اقبال ستوده است
پسندیده است که گفتار بکردار آید و مقاصد بکزین روشن سرانجام یابد نمیخواهیم که درین معامله سخن
شود و قاصدان آمد و رفت نمایند شناسا دلی فرستاده شرائط عهود را استحکام بخشد چنانچه اولیای
دولت چه که همه نیکان عاقبت بین آفرین نمایند و شهنشاه جهان پناه روی در مهربانی آورند
بعضی سخنان دلپذیر از نگارشتهای و کلای ایشان معلوم خواهد شد و دم آگهی و زنی یاد

راجه علیخان ولد مبارک شاه فاروقی فرمانروای خاندیس

حسب الحکم اشرف جلائل دعوات صافیات که مسکان را مکان قدس بورود
فتوحات آن دیار روانگذار و روحانی ایند و شرائف تحیات داعیات که منظمان سلسل بهبوت
تحیات ارتباط و التیام ربانی افزایند اهدا و اتحاف نموده خبرت آن خلاصه خاندان محمد

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

وعلاوه نقاوه دوده مان جناب مصطفا وام مخفوفا بالمکارم والمعانی مسالت مینماید چون انتظام بخش انفس
وآفاق که آرمه نجابت قلوب واعیه جناب ضمایر بدست مشیت اوست خواهد که بدایع تقدیر از
مکامن بطون بعالم ظهور آرد که ذرایع ترقیه جمهور عبیده و وسایل ایتلاف کافه انام باشد در مبادی
حال و فوایح امر خبر حق چند از نهانخانه قوت بمشاهده فعل ظاهر میسازد که هر آینه در تمشیت این معنی موکد و موید
تواند بود و از انجا که حسن اخلاص ایشان با این دودمان رفیع نشان که حبل المتین بسرادق اقبالش پادشاه
جنود استحکام یافته در کمال وثوق و رسوخ بود حکمت ازلی باعث ظهور این انتساب خاص و اشتباک
مخصوص که هر آینه موجب قلوب صافیه و انکدار بواطن مظلمه است گردید در سوابق ایام که بمقتضای خیر خواهی
عامه خیریت ذات ذات البرکات و دوام عزت و آبروی آن خاندان سینه کوشش مینمود اکنون که تمنا
یکی شد و دو شیها با آنجا کشیده خود ملاحظه فرمایند که توجه خاطر و ترقب باطن در حفظ ناموس طرفین در چه درجه
خواهد بود و ما از این نسبت بچه آیین ظاهر خواهد شد مامول آنکه همواره خاطر محبت را نگران اخبار
دوام عافیت جمعیت داشته بمفاوضات گرامی مسرت بخش روحانی شوند دیگر کیفیت مجاز احوال
سعادت اشتمال از نوشته رسوخ شدت انکشاف فرمایند العافیة بالخیر مراجی علیخان حسب
الحکم مفاوضه یکجهتی و ملاطفه یگانگی که در سیولان نگارش یافته بود بگرامی رودان ابتهاج یافت علی الخصوص
از خبر مسرت بخش که نخستین از روی استظهار تمام بخلاصه خاندان فتوت نقاوه دودمان فطرت سرآمد خبر اهل
جهان پیشوای پاسبانان دل و زبان اعتضاد الخلافت خانخانان ملاقات کرده اند و پس از آن بفره
ناصیه اقبال قره باصره سلطنت پیوسته ملزم خدمات شایسته شده اند چگویم که چقدر از بهار تعهدات
برآمده ام و چگونه مسرت روی داده است چه از هر گذر آنکه چنانچه خدیو جهان مرشد زمان مجوز
که آن تذکار بزرگان از سبب حوادث روزگار در کنف حمایت شاهنشاهی محفوظ باشند همچنان
لمعه ظهور بخشد و چه از هر آنکه اشرف بلاوران که در جوار رحمت ایزدی غرقه مغفرت باشند بگرانی
در خلوت و کثرت از راستی و درستی و اخلاص مندی آن گوهر آمود بزرگی در محفل
مقدس مذکور ساخته بودند و در بینی ایشان خاطر نشان همگنان شد و چه از دوستی که
غائبانه اخیران انجمن آفرینش را با ایشان واقع است که بدواعی جبلی خیریت ایشان میخواهند و چه از
هر آنکه کلید ملک دکن بی آنکه جان آزرده شود بحسن نیت ایشان مقید شد

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

الحمد لله والمنة که عنایت شاهنشاهی روز افزون و جمیع مطالب و آرزوهای ملکی و جانی و ناموسی
حاصل باید که نیرنگی زمانیان را منظور نداشته همان بیان شاهنشاهی را حرز جان خود ساخته در انجاح
مهمات اهتمام فرمایند غریب تر آنکه زیاده از دو ماه میگذرد که احوال آن لشکر جهان کشا بسامع عالیه نرسیده
است باید که چنان اهتمام نمایند که مخاوف طرق برطرف گردد و شرح احوال آن دیار پیوسته عرایض
شما بموقف مقدس رسد و بمردم ولایت خود اهتمام فرمایند که آمد و شد مردم از آن حدود و شود تا سعی
خلائق بهذه العاقبة بالخیر به **سترک زمان محمد علیخان** آنجا که منم و پیشه من است اگر حرف
اشتیاق و قصه محبت نویسم سزاوار است اما از آنجا که طرز اهل روزگار است و تلون احوال ایشان
بنوعی آزرده شده بدوستان خیرخواه بدگمان میشوند اگر سخن برسم و عادت هم ادا شود آزادانی
میداند اما چه توان کرد که در معامله جای نالیدن حرفی چند گفتنی و نوشتنی رسید هاشا که امری دیگر
منظور خاطر حق گرای شود و خواهد که بتسویلات راه گفتگوی ارباب نفاق مسلوک باشد **ع** گر
کشی ورنه کشی دوست کشی همچو ترا + دوست میدارم اگر دوست ندارم چکنم + چون یقین ماست که
شما از مخلصان حقیقی صاحب مایید اگر گواهی بواسطه غواشی بشریت بحقیقت این کس نرسیده باشند بر آنکه
چون غلبه محبت ثابت است قصوری در میان آن نمیرسد چه من از گروه سوداگران نیستم که در گرد سود
زبان خود باشم الله تعالی و یرد اراد العاقبة بالخیر والسعادة به **نواب زبردست میرزا**
یوسف خان بعد از سلام سلامت انجام محبت فرجام مشهود ضمیر محبت پذیر را بآب محبت خواهد
میگرداند که مجاری احوال موافق آمال است امید که آن ملکی صفات در زمان عافیت بوده باشند دیگر
با مردم قدردان و دولتمند سفارش صاحبان استعداد که در هنگام بزم و رزم بکار آیند و در انتظام
نشاء صوری و معنوی دست آویز قوی باشند چه حاجت لیکن بنا بر اظهار نسبت محبت کلمه چند در باب
مجموعه خوبیها مولانا طالب اصفهانی که جستجوی تمام روزیهان دولت بلطائف وسائل از مشتاقان
دور در دام محبت خود آورند مینویسد المنة لله که اینچنین شخصی بی سعی در آن سرزمین که از بدو
فطرت آفرینش محل قحط رجال است از جمله دوستان فدوی شده است امید که همواره
این معنی منظور نظر عاطفت ایشان باشد و آنچنان سلوک رود که او مرفه الحال بوده از اهوه برآمدن
اندیار که مطلوب ماست نماید طور معامله در میان آمده که قطع نظر از آنکه مزید اشفاق

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

آنچنین اخلاص آمودی را گرفتار خود میسازند خاطر دوستان حقیقی که هیچ چیز منت پذیر نیست بهین سبب
الحمد لله والمنه که بندگان حضرت خلافت پناهی پادشاه و تسکاهی اللهم خلده و ایده نهایت توجه دارند
و چون بر نسبت والا درگاه است که بمدارج ترقی میفرمایند و زیادتی منصب مفوض بتابین باشی میشود
با یک حکم دو دل بدست آید زیاده منصب و اضافه جاگیر حواله باستصواب آن محبت اطوار شده
است امید که بمحض قدردانی ایشان بتکلیف مراعات حال دوستان عنقریب این دو مطلب جلوه
ظهور بدا احوال و دلت اشتمال حضرت بر حسب وعده باکمال بی سر و دلی تحریر نموده بتفصیل خواهند
فرستاد و در باب بقاء و مقدمان و خلاصه متاخران مولانا خواجه جان که الحق اگر ایشان را کشته
نمیدید هیچ ندیده بود و چه نویسد خاطر دوستان را در مسرت و خوش سرانجامی احوال ایشان
بغایت متوجه دانند

به شجاعت شعار میرزا علی بیگ اکبرشاهی

نامه محبت مطالعه افتاد بقدر اشفتگی خاطر معلوم شد از انجا که بر عقل ایشان اعتماد دارد
میداند که این شورش بقائی ندارد متاع اخلاص باز آوردن و رواج آن طلبیدن بشیوه
مخلصان حقیقی نیست و چین خاطر این طائفه علیه از کساد بازار اخلاص عبار آلوده و گرد دود
نمیباشد بلکه درین هنگام شگفتگی بیشتر دارند که جوهر سبغال ریزه دنیا فروخته نمیشود و از انجا
بر شجاعت و فهم و اخلاص نظر می افتد معلوم آن میشود که ایشان ازین کرده والا شکوه باشند شاید
انکه ان درست سلیقه از شغله اشکرانه اخلاص و افزه شورش طبیعت که خیر بر ظاهر بنظر بدارد و از معامله
فهمی و ارفهمی نسبت نخواهند پرداخت از ان باز که آمده شد قوافل اخلاص درین چار سوی دنیا که اعتبار
او از فهم تعاقات نه از استحقاقات است بسبب که این طائفه را رسیده از انجهت ست که از بی مصاحبی
یا از مصاحبت از فروغ خرد یکسو شده در دام طبیعت که نه دل ناداد و در چشم بینا افتاده و اندیشه فرو
متاع اخلاص اند از انتاج این اندیشه تو زاد انست که همیشه این متاع عقیق کاسد باشد الله تعالی
ان نیک ذاتند از بیگانگی کلی از طبیعت دهاد و با فطرت عالی و همت بلند آشنائی بل دوستی
بگشاد و قطع نظر از اخلاص معامله فهمی و بقدر خداشناسی از تقدیرات ایزدی که مذهبی
چه آرزوی از ان در معنی اعتراض برایزد جهان آفرینست حاشا که عقل عاقل باین راه رود
بهر حال اگر بمقتضای بشریت بگذرد مدکوره نما اهلیت که شاهراه طبیعت ست

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

اندرز و بفروغ خرد معاطله فهم با دل اخلاص گزین بدو تسری رضا و تسلیم آمده مسرت سرای
خاطر اخلاص جو گردند العاقبة بالخیر والظفر به قبض خاتم شجاعت شهاب الدین
احمد خان از ورود گرامی مفاوضه و مطالعه آن ابتهاج یافت الله تعالی آن خیر الدین
بالذات را دیر دارا و اگر ارسال رسل و رسایل را از قوه بفعل نمی آرد از آن سبب است که نسبت
آشنائی درست بلکه محبت تام بان منظور نظر تربیت و عاطفت صاحب خود ندارد حاشا
ثم حاشا چه همین امر با نظر او مستلزم صداقت کامله است چه جای محبت تا با شنای چه رسد
بلکه که شمایل مرضیه دیگر در ذات بزرگ ایشان فراهم آمده است و نه از آنجهت که نشاء یاد خلت
بستی برده از قدر شناسان گردانیده باشد و نه از آن روست که از ما معامله فهمان بی تمیز
باشد و نیک از بد نتواند جدا ساخت بلکه چون بحسب سرشت در گروه اهل دنیا در آمده از
اصحاب شعور است می بیند که این شاهراه مراسلات اهل نفاق که زبان شان با دل آشنائی
ندارد نه انچنان گرفته اند که فرجه گذاشته باشند آدمی بفراغ تواند عبور کرد تا چاره از آن گذیده
در مع معامله دوستی که معاونت دائمی او خیر خواهی لازمی از آن عبارت تواند بود بنوا خطبت مینماید العاقبة
بالخیر به خواجه شمس الدین خافی در حمایت ایزدی باشند انفاس
گرامی را که مهمان عزیز اند احترام داشته اگر زندگی رو دهد هر آینه سعادت اسود نشاین خواهند شد و
معلوم آن است که بیش بسیار خرام باشد که آن بزرگ داشت به نسبت هر طائفه بطرز دیگر است لیکن
در پاس چهار خیر همگنان اتفاق دارند تحسین رضای ایزدی دوم عقیدت گزینی بصاحب سوم خیر
خواهی عموم خلایق دوست و دشمن چهارم تیمار کالبد عنصری هر گاه آدمی زاد بتقلید تدبیر این ناهمید
را گذاشته همیشگی بجز صواب اندیش نماید هر آینه همه آن امور شایستگی سرانجام پذیرفت سخن
بسیار است و وقت اندک بهر حال چون در بارگاه تعلق داشته اند از همه کارها بر آمد حوائج
و مهمات خلایق را از هم دانسته اشتغال خواهند فرمود و معمور را جهان بصلح و با خود در جنگ فارغ
دل زندگانی نماید و در فراخی حوصله و برداشت ناملائم تکاپوی شود الحمد لله که بخت مندی بزرگ
از دوستی و حقیقت گزینی نصیبه فراوان دارند از آن خواهای ستوده تبرز دامن
دامن اندوزند باید که در انجام خدمات بارگاه خلافت پیش نهاد همت والا محض کفایت

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

سلطانی نباشد که آنرا شوم گرفته اند غمخواری و تیمارداری جهانیان چنان باشد که دشمنان از آن جهان
آرای خاطر جمع باشند نمیگویم که در ملک تعلق دشمنی ناستوده هست این انجمن دوستی خلاف کرم
لیکن سعادت اندوزی و دوربینی آنست که آنطور سلوک رود و نیز همواره از فرزندی نیاز بر کنار دارد
فطرت عالی پرولید پرسازد تا کارها فروغ حقیقت گیرد باعث این نگاشتن جوش محبت هست
ادم مجدد و اگر نه او کار بیابان خویشتن کجا بانجام رسانیده تا بمهم دیگران پردازد والسلام **باعتقاد**
الملک راجه مان سنگه صاحبان دولت و اقبال که فراخ حوصلگی و قدردانی
آدم نیک از صفات کمال ایشان هست چه حاجت که باین طبقه علیه و سپاسائی قدر صاحبان
استعداد حرفی نویسند اما غرض خیریت عموم و قصد نیکی خاص ضمیمه محبت گشته اینخیرخواه جمهور انام
را برین داشت که کلمه چند در باب حقایق آمود نکته بین امیر شریف آملی که در بزم و رزم همراهی
هست غمزدا و در شدت در خامه مصاحبی هست مجلس آرا و در قبض و بسط همزبانی هست بی بدل نگارش
رود امید که آن یگانه آفاق را بر خلاف مردم روزگار دانسته آنچنان توجه فرمایند که آدم شناسی
در حق ایشان مظنون هست بیقین انجامد طریق سعادت صوری و معنوی آنست که آنچنان
مردم سلوک رود که در جمیع اوقات آنچه راست تلخ نمای شیرین اثر باشد بیدا حله خوش نمای تلخ
اثر مقدمات میگفته باشند که دولت افزای و برآمد مقاصد بلند و گرد شنیدن سخنان مصاحب
حق گوی هست برای گرمی هنگامه خوشامد مردم بسیار اند که ارباب دولت را از صحبت آنها
هم گزیر نیست اما همیشه هوشمندان بخت بیدار بنگاپوی بسیار و جستجوی بلیغ یکدو بزرگ
مزاج زمانه شناس اندازه در باب افراد انسانی حقیقت دان خبر اندیش را پیدا کرده اند اگر هر روز
سیر رائی دنیاوی تجویز ملاقات ایشان نکند سعادت مندی معنوی بی اختیار در هفته دو بار
بار در صحبت ایشان میرساند در ابان ماه سنه سی و شش قلمی شد **براجه مان سنگه** سرانجام
شوق و جلایل محبت که مرکوز خاطر هست آلوده بیان نسازد و این متاع گرانمایه را بیاز ارزنی آرد چه
از بسکه مشتریان این جواهر بی بها بازی خورده از خواهش این متاع قدسی باز آمده اند کالا را
در کساد بازار کشان به از آیین سوداگریست و نیز چون شناخت این نسبت حواله
بخاطر فارغ کرده اند در مشغولان جهان گفتگوی این کردن و چشم

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

وچشم تصدیق داشتن بر آن الحق خردمند بست پس از این بار آمده سخنی چند در معاملات که در طریق خبر
خواهی مناسب میداند ابلاغ مینماید اول آنکه اگر بعضی مطلبات در پرده توقف مانده حصول آن نمیانجامد طریق نیک
گو بران درست معاطه آنست که چنین خاطر را کوه الوده مقرر موده همچنان خدمات مرجوعه سرگرم بوده
اهتمام نمایند چه جای ارباب اخلاص فکیف الظن لقد که از درستی و راستی داغ بر ناصیه جسود آن کار
بند لله الحمد که گمان این احدان نمانده آنست که آن اقبال آثاری ازین گروه الا شکوه باشند نمانند
آنکه در سرانجام مهمات و تقدیم خدمات نظر بر حالت خود انداخته در گرد آوری نام نیک که مصور در
شناختن بابهای آدمیان باندازه آن تلاش سلوک کردن بست و در مراسم داد بر شهادت شهیدان کار
آگاه عمل نمودن امید که همیشه توفیق اعمال پسندیده قرین ایشان باشد و زود بحسن توجه و لطف اهتمام
آن نکته سنج دوربین مهمات بجا آورند خواهد ایشان در باب صورت یابد صد شکر که خاطر جهانمای
شاهنشاهی از انتظام صوبه پنجاب فارغ شده در بین نزدیکی یورش هندوستان پیش خواهد بست
چه خوش باشد که آنتریان مهمات آن صوبه و خدمت او طلبیده بانجام رسیده باشد دیگر معلوم آن
شناسای حقایق معاطه باشند که محبت ابتهای شریف سرمدی که بر راستی و درستی و کارنامه خدمتگذاری
امتیاز تمام دارد بسیار دوست میدارم و از مدعیات اخلاص سرشت او خاطر مبتهج تر میسازد
بخشیگری آنخدمت نامزد شده از شایستگی خدمت حضور حضرت او در پرده توقف میباید چون عرضداشت
ایشان در تاکید فرستادن ایشان بخشی آمده آنحضرت که همواره متوجه انتظام احوال نصرت انجام
اندر حضرت آنخدمت فرموده اند یقین بست که در رعایت احوال او کمال توجه بجا خواهد آمد در امان ماه
الهی سنه ۱۰۱۰ نقش نشانه شد چلمنت نبیره شمس الدین علی بلقب حکیم
عین الملک سلمه الله تعالی آن ذات خیر اندیش را در تکاپوی مهمات خود و جستجوی رضایت خود
سرگرم داشته بعد صور آتش افروز شوق و محبت دانسته دوستان حقیقی را در انتظام مهام خود
شرمسار روزگار دل ساده و زبان پرنگار خیال تقریر پند و شرح آنرا جز مشافهه شرطی دیگر نیست
امید که عنقریب بصحبت مسرت بخش صوری چنانچه بمصاحبت افزای معنوی همیشه مسرور
ست خوشوقت گردد و افسردگی دل که از سیع ناملایم بازار میان زندگی بهم رسیده باشند
علاج کرده آید بهوشمندان فعال صانع پرکمال هر چند داغ حدوث داشته باشند

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

در نظر دوربین عرصهٔ وجوب رفیع تر از مدارک عقول است تکلیف که پدر رای عیوب کوتهبینان کردد و کاکلهای
قضا و قدر چون به لباس تعلق که سرمایهٔ انتظام مجمع انسی است آورده اند در انجام آن بکمال سرگرمی
کوشش تقصیر نرسانند تا هنگامیکه خلعت تجرد فرستند از هیچ حادثهٔ فتوری در مستحفظ خاطر راه ندهد
چون طلیعهٔ اقبال یعنی مقدمهٔ تجرد که باعث معاش نسازد و باسبب پرواز دوار سد کشاده پیشانی
و شگفته خاطر باید ساخت و باید بزیاد نقص این کس مناسب است که هر اندیشه تجردی که بخاطر رسد از رعونت
نفس و خدائع آن دانسته خود را از تکاپوی اسباب باز نباید داشت و قرة العین عبد الله عمر و فرصت غنیمت
دانسته همگی اوقات خود را بطالعه بسپارد و خطری از کرامی اوقات بدانستن مقدمات علمی و برخی به
پرداختن اخلاق عملی مصروف کرداند و با برادران طریق عطوفت رود و از دولت بهره و اعمر خود
گرداند انتهی بالتجربه بسلالة الکرام حکیم همام نوشته این دردنامه است از زفر افروز
ابو الفضل مبارک بسوی یار گرامی حکیم همام نه حکیم همامیکه بدقائق حکمی و رقائق علمی موصوف بود و بکار
روزگار است و نه حکیم همامیکه منظور انظار عواطف شاهنشاهی بوجه برسم رسالت بحاکم توران
زمین رفته است و نه حکیم همامیکه پسر علامة الوری مولانا عبد الرزاق گیلانی بوده سر آمد
دانایان عراق و عجم است و نه حکیم همامیکه برادر عزیز جالینوس الزمانی حکیم همام ابو الفتح بود
محبوب القلوب اند بارست و نه حکیم همامیکه این حیران دبستان خرد را از مسترسان روزگار
نمرده و در حاشیهٔ مکتوب در ارباب رسم منسلک دارد بل حکیم همامیکه جمیع مراتب گوره را سر فرمود
در نگنای سویدای خاطر دانای خفایای اسرار تبدیل پذیرا اعلای انوار تجرد شده به طرز محبت رتبه دنطور
محبوبیت در مرتبه جلوه کرست **رباعی** هر سر عتم اندرون بجوشد خون را
آگاهی هست مرد بیرون را الا آنکس که روی لیلی دیدست داند که چه درد میکند مجنون را
میخواهم که شطری از مخادعات نفس و مجادلات طبع نوشته ماتم خود دارم لیکن بنظر ثانوی الوی دکی
سوای رعونت نگذاشت که این شوق نامهان بهتر که لب شکایت بسته بشکر مقدم زبان کوتاه دراز سازد
ای برادر اولا شکر صحبت فیض منقبت حکیم الهی که از دلش تعلقات رسمیه تحقیق یافته بدرد معنوی که
صحت نفس الامری همان تواند شد ملوث سازد گوید که آن برادر یقین بتصور نماید که در روزگار آدمیت و در
شهر مردی اینطور صحبت مغتنمات عظمی است تکلیف در روزگار ما نیا آنکه خاطر فیض مظاهر

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

حضرت الهی از جمیع اطراف و اکناف ممالک محروسه جمع بوده اماده عزیمت توران میشد خاطر
بلهوس مشتاق بسیران صدور لیکن میداند که بمقتضای الحرص محروم صلحنامه که پسند خاطر اقدس
تواند بود بیاورند و انعزیمت برطرف شده عنان توجه بتسخیر خزاین فرنگ منصرف میشود باری هرچه
شود زود تر شود که بخاطر متردد خوب نمیباشد زیاده ازین رسمیات املا نمیکند و خود را وشمار التصدیع
نمیدهد بتقدیم ذی القعده سنه تسعه و نود و پنج رلا هو قلمی شد به حکیم همام کرامی نامه از فرنگ ایشان
دوم ربیع الاول عکسای این ارمید ظاهر شوریده باطن کرد چه از رهگذار آنکه خاطر نگران بار که از بیماری
ایشان ارزده بود مژده صحت که اساس شادی قدردانان همان تواند بود رسانید اگرچه از توجه دائمی
روزی بود که استدعای عافیت آن نسخه کمالات از درگاه صمدیت نخواند الا از آنکه در رسم عافیت از مشاغل
لا یعنی تقصیری میرفت در نشاء عصری سرسندگی در شب وجه از هر آنکه مطالعه آن قیمه موجب مکالمه
روحانی نفس الامری بود دل ارزومند این همام را مهمانی لاتق فرمود چه از جهت آنکه درین بیماری که
عاقبت آن صحت صوری معنویست بعضی امور بر مشکاه خاطر حق شناس تو ظهور داده که از
کالبد گفت بیرونست الله تعالی آن سرخ اندیشی را برومند ملک معنی کرد اما دو آنچه مهربانی
عاطفت فرموده سعد اطلبی بن منصور دنیا نوشته اند مطالعه باطن شریف خویش کرده باندازه آن
در سلک بیان آورده اند والا آنچه اینکس ست هرچه از بدی بدکرداری نسبت بهند اندکی از بسیار
گفته باشند و این دو بیت از خسرو ملک و معنی مناسب حال خویش میگیرد

نظم

ز این غول نفس دیو کردار فگند اندر خرابیهای بسیار کنون زین بادیه تا کار دانم
مگر کس رساند استخوانم امید که بهمت مردان تکمیل نهاد سالار بارگاه حقیقت عاقبت بخیر مقرون
باشد لاحیاتی که بنگری در دل حاجی دارد ملک عصری عزیز الوجود دست چه حال دارد پیر دعای
او را مغلوب طبیعت ندارد اگر از صحبت و محبت صمیمی که با ملکی ملکات حکیم حسن دارد امید وار جنابست که
از عالم معنی بهره ور باشد به حکیم دعای سلام شوق افزا ابلاغ فرمایند مستعد کمالات نفسانی برخورداری
فتح الله و برادران عزیز القدر بمدارج صوری و معنوی رسند به حکیم همام خاطر حقیقت سیر
نقش گرامی آن نسخه جامع الهی را که در سلک مقدس فطرت نگاه می اندازد بتماشای رضای
آن در سرخوش می بیند دل بیحوصله را ناکام رخصت داده از اندازه ماتم و قصه هم بازی می آید که

Domain, Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

و ستادن هم در روز صحت و ناخوشی آرامستن چه زمان عشرت از حزن کاران کوی بیخبر و لیست دار آن
در عربده آباد عالم طبیعت نظر میکند آن هوشیار است نشور را آمد هوش نشاء مصیبت غمزدان بیاه
حکمت انتباه میابد و هرگاه معاطله چنین باشد از من تهی میان کوته دست هیچدان چه لائق که شرح
سوگواری و ماتم داری ازان مسرت الصدر مغفرت القدر محمد خان نما بدو انگاه از آنجمنی اندیشه
تسلی خاطر آن برادر گرامی مخطوظ ضمیری تدبیر کرده دعا شاتم حارثا چگویم بسد الحمد که آن برادر را از آنگاه
و آنجانه معرفت تقدیر سبحانی است آنجانه مطرب گذرد و نوحه کر بقاضی حسن قزوینی
دل دانا دیده دور بین بر بین و بسیار روزگار حجت آن نقاوه خاندان طهارت بوده در چنین روز
مصیبت جانکاه که طبیعت بر فطرت غلبه کرده یاری دهی بر دن خدا یاد آن ملک بقا یاد
از خاکدان دنیا اگر هوشمند از سر آن آنباشند غار آن خود چرا شود و رصد از فهم عالی انسان که بسرو
این حبس با افتاده صد هزار فرسخ دور رسیده بگلستان تسلیم سر در باشند و اگر از سند باد عواطف طبیعی
افتاده باشد امید که بسد رتبه توفیق از روی میدان صبر خرامیده غم طبیعت مرحوم فرمایند دیگر چه
لوح سد کجا استعداد طلب بر لوح سد که زبانی بر بیان بیهوده روزگار را بسته غم افزائی نماید دیده دور
توفیق مکحل باد حسین جان برادر قاضی حسن
از محبت مردان مستقیم احوال مجموعه منکر است و منکر این و الا عطیه ایکه بدوستی صمیمی خلاصه خاندان
انسانی نجیب الدین قاضی حسن که با فضائل کسبیه بشر الف دانیه و بیشه فراهم دارد کامروای محبت است
چنانچه انیکس همنوای اقبال و بدرقه دولت بسر کاس حیات آن حسن الذات راه یافته و سند ارست
و آن بزرگ زاده قبیله نفس ناطقه بانقاب بدنامی که بر دوش انجیران و بسان جنود واقع است
این شوریده شورستان طلب را محبت گرست امید که بر همین نهج بسنت آن درست کردار است
گفتار چنانچه از نیجانب متحقق است از آنطرف نیز متحقق گردد ای بو الفضول چه اسخن را نا فهمیده
میگوئی محبت تو دلیل مودت اوست ازین اندیشه نا درست بگذر و بدانچه لازم وقت است
پردازای عزیز نامی که بر برادر گرامی نوشته تنگدلی نموده بودی آرام دلان وحشت جای کون
اضطراب آورد الله تعالی تمرد اندوه بر خواطر صافیه خبر اندیشان مرساد اگرچه جمعی بخت بلند
آن راه تجرد اختیار فرموده بکنج خمول فرو رفته اند اما پیوسته گروهی از شیر دلان تیز رو که

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

تیر و بد و بینی و تیرروی خود و بر سر تقدیر وارسیده اند خود را تماشائی دانسته با ملائم الملائم انگاشته اند
و جمعیکه بایان آسمان سعادت نرسیده اند راحت و محنت دانسته از شکایت بخاطر رسانیده اند و بیروزگار را
بنوش داد خریده اند دانش و الا و فهم درست که بروز غم بکار نیاید بچه کار آید لب و لعل را اعتراض بر تقدیر
ایزدی دانسته بآن دوستی یا آشتی باید کرد از سر تقدیر برگذشته برسم دعا و عادت سخن کرده میشود که الله کند که دشمنان
کاه ارید که بر کان روزگار و خیره چشمان دم خوش نمیزنند باید که بهیچوجه در رسم خاطر را متوزع ندارند که قطع
نظر از مجان دستور کار شما که بازار دستان پا دارند دست بر دوش خود نهند با دشمن روزگار حکیم امور کاست بدرنا بلند
رافت ارجمند او بازار حاسدان کاسد است و متاع راست کرداران رایج شما که از عمده دست کرد اران اند برای چه اندیشه مند باشید
و انکه جمعی از دنیاداران سلیت و از قضیه ناگزیر رموز داران کارخانه تکوین سرفراز معرکه دانش جانسوی غضنفران بیابی
حکیم ابو الفتح دار حادثه جانکاه افلاطون الزمانی ارسطوی ثانی میر فتح الله شیرازی که با دانش بزرگ منش و الا داشت
و ملک معنی با عالم صورت فراهم آورده بود و شماتت کرده خنده زهر کرده میمنوده اند و مرهمی بر خاطر افسرده خود
مینهاده اند آن برادر انتقد حه را از سنگدلی نوشته دانسته مرور آن کرده مرحوم بیجان تیره روزگار با خود آن
می کنند که هیچ دشمن نکند حیف دوستان که بحرف اندوه بگذرد و این خوش که خرد را محبت بسخن آورده و
الا در روزگار از مردمی گفتار هیچ درست است این ربای جذب محبت کشیده حرف ورنه
درین طریق گفتار فارغم به جهان نور و آگهی طلب شیخ جستعلی
موصلی که بآزاری خاطر و کم تعلقی متاغل صوری در خاطر جا دارد ابو الفضل را مشتاق
خود اند و یقین او باشد که هرگاه طبیعت از پایه دریافت که خواهش را دران گنجائش نیست فرد
می آید خواهان صحبت صوری ایشان است و آنکه از اسرار خاص سفر موصل سفر بلند اگرچه در عالم
تشریف معذور اند اما در نشاء معقول عذری دلپذیر بدست نمی افتد کجا پای طلب جستجو را آبای معنوی
آنکه گردی که آهنگ جستجوی ملاقات آبای عنصری مینمائی ای تارک فرض وقت بهوده چرا از
آزردی تو اصل میکنی بهوش باش که نهنگام تکاپوی مقصود بیشتری گذشت باقی مانده را ضایع
مکن چه جای فراهم آوردن مستحسنات عنصریست زیاده چه تولید بمبر
شریف آملی الدر بس و ما سوی هوس نه من و در شده ام و نه برگزیده من
پس از تحیر بشری و حرمان عنصری چون پیر زنان کوی نادانی بیانش کنیم همگی همت مصروف آنست

Domain, Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

که ان ساکن سیمای قدس بلتبادهٔ پیشانی و شگفتهٔ خاطر بزین معامله در آمده پس صورت و لطافت ظاهر را
بر وقع جمال با کمال کرده و اسیده زیر چند بخوت چند شاید تا آنروز که طیلسان تجرد در بر نهاده
جشن الهی تعلقی بود بدکتر نی بود پس شوریده و جمعیتی بود پس از اندازه اکنون که در لباس تعلق
در آورده جلوتی کرامت فرموده اند نزول مدارج علیا را که خبر صورتی بیش نیست در نظر
بیاورده مورد خلوت قدسیه را آرائش نشاء تعلق دانسته سر انجام صورت بدستور نشاط حکم بندان آن منحصر است
که فطرت خود را معزول العمل دانسته در خور استعدادات روزگار بسر برند و بخرج دخل رسیده بر دوش رفتار
روزگار رسالک مسالک کاردانی باشند بست و دوم سنه هزار و یکصد و پنجاه یافت **میر شریف املی**
خاطر بهیچ فرد دنیا که سوسته پی در گرد کردن خواهش ست و از شرائف الهی و خوشی ندارد
در دوستی دوست الهی محبت اکاهی خرج کرده خوی نیک بوستان بهار خارستان صلح کل مردود
جهانیان مقبول الهیان شریف املی پای بند ست تا آنکه افراط نموده بتصاهل معنوی اکتفا نماید پیوسته صحبت
صوری را که از درجه اعتبار بیرون است از پس دوستی مجوهد الله تعالی ان بی سر و دل کونین را
نشاء توفیق عمال لاتق سر انجام این علم صورت داده خلوت مقدسه از نظر کوته بینان پوشیده دارد
ب گر خواهشی کند دل شیدا مرا چه جرم عشق ست و صد هزار تقاضا مرا چه جرم پرداخت
معاملات صوری و دل بدست آوردن سپاه و عمور نمودن جاگیر و سر انجام خدمات مرجوعه را منافی
فطرت بلند دانسته سر گرم خواهند بود میر حسینی را حسن خدمت و لطف اخلاص و تقدیر سر براهی
این نشاءت راه نشود که هر چیزیکه موجب رعونت نفس باشد بدیست دو اول با یه اهلیت
بر خود داری از صحبت برگزیده خاطر دانای من است که همواره بهتر از خودی را جویا باشد که در طلب
ولی نعمت بشد راه نمود گر تو دانی والسلام **میر شریف املی** مجاری احوال قرین عافیت
ست الله تعالی آن یگانه روزگار را در عقل معاش مطابق طبع و روزگار ظاهر را اسلی بخشنده
آسمان فطرت کار خاکستان معامله بانچنان پرداخته اند که داغ بر ناصیه ظاهر پرستان صورت معمور باد
آمد امروز ما را بدوستی شریف معامله کار افتاد هوش ما باید داشت و در معاملت و ملایمت اخوان زمان و در
سر انجام خانه و نگاهداشت شاهی باندازه هزار حصه فطرت خود کار نخواهد داشت و چون طیلسان صوری
آرای دوش انداخته آمده ست از علم عمل خرامیده تکاپوی تمامتر خود را بهترین انگرده

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

چنانچه از طایفه والای ملک معنی اند و اول قدم یکان دنیا است که دخل و خرج را حفظ
بوده از آن گردیده باشند که دخل افزون از خرج باشد زنهار که چون من همه دان منتج گردد از
باشند اما چه کنم که از فراوانی حذفات شاهنشاهی فرصت نگاه کردن بچیز دیگر نیست اما هیچ
زرداری خود هم معاتب و هم معاتب باشم و پایه دوم آنکه بانگوش گشته خوش معامله بود و قوت
خصوصی به سخنان مشتغل که بمشورت نگذاتی در شورش باشد نگاشت و باید که تقسیم توفیقات لازم
بود از آن بگوش سپاهیان و ملازمان باید داد و قسم دیگر بدخل و خرج خود که بایدت قسم دیگر بمعاملات مرجوعه
در آن سخن بسیار است و وقت تنگ چه نویسد الحمد لله که مخاطب من یک کفش هزار می نهم حسینی را باده نیکو
جدی و رجوع مردم و عنایت صاحب بدست نگرداند و در انجاح مقصد تا غرض او بوده باشد العاقبة بالخیر

تحریر شریف املی الله تعالی آن یگانه کارخانه فطرت توفیق جمیع نشاتین داد
در عین فراخ خاطر توجه بسر انجام نشاء ظاهر میسر کناد و فراخ حوصلگی و دوربینی است که همچنین
بسیاری از برآمدهای نام فطرت شیب اما ظاهر را قابل توجه نمیداند و چون در دیده تحقیق همه مراتب
تجلیات الهی است در نظر دوربین همه یک باطن نشیب بمنزله فراز مینماید و از دیدن عرایض
الهی ظاهرا خصوصا مستلزم سوانح کونیه کمتر میباشد بدگمانی بهم میرسد که کمرایشان را سر و برگ کمتر شده
ارضه است مضمن احوال انحدود ماه بماه ارسال دارند بغیر از آنکه در تجربه دو بدنیازمندی طالبان بر دوش
بن سجده بوسی باعث کله مندی عوام بوده امروز که در نشاء تعلق اند و از بندها فراوان این روش مجتنب
آن مهر خوشی بر زبان مردم نهاد نست هفتم ماه جمادی الاول سنه هزار و دو نگارش یافت

تحریر شریف املی الله تعالی بسر تکوین و رمز ایجاد رسانده کامیاب و فارغ البال گردانا و صلا
نامه نمیدانم که چیست در هر سال یکبار قرار یافته یا بر حصول فرصت زیاده از کارهای دنیی مقرر
باطر مرا که ساختگی نیست در کار من بتکلف بعمل می آورند یا مدار بر آن نهاده که هرگاه این
حقیقت ان ضمیر ان خود را تی تذبذب الحال بنگی در دل گذرد بنامه دلکشا بهجت بخشد یا قاعده افعال
نمودی فرموده بدار المقدس حقیقت رسانیده با من از آن عالم سلوک منفرد بلند و با دیگران از راه
غرض استکشاف انست که با شما مکالمه که خاطر بالراس از آن مسرت و بطلان الله العاقبة بالخیر

تحریر شریف املی حقیقت بکفت در نیاید و مجاز گفتن انسر دلیکن بسر نوشت آسمانی

Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

در تعلقیان مجازی و آشنایان رسمی آمده است اگر یکبارگی ترک گفتگو کند همانا سر شورش داشت
لیکن ناگزیر در مرتبه گشاده پیشانی و در حالتی که برابر و اینبار بر دوش خاطر کشیده میشود حضور
دل میخواسته باشد که مخاطب از آسمان تجرد آمده بر زمین تعلق خرامی چند شایسته نمایدای هوش
چنانچه تعلقی شدن آن سانست همانطور در خلوتسرای تجرد چمیدن و تجردی شدن آن سانست کار
که در نقاب تعلق و هجوم خاکساران طبیعت فتوری در دبستان معنوی او نرود و چنان
و آنچنان نشست و برخاست کند که راتبه خواران ایند و عالم خلق و افسر بردار و بابین والا کردار سرخرو
نشاتین گردد و مظنون خاطر بپایه یقین رسد **بهین شریف سرهندی** شریف سرهندی
که براستی معاملت و درستی محبت سرگرم بوده در خاطر جای دارد و استاد عالم نموده که اندرزی چند بوسیله
هنگام مفارقت ناصح بریاد و اعظ مهربان او باشد اگرچه خود را آماده این معامله ساختن و قلم بر کاغذ
ساده لوحان را در کمان انداختن است که گذارنده سخن و نگارنده کلام زمزمه دان نشار صورت
و حقایق شناس عالم معنی است لیکن بخواهش او خاطر را از ان اندیشه باز آورده کردار خود را چون
فهمید کهای خود را رقم می آرای چو یا [illegible] اگر اول صورتی که در کارخانه امکان بظهور آمد
آن بود که کار لقمه را آسان دانسته در تصحیح آن مداهنه کردند و ندانستند که چنانچه غذاهای آدمی
فساد بدن و هلاکت صوری بار می آرد همچنان غذاهای ناگوار روحانی که وارد مزاج آدمی میشود
خرابی نفس ناطقه و صورت فساد معنوی خواهد بود و هرگاه معامله چنین باشد از نفس ناطقه
مرده در دین و دنیا چه کار آید بنا چار کلمه چند در لقمه حلال مینویسد تا اساس معامله دادخدا
هر نهج صواب باشد که امروز ناراستی نادرستی چون درستی و درستی محبوب جمهور عالم است و چنانچه
و مکر و حیله در شیوع تمام دستم و تعدی سم و عادت گشته و متغلبان دست تطاول دراز کرده اند
لقمه حلال بس دشوار است زمین خرابه که حق ملک کسی بآن متعلق نگشته باشد پدید آمدنش بغایت
دشوار و بر تقدیر بهم رسیدن اسباب زراعت از وجه حلال بدست آوردن بس مشکل و تو بیل
بوسیله آن قوت فراهم آورده شروع در کشاورزی نماید بس عزیز و یافتن کان طلا و نقره
و امثال آن از مختلفات دور و بر تقدیر وجدان اسباب کندن و بر آوردن ناپدید و میوه
افرین که ملک کسی نباشد و زراعت غیبی که از آلودگی دست تصرف بشری مستند

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بود امور عالم بغایت دور از بیجا بحال سائر متحرفه و مکاسب پی میتوان برد و قطع نظر از معنی معامله
که اندکی از بسیار گفته آمد نخستین قدم سپاهی معاوضه جان بمال ست و اول اندیشه سوداگر آنکه متاع او گران
شود و سرمایه عالم نفع خود داند کو سپاهی که از بخت بیداری لنگار بجهت انتظام جهان و خود
را از معاونان ناظم کل گردانیدن اختیار نماید و کو سوداگری که محض از برای آنکه طبقات انام از
تفاوت هر دیار محظوظ شوند بازار خرید و فروخت گرم کند پس کار لقمه از گلستان بخارستان آمد
اکنون از خارستان بیوستان می آرد هوش باش من دار این عالم عنصری از مشیت الهی از افراد
انسانی پر و بتقدیر ایزدی از دوست و دشمن مملو و در هر کوچه و منزل کوران خودخواه که خبر صلاح
خود و فساد دیگر در اندیشه تباه شان نگذرد بسیار اساس آدمی از عناصر متضاده اتمام یافته و اقسام
اختلافات و انواع تبائن در نهاد هر کس مضمر پس خردمند دوربین شناسد که ایزد جهان آفرین که
سلسله بنی نوع انسانی را انتظام بخشیده عالم آرای صورت ست در هر زمانی بمناسبات معنوی
و ارتباطات قوی یکی از افراد انسانی را که به ظاهر از همه گروه نماید و بباطن پرورش یافته
القدر قدسیه ایزدی بوده بنده یگانه آگهی بتدبیر مسند فرمانروائی جلوس داده او را بزرگ گرداند و او را
قهرمان آن گروه تا آن برگزیده خدا بر سریر سلطنت نشسته بمقتضای خرد والا که خبر از اصلاح
عالمیان نظرش سفید و نیست خلق طویت او عرض آلوده نباشد انتظام عالم نماید و طبقات انام را
باتمام تبائن و تخالف در وحدت قهری در آورده هنگامه قهر و لطف اگرم سازد و گاه باشد که دادار
جهان آفرین آن خدیو جهان را از نیک معاملگی و حسن انتظام صورت بادشاه معنی نیز گرداند تا بفراخ
حوصلگی و دوریافت والا عطوفت کامل ظاهر و باطن صورت و معنی بارواح بخشد پس بمقتضای عقل
و اندیشه که مخالفت آن منازعت خدای جهان آفرین ست لازم آمد که شوکت و ابهت و عظمت صورت
بخشیده تا در هر نوائی فرمان فرمانروائی بر رایات رایات فرمان نشنوی نباشد و شائسته ریاست
عامه قرار دهند و املاک عالمیان که از حسن قوانین متفقه طائفه معصومون بماند آن بزرگ جهان را حق
تعالی است ناگزیر بر تعیین آن بر دست همت آن فراخ حوصله دوربین عدالت پیشه متوجه هر قدر یکه
شوکت کبری سرانجام باید ناچار او را باید گرفت تا بوسیله آن کارخانه سلطنت بنظام آید پس
سپاهی در کرد عدالت و دادرسی و دادده آمد و اهل تجرد که بیاسیلی

Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

جهانیان کاری ندارند روزی ایشان دشوار هر قدر که سد رمق این کرده باشد و اولی را دادن لائق
و ایشان را اگر فنن آن معقول پس تراکه در انجمن تعلق آورده اند اول چیزیکه بر فطرت لازم است انست
که روز بروز در اخلاص حق و زیان افزای حکمت پردازان بالغ نظر اسباب دوستی در جهان چهار
اول حصول حقیقی یا وهمی منافع دنیوی دوم حصول فوائد دینی و غیران از تعلیم علوم و اکتساب
سوم خبرت ذلت و مستجمع بودن او ملکات فاضله را چهارم مرکب از اینها باید که قسم چهارم از ملت را
کرده رونق افزای بزم اخلاص گردی چون کار لقمه اخلاص درست آمد در حسرت تجرد مباش که ایزد
جهان آفرین را دو نشاست عقبی و دنیا و هر مطالب هر قدرت ایزدی اند موجودات را اول پایه انست که از
اسباب انتظام گشته سکر وجود بجای آرد پس از آنکه بتقدیم رسد و مستعدی که بوقوع فتوری سرانجام آنها
تواند نمود بدست افتد اگر آرزوی تجرد کنی مبارک باد اما بشرط آنکه اول والی کل بدلخوشی رخصت دهد
پیشانی گشاده اجازت فرماید و چنانچه در نشاء تجرد نیست درست و ریاضت نفس و دوام اکای عبادت
در طریق تعلق جز درستی نیست که نمک هر دو یکی است خلاف راه تجرد و عبادت است پس از تصحیح
نیت که انتظام جهانیان باشد و خود را از معاونان آن عادل کل دانستن و گردانیدن است هر غفلتی
درین راه واقع شود عبادت است بسیار بهوش باید بود مدت این نشاء نگرد که اخلاق نابسند
آن ستوده بزرگان است نه این نشاء باید که همواره در جهات کلی و جزوی عالم عرض را منظور نمایند
با دوست و دشمن یکسان سلوک نمایند و رفاهیت برا باد معموری ولایت را بیش
دولتخواهی شناسند و در پرسیدن معاملات پیروی های که از فروع خرد پیرخیز و تکمه کرده
در ازمنه مختلفه بتقاریر متنوعه باید پرسید و فراست و دوربینی را معاون این حال ساخته اطلاع حق
نمود و همواره بر نیازمندی و شکستگی مصاحب بوده و در تهذیب اخلاق که ملکات چهارگانه است اهتمام
بجای آورد و در ازاله ملکات رویه شکستگانه کوشش بلیغ نماید مقرر غلامیست که دو طائفه باضافت
وقت مطعون و ملعون اند مجدان غیر مستعد و مستعدان غیر مجد بنا بر که این رود کرده بنائی و باطنات
انام اگر دوستی نتوانی بهر وجهی که باشد صلح کل در میان آرد سینه خود را از زنان کینه مکن و عاشق
خود مباش هر چند حق بجانب تو باشد بجا حجت مکن و حق را در خلوت بگوی خصوصا
با بزرگان و قدردانی و حق شناسی روزمره خود گردان و راه مطالبه تسبیه دار

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

و هر روز کاری بکن و بست و چهار ساعت شمار روز را در معاملات دو دنیوی قسمت او میانه بجا آر
و هر هفته اهل مرتبه محاسب احوال خود باش که چند خیر مرضی الهی بجای آمده و چند نامرضی و خوشامد از آمده بیرون
گوی باهر که گوئی البته راستی تلخ و ش نیز بگوی که کفایت انشود و هر کاری که روی دهد اصلاح و مبادا
چنانچه بعقل خود مشورت نمائی بمردم دانا بغرض نیز در میان از تنها بر عقل خود عمل مکن هر گاه اعمال حسنه
از تو بظهور آید مستی مکن و همیشه از دلهای کاو همت خواه و بخدای جویان و گوشه نشینان مجبوران توسل جو
در حافظه خود اعتماد نکرده مهمات نخستین یاد داشتی بنویس و در اصلاح مردم اهتمام نما و عبرت بین باش و دلتنگی
در کفایت اموال منحصران ملکه عمده آن تحصیل مردم مخلص کار گذاران بجهت خاطر قوی ضعیف ستم نرواد
و از صحبت خوشامد گویان پرهیز نمائی و کسیکه تلخ گوید و راست رساند عاشق او شو و سخن با از غیر ضال معلوم
شود از راست اعتقاد مکن و دامن شب بزاری گذران و خود را بدست غضب و حلیم در آن پایه مباش
که از تو حسابی نگیرند و کف مخور خنده بسیار مکن و در شدائد و حوادث از جای مرو و مال دوست مباش
و خوشخوی و کشاده پیشانی باش و اگر پامال غم باشی مهمات بردار که مبادا در کار مردم خلل اتفاق افتد
و هرگز چون جامه چرخ و زمانه و طالع را تهمت رده مدار بیت و پنجم آبان سال و شش الهی ملی شد
میر شریف ملی اسد تعالی علو نسبت و حسن کردار و توفیق محاسبه و دوستی جمهور
عالمیان بادیه مخالفت عظیم و دشمنی خویش و فراخی حوصله بر وجه احسن روزی کرداناد و درین
قحط سال مردمی اگر نویسیم که از دوری ظاهری ملولم چه گفته باشم در هنگام فراوانی انگیزه و الا شکوه
جدائی مثال شما بر خاطر انصاف گزین بغایت گرانست اگر آهنگ سفر ملک مستلیم بود بی کار دشوار
شدنی می ست که از چگونگی حال صوری و معنوی ایشان از راه مراسلت و مکاتبت آگاهی ندارد
امید که بنت خیر با عمال شایسته قرین باشد العاقبة بالخیر **بخدا شناس حق پرست**
شیخ ضیاء الله ولد شیخ محمد غوث شیخ زباندان ضیاء الله دوست
دارنده خردمندان و ستائیده دانشوران و گماشته ایزد منان و برداشته حضرت سبحان در حرکات و
سکنات حمایت و رعایت صانع پروردگار خود مسطور داشته نیکاشته خیر طرار خاطر دوستان خود را
نوش داشته بود مزع چنان خوشحال گردیدم که پندارم ترا دیدم شوق صحبت دوستان را هر گاه در
شافه اعتضاد اشتدادات و عبارات العالم ظهور نتوان آورد غائبانه بنوشته تنها شصدی بیان

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

آن شدن از کوتاهی خرد و نویسنده خواهد بود و حاشا که فقیر خود را بآن راضی تواند کرد کاش از روی بلاغت
قبل از زمان مقدر آمدی تا بمقتضای آرزو ملتفت میشد و خود را از آن خالی ندیدی اگر به مبلغ علم
خود عمل آنسی کرد و هرگز از شدت الم دوری که موافق علم اسدت خبر خرسندی نداشتی تا به شکایت
چه سد اگر باخبار فیض خاطر خود که در اکثر تاشی از قوت سعادت او خبر یافت ست ارکان کمال را مسرت
رسانم هر آینه بهتر آنست که با غلام انبساط خاطر ناشناس خود را که غلب منشی از نابالغی چند ست
که بمنبر آن خرد و خوشی ناشائست ست دانا دلان را ملول گردانم الله تعالی بحوادث روزگار و بخوشی بخشد
ربیع الاول سنه نهصد و نود و شش و لاهور قلمی یافت **به شجاعت شعار شیر خواجه**
ایزد توانا فیروزی بخشاد کلک ستوده دوستی یعنی گرامی نامه آن سابر زبیهمتا رسید اخلاص
و عقل و شجاعت ایشان را اعتبار کی خاطر نشان حضرت از آنجا که همگی همت این نیازمند درگاه ایزدی
آسایش و آسودگی عموم خلائق ست و اقبال شاهنشاهی روز افزون و مثل شما یکتا دلان حقیقت منش
سعادت پژوه با درکارها بشائستگی گراید و فتوحات بی اندازه نصیب گردد و ابواب کامیابی گشوده شود
و جمهور مردم به برآمد آرزوها ترانه شادمانی برگیرند و خلود و دولت بهمال را طلبگار شوند چون به
مسامع مقدس رسیده بود که شاهزاده بمقتضای خوابی و کامرانی بباده پیمائی و خلوت دوستی سکذارند و اهل
دکن از دیدن اطوار و ناموس یکی از بندگان خاص شاهنشاهی که عالمیان بکفار و کردار او اعتماد داشته باشند
کمتر رجوع بدرگاه میآرند خیرخواه جهانیان را که یک لحظه از مساط قرب دور نمی ساختند رخصت ایجاد
فرمودند و چنان فرمان بهر مطاع شد که شاهزاده را بدرگاه والا روانه سازد و خود در انتظام مهمات حدود باشد
و اگر وقت اقتضای آن کند میرزا شاهرخ و میرزا رستم و شهباز خان و دیگر امرا که در صوبه مالوه و اجمیر تعین
اند طلب دارند و نیز باین نامبرداران فرموده اند که بمجرد نوشته فلانی خود را بزودی ساتند و نیز فرمان شد که
اگر داند که آمدن رایات اقبال ضرور نیست آنرا نیز عرضه داد که بالفعل خود را رسانده ظلال معدلت بنقاط
آن دیار اندازیم اکنون سرنوشت ایزدی چنین بود بر جنگه معامله نشناسان از ظهور انجادثه برهم خورده بود
بهر یکی دلاویز داستان آگهی برخوانده گفت همان انکار رند که ایشان را روانه درگاه ساخته ایم و از آنجا
که اقبال روز افزون است همه مدبر فتنه از آن شوریدگی برآمدند و تکیه بر عنایت الهی کرده پیشکوچ نموده
در اصلاح حال مردم و انتظام تو بخانه و تسلی شاکر دیشه و ظرملک گیری دارد مردی که بجانب نادر

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

نامزد اند هر که آنجا بود یک نحو تسلی نموده فرستاد و آنچه در باب تحقیق نمودن تقصیرات ایشان نوشته
بودند انشاء الله تعالی بتدریج صورت خواهد یافت و حق بر فراز ظهور خواهد برآمد و آنکه در باب کمک دیگر نوشته
اند جمعی دیگر روانه خواهد کرد عنقریب چنانچه میرسد همه کارها خوب خواهد شد بالفعل خود میران خود نزدیک اند
بایشان یکجهتی نموده دفع فساد متمردان نوائی خواهند کرد و تفصیل منصبداران و جمعیت هر کدام نوشته بخضر
اگر احتیاج شود نواب میرزا یوسف خان نیز بمدد ایشان برسند بلکه فقیر با توپخانه و فیلخانه و گزین لشکر
خود را نیز برساند هیچگونه اندیشه را بخاطر راه نداده و لوازم کشورکشائی همت بندند چه تو انکرد برسات
رسید هر چند لشکر بسیار است کار فرما کم و اگر نه در سرحد برگذشته خود متوجه شد خاطر آن یکانه دلاوران
جمع باشد که اگر هر سه دکن فراهم آیند بتائید الهی و اقبال پادشاهی نصرت اولیای دولت است قاصدان
در هفده روز آمده آنکه چهارم شوال بینجانب پادشاهی با منصوب برآمده من خود در عرضداشت نظلبیده ام
غیر آنکه میرزا شاهرخ دو کلمه نوشته ام که اگر متوجه بیضوب شوند میدانند و شما را از خود میدانند هر رنگ و تکه
بکس میدهند بهتر خواهد بود چنانچه بعد چند روز غم و غصه خورده اند چند روز دیگر صبر نمایند و مدارا کنند بعد از آن
هر طور که میخواهند صورت خواهد داد و باد و چه بنویسد بخضر خان بوبر راجی علیخان فاروقی خاندیسی
نوشته شد الله تعالی آن تقاوه غرور اعتلا و حمایت غایت دارا و صحبت ایشان بسیار خوش و آثار هوشمندی
و سعادت منشی از ناصیه احوال بر خواند اگرچه فهمیدن آدمی بکدو صحبت بس شوار بل بسالها مشکل لیکن چون
شناسائی تجربه چند آمیخته و سخنی درین دای و ورزش کرده قدری اعتبار را بشاید داد گری و عفو از
گناهکاران و پرستش داد خواهان و آگاهی از همه بر خود لازم شمرند و بسنجاکی قرار یافته بود نوشته شد
گر خواند و شناسائی را بکردار رسانند که آبادی صورت و معنی در ضمن آنست دیگر از ملازمان
متوطنان آن دیار از اهل تعلق یکدوئی که در رسائی و بیغرضی و خیراندیشی امتیاز داشته باشند بفرستند
آنچه بدرستی بهم رساند و مامور گردانند که هر چند بفهمیدگی خود دانند در خلوت بملاحظه میگفته باشد
آزرده نگردند و از نگر گفتن اندیشه نمایند عزیزمن پیشتری از مردم خود شاید بشنوند و جز آن دو دست
دارند و آدمی اوده بواسطه مشاغل بهم نتواند رسید ناگزیر بخت بیدار آن آگاه دل است که چنین دوستداران
پیدا کند و اگر نابدید باشد بتکلیف چندی را پیدا سازند بلکه باین گزین روش دولت حقیقی چهره افروز
الحاد بخضر خان ایزد تعالی توفیق نیکوکاری بخشاد مکتوبی که در بنولا از سایق ارسال یافته بود

۹۷

تحقیق مدارات بمعنی آشتی
و صلح کردن باهمدیگر بنا بر ضرورت
از ملاقات شما بسیار خوش شدم
تجربه آدمی چون شناسائی خود
نمود و امر آدمی در صحبت مردم
کس بهم سپرد و حکم نماند
مسلوم کند در گفتگوی بملاحظه
نزنند و از گفتار او آزرده
اشخاص از مردم خود
دوست دارند و دوستان
دل افزوده است

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

رسید آنچه نگاشته بود بدرو شن شد اگرچه خاطر از رهگذر خیرهای خوش آن نبود بود اما در سی
و همین از کینه بدگویان آنجا بهجت یافت و از نکته در سیاحت خانچه باید نیز دخل شد و بجهت خوشنما گویان
خانه خراب کن زمان فرصت از دست می رود و بغایت آرزوی دارد و از نوشتهای که بدرگاه مقدس
فرستاده بودند شرمنده است آن سعادت که در پیشانی شما دیده ام اصلا اینها با آنها موافق نمی
بهرحال گذشت آنچه گذشت اکنون فرصت از دست ندهند و تدارک ما بدن خود نمایند و از
نه بندد و خوشنامد گویان برای آسایش خویش راضی نشوند در ساعت فرزند سعادتمند را
اردوی منصور نمایند و جمعیکه از ناسک برخاسته آمده اند باز بهمان حد و در دانه سازند تا زود
فیروزی اثر ملحق شوند الله تعالی از ناشکیبائی و ناشائستگی نگاهدارد به یکی از خوانین

عبدالله خان اوزبک سپه سالار ملک توران

حقیقت اخلاص
و جوهر فطرت آن نقاوه دودمان سعادت خاطر نشان اولیای دولت است و همو
ذکر جمیل ایشان در محفل مقدس شاهنشاهی میرود و زهی دولتمند بخت بلند که بقلاوزی سعادت
خود را منظور چنین خدیو صورت و معنی گرداند هر آئینه از برکات نتایج این پیوند حقیقت طراز
دینی و مقاصد دنیوی دلخواه صورت خواهد گرفت پیوسته حقائق احوال نوشته خود را بارسال
و آئین کاردانان عقیدت گزین است که همانطور که پاسبان مبانی یکجهتی خود میباشند در تحقیق
همرکاب و همم منتهای خود میکوشند ظاهر است که آن سعادت مآب در هر دو کار مخواهند بود چون
نیک اندیش حکمت پژوه حکیم همام سفر ملک تقدس گزید همایون اشارات گیهان خدیو جهان
که این فدوی راه حق مراسلات مفتوح سازد باید که هر آرزو مکنون حقیقت بوده باشد
آن خوشوقت گرداند العاقبة بالخیر به میر قوام الدین شقدار

حیادت و سعادت
عقیدت و حقیقت انتساب میر قوام الدین مرتضی نشر الف توجهات اختصاص مانقبه بداند
از عرایض و آثار رشد کاردانی و اخلاص و سرراهی و دلسوزی و کفایت ظاهر میشود خاطر
نکته دریاب روز بروز در دریافت خوبی ذات او دلیل استوار بدست می افتد امید وار درگاه الهی
که آنچنان در دل ما جا دارد همانطور بل زیاده از آن عالمیان ظهور یابد ای عزیز فطرت بلند
بامور دنیوی که از خواب اعتبار است و از سایه بقرار ترس خجلت زده میباشند و بعاقبت شرمنده میباشند

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

وچه چاره سازد که اول خود آمده پیش بزرگی آری گفته ام نامرد نیستم که خلاف آن کرده ام تجرد که
قبله همت من نیست پیش گیرم و ثانیا پرورده احسان صاحب بی خودم کافر نعمت نیستم که
امیر منظور داشته گوشه عزلت که پیش نهاد ضمیر دوربین منست اختیار کنم هرگاه قضیه چنین باشد
و میخواسته باشم که نان سپاه گری خورم و کار سپاهگری که فرمانروائی مان از دو بینی در من بخیج
نشین کمان بر دوست بتقدیم رسانیده حق نعمت رسیدگی بجای آرم تا از مرهٔ بنگ جنان حقیقی باشم
تراکه از خانواده حقیقی و خدمت مردان کرده و بهمت از سوداگری گذشته بغرت اخلاص رسیده محروم
در دل خود ساخته نوشتیم تا در مهمات سرگرمی و سعی که نمائی داخل عبادت تو باشد نخستین کار آنست
که در افزونی و معموری آن محال صالح بسیار اراضی و رفاهیت رعایا حضور صاحب رعایای زیر دلگر
اجتهاد بندی و ثانیا آنچنان کوشش نمائی که وصل تحصیل تو زیاده از سائر عمال باشد و ثالثا
ملاحظه نرخ و کرایه موده از جنس عالی یا سافل در هرچه فایده دانی در فرستادن آن تامل نمائی
چون دل را از منافع رسیده روزگار که تحفه بنبکش و ثبوت باشد الحمد لله والمنه گذارنده ایم
و خوب گذرانده ام اگر در سرانجام مهمات اهتمام رود کار بکه خواهم بعنایت الهی بنهم و در حرم
درگاه صاحب گشته کامیاب صورت کردم چنانچه بتوفیق ازدی کامروای معنی گشته
ام نفس مراد جلوه ظهور بدهد بزدمه حقیقت اولازم ست که چنان سامان کند که مزیدی بران
متصور نتوان کرد و آنچه در هر باب بخاطر رسد اعلام بخشد که ترا اهل دانسته نوشته ام زیاده بوسند

تمام شد دفتر دوم ابوالفضل بتاریخ

دهم ذی قعده سنه ۱۲۷۱

هجری

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بسم الله الرحمن الرحيم

آغاز دفتر سوم انشاء ابو الفضل مشتمل بر خطب و خواتم و انتخاب کتب و بیاضهای و نثرهای دیگر *

خطبه تفسیر بعضی از آیات سورهٔ فتح

یا فاتح ابواب علوم و حکم * یا رافع اعلام ایاد و نعم * عرفنا من فضلک ما لا یعرف * علمنا من علمک ما لا نعلم * محمد یا من ارسل الی الخلق رسولا امینا * و بشر بخطاب انا فتحنا لک فتحا مبینا * للروح حیاله جلیس الخلوات * للعین جماله انیس الجلوات * اهداه الله من صلات الصلوات * اضعاف اضعاف رمال الفلوات * صلی الله علیه و آله و اصحابه و تابعیه و احبابه و سلم و بعد فهذه تحفه فتحیه و هدیه قبلیه تبرز الدعاء من اجهر الفقیر الملتجی بلطف الله تعالی و تبارک ابو الفضل بن الشیخ مبارک فتح الله علیه ابواب فضله و افضاله و بین له آیات و جماله و جلاله لاجل حضرة سلطان السلاطین کهف العالمین ظل الله فی الارض امام المستظلین یوم العرض ملک الشرق و الغرب ضیغم غابة الحرب الموهوب عند الله المشید بحب الله سیفه مفتاح للقلاع و ذکره مصباح للبقاع من صافی مصاف خلافه سال به لوای و حازه الفساد من طاعلی مصاد بقیاده طالب العیش و طال له النقاش شعر مثمر القصر الفتح فی ساحة العلی * و غارس نخل النصر فی روض المکارم * مخرج راح الروح فی طبع نطفه * و فی فهره انار رسم الاراقم * خلیفة فاح من مساجب ذیل یمنه ارج النبوة و ساح من مساکب انامله فلج المطابقة المصطفویة منه شاع نور الهدایة و الارشاد و دعوت الحیوة و هو لکل قوم مرسلت طیبات الفیض من حامل نحائله و تسلسلت جوابات الجود من مناهل مخایله لقد تنسم ریح العدل و الاحسان فی

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

مهب شمال مكارمه وتبسم روضة العلم والفضل من مصيب زلال مراحمه حافظ حدود الله بحد لا اسم
للمحارم في ايامه لاحد للاحدان بتعدي من نفاذ احكامه نهي المنكر امر معروف من يديه صدر المعروف فعل
مجهول لا يسند اليه احاسن الالقاب طائفة لكعبة جماله وايامن الاوصاف عاكفة في مطاف كماله
فانظر كيف استراض رياض الشريفة بهلال اقباله غضب بولهام لم استفاض حياض الطريقة جاي طرف
من سيحان نواله بعد خمولها وانظر الى علو شانه ولاحظ سمو قدره ومكانه فان اقبال العالم من ادنى
غلامه واما جد الملوك من اسفل اقدام اركانه لا يتنفس احد في التساوي والتوازي والفتح عاشق له
المعارك والمغاري ابو الفتح جلال الدين محمد اكبر شاه الغازي لا زال اعلام دولته مرفوعة من السوك
الى السماك وجباه الملوك معبرة في تراب بابه الملاك ولما كان دعاء مزيد دولته متوطنا في لساني وتوجه
حصول فتحه ونصره متمكنا في جناني لاجل اني مباين زمانه الايمن شرفت بتحصيل جلائل العلوم في اول
الصغر الملهي عن حوز نفس الفهوم ولان في فتحه حصول المطالب وفي نصره الوصول بالمآرب فاذا
حصل له فتح جديد على ممالك المشرق بافناء الفرق الطاغية الباغية بالتقبيل والفرق الشرح صدر
اقصى بابه انشراح المشرحين وتزايد روحي وسروري حينا بعد حين فاثرت لتهنيته بهذا الفتح ان افسر الوقف
الاول من سورة الفتح لما فيه من اجتماع خمسة اشياء وهو الفتح المبين وغفران الذنوب المتقدمة المتأخرة
واتمام النعمة والهداية الى الصراط المستقيم والنصر العزيز وهذه الخمسة كالاركان الخمس لهذا السلطان
الذي المقدمة والقلب الميمنة والميسرة والساقة ومقدمة الجيش انا فتحنا لك فتحا مبينا وساقه وينصرك الله
نصرا عزيزا لان الفتح والنصر اوله واخره وسابقه ولاحقه وقلبه ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر لانه
وقع بعد المقدمة لما فيه من ذكر اسم الذات الملك القيوم كما ان قلب الجيش مقر الملك ومنه تتم
نعمته عليك ويهديك صراطا مستقيما وتخصيص اتمام النعمة بالميمنة لتخصيصه بزيادة الشرافة وشرعت
في تفسيره وتأويله واوردت ما لا بد منه في تحقيقه وتفصيله واودعته فوائد شريفة سمحت بها اذهان المدققين
وفرائد لطيفة جلبت بها زبر المحققين ورواند نكت افضيت على فكري الفاتر واوائد فقر صنعت
من عين ذهني القاصر والمرجو ان تقبل هذه التحفة الفخمة وفاتح الفتوح الالهية وان تجلت صورة
مرادي في مرآة اقتصاله وتجلت غاية مقصودي بكمال اقباله نعم تنفيت ان جه مرادي وبري
منجمل نواله وصور مقاصدي بشاهدي جمال مواهبه مثاله فطوبى لسعي بشرى لجهدي فتجلت قوله

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

وما لا بد من قبولی وعار بقاء و بقوة هذا القنوت اشتغل بدوام الدرس وذکر الحق الذی لا یموت خاتمه
حقیقة الحمد بحقیقة علی تیسیر اختتام هذا التفسیر وتوفیقه وعونه علی الفراغ من تتمیمه وتنسیق اسویده وتحقیقه
مثل الذی هذانا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله ان صدق من علینا باتمام بارجونا وانجاح ملتمس خاطرنا
شعر الفت رسالة خلت عن الشطح است مقرنسار خیع السطح هذا تاریخ تمامه هذا بالاحصار من السر
بنیات الفتح اللهم اجعل لنا محوا فی الاشراق بنار ظهور نور ذاته کالذرة فی ورق البوح وتجلیاته بحرمة کمال
النبی وجمال حاله وآله واصحابه قطعه فارسی فی التاریخ منت خدایرا که گهرهای ثنا هوار ز کلک
میکند پانجم برابری الماس کلک سفته و در سلک انتظام آورده آنچنانچه خوش آید بجوهری
قدر در جوهر است که هر جوهری ازان سازند گوشواره خورشید خاوری بهر نثار شاه که گوهر شناس غیر
چون او دری ندیده پاکیزه گوهری سلطان عهد اکبر غازی که بر سپهر خورشید کسب ده از و در بر
زر بخش خسروی که ز افراط جود اوست خورشید عاجز از عمل کیمیاگری در عهد او ز بسکه هنر را رواج شد
عیبست هر چه هست بغیر از هنروری از یمن عهد باد شد و جهد اوستاد طبعم نمود یاری توفیق باوری
ده سال و پنج پیش پدر کافرین برد تحصیل کرده ام ز علوم مقرری دو چراغ خورده شب آورد
بر ور معدوم ارنماند دماغ مراثری شاما منم که بعد هزار آرزوی دل بختم نمود سوی جناب تو رهبری
دارم خیال آنکه دماغ امید من از عطر التفات تو یابد معطری هست مرا بگیر که دستم ز کار رفت در بحر
زنسبکه نمودم شناوری آن چشم دارم از نظر بنده پرورت کز فیض التفات برین تحفه بنگری تفسیر دلکش
ست موشح بنام شاه و تاریخ نام او شده تفسیر اکبری اختتام شرح آداب
المریدین شیخ شرف الدین منیری ابو الفضل بن مبارک که از نارسائی
اوراق مداوای بیماری خود میجوید و چون خر در آبله پای از تکاپوی خویش و گفت و گوی خود بار
مانده رجع القهقری نموده دست بدامن هر خاری میزند و سنگ نایافت را رفتار کود گفتار
عاجز چه و خواهش کدام باری از کوتهی حوصله از زندهای مرده دل زمانه میسر آمده جویای همنشینی مردان
زنده روان است و از ابتلا حیات حسی در جوش بوده بعضی مسترفات زمانه را صرف سخنان طائفه
که صحبت ایشان لهوی دلست و نیکذاتی از حرف و صوت گذشته و بعمل شایسته پیوستن بنقش بعضی
و مظنون طائفه ایست مینماید و دل هرزه گرد را بهیچ خوش میسازد و از بلاغت و فصاحت که پیش از خاتمه

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

مستند نتواند بود تنگ آمده سیر شد حتی که شیخ شرف الدین منیری بر آداب المریدین شیخ عبد القادر
سهروردی بزبان بی تکلفی بلغت پارسی آورده است مینمود آنچه بمقتضای وقت که بحسب تقدیر
نسبت فرزندی دارد خوش می آمد می نوشت تا آنکه بتاریخ سلخ ربیع الاول سنه نهصد و نود و
نه در لاهور فراغ حاصل شد و نقش اماره دیوانه از زنجیر گسست الهی شیشه زنجیر دریافت خود گردان
باخردی کرامت کن که از بدیهیات اول نه ایستد و بر شوانح کونیه اگر خرسند نشود صابر بوده اعتراض
بر تقدیر نکند استغفر الله آنچه خواهش ست باشد که از بار اراده باز آمده در گلزار رضای خاطر آسوده
دل گردد استغفر الله در آخر ملتقط طبقات صوفیه نوشته اند در خلال اختلال احوال که
خاطر فاتر را از نکونات ظلال نام دست داده بود خصوصا از صحبت اسنای ملن و اخوان روزگار
که طبیعت را اثر جاری تمام حارض گشته اگرچه بواسطه موانع ضروریه که ضرورت آن از هنگذر دنیا
همت و قلت فطرت بهم رسیده خود را در مضیق مجالسه برادران رسمی محبوس دارد اما بمدد
عنایت بیغایت حضرت واجب الوجود در عالم معنی ازین تنگنای پر آشوب گاه گاهی کالبرق
الخاطف نجات یافته مثل مرغی وحشی که از امتداد بودن در قفس بعد از استخلاص سر بسمه شده راه
مطلب فراموش کند و بهر طرف از سر اضطراب رود و بهر جانب شتابد اینکس نیز بیتابانه با نجا هستی هر فت در اشاره
این جست و سرگردانی خاطر را رغبت بصحبت گذشتهای که زنده دلی و فارغ خاطری اینها
متفق جمعی و مظنون طائفه بود شد تا آنکه گذر بمطالعه طبقات صوفیه که از تصانیف شیخ عبد الرحمن
سلمی که از کبار متقدمین ست افتاد و بمناسبت آن حالت و آن ذوق که بر هیچ کدام اعتبار ندارد
و آنچه خوش آمد در قلم آورد و ترصد از اخوان حال و مآل که برین مسوده نظر اندازند آنست
که این ملتقط را بآن حالت قیاس نموده اگر اعتراض نماید بالانصاف نزدیک خواهد بود بست
و ششم رمضان نهصد و نود و در فتح پور نوشته شد دیباچه کجکول
خرد از خاصیتهای این مجرد مقید آنست که تمنای آن دارد که در زبان
بینوائی و تنهائی که برعونت تجرد گرفتار باشد این کجکول ترشی در کاسه سر این بشار
مست انداز و تا بقدر بعالم اخاقت آمده راه رفتار خود را گم نکند و آنچه آن را سرمایه لاغری
این تجرد انگاشته از اسباب مزید فربهی نگرداند الهی دستان عجول حریص

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

را از دامن تدبیر خودش باز داشته او را در حیالهٔ تکفل خود چنانچه داشته بودی ظاهر گردان تا بشرف
دولت آرامیکه بی ارامی را دران مجال نباشد مشرف شود و از بند نعمت کشی وجود خلاص شده در بندگی
نباشد عبد الله را کجا شکر گذاری وجود ست و چگونه او را ترس عدم به پناه دعا بر او را از دعا عبد الله
و زد ائمه سیم امی ابو الفضل شرمی از خود مدارکه از عبد اللهی بعید العلمی آمدی و از انجا افتان و خیزان بعید
الطبعی اگرچه مدتی در کسوت ارباب علم بودی نزکانه همت تو کجا شد که جوشی نزند که از بند عدم
نجات یابی **شروع انتخاب شرح آداب المریدین** دل پریشان اندوه
اضطراب و نادانی بین و انش و قرین سوزش بوده گرد سراپای جهانیان میگشت و پای
شکسته و چشم نابینا در مسالک اطوار جهانیان سلوک نموده مشاهده خرسندیهای بی نوع خود
کرده ظن ارتقا بمدارج سعادت بخود میکرد و از فجاد عات نفس اماره و ذلول و غافل بوده از فرو
رفتگی خود در وحل جهل و خلاب شقاوت خبری نداشت تا آنکه رعونت تمنا یا طلب داد در
شرح اداب المریدین شیخ شرف الدین نیری روزی چند مقید ساخته خاطر فاتر را بران داشت
که انچه بمساعدت وقت پسند خاطر فضول افتد رقم پذیر قلم نامحرم شود بنا بر آن شطری از
اوقات نامضبوط مشوش را صرف آن نموده سخنان دلاویز خود را مسوده مینماید و از روی فعل
تمنا نابان مطمین خاطر بوده اولا شفای بیمار خود تمنا نماید و ای مفلسان تمنا طلب دار و انچه از
که میخایم و انچه مزخرفات ست که میگویم همان بهتر که مهر خموشی بر زبان مرزه گو بسته ازین مجال گوئی
باز آیم و بخموشی و مسار گردم **رباعی** اگر عاقلی حدیث تو کم کنمی + راه سر گفتگوی محکم کنمی + دانسته
چند فراهم کنمی + بر نفسه بگریمی و ماتم کنمی + الهی دیده بینائی یا شهپر عنقائی و دل بیحاصل را
به ترهاکاه رضا و تسلیم برده صلح کل عنایت فرمائی و از کشمکش کون و فساد نجات بخش استغفر الله
استغفر الله اگر داعی دعا بودمی از گرداب بیحیائی که زبان طلب در درگاه کرم تو مقتضی
حکمت بالغه آنچنانکه بایستی بظهور در آورده در از کرده بودم کی سر بر آوردمی بمنقبة ابو الفضل
بن مبارک عفی عنهما الله تعالی اگر خاطر اعجوبه من سعیرت ست که بعبارت در نگنجد بیندیم که
چسان از عهده او بر آیم **ابیات** نیست بیدای علمتش پیدا + نیست پیدا کناران پیدا + قدمی
چند سکل سر گشته + هر طرف رفته باز برگشته + چون قاعده تقدیر ازل بحیران همچندان در گل ماند در

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

اند در بمقتضای حکمت بالغه در افراد انسانی دنیا در آورده بمثابه در شاغل لا یعنی و بنوعی تهلک ساخته که
از لذت جرعت که موجب دیانت فطرت و پستی قابلیت کاهی ست داد از انهم باز داشت **باعی**
ای فسق و فجور کار هر روزه ما ای زخم کاسه و کوزه ما منحند در روزگار بیکرید عمر بر طاعت
بار در روزه ما صاحبا دیانا لا لسیال عما یفعل شانا نمیدانم که چه کرده ام که مستوجب شده ام که
از عبد اللهی بعبد الطبیعی آوردی اگرچه وثوق بر جلال الهی تو در درجه اعلی است که این حالت را نپسندی
باز استان کرمی تو در یوزه مینمایم که از عبد اللهی بعبد الدراهمی والدنیاری چند گاه است که با طبیعت
من در نبرد است و در کشمکش انانی ما افتاده ام نه قوت گزیر و نه قدرت پرهیز **باعی** صبری که از عشق
پرهیزم من بجستی که با دوست در آویزم من دستی که با قضا در آویزم من پائی که از مبارز
بگریزم من سبحان الله خرجت حالتی و شکرف مقامی پیش آمد که باطن با مر هائل گرفتار و ظاهر با شرار روزگار
چنانکه مرادنگی که پای ازین و حل بیرون کنم و نه قوتی که سر انجام ظاهر نمایم قیاس باید کرد که با مور
ضرر این لباس تلبیس چه قدر توان پرداخت و بمقتضای رابطه قدیم طائفه از خلان وفا موجب
السوری که لازم طبیعت دوستان این شاء میباشد در انجاح مقاصد و مطالب ساعی بلیغ نمودند اما
ندانست و حسن طویت این طائفه چون نزدیک بتعین عرفی بود جهالت ایشان از حالت سر این
نموده قرب یقین نفس الامری نبردی منع داشت و نه رای قبول تا آنکه غره رمضان سال الهضد
و نود و یک قرار بر این نهج داد که از کلیات امور واقف شده خود یکدفعه بآن پردازد
اللهم خلصنا عن الهواجس النفسانیة والوساوس الشیطانیة وشرفنا بمقام الوصول واوصلنا بعالم
القبول **الله اکبر** بر خورد از استانه معرفت رجای کشاده پیشانی تواند بود که بر
زاری نشاط عمگساری کونین پیش نهاد همتا و باشد یا خونی گره برابرو که در سر همه جهانیان
عصبیه باشد او باشادمانی اشنا رو نباشد و بزرگ این درگاه که پیشوای نشاتین از سیاه
الاست آن پایه دریافتی تولد بود که از خوف و رجاء قبض و بسط فراتر گشته غم و شادی را بر امون خاطر
تعدل ارادت نباشد میخواستم که فراتر ازین مقامی چند رسیده خود چون کویم دریافته خود را فرو
گذاشته هر سلک نمایم لیکن چه کنم که دانش جهانسان فطرت سوز من رخصت نمیدهد بخاطر
رسید که این تیر رو اول مصاحبان بزم عشرت جهان آفرین را سایه ایست

Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

عنبند پایه و آن کوهکن دوم ملازمان بارگاه سلطنت را پرورش ساز و روان و درین سوی محرمان خلوت
شهود را نمونه ایست پسندیده الله اکبر حسد که حاسد مرا بیش از هر کس در اندوه دائمی محبوس دارد
شتری او را در گریبان او دار و ای نفس بشری من زنهار که در نهاد خود منافقانه انتقامی پرورش
ندارد ای معامله نافهم تو که روشنی از دریچه قدس راتبه ساخته اند چرا اندیشه ظلمتان سنگ
اگر به نیکی تو وارسیده و دشمنی تو کمر اهتمام می بندند همانا که بیمار حسد اند از مریض کار صحیح چه طمع دارد
و اگر بدانکاشته با تو راه مخالفت پیش دارند در مبلغ علم خود راه عبادت سلوک میکنند تو چرا بهوا
سنگ تفرقه می اندازی والحق این بیماری تیزی زیاده ازین چه میخواهی ای نفس من از کم
یا ابلهی خود در تو که از گروه بدنهادان خداع و مکر منشی از گفتار و کردار تو گمان خوبی برده ام
سنگ حرف تیز نم و اگر به بدی را بدانکاشتن و با او نبرد و محاربت باختن اگر از خدا اندیشی دوست
معامله دانی چه دور باشد ای کاش دشمن دین نمیدی که من از وجه رنگ آسوده ام تا هر آنچه
ملازمت نامردانه خود بار آمده ظاهر او و باطن بمرنگ نشسته بر احت افتاد می و کاشکی خبر اندیشی
حق و دشمن دوستی با حق اساسی مرا که راه بند هست ندارد و دوست طفل مشرب حقیقت تفهیم
تا بقدر از دوستی من رنج زده نشدی کی باشد که از حیض گفت این زن تجنبه نفس من
تفهیمان او را نفس ناطقه و کردهی از تیز روان عرصه دانش نفس اماره نامند طهارت یافته
خموشی گرا بد استغفر الله الهی این عبد الخواهش را عبد الله ساز هفدهم شهر ربیع الاول سنه
و نود و نه در دار السلطنت لاهور نگارش یافت الله اکبر الهی من و پسندار جهانیان
جهان دشمنی که دشمنی دشمن عالمیان باشد چه عطیه ایست عظمی و موهبتی ست کبری که همین
این را از اسباب دوستی اقرای گروه بنی نوع خود گردانیده ام شعر
لطفت بجد ای عجب من عاشق این هر دو ضد اگرچه شکر اینکه مرا وسعت اما در رضا آورده
شادی و غم نجات داده بزبان نبات پای بعمر دراز آوا کنی اما بس بار گران بر خاطر مرا دران
که بنی نوع من اند نهاده با مرا زود در کثرت آباد وجود بخلوتخانه عدم رهبری فرمای بار گرانی این
گرانان کوی تشیب ناتوانی را چاره نمای مرا که از اسیری این قحبه رعنای و بنا بار خرید بدی برای
در طویله این علف خواران زر بنده می داری من که کنده اخلاص پای دارم و زنجیر گران مرت

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

در گردن ترازوی خرید و فروخت معاملهٔ درست چاره خود آن دیده ام که سرمایهٔ هستی خود را که
جهان گوهر گران بهاست یعنی جان که راس المال کم معرفت طبیعان باشد و مال که خلاصهٔ جواهر
سود آلران بست همت تواند بود و ناموس که در میان خواجهٔ دنیا و کناس عالم و محبهٔ روزگار مشترک
ست و بهترین اسباب بزرگی بزرگان پندار پرست ست و دین که عصای کوران کوی راستی و درستی ست
کارسازی صاحب بادشاه دنیا و دارا و نعمت خود شمار کرده به پیشانی گشاده مسرت پیرای آنچنان کردم الهی از
خوصله و خردی که داده در خور آن و باندازهٔ او کار از من مطلبی از میان تهی که دارم چنین پایمال
خواهم ای هستی بخش من مرا از این اندیشه نگیری ۵ بچار سوی مرادی فتاده ام که هنوز بچاه یوسف
من که اندر بن بازار بست و ششم شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود و نه در ماهور قلمی شد الله اکبر
چندانش نیکوکار آن تواند بود که رحمت عامهٔ ایزدی مخصوص طائفهٔ بدانسته خود را از آلایش خواهش
پاک داشته بر مسند تسلیم نشسته تفویض کل نماید و از آن فرد تر آن دولتمندی بود که بزم دوستی
با دوست و دشمن و خویش و بیگانه آراید و ازین کمتر آن بخت بلندی بود که اگر نه بر بست سرای
محبت نتواند رسید باری بقلاوزی بخت خداداد بر بساط عزت رضا رسیده بخاطری
گشاده پیشانی خوشنودی خدا رضامندی خود داند و ازین پست تر آن نیکذاتی تواند بود که اگر
چه رحمت شاملهٔ الهی را مخصوص گروهی ساخته است لیکن از رد و طعن مخالف آرمیده صلح کلی در میان
دارد و از آن کمتر السعادة بمنه بساده لوح تواند بود که هر چند بدولت سرای محبت کل و نیرست
سرای رضای کل و دار الامن صلح کل مرسیده است اما روشنی که از راه عقل ناقص یا تقلید کامل
آورده اند بعد اخلاق ریا نیک و بد آن روش را مردانه امتثال و اجتناب مینماید و مراتب این جماعت
گرامی چون مدارج آن ظلوم جهول که منزل او فروتر از نهاست از پایهٔ احصا بیرون و از حیطهٔ
بیان افزون ست الله اکبر ابو الدنیا آن پست فطرتی ست که عجوزهٔ بدروی و بنا را عروس سیاه
شناسد لیکن از آنجا که مشام جان و از دولتخانهٔ همت بسیم رسیده است چنانچه در اقبال این نامرد فرست
از جای اطمینان و مقام آرام رفته کامیاب جنبش سندی و شادمانی نمیگردد و در ادبار این بیوفا
دوستانش دشمن نواز پایمال اندوه و لکد کوب غم نشیند و ابن الدنیا آن بی پایه دانشی ست کور باطن که
در آمد شد این سرای فرقت بحقیقت نادان آورده اما افسن خسران دیده بنادی و ماتم ست نه در حصول لذت

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

این شراب فنا انتما شکم حوصله او سیر و نفس آرزوی او در تشمین آرام و زنده در الغرام این بیت نامعدود
اتم روزگار او بر دو پای غم اهش ولنگ و عبد الدنیا آن بی سعادتیست که باز فراهم ترکهای بیانی
حصول مقاصد میان تهی این نشار صورت که گذاشته جز دیر دوران و مرد در شخصیر انس
از شاهراه راستی و درستی انحراف می ورزد اما در دفع مکاره ایجهان مزور از جاده طریق منحرف شده
دست بدامن مکر و حیله زده نجات خود را میجوید امتعة الدنیا ان بی دولتیست که با فنون بدیع دیو
کرداری که سمت ذکر یافته یکبارگی از راه راست دست کرداری بکسیو شده در جلب ملایم
دفع مضار در مراتب سوری مدارج ماتمی گریوه مهلک کربت قطع موده کمر بسته مکر و خدیعت
در مهر و ماه سنه سی و شش از دل زبان قلم آمده **فائده** مستبصران هوش افزا پوشیده
نماند که مقصد عالی و مطلب اسنی دریافت ذات و صفات ایزدی ست جل جلاله
و جویندگان این گوهر بیهاد دو گروه اند گروهی بکشف و شهود دست همت بدامن مقصود
زده اند و طائفه بوسیله جمیله دلیل و برهان بر بسته علیای این مقصد ارجمند بر آمده کامیاب دارالی
گشته فرقه اولی اگر بوجود بنی گردیده اند آن جماعت را صوفیه گویند و اگر نه حکمای اشراقیه خوانند
و طبقه اخری اگر به بنی اعتقاد دارند متکلمین نامند و الا حکمای مشائین دانند این خلاصه تحقیق ست
که سید جرجانی در حاشیه مطالع از تحقیق قدما نقل میفرماید الهی آنچه تست بدان هدایت فرمای
نتیجه ابو الفضل بن مبارک عفی عنها **الله اکبر** مهتدی نه شده راه هدایت شناختن
دیده و ربرا بکوری فروختن ست با ارسیدگی خویشتن را به بی انصافی دست و گریبان داشتن
دانسته خود کشتن هرزه کاری و یافته خود را بیان کردن بیخبری بخموشی حرف سرگشتن دکاندار
ای جویای راه معامله با مستعد خطاب چه احتیاج که مقدمات معنوی که مخدرات قدسی اند در میان آرد
و بانی استعداد خود چرا ازین مقام حرفی زند و نامحرم در خلوتسرای سلطانی راه دهد آگاه دل باش اگر شناسای
معرفت و شناسای حقیقت گشته یعنی قطره از دریا و ذره از ریگ بیابان بدست افتاده منصب دربانی
یافته کمر بسته سبانی باش و اگر نه با از اندازه بیرون سنه و بیهود مخروش که مبادا نوحه دل آزار
تو با آستان خاقانی رسد نوزدهم صفر سنه هزار مرقوم شد **الله اکبر**
ابو الفضل با وجود بینائی چرا از قسم الهی نام خود می نهی با چندین دانائی برا چه نشان الهی بر خود

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

می‌پسندی دیده و دریافت اخوان از منه سابقه که بحسب ظن و در بیان خرد پنهان از ایام فاصله است
دانستی که مبلغ محصولات تجارت محل و کلیات و دمنه اطلاع نمایند تا علاوه آن روزگار ما چه امید داشته شود
زود خود را در نگاه بوی هر چه تمامتر اگر توانی از خطاب سبب بر آن نعادت از منه و بنائی بنده و آنرا که
بر تو خواندم بر کیفیت بیان کرده با تو میگویم برای تست که خو کرده عادتی و الا فراج بوز کار ناپایدار
عنوان پیدایش تا حال که نه آغازش معلوم و نه انجامش بیداد نیکی و بدی و نشیب و فراز یکسانست
جف باشد که برای آلایش بی ثبات که خبر نمایش در چشم احوالی ندارد و خلاصه نسخه کافی را در انتظام
اسباب لایعنی صرف نمائی و از حرف بلند و دریافت ارجمند که کاهی نفس و فنون بان بابت
میدهد فریب تخوری که راه بس دراز و باریک و خطرناکست چه رهبران پی گم کرده راه اول
قدم فرو نهند فهمیدنیها اگر بکردار درست پاکی از دیش شوائب آلاسته نگردد بدانکه حیرانی عظیم
دلهند مولانا روم میفرماید ؎ هر که را در محفل نقصان او فتاد کار او فی الجمله اسان او فتاد
چه با خود نکال معنوی و وبال ظاهری ندارد سبحان الله تا نگاه کردن صدا عراض خدا میکنم
ذره امکان را در درگاه وجوب جنب بفامندی و خرسندی هر چه کند نشان بدد هستی ست چه
تا شناست که خود مسابقت و معانیم هم بیار و هم طبیب سبهلی کجا از معده خاطر را از اخلاط
فاسده و اشتهای رسمی پاک ساخته بجلای صفیر مشرف سازد و از حسن صورت و سیرت که دام
نابالغان راه طلب است نجات بخشیده فنای کلی و انفصال حقیقی بخشد نهصد و دو و شش بلده لاهور نگاشته

الله اکبر ملتقطات شرح اداب المریدین

روزی از روزها که خاطر مشوش بمسوده ملتقطات شرح اداب المریدین مشغول بود دل هر زه گرد و در اپای
بند سخنان ابطانفه ساخته بمقتضای مالیخولیائی که داشت سودای خام می پخت برادر
ذهنی و داور تعیینی حکیم ابو الفتح که درین سرای وحشت آباد بی آدمی معنی آدمیت و بوی مردمی
از ان گرامی نهاد خانواده قوله نفس ناطقه بمشام این مسکین میرسد و قوت جان و قوت عقل می
نیز بای با بسائر مناسبات بار سید میخواست که عبرة و خبرة اینامه اهتمام تسوید نماید لیکن چون
تشوید کی حال رباعی را مناسبتی تمام بود بر آن اختصار نمود ؎ اسرار حقیقت نشود حل
بالجمل نی نیز بدیدن باطن حشمت و مال تا خون نکنی دیده و دل پنجه سال ✤ هرگز نه هند

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

است از قال بحال هر چند خاطر بجو صورت شرح کرد و یکی مژده امیدی و نوید وصولی
الحمد لله علی ذلک الله اکبر ابو الفضل بن مبارک را که نه خورسند از هستی موهوم و نه ملول
اعتبار است بالنجو لیاسی ذاتی با شورش بهاری بازیبا بانه بگلگشت سخن گزینی آورده گاه
غذای خویش قدسیات کلام را بنویسد و گاه بخیال مهمانی برادران فطرت زلّه بردارست و گاه
دفع شبهه متعاصیان طبیعت که اخوان معاشرت اند و رستو بدو اوراق کوشش دارد الهی چشمی و شرّ
زده و بال است نا از دست اباد گفتگوی بر تر سنگلاخ خموشی رسیده نظارگی باشد الله
هوش در مفتح سال چهلم الهی این دو کلمه نوشته شد الله اکبر ای نفس معرید اگر آهنگ انصاف
در سرت هست با خود بقدر دریافت خود زنده و معامله بر دوزی و با برادران عینی که فرزند
اند باندازه عمل خود خلعت سود و زیان سرانجام ده ای اگر از فرعونی که در نهاد تو مخمر
ازین گفتار مرا منفهمی چاره بیماری خود را از دوای بیماری دیگران چه میخواهی هم حرص خود
علاج مرضهای جهان چرا میسازی الله اکبر حق گوی من که دوست از دشمن نداند و
از بیگانه خشنا سد از رضامندی دشمنان و ناخوشنودی دوستان کی شاد و غمگین خواهد
من که در ناحق طلبی از من ناپرخوردارست در عاشقی چگونه کامروای طمع داشته باشم انتخاب

منتخب مکتوبات شیخ شرف الدین منیری

از مکتوبات چندی ان
نشان یافته آب که جستنش تشنه گرداند و نوشیدنش تشنه تر شرف الدین منیری
چندانکه بر خاطر بوالهوس و نفس مخادع خوش می آید بیست نوشته ایام تجرد بر مبدا ردای نفس
در بیطوبت سداوی و شادی داری همی در کار خود کن مردانه قدمی بردار که اگر بمقصود
صاحب همانه در راه رفته باشی مرد او ماه الهی سنه سی سه در دار الخلافت لاهور نوشته شد
اکبر مدار آنست که در ضمن خوش روئی و کشاده پیشانی حق فوت نشود و مداهنه آنست که در
معاطفت حقی در پرده کتمان ماند یا بطلانی در منصه ظهور جلوه کند شکر آنکه در کلبات برادر
نرفته ام در کیل آسمان نگنجد و اندوه آن که در بعضی جزویات با یکی مداهنه رفته در کالبد زمین
نباید الله اکبر ابو الفضل که با دشمنان همواره خیر اندیش بوده آهنگ دوستی دارد باد
چرا زیست آدمیانه نکند لذت ابمغنی عذر خواه طعن بدگوهران ست الله اکبر ابو الفضل

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

گاه پوی امت و جستجوی فطرت بر آستانه صلح کل قامت دارد و امر بس و دستان تنگ حوصله کوته
نظر که مدار را از مواسات نشناسد و جنگ از صلح جدا نتواند کرد از ایزد خود مسالت بنماید الله تعالی
از اندیشه معصیت کیزت و کمیدت برادران کنجشک حوصله مرا مگیر او و مرا از اعتراض بر حرف دوستان
که چرا دوست با دشمنان دوست نماست با همانا که دوستی او با ما نیز از همین قبیل ست یکسو کنا و
الله اکبر صبر از نادان سر آید و شکر از دانا صبر که با داغ پیشانی و دردناکی و رضامندی ایزدی
ممدوح گردی از پیشوایان از کارخانه انتظام ست از کوتهی حوصله در پایان خطاست الله اکبر
الهی دانش گوارا که بر بیدانشان تفوق نجوید کرامت فرمائی والا در گنج خمول بیدانشی آخر سند دار
از بی انصافی گویم یا از کوری دانم که خواهش محال نایم و چشم اجابت از واجب متعال داشته
باشم الله اکبر مراتب مهربانی و مدارج عطوفت خدیو جهان از اندازه گفت بیرون ست و
انگاه از امثال ما کوته نظران گرفتار مضیق بشری بهر حال امتثالاً بفرمان قهرمان خرد که ما لا
یدرک کله لا یترک کله است کلمه چند نگاشته قلم ضراعت میشود میفرمودند که بیچاره آدمی با وجود
فروغ خرد در ظلمت طبیعت در افتاده راه نجات خود نمیجوید و با وجود چنین نعمت که برای او سرانجام
داده اند قصد جانداران نموده سینه خود را که محرم اسرار ایزدیست گورستان حیوانات بسازد و از
برای پر ساختن شکمی چندین جاندار را ایلا خانه عدم میفرستد میفرمودند که کاشکی جسم عنصری من
بمثابه کلان بودی که این نامعامله فهمان گوشت خوار از گوشت اینکس سیر گشته بجاندار دیگر مزاحم
فراخی حوصله عطوفت را شرح دهم یا بلندی و ارجمندی دریافت والا بیان کنم اگر نوکر نمیبودمی
و ممدوح بادشاه نمیشدمی حرفی چند از قهمیدگی خود می گفتمی هر آئینه از طعن گوته نظران گوی نشیب نادانی
ایمن بودمی استغفر الله من که دست در تکون زده لم و از رد و قبول بزرگان جهان یکسو گشته
سر بلندش هم از اعتراض کوران بی عصا چه اندیشه مند باشم بیزدهم محرم سنه هزار و قرب آب بنجاب
حضرت بشکار آمده بودند مرقوم شد الله اکبر تجرد منش و حدتی را عشق کنجخانه نشاط صحت
عقل و کثرتی تعلق را دوستی خلوت بیماری نفس در پنجشنبه بیزدهم شعبان سنه هزار و یک
اغاز بیاض ابو الفضل بن مبارک را که بهمت خداشناسان فراخ حوصله از تنگنای
جنگ کل بصلح کل آمده در ازدحام حمام خلوت گزین بود سفر اقلیم محبت کل

Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

پیش آمد امید که دران ملک مقدس او را توفیق اساس خانه شود تا مستعد سفر جانبی بلطای رضای
کل گردد و آنجا نیز نشین بکشش دست افتد تا شایسته صحبت مسافران آسمان و راه تفویض کل گردد
و دران دار الخلافه چون رسید توطن کرده تا بوقت مسعود شناور محیط محو مطلق گشته بزیست سال
عمر ابد یابد **الله اکبر** فیض مرنج و مرنجان ناصح خموش کو با بیشتر مومن نمای عوت آشنای
دوست رو و دوست صداقت نشان شناسای هر شرل زبانان هر دیار سیاحی هر معامله رجال
هر زبان تا جهای بحر محیط کشتی ملاح او در حلیه بهترین سفر تار و پود این لباس بدست افتاد تعمی
منزه از نقوش رسمی را پیش گرفت تا قدسیان حقیقت و مقدسان معرفت که معین بمعامله باشند و
و شایسته آن آسامی گشته بدلی الطبع مرادیه فاضله باشند و شورش باطنی را چاره کرده و حشت ایزاد
واپس نبرد افسوس که شیشه جانی از تو بدر نمیرود و دلدیشه واپس رفتن سود انگیز **نظم** بخته کرد
از تغیر دور شو همچو برهان محقق نور شو کار پنهان کن تو از چشمان خود تا بود کارت سلیم از چشم بد
پیش شاهان کر خطر باشد بجان لیک نشکیبند عالی همتان بنده سوا بیرون کن ز گوش
تا بگوشت آید از گردون خروش و سرگردانی جهانیان و تنهائی تو ترا در گرد حجت بنداز
ه شکسته نیست این سر بلند چند روزی جهد کن باقی بخند قبله جانرا چو پنهان کرده
هر کسی رو جانبی آورده اند آنکه بیند او مسبب را عیان کی بیند دل بر سببهای جهان این سببها
بر نظرها پرده هاست که نه هر دیده را ضعفش راست دیده باید سبب سوراخ کن
تا سببها را کند از بیخ و بن تا مسبب بیند اندر لامکان هر زه داند جهد و اکساب و دکان
خرم آن باشد که نفریبد ترا چرب نوش و دامهای این سرا کام زانسان نه که نابینا بیند
تا که او از چاه و از کوه و رهای دریغ که هنوز این سرگران کوی طلب چاره خود را گفت که دانسته
خوشی بمنگر ایدر **ه** کار آمد حصه مردان مرده حصه ما گفت اندر نیست درد دفتر صوفی کتاب و حرف نیست
جز دل سفید همچون برف نیست زاد عالم چیست آثار قلم راز صوفی چیست انوار قدم
از هزاران اندکی زین صوفی اند دیگران از دولت او سبز بند رچنین عشقی بجو کز زنده
ورنه وقت مختلف را بنده **حظ** تازه جنونی خاطر پریشان را بر فراهم
آورد این بنده داشت و من عبد الخواهش را در دولت سرای عبد الکبیر سنگسار خمله

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

کردانیدند اما این قدر است یاد شخن نیست ابوالفضل را که بسر نوشت آسمانی مورد اصدا دست
چکویم اگر از پستیهای او نویسم قهر کوکم فطرتی و پست همتی او و اندیشه دور بینان بارکاه دانش بکذرد
اگر عالی فطرتی و بلند پروازی و دور بینی و تیز روی او شرحی نویسم در معده فاسدان زمانیان کجا
کنجد بهر حال بوالعجب کسی است که اکر حذف را بمروارید فرو شد نکند و اکر مروارید را بخزف هفاده بیند
الحمد که بعنایت ایزدی تو انکر خاطر است که کیسا کر آن روزکار مفلس بویزه کر و آنند از دوستان بر خاطر
او بدی دنه بر دشمنان از و کرندی شمنان از و فارغ دل دوستان از و خرسند بیهات چه میکویم
در معامله جائی نیست که محل رواج بازار تمنیست نه دوستی بکار آید و نه دشمنی آزار رساند محبلا از آنچه
بعد فصد از آسمان فطرت بزمین ذات فرود آمده از شناسای مزاج زمانه خرسندی مینماید خود را
از عاشقان این شناسای داند مسودات این سفینه است از انجا که معامله حقیقی با جهان آفرین است
محل عذر نیست و چون کرد تعلقیان در آمده داد دوستدار پشیمان مینماید عذر یکه پسند مشکل پسندان
خود پسند باشد ندارد پس سامان بهتر که در سخن بسته آید و بدانچه سلطان وقت فرماید امتثال نموده از
لکن و نشین بکسو آید و آغاز این سرمایه ماخولیا است دوم رجب سنه هفتصد نود و هشت در دار الخلافت
لاهور نوشته شد **فتاح بیاض** امروز که رمیا دست و هشتم مهر ماه الهی سنه
سی و هفت سه شنبه چهار دهم محرم سنه هزار و یکصد و عرصه دلکشای کشمیر تازه جنونی
در سر افتاد و این شعر ریده سورستان طلب شره سخن کردن و کزندکی خود را خریدن برین آورد
کزندی نکین از سودای خود آرایش دهد و رقمی چند که بزبان رسم بیاض نامند و بلسان
تحقیق ماخولیا نامه خوانند سیاه نماید و حالت تدبیر خود را خاطر نشین دوربینان عرصه
بینش کند الهی از کشاکش اندیشهای تباه نجات فرمای بر حافظه خود اعتماد نیست تا تعهد کرد
نوشتن نمایم و حالت سخنین نیست که بر کزیده خود را اعتماد داشته باشم **مثنوی**
دلت اکر همدلی ساختی + عمر بدین تیره نپرداختی در دلم آمد که کنه کرده ام کین ورق
چند سیه کرده ام اکر چه محرک خاطر بستوید این اوراق بر داشتن مناسبات خویش بوده
لیکن نکت در بدست آمدن و دشوار بهم رسیدن آن و نیز در آمدن لنکین با تعلقان متاع پرست
و مشعور شدن کرده از خوشامدهای این طبقه که خر دار خر دار خرمن خرمن بهم رسد

CC-Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

انچه خوش آمد طبیعت بوده بالفت فطرت و مباشرت مشرب برداشته نیز داخل مسوده ساخت و بیاض
بیاض ابو الفضل بن مبارک که بتائید ایزدی از صلح کل فرا ترک شده نزد محبت باطنیات
میباز و چنانچه برای مهمانی برادران فطرت بیاضها سر انجام میدهد بجهت آشنایان معاشرت بیرونی
چند سیاه میسازد ایزد تعالی او را بخود مشغول ساخته فارغ خاطر گرداناد الله بس و مابقی موس عنوان
بیاض بر اصحاب فطنت و ارباب عبرت مخفی نماند که درینولا که بحسب تقلب بر از زاویه عزلت بر آمده
بازار کثرت افتاده است و همواره در مداهنات و مسامحات قصب السبق از اخوان زمان برده اگرچه
در نظر کوته بینان اعتبار بیدار دنیوی که محل حسد اکثر برادران طبیعی است یافته اما در معنی پیش بالغ
نظران بازیچه بازاریان اسواق نفس الامری شده است عیاذا بالله تعالی من شرور انفسنا
بیاضی چند که این بیاض از انجمله است در ازمنه مختلفه سیاه کرده میشود اکثر ازان مزخرفات لاطائل است
معلوم نیست که عنعنه آن مرضی خاطری که دست روزگار گرد دامن او نتواند رسید شده باشد و
هذا ایضا من اقسام الجنون فان الجنون فنون منقبة العبد الاقل ابو الفضل بن مبارک عفی عنهما فی سنه
اثنی و تسعین و تسعمائة الله اکبر انچه آن آزاد وادی امین دانسته در مفارقت محکول بان تسلی
میجست چون بنظر امعان ملاحظه رفت آنرا سزاوار اجزای محکول دانسته چنانچه خود را از نظاره
جمال او محروم بودن لائق بدید جبر و چند مخالف بصورت موافق بمعنی محکول را جدا داشتن ازان پسندیده
و این جنسه اسرار ایزدی آنچنان شده هر روز رایته ازان بدل دانا تعیین کرده او را مصاحبت روزه
که از مکنونات خاطر و در اندیشه است دانسته منصب بزم آرای ملک تعلق داد تا در ان دیگر
یا مثل آشنایان روزگار معامله نکند و انیس محفل دل و جلیس مجمع جان گشته از اندوه و شادی
فرزندان ما خلف خوف و رجا اند پاسبانی کرده بزرگ زاده مرا دست ملائم و نا ملائم نفروشد
متاع گرانمایه کاسد مباد + و گر باد بر زعم حاسد مباد + سبحان الله چه قسم جنون گرد سراپا و خاطر میگردد
که همت در بیدلی داشته ام و روزی نیست که ازان دولتخانه بمن اولتی نرسد این چه زاریست
که میخایم و انچه بجز دلیست که می اندیشم ابو الفضل اگر ترا نشناسد تو خود آشناسی خرد بجشنا رعایت
دانش و حلاوت کردار باز داشته از خواهش و بیخواهش نجات بخشد محرم خود ساخته
بحیات ابد موصول ساز سال نهصد و نود و هشت هجری در لاهور تمت الله اکبر

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

مجموعه ایست که راقم این سطور در سوانح احوال بعضی سخنان طایفه علیه صوفیه را مسوده کرده
بود و از نادانی خود را از این طایفه دانسته از علم یقین بعین یقین آمده خیال میکرد اخیر بتوفیق الهی از جهل
مرکب بجهل بسیط آمده امید که بتعلم شافیه بموطن عمل خرامد و بیاض معاملات سرشته
دنیوی و انگاه از سرکار خود نگاه داشتن چون راه مخالفت بیرون با فطرت بلکه طبیعت بود و در بدنیت
چه بمثل بست همتان دنیوی و چه بغیر آن در گروه بیشکوه عاشقان دنیا مبعوث بست بسر وقت
آن نمی آمد و همواره این را از طول امل و شور حرص و طغیان آرزو دانسته بمهمات سرکار خود میرسید
تا آنکه بسم رمضان سال هفتصد و نود و هشت که دل دوربین در گرد سراپا جهان و جهانیان میپرانید
نگاه میکرد و در بازار خرید و فروخت و سود و زیان زمان و زمانیان بر مکامن خواطر بایعان و
مشتریان و فقوت آرایش و نکوهش ایشان کلامی نظاره کرده سخنی چند با خود در میان آورد که
نوشتن آن مشتبه بجوفروشان نسدم نمایشود و کوتهی سخن آنکه بعد از گفتگوی بسیار برین شد که بکلیات
امور رسیده ضبط خرید و فروخت بدو بری تذکار و نگاه داشت تذکر چند تعیین نماید که اگر نفسی چند در
معامله جائیکه سرکار دانی و ریاد آیا سبب است مهلت میدهند خود هم بسرکار ما منتظم میشود و هم این
نفس ماره را که بتوفیق الهی از رواج خرد مندی بلجام آهنی مقید شده و از زخارف دنیوی باز آمده جزبک
بزرگزاده نگاه میکند موانع صوری حسی تیز از نگاه کردن این مرد و مرتب مرد معشوق هم میرسد و هم
خوشبکه از رهگذر بشریت و فطرت و همت و طبیعت میرنجاند که یکمرتبه جمعی از فدویان محبت ماثر را فراهم
آورده در کار مرشد و بادشاه خود خدمتی شایسته در خور حوصله خود بتقدیم رساند و بمرد مردانه که کار کرد
بالانصاف را جز انصاف راه نباشد نماید تا دور بیستی و آدم شناسی این سرگروه ایزدی بر مردم پرتو ظهور
اندازد و باعث هدایت جمعی شود و هم کوته بینان چشم اندیشه که پیوسته در خلوت خود زبان طعن گشوده
بگویند که چه لائق با وجود ما قدیم الخدمت جنگ آزمائی و طالب علمی را از حضیض خسی باوج کسی رسانیدن
و در زمره سرآمد سپاهیان آوردن قفل بر دل و زبان ایشان نهاده غرق عرق خجالت گردانیده
هم اینکس بعد از توفیق الهی از بار شکر نعمای این کارفرمائی و آلایر آمده در میان گروه نادانان
آدمیان نماید سامان پذیرد و اسباب این خواهش والا که از ترکیب بدیع مذکور پدید
آمده است سرانجام یافته کامیاب صورت و معنی شود و اگر مهلت نمیدهد و فرصت

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

گل چیدن ازین باغ نشود بارے در تنسیق و انتظام نیست خیر بدرود کردن آنچنان خداع بهتر باد عفت
بکتم عدم فرو رفتن پس اینکار بجهت تصحیح نیت بتوشیق امال که مانع قوی هر بار بود شروع کرده شد
التوفیق نمیقه ابو الفضل بن مبارک غفر الله عنهما الله اکبر چون خاطر خاتر از گفتار لی کردار شرمنده
خجالت زده شد از کمجکول حیا کرده مفارقت جست انرا در گوشه نهاد و دل نرزه گرد چون بیاض عادت
کرده این بیاض را بمصاحبت یا منادمت یا موعظت اختیار کرده الله یهدینا الی صراط المستقیم

کتاب کیمیا نوشته اند

کیمیا خواهی زراعت کن که خوش گفت آنکه گفت
زرع ثلثانش زرست و ثلث باقی هم زرست ای برادر آنچه زر است که میخواهی آنکه معده آنرا پرکرده
و مس وجود را طلائی و ذهبی کند در مرتبه قناعت و در رتبه صلح کل و در حالت محبت کائنات ست
و در مذهب تحقیق بالغ نظران نکوان را راه نیست تا بکمونات الوادی مکان چه رسد درین درگاه صلح کل
و محبت کائنات زندقه از اینجاست که گفته اند حسنات الابرار سیئات المقربین بخاطر مرحوم
نرسد که عدم توجه بکمون چه معنی داشته باشد و ازینجا بهادیه بطلان اقتدای برادر بیچاره ممکن را در
حضرت وجوب از قسم محالست و طلب محال امریست عبث لیکن مسکین ممکن بمصاحبت نفس
ناطقه مشرف شده ست و علمک رسمی واجب نسته اولا تحلیه رذایل ثانیا تحلیه فضایل نموده بمرتبه
علمی میرسد و از انجا که از حسن و قبح که اعتباری بیش نیست گذشته حسن صورت و سیرت
که دام تزویر ست از نظر انداخته بخلوتگاه خاطر متسعد میگردد در نزهتگاه خاطر کمن را هم
نیست سبحان الله تعالی العظیم نمیقه ابو الفضل بن مبارک ببلده لاهور سنه ست و تسعین و تسعمائه

انتخاب اختتام تحفة العراقین خاقانی

مبدع سخن و مخترع معنی حرف بسیار
خود ستائی خاقانی در ستایش آبا و جهان مزور نوش را بانیش و جراحت را بامر هم ترکیب داده تحفة العراقین
نهاده ست اکثر عراقیان ثنا دوست آنرا در نیافته تجفکی برداشته پرستش نمایند گو سالار میزان
و گو جو پای تمیز تا در مناب حرفی چند بمذاق نفس الامری گوید که شورش جهان آسوده باد
همان بهتر که من هم چون همه مردم کمند عشق اوین کردن خاطر انداخته و ازین جوارش
که پشانی فطرت را داغ و ناصیه طبیعت را نور چراغ ست پاره در مطاوی کمجکول خود که در
بیاض بزبان مخصوص انرا ابو الحرص میخوانند وارد شاید که معده این سیاه کنند

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

کاعد و تباه کننده دل از نسبه کاری سیری پدید آید و از نساب مکتوب پرداخته از نقش نقاش
کرایه باری بهر حال بمقتضای خواهش فطرت خود که آن معنی از مطالب طبیعت یا بموجب هوای طبیعت
که در لباس فطرت تلبیس ساده لوحان میکند یا بلا خطه بکزین چستان آنچه خوش میاید یا برای صیانت
طباع معاشران زمانه جوز باشد بر دانسته ضمیمه بر داشتهای دیگر ساخت الهی او را بخود مشغول داشته
ارکونات که چهار سوی اشوب است باز دارد الله بس و ما هوس **الله اکبر مرثیه**
شیخ فیضی الحمد که این سکار خانه معنی دلنشین و شوار پسند آن کزین نکته سنجان برآمده
و بیتاری اینو باری که گنجینه کشای معنی است این بوالعجب نامه که عیش مایه بیدار دلان خواب افسانه
غنوده نخالست فراهم شد آنجا که این شوریده خاطر از فزونی خدمت فراوانی پرستاری جدیو خداوندان
اورنگ آرای صورت و معنی سکندر شکوه ارسطو دانش تحقیق طراز تقلید گدا از پایه افراز چتر و دبیم شاه نشان
شور و تعلیم **ع** یکی مورییست از کین با بمهرش سر مویست از سر تا بپهرش هران پشه که برخیزد ز راهش
سر بر زود زبید بارگاهش نیارست بر سمی دانش چنانچه باید پرخست و این خدمتگزار را بر امر پایه
تحوری اکسیر سعادت اندوزی نسته بیکی بر بنای درین مهین کار سر آورده به برچیدن سخنان
دانش اندوزان اخ نهادی تا آنکه زمانه شعبده انگیز و چرخ فتنه پرداز هم ماه صفر سنه هزار و چهار هجری
آن تنگیست ربای جانکداز برادر نیک کردار قلاوز سقیقت پژوهان دانش اموز روزگار هنگامه آرای
مرغ و قلم علم افراز مردی و مردانگی کام بخش ناکامان مرهم بند ناسور جستگان گنجور اسرار سلکشای
مستور العمل و ستوران **ع** روی چون بدر ای او افروخت آفتابی با فتاب محبت بر روی کار
آورد و دانش اندوزان تیره روز ناکامی نشستند حقیقت پژوهان ماتم آرای حق پژوهی گشتند
فکرت را سر بدیوار آمد و نقش فرخندگی از لوحه روزگار سترده شد اگر آن نیرو دشمنی که با آسمان
دانش می ورزید زمانه در افتادی انگاه آسودی که دو پود این کهنه خیمه از هم بگسختی و پیوند شب را که سر
رشته دلبستگی محبت است از هم بگسلاندی **قطعه** گر راه بردمی سوی این خیمه کبود آنکه نشستمی که طناب
بستمی در دست من بگرح رسیدی چنانکه ماه بند طلسم آن همه در هم شکستمی نی نی آسمان
پیمان خون میگرید زمانه از زمانیان شوریده تر است تر و یک است که چرخ لذروش باز ماند
اوراق سال و ماه در هم نوردیده اید **ابیات** وقت است که وقت در سر آید

Domain, Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

سیلاب عدم زور در آمد + وقتیست که مرکبان انجم + سم نعل بنفکنند و سم سم +
صورت و معنی که عیسوی دم او مردگان را جاوید زندگی بخشیدی هرگز تنگ دلی پدید نیاورد و لیکن ربی از
زمینیان ازین سنجی شرابی رود کشیده و درین ارزوی آسمانیان برآورد و تا هم آنان قدر کام
بخشی و اندازه وارستگی او برگیرند و هم اینان دانش و نیک خیری از سر نو برانداز زند قطعه
دانش و بینش + زیرا اجل حمال نهفت + او چو جان بود و جان نمیرد و من + زنده را مرثیه ندانم
گفت + درین تیره روزگار عشرت مرد کی خاطر خسته باندازه دریافت برخی از پارسائی نامهای نظم
و نثر انتخاب نموده مجموعه سرانجام داده بود که نخستی بیماری جان غمگین و دل خونین و اپذیرد و درین زمستان
بیرنگی و برگ ریز دوستداری همزبان یکرو غمزدای که در مردم زادنشانی ازان داد مدتیست بدست
آید و نقش دیوانه منش تجرد فریب را که پیوسته رهزن قافله وارستگیست اندر زلف دلشکوه زبان
بهم رسد مهمات اینکار سترگ که نغزش گاه دانش منشان هشیار حرام ست نه بزور بازوی
هندی شاعر آشنده وقتیست لیکن خاطر نا نشستائی از گرسنه چشمی معنی بجای جوهر خزف را بر
گرفته نزد و شوار گزینان سرمایه شرمساری سرانجام نمود و قول کوتاهین از لب تشنگی سخن
سراب را در یاد آشنته بیچاره گاه دور بینان خرده گیر گشت ۵ انچه یافوت گفته میباشد
چه فروشی که جوهر سیناست + الله اکبر ابو الفضل بن مبارک که از مطالعه کلمات
قدسیه نیز روان عرصه شهود و دوربینان بارگاه وجود در خیال باطل افتاد و خود را از مطلبان
وحشت جای گون و آشنته از تشنگان این گروه والا شکوه میگرفت و نقش نگر اندوز او را
صلح کل گذرانده بجمعیت عامه رسانیده از سرخوشان بزم معنی وا مانده بود که ناگاه حسن سابقه
از همراهان مخصوص نقش هرزه اندیش او را مصاحب روز تجرد انگاشته بود و پیمانه هستی
خاطر را سرشنگ آمد و دل هم آغوش رضا را پرده ناموس دریده شد گاه گناه نقش را دل میگرفتم
و گاه جرم دل بر نقش حواله می نمودم تا آنکه دل پرده حیای این نقش پاره را میدرید و نقش
بوالعجبیها و فتون های خود مشاطگی دل میکرد و روزی چند این سرگردان دبستان
را بطرح چند سر خرد سید شست که بازیکارگی سر این خودسرای خودفروش بخاک مذلت در افتاد
یعنی مصاحب حکمت و راستی و معاون خداشناسی و حق پرستی میر فتح الله شیرازی

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

شیرازی رخت هستی بربست و غلغلهٔ در بزم اطمینان و ولوله در معرکهٔ رضا قوی تر از ازل رو داد این
بی آزرم رهبین بازیش بر ره کار دریده شد و از آنجا که پیشهٔ او خدعت و اندیشهٔ او تلبیس است خود را بهزار حیله در
لباس دستان اهتمام داشت تا آنکه بسر نوست آسمانی یاور فطرت برادر همت یار معاشرت مددگار مهارت
حکیم ابوالفتح گیلانی مسافر ملک بقا شد و طشت ناموس این مزدور از بام افتاد و یکباره بازار حیله اندوزی
کساد گرفت و روشن شد که این ابلیس بر تلبیس مساعدت وقت دریافته نام دل بر خود نهاده پیکار
کونین را صلح کل نامیده است و ناخوشی ذرات جهان را رضا نام کرده نه در وسعت آباد خاطر از رضا
نشانی و نه از صلح کل اثری مدتی پدید از کرده عالم بوده پایمال اندوه بود و چون کوران صورت معنی
ناشکیبا بوده جزع و فزع میکرد و از آنجا که از مشرب عذب راستی جرعهٔ کام جان رسیده است از مطالعهٔ
کتب صوفیه بسبب احترام آن باز آمد و از کجکول خود که ناصح بغرض و واعظ بریا بود دوری جستم و
این سفینه را بخاطر مشغول بیش گرفتم و بخود گفتم که طرفه معامله در پیش آمد راه ناپیدا و راهبر ناپدید و صنف
در تزاید و دشمن در پیرهن پس همه شیار باید بود و پا از گلیم دراز نکرد و هر چه مناسب حال بوده باشد از سرگاه
پیشینیان ریوزه کرده در تصحیفهٔ مجرد بنویس و خود را چنانچه در مدرسهٔ تحیر ملا اعلی دانی دانسته
دانسته و نموده ایجد خوان مکتب دانش گردان روزی چند برین نگذشته بود که رعونت نفس نایبات
حق سرگرم مطالعهٔ سخنان بلند این طائفه که قدوة العرفا شیخ فریدالدین عطار رشتهٔ نظم کشیده بودند
ساخت و آنچه بمقتضای وقت خوش می آمد نگاشته میشد بعد از فراغ آن بمطالعهٔ دیوان
حکیم سنائی مشرف شد و شروع در انتخاب حالت خود از آن مجموعهٔ دانش نمود الله
تعالی از برکات انفاس قدسیه باریافتهای و نظر کردهای خود او را ظاهر و باطن
این حیران انجمن آفرینش را از اعمال نامرضیه مطهر ساخته باوضاع پسندیدهٔ خود مزین
گرداند و نایابد دام آگاهی شهود الهی مشرف داشته بفتحگاه رضا و خرسندی وارد
و نائل بدرجهٔ عنایت بغایت فراتر برده بعالم اطلاق و فراغ مطلق رساند و محو کل ساخته
اتصال حقیقی بخشد در وقت مراجعت از کابل نوای بنیاد در هم ربیع الاول سنه نهصد و نود و هشت قلمی شد

اختتام منتخب دیوان خاقانی

دانش پذیر کلمات قدسیه حکیم خاقانی که صحبت به از خودی دریافته مسافر ملک بقا شده

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

وقوت او بفعل نیامده در پرده اختفا محجب نشسته همت مرا بشور اندوه فطرت مرا بشست و شوی دل
فرچه خورده سخن را از قول نیاسیته و عمل بایسته که در کوه اشتباه مانده بود شناسای مرتبه گردانیده و من
ساده پا بکلیم عمل نهاده را که از بدمستی سخن شناسی خود را از عاملان ارجمند و معاملان بلند
خیال میگرد مفلس عمل وانانده جویای گرد از نیک شناسای کاش او را سخن خودش انتقد نفع شناسای
تا از حسرت نایافت مراتب و بنوی نجات یافته بگلشن سرای آخر سند رسید اگرچه دل بزره کرد
میداند که مقصود از گفتگو نمیکشاید و از حرف صورت چند دوری رو نمیدهد اما از تباهی طالع
و تیرگی خرد حصن حصین را چه کوم خانه در کوهی ایلیتا ساس نمی بندد و سراسیمه گرد سراپای شیب و فراز
صور انشاج و پست و بلند الفاظ و معنی گاه کامیاب و گاه کام طلب است برخی از زمان در مدارج علم
و مراتب حکمی خلوت جای دل را کاروان سرای شبهه و شکوک ساخته دریافتگی را که بسوزن نتوان
دوخت و برشته نتوان بست بر قامت بی استقامت خود میدوزد سطری از اوقات خواب را
اباوان انگاشته در مواجید مشهودی جدائی از کتب صوفیه که از فراخی حوصله بر فراز وصول آه جرم
شده اند سرگرم گردانیده بتخیل ناصحیح مشغولی خود را مشغولی خلاصه خلعت رعونت را سرانجام میدهد
و پیوسته آرزوی سرا سیمگی و سرگردانی در عربی و عجمی و نثر و نظم مشغول بوده اصنام غیر مکرر است میکند
اکنون که از انتخاب دیوان خاقانی فراغ یافت و سخنی چند که باندازه وقت راست آمد بصیغه نگارش
جویای عربی دیگر است آرزو باد حوادث خواهش نامی بر سان بسوم شهر صفر سنه هزار و دوازده
لاهور رقم پذیرفت

اختتام منتخب دیوان انوری

نگارخانه معنی نقش آرای
صورت دیوان انوری که صد دام زنگین هزار کمند بوقلمون در گردن کارشناسان خطه حرف
سرای افکنده غلغله در آسمان بی تمیزی یعنی نشیب آباد دنیا انداخته باده دانائی بر کم حوصلهای
کوی طلب خم خم داده بزازان بازار صورت را که در شعب خانه این نشاء فانی که دیو بر پشت و جم بزور
بردن از کارهای سره اوست و نادیده در بر دو بینی گزیدن از شایستگیهای والای او نام
بزرگی و اسم سروری یافته اند بدست گردانیده گاه نخستین بدیر و گاه بحسین گرسا خته است خدا
را سپاس که من مخمور دستی را جرعه از جام دانش چون گویم که کرامت نفرموده حالانکه این قطعه که طراز
خلعت ایلیت توانند در شیم نهاد قطعه من این عهد که با قحبه رعنای جهان + چون فسان عشق

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

عشق بازم نه بسهو و نه بعمد ٭ قدرت دادن اگر نیست مرا باکی نیست قوت ناشدن هست لله الحمد
اما آنچه افسردگی خمار را علاج نماید یا شوریدگی خاطر سودمند آید هرگاه لبالب خم آسمانی حکیم سنائی
و خاقانی خمار را چاره نساخته از امثال این جرعهای خمار افزا که بسبیل ندرت ازین ابوالمدیح بجانب
ترا دیده چه گشاید باری بمقتضای بیت فطرتی بشری که در نهاد این همچو بنده راه دیابنده معصیت
نه مناسب جواز ازین ابوالاجداد عبارت سخن چند برداشت و بموجب عطوفت علیای ایزدی که در
طینت انگیز ودیعت نهاده دست قدرت بنیت ضیافت را دران صورت و مصاحبان شربت
این بازار پر اسباب متاعی چند برگرفت الله تعالی او را از خساست شر نجات داده از مدارای
سوداگری باز داشته در کنج خمول و گمنامی طبیعت خود کرد انا و تا پرستش ایزدی را شایان گشته مسافر ملک
بقا شود الله بس و ما بقی هوس سیم ربیع الاول سنه هزار در لاهور این نقش بدیع صورت بست

خاتمه منتخب دیوان ظهیر فاریابی

کارفرمای ایزدی این مجبور خود را در
حرایای بزم رنگین عام فریب ظهیر فاریابی در عمل داشته شنگرفه چند را باندیشه تباه کهربود دلی بر ماه
و الذماه برداشتن فرمود ای ابوالفضل العجب ذاتی گاه با گون در نمکینی و گاه در آوانی گون عاشق و ارمی
که در پایه ستام مرتب تشبیب فراز خود عاجزی دم ساخت طبقات عالم چرا میزنی تو که از بازار
حرف سرای الخلوت جنون شی خرامیده بودی چه شد که یکبارگی رجع القهقری روی داد و دیدی باد بیمایان
صبح در افتادی این نفس و فنونت چگونه بخیال آنکه اسباب جمعیت مرتب سخنوری که از اسباب
علای دانشوریست سر انجام میباید ترا موی کشان بدار الیقین احسان هرزه گوی بر داکرانه
حوصله بی سخن بتوانی بود و در ملک سخن قحط نمیباشد از معاملات صوری و معنوی که از صدق
دروغی داشته تا حرفگی میزن و هنر چند تو از کرده تجرد نزاد ان بود و روی چند قهرمان نقد بر گردن
عشق آلا آورده است و از انجا که سعادت اصلی داری چشم بنیاد داده اند که نشاء تعلق را در نظر کوته بعضی
ارباب تجرد خارستانست در دیدی تو از مظاهر الهی در آمده گلستانی میکند اما زود باشد که بمان
شرف گردی الله بس و ما بقی هوس العاقبة بالخیر شهر بوریاه سال سی و شش در لاهور بکار رسانیده

ختام منتخب حکیم سنائی

سخنان خرد افزای معالی
آرای حکیم سنائی غزنوی که از ظلمت آباد تقلید فرا ترک رفته از مشرب عذب تحقیق

Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

به بوی بمشام جان خرد فرجام او رسیده پذیرای پرتو نور اطلاق شده است من شاد رنجه متعنی را خوشنود ساخت و بیک نخوی من اطلاق را که با تقیدیان از معاملهٔ فهمی صلح کل داشته از همت خود خواهان محبت این گروه بودم تا در حین فراغ خاطر با محبت را از خلوتگاه دل برآورده با هم متاع صلح بحراست بخشند اگرچه از سنائی قصیدهٔ کودرهای آبدار میهاکه گوشوارهٔ خرد والا را سر در گرفته بودم اما از سنائی مثنوی کریما گرشدم سنائی اول اگرچه چنین برادر حکیم خاقانی خرد پرورست اما سنائی ابوالاباب ادراد خور اگرچه دل از سخنان بلند حکیم حقایقی نور پذیر گشت اما آن لذتیکه از کلام اغنی مقام حکیم مجد در روی داد و در قالب گفت در نمی آید و چرا نباشد که آن مستمند دینا بود و این بند عقبی و آن دریابندهٔ گفتار تجرد بود و این آرایندهٔ کردار تفرد و شکر ایزد را که بعضی از حالات خود را از حدیقهٔ الحقیقت انتخاب نموده سیزدهم شوال سال نهصد و نود و نه هجری فارغ شد دار السلطنت لاهور اما از این که ده هزار بیت نبود خاطر تشنه سیراب نشد امید که از حدیقهٔ تمام سفر وافر دارد الهی از گفتار بکردار راهی بخش و از کردار بفراغ دل و جلای خاطر مقامی عنایت فرمای بمنه و ابوالفضل بن مبارک

اختتام منتخب دیوان کمال اسمعیل

من جو پای بینائی را بحرف آشنائی که در اوائل دیوان کمال اسمعیل رقم بثبت گشیده بود بکمند ادراک درآورده در خارستان بی نوشان شناسائی و در مرغستان جان کشان حق آشنائی در هجاز اسفلبر در کشان کشان بر درگاه خاطر هیچ حرسند را باین مشغول میدشت که مدارج سخن بست شاید حرف سری که در اشتهای حسن فی چند از معاملهٔ دانی و حقیقت شناسی در میان آرد که بقدر شورش دل بحاصل رانسلی بدر آمدگاه هرزه گردی خاطر برین خیال تباه می آرد که مرتب سخن بسیار است اگر بدولت سری حقیقت بدر شناسائی نشیب و فراز کلام میگرداند و گاه اسیر طبیعت بوده مثل زنان پوردست و مخنثان زنست آرا هنگامه مداحی و هرکه هجا را از تطارگیان جهان بیاسادهٔ دل بود هر چند دیوانش جا بجا افتاده بود و با نجا لعقد سقی هم داشت چون اینکس بتوفیق ایزدی در کوچهٔ نااهلیت خانه ندارد در تحصیل کتاب درست کوشش نموده افتان و خیزان گاه با دلی خوش و گاه با خاطری تیره بسیرهای آن نگارستان صورت که فریب مایهٔ طفلان و راس المال نازبچهٔ هرزه کاران است نظری انداخته چون ترکان یغمائی نیک از بد نشناخته بیتی چند از آن برداشت تا از اجزای

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بجلول که ابو الفرا ایام جنون منست باشد و این اختتام که در معنی افتتاح ست ششم صفر ختم بالخیر
و الظفر در دار الخلافت لاهور صورت تحریر یافت الله تعالی تهی شدنی بعد از پر شدنی کراست
کناد و پر شدنی بعد از تهی شدنی میسر گرداناد **بر پشت کتاب اوصاف الاشراف**
خواجه نصیر نوشته اند همانا که روزگار دست نوازش خیلی بر سر اطلال جو دشیده
باشد که مثل خواجه نصیری را با مثال این مقدمات گویا دارد تا حال نازشی بر اتمام خود کند که
مثل من طالب صلح کلی را در خارستان منازعت آسوده خاطران کوی عدم می اندازد و ظاهر که
زمانه خدعت پیشه ماضی و حال را بکام خود گذارنده جویای هم اوردن استقبال ست این هر زه
درائی ست که جرم بد اندیش را بر زمانه مینهم ای ابو الفضل هر ترا سر شام شده است که گاه ناد انسته
زبان اعتراض بر زمانه میکشائی و گاه دست آرزو باز داشته نفس را پیش میکنی مجبور استعداد را زبان
گونه و دست بریده و پای شکسته داده اند بیهوده مخروش و با خموشی هم آغوش باش بست و چهارم
ربیع الاول سنه نهصد و نود و شش نوشته شد اللهم اهدنا الصراط المستقیم بمنه ابو الفضل بن مبارک
بر پشت مجموعه نوشته اند این مجموعه ایست وسط المطالب که شاده لوحان کوی شیب را
بپایمردی اعمال بسر حد فراز که در معنی منزل میانه روان مسالک مقاصد ست میرساند و هوشمندان
بلند پرواز دوربین را از آهنگ فراز به نشیب آورده سرگردان بادیه طلب میگرداند نگارنده این
نقوش ابو الفضل بن مبارک ست که در نشاکش فهم بلند و فطرت عالی و کردار پست و زبان
زبون ماتم و سور را مورد دست آلهی ثبات پای باشهر عنقای هیزدهم ذیحجه سنه نهصد و نود
و هشت بدار الفاخره لاهور صیت عن الآفات **خاتمه مجموعه حکما** مجموعه
مشتمل بر سخنان خرد پروران دانش منش که تذکره آثار حکیمان گذشته و تبصره سترشدان آینده
روشندل نومند بود بر سبیل عاریت حقیقی و ملکیت عرفی بهجت افزای خاطر مشتاق که از
گوشی تکلمان زمانه به تنگ آمده از حیات حسی سیر دل بود شد با آنکه خط مغشوش که بر
طبیعت نازک بس گران باشد داشت اما از آنجا که زور بازار فطرت بود و اثر نظر بر جمال
معنوی افتاده از آفت عامه که در نهاد او مطویست همواره بمطالعه آن پرداخته بخون جگر
سواد صورت او را بر بیاض دل می آراست و بی انبازی مشارکان تماشای محذر است

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

نسق حکمت نموده مسرت آرای مشیدد همواره بخاطر رسید که بجهت عموم نوردیده شمول حضور در
دفعه اینمجموعه کمال را ازین لباس بر آورده پیرایه که همه سواد خوانان عزمی توانند نظاره جمال عالم افروز
پوشانده شود تا مستبصران معنوی و تمنای حقیقی کردند و اگر وقت فرصت و ترجمه فارسی بنا بوجهان
عجم ازان بهره ور شوند نیز کرده ایدالله الحمد که تحسین مطلب بانجام پیوست و حکم جای بر خاطر شوریده
مشتبه ماند عبارات مطویه مغلقه را بکمتر تاملی بمساعدی وقت حل کرده آمد الله تعالی چنانچه از گفتار
برخوردار ساخته است از کردار توانگر گرداناد و بامن دل بسیار داد آین کرد حکمت را بند خسرو زر بخرد
ضمیمه مقبول گردانیده بکار آید **خاتمه مرکز اداره شیخ ابوالفیض فیضی**

فیاضی نیایش ایزدی و ستایش الهی که نامه گرامی صورت انجام برگرفت
و درهای پراکنده پرشته انتظام فراسم آمد زرف نگاهان سخن سرائی نگوید که پرده گیان آسمانی
از نهانخانه معنی چگونه بر فراز حروف خرامش دارند و نورسان گوهرین الفاظ حسان به تانجانه
دل رشده بزم آرای نشاط اند شکر فی مضامین تازه طراز و یا نیز تلی بیگانه لفظهای شناگوید
ع پر تو عقل آید این افسانه نیست آشنا داند که این بیگانه نیست از آنجا که بنیاد گویائی
بگویائی شناسائی باشد بجز زبان خموشی سرائیدن سزاوار نبود کدام یار اگر دریائی سیوالی
در آورد و گنجایش و که محیطی بقطره گزارش دهد هر صنعتی زبان حقیقت را با خود وارد خاصه سخن
دلپذیر مراجه افتاده که در کشاکش ابیاری در آیم و طلبیان ارزم از دوش خاطر بر گیرم **قطعه**
سخن را با ستائش نیست حاجت تو دریا را خروشیدن مباموز بگوش محرمان خود را زگوید
تو طلبیل را سرائیدن مباموز ناکام دست ازان بازداشته نیز نکسازی زمانه بنگارد و فنون
پند نیوشی و عبرت پذیری میدهد سال سی ام هفتصد و نود و سه هجری آن فارس عرصه سخنوری را
پسیج آن شد که زمین جمله جولانگاه طبع اسمان گرای سازد و در برابر مخزن اسرار مرکز اداره بهشت
بیت گوهر افزای بیش گردد مقابل خسرو و شیرین سلیمان و بلقیس نو باده از بستانسرای دانش
سر بر زند بجای لیلی مجنون نل دمن که از داستانهای باستانی هندوستانیست از باطن فیاضی
تراوش نماید و هر یک بچهار هزار بیت پیرایه بلند نامی گیرد و در وزن هفت پیکر نظامی گنجوی پنج هزار
بیت پذیرای آبادی شود و در بحر سکندرنامه اکبرنامه قرار گرفت که دهها تصدیقات فهرستی از

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

از جرأت شکوه شاهنشاهی نگاشته آید در همان روز کار اغاز جستین کتاب شد و با الهام شنیدن رموز
حرفی بسلیقه پیشی چند سامعه افروز گشت و همچنان نیز نکی نفس سخن و قلم و آفرینش و دل و علم و نظر و تمیز
دهان داستان از دریا یا ضمیر زیرش یافت و بدیده وری آن یگانه آفاق منتظم شد کشور
خدای آن چهره نمای حقیقت را بکرامی خطاب مراة القلوب روشناس ملک و ملکوت گردانید
از انجا که همت آویزه پیش طاق الهی بود خاطر شمیده بهیچ چیز نپرداخت و جهت سرگرمی و
دلاویزی هر زمان نقشی دیگر بر کار دیباچه و شغلی پیش نهاد عزیمت می گردید تا آنکه در آن
تردیکی عنوان هر پنج نامه سحر آگین با برخی از دستانهای هوش افزا نشاط آرای سوامع آگاه دلان
سخن شناس آمد و از والا پسیچی پایه انجام رسیده و نیز چون بنیاد شعر و شاعری بر تخیل و مارا سیتی
نهاده اند از فطرت مقدس کیهان خدیو بدامان کم پرداز آن گروه خیالی را در پیشگاه دولت
چندان منزلتی نبود با این حال از دید حقیقت طرازی آن یکتای بزم شناسائی را بنظر شاعری
نگزیده خواهش منفر مود که جو هر مدار ارضمیر بحبه آسمان پیوند بر سال شیوا زبانی افتد لیکن از ارادت
دستی و سعادت یاوری بان نیروی سخن سرای آنجوش درونی کمتر از آن سرچشمه دانائی سرا و بدی
و خوشتین از گروه بادسنجان قافیه پیمای بر کناره داشتی بنشیری همزبان خاموشی بوده و حکمت تاهای
پاستانی ژرف نگاهی بکار بردی پاستانی گرامی انفاس قدسی گروه در صنایع ایزدی تامل فرمود
هر چند دمساز آن نیک سگال در افراختن آن پنج کاخ والا اساس سخت کوشیدندی سودمند
نیامدی و از کشایشهای روز افزون معنوی همگی اهنگ خاطر در ستردن نقش هستی بوده
کارین ساختن پیش طاق بلند نامی تا آنکه سال سی و نهم الهی مدار السلطنت لاهور اورنگ نشین
فرنگ آرائی آن دانای رموز نفسی و آفاقی را طلب داشته اهتمام بپایان بردن قرار داد فرمود و
اشاره همایون بر آن رفت که نخستین افسانه خل و من بر ازدی سخن سنجی سنجیده آید باندک فرصتی
و اکنون اختتام بر روی کشید پایه والای آفرین بر گرفت و در آن کارنامه جادوی بسیار طلسم
آگاهی نگاشته آید چنانچه خود می سرآید **مثنوی** بانگ قلم درین شب تار
بس معنی خفته کرد بیدار + بگداخته ام دل و زبان را + کین نقش نموده ام جهان را
صد سحر فسون بکار بستم + کین نقش بروی کار بستم + بر خواب هند زمانه بازار + من گشتم ازین فسانه بیدار

Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

شب را ام بست و یکم مهر ماه الهی سال چهارم یکشنبه دهم صفر هزار و چهار هجری در گرمی آسمان
گوهر آموز فرمان در رسید آن آزاد خاطر آگاه از آهنگ باز پسین کشاده پیشانی بشهر شان نقش
خرامش فرمود **نظم** قالب خاکی سوی خاکی فتند + جان خرد سوی سماوات برد + جان که
به بدر باز داد + کالبد خاک بباد سپرد + جان دوم را که نداند خلق + مغلطه گویم بجانان سپرد
صاف ز آمیخت بدردی می + بر سر خم رفت جدا شد ز درد + تا طوره سخنوری بسوی لواری
نشست و گروها گروه مردم در تنگنای غم جای گرفتند پادشاه حقیقت شناس را دل بهم
آمد که چنان حکمت پژوه و مدحت سرای زود در نقاب کشید و آن صدر نشین چار بزم اخلاص
زندگانی بسر برشد شاهزادگان والا گوهر زبان ناسف گشودند که استاد دانا دل و مزاج دان
آموزگار ترنگاه حضور و دری گزیده نوئینان بزرگ و اعیان دولت را کلدسته شادمانی از طراوت
افتاد که سر آمد مسازان بزم و رزم را پیمانه عشرت پر گشت فرو بستگان مقاصد انفس در دل شکنه
که گره کشای دشوار روزگار رخت هستی بربست رهگرایان بادیه عزت را آه در جگر و گریه در گلو
گره شد که منزل آرای آسایش خاطر از جهانیان برگرفت جهان نوردان آگهی طلب بگنبد سلطنت
نشست اندیشه سفر از دل سر زند که سخن آفرین حقیقت گذار را چشمه زندگانی نباشد
تهیدستان آرزومند را خاک ناکامی بباشکست که کام بخش بخواهش بر کارگاه تعلق آشنین
افشانده و همچنین بر طائفه رشیوتی خاص در گرفت و اندوهی تازه غریو افسوس برکشید و آسمان
صاعقه ریز بکالبد گفت در نیابد و بپای چوبین قلم در نوشته نگردد هرگاه جهانیان را حال چنین
باشد اندازه دردناکی من دوشدار صورت و معنی که تواند شناخت و پیش دل افسردگی ظاهر
چگونه در حوصله قیاس جای گیرد **باعی** تاریک شد از هجر دل فروزم روز + شب تیره
شد از آه جگر سوزم روز + شد روشنی روز و سیاهی شبم + اکنون ز شبم شب است و نه
روزم روز + و حال آنکه این کثرت آرای وحدت گزین جز او را از پذیری نداشت و مرهم
ناسور درونی از و سر انجام میگرفت نزدیک بود که هوند عنصری این انجمن افزا بنیش گسیخته گردد
دنار و بود هستی از هم بگسلد لیکن با قضا آویزش چه سود دارد و ستیزه با سپهر چه کار آید
رباعی اگر شکایت گویم ز چرخ نیست صواب + وگر عتاب کنم با فلک چه سود حساب

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

چنانچه خیمه نیلوفری مرا بشکست شکسته بادش مسخ و گسسته باد طناب ناگزیر
خمول گزیده بجانکاهی سر براه انتظار نشست و شغل ناخن بر دل زدن و جگر پالودن پیشه گرفت
ه ما کاروان آخر نیم از دیار عمر ما و بود مرد پیشتر از کاروان برفت
ندارد شناسائی بکردار منکر آید گوناگون دانش بیاوری بر تجاست او چاره تسکین افزود نه سوز
آید ه هزار جهد بکردم که داغ هجر بپوشم نبود بر آتش هیزم که بخو نشیم اندر دمای
خدا آیین و عاطفتهای بی دریغ القدر دان حق پژوه مرا بگریوه صبر آبله پای آورد و بجان بخشی و دلگرمی
آن آداب آموز صورت و معنی بار دیگر در چار سوی دنیا گذارده شده و جاذبه آن آشیانه ملکوت
ملکوت ناچار شهر بند گردانید و در سینه خانه ستم زای روزگار جای داد چه کند و چه چاره سازد که از
کشاکش غم زمانی آسایش ندارد و نقش آسودگی بر نمیکند ابیات خشک شد بارب بار بهای من
از غم او دامن لبهای من ه بی نهایت درد دل دارم ازو ه جان اگر دارم خجل دارم ازو ه
سبحان الله ابو الفضل بن مبارک را در نگاشتن اکبر نامه که بقالب نثر ریخته گوی همانید بلکه بون
سراپا خاطر آن بود که توجه تحمل برای بوستان سخن آفرینی بسا بار خاطر این هزار دله بر خواهد داشت
از تنگی روزگار بو قلمون اندیشه و از دونی گرفت و تا هنگام آن پیش آمد که کس بدان روز مباد
سرانجام سخنان دلا و زان بگرای هنگاه تقدس من انفسه دل همچدان باز گشت ابیات بسی اندیشه
کردم و پیش و پس راه بجکتهای او ره نیست کس را بدرین بستان بان باید در دلرد ه خموشی را بحیرت
گرفت و ناگزیر با خاطری پژمان و حالتی نژند بخیال هنر بانی آن دمساز دل افروز بصور بقای
اکبر جهل در گرد آوری تصانیف آن قسطاس دانش فراوان کوشش پیش گرفت روشن شد که از
شوار پسندی و بالا روی از سنعر پیشین نقش هیجاه هزار بیت از صفحه هستی سترده آمد و آن لعبتان تخیل گاه
از نطاق شناسائی انداخته سال چهل و دوم الهی بنگاه بوی خاطر سر اسیمه و ولی صد جادو گر و پنجاه هزار
بیت از نظم و نثر بلحاظ نگاشته آمد امید که همگی تازه رویان شبستان حقیقت و تمامی نورسان آن بوستان
سرای الهی فراهم آمده انجمن افروز نشاط گردند درین دوادوجای بیاضی شور بیده خطه که در
ایام کاری خامه نگارنده آن سفر گزین ملک تقدس بود بنظر در آمد بوزن مرارت القلوب ابیات
شوار خوان چهره افروز شد بهمزبانان محفل آن یکتای روزگار براز گوئی نشست

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

چون ترانه نومیدی آن گروه سامعه کوب آمده پای همت افسرده بنوازگی نیروی دل خواند بحسب
گردانید و هر طائفه بطور ارزی نگاشته بسبب بیت انزا بکار و تمیز جدا ساخت و بر سطح کاغذین پیوند داد
سامان داستان نمود و به ترتیبی گزین و سرخنی تازه آرایش یافت از بدایع برکات
داستانی که اندیشید از آن مستوفا منتظم ابیات آن چهره نمایش افروخت و هر در شاهوار که در سلک نظم
داشت از آن بحر الهی گرفته آمد و از آنجا که نظرت قافله سالار بود و تحت او بر آن منظوم مشهور که عرش شاهان
بزم فیاضی انتظام انرا نمی اندیشیدند غازه حسن تالیف بر روی کشید بتایدات سماوی ادراک
والا تر او خود را بیام زندگانی جاوید آورد و مرا شادمانی این گروه را حیرت فزود رخت **مثنوی**
دل من ازین داستان تازه شد دماغ تشاطم بر آوازه شد بیفزود از آن گوهر هوش من
چو گوهر شد آویزه گوش من بوکه دلهای آسوده را شربت نوشی آید و بپرایه تقدس آن نورانی
گردد از آنجا که اکاه دلان بیدار مغز سرنوشت انجام را از ناصیه سراغاز بر خواند و حسن خاتمت
که از فروغ قبول دلها پدید آید از عنوان نیک سگالی و خیر بسیجی بر گیرد نسیم بدرای تر نگاه دل
نوید جاویدی در کاخ صاف فطرت خروش نشاط می اندازد **مثنوی** بحمد الله این داستان بحسن
نظر زفرمین کردم رست نشاط اندوه نخواند کان مفرح رساند بداند کان
نامه دیر باز بماندم بر نام او را دراز دل دوستان بدو نور باد و زد طعنه دشمنان دور باد
خطبه مرقع بادشاهی شجده محمدت ایزدی بفرق قلم بتقدیم میرسد که خط
بینی میکشد که تصویر نگارین سپاس الهی از قدرت نقاش حدوث و مصور امکان بر
اگر به بنای آسمان و عمارت زمین نمایش نموده آید در خطوط شعاعی بصیرت از آن نکوهیده
که بادشاه جهان آرای را به تعمیر دیوار گلین و سقف چوبین ستایش نماید و اگر درین کارشکرف
آمیزی مجردات با مادیات که مرقع موجودات عبارت آن است توسل جوید هر آینه شرح جمال غیر
منتهی را بدست آویز منتهی پرداخته باشد **قطعه** که خطوط شعاع دیده عقل همه را
هم افزائی تعبیاس کمال اوست چنان که نگر ماهتاب چمائی سبحان الله این
قاصر مناسبت که نگارش می یابد کلک نقد بر منصب مدیت نقطه وجود را بر صور ایجاد
نگوی است نوشته **مثنوی** من که و تعظیم جلال از کجا دل ز کجا دین بر و بال از کجا

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

دهم نهی پای بسی در نوشت + هم زورش دست نهی بازگشت + من حرف شناس این سعادت

ازان عزیمت باز آمده دل را بخیال جلائل نعوت پادشاه زمان پیر وقت مرشد روزگار

هم بوزه چراغ بینش + هم چشم چراغ افرینش + نور الدین میگرداند و زبان را بگفتار آثار نتائج حق

شناسی و ایزد پرستی خدیو زمان نگارین میسازد و دست را با دل همزبان میکند و قلم چوبین را زبان

گوشین همراز میگرداند یعنی شکر نعمت منعم حقیقی برو بیاچه اعلان نقش پذیر میگردد که ایزد جهان آرا زمان

مارا طراز زمانهای پاستانی گردانید و صورت را پایه معنی بخشید ظاهر را همرنگ باطن ساخت تقلید را

تحقیق گردانید چرا زمانه بنالد و چگونه زمانیان تنازند آن روز هنگامه گفتار بود امروز معرکه کردار است

آن روز نقش راه نقاش پرستان زدی امروز مشعله راهبری در دست داشته رهنمای نقش بند حقیقی است

آن روز صورت با معنی انباز بود امروز هر دو در خلد تکده وحدت همراز اند آن روز دانش را پایه جای

بیامده بود امروز سلطان عقل بلند سریست و این بهار معنوی و نشاط دائمی از برکات ذات

مقدس دادار پرست ایزد شناس جهان آرای زمان ست شعر آنکه گردون را نظام امور + تا کند

شاگرد اوست استاد است + سر آرای اقبال اورنگ نشین معنی مسند نگار دولت روشنی افزای

چراغ هدایت بلندی بخش ایوان تکمیل ست بیت تا که جمله پاک بینان + بیدار ترین

شب نشینان + نیر جهانتاب صورت و معنی بجزم افروز دانش و داد خوانای خطوط

ابدی و نواصی دانای نقوش انفسی آفاقی ابیات شهنشاه نظر سیر و خرد رخش +

جهانگیر و جهاندار و جهان بخش + رقم سنج حقیقی و مجازی + جهان عقل اکبر شاه غازی + خداوندا

قوانین شاه جوان بخت + که آمد سایه اش پیرایه تخت + ظلال چتر دولت بر سرش دار + مراد هر دو

عالم در برش دار + و از میامن این خدیو خداشناسان عالی گوهر والا نژاد مصدر جلائل

خصائل بخوردار مستجمع شرائف شمائل حق پسندی و حق گزاری غره ناصیه سعادت و اقبال

زهره باصره عظمت و اجلال دسته التاج سلطنت کبری خلف الصدق خلافت عظمی افروغ

دودمان اجلال نور بر ورد نیر افضال مستوثق مرضیات الهی مستبشر انوار ظل اللهی رفعت

پیرای تخت و دیهیم شاهزاده دانش پیوند سلطان سلیم را در هنگام عنفوان شباب و

غازجوانی که انشاء الله تعالی و تبارک در ظل ظلیل آن سر آرای اقبال پیری صورت

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar.

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

و معنوی مشرف گردند مبدعان قضا و قدر از عطیهٔ خانهٔ ایزدی عقل و دوربین و دریاب کمال سعادت
و فراخی حوصله کرامت فرموده‌اند و دیدهٔ حق بین آن نونهال اقبال را سرمایهٔ بینائی کشیده اند و لا نظر
جلائل حقوق پدری افتاد و فرزند کمترین در بندگی بست فرزند بود خود را خدمت جوی ساخت تا بنا
نگاهی شرف در شرائف بزرگی شاهنشاهی اندختم نطاق تازه از رغبت مندی بر میان دل بست
تا لنا عظائم انوار معنی این پادشاهی آفاق در پیش طاق دیدهٔ عالی او جلوه ظهور فرمود چندین کمند ارادت
و عقیدت بر گردن جان اندخت را بعاد اندک فرصتی بقلاوزی بخت بیدار در بحبوحهٔ دولت حقیقی کشود
و مراتب چهارگانهٔ اخلاق که تیز روان عرصهٔ آگاهی را بدشواری می فراهم آید با آسانی بدست آورد
رضامندی پدری و عاطفت بادشاهی و هدایت پیری و تربیت مرشد در عمر دولت و سعادت
و حسن عاقبت افزایش آورد و همچنین قدردان دوربین از عمر گذرانی در از گردانید تا بوسیلهٔ آن آثار
حق شناسی افزاید و تیر افزونی دولت را بنشان قصبی تهنیت کردند که همواره چنین گوهر والا در سایهٔ
عاطفت و تربیت شاهنشاهی مستلذات صوری و شعبات معنوی کامیاب آمده بنهان
عالم قدس او را نوید زیادتی سعادت آورند یعنی ذات قدسی آن مجموعهٔ هوشمندی این عالم فرزند
بگلشن سرای معنی که گلستان همیشه بهار است مشرف گردد تا آنچه پرده‌های پندار جهانیان است
او را آئینهٔ حقیقت نمای گردد و از آن قدم بیش نهاده صور اشیا را مظهر نور حقیقی شناسد و این
پایهٔ آگاهی را طی فرموده یک نور داند که مظاهر گوناگون ظهور دارد و آن بلند ترشناسد
ظاهر و مظهر از درجهٔ دریافت او مرتفع گردد و جز یک نور مطلق در نگاه خاطر او شعشعهٔ طلوع
نه بخشد و مژده رسانان ملاء اعلی خجستگی عاقبت و شایستگی آخر کار رسانند که از بخت
بلندی خویش در لجهٔ حقیقت یکتائی در آید و نقاب دوئی و حجاب مائی و تونی بر خیزد و همواره
این گلدستهٔ بهار هوشمندی در مراتب حالات نماشای حسن علی الاطلاق بنظر باید و
حسن که مرآت جمال جهان آراست در پیش نظر والا آشنه خاطر فیضمند خویش را باین طرز
دانا پسند عشرت گزین و شادی آموز دارد در بین هنگام مسرت افزا از افضای
جامعیت بخطوط استادان کارپرداز که در نظر حسن دوستان جلوه گاه ظهور محل انکشاف نور
مقید است و در دیده دوربینان حقیقت شناسان جلوه گستری نمای حقیقت مطلق نور

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

مبدل دل است والحق طلسم بدیع خط آسمانی هندسه است از پرگار قلم ابداع چهره کشا یا روحانی کتابه
است بدست نقد بر نقش نگار یافته بلکه آینه جهان نمای اسطرلاب حقیقت کشای معنی ست که
بر اعالی خیال وجود تعبیه نموده اند تا دیدبان ظاهر و خبر رسان باطن با سند دار و دار سخن رجال دل معتبر
جان قوت دست سویدای سفیر ضمیر ست اگر وساطت او نبودی بساحقایق کونی و الهی پیوسته نابود
سخن نامه افضال بر حاضران بزم طلبان آرایش بخشد خط برای آگاهی جویان دور و نزدیک خواهان
نعمت ترتیب هد **فرد** اگر نه قید کتابت بود کجا باشد + شگفتن معنی رنگین و لفظ جان پرور +
اگر خط نبودی سخن زندگانی نداشتی و دل از گذشتها از معانی کمتر رسیدی صورت بنیان بنگر و
انگار زندگی معنی دانایان مشکلها چراغ معرفت شناسان طلمتی ست دوری هزاران نور بل نور ست
که خیال ناشناسی چشم با خود دارد و نقش نگار اقلیم آگاهی ست بل سواد اعظم هر شتان معنی شب تار ست
که نور اتفاق هوش افزا با اوست ابر سیاهیست که باران روشنی آرد طلمیست گنجینه معنی که با
افتادگی روانی دارد و با خموشی گویائی و با جاه تا ندی بلند پروازی و چون نعمت گوئی آن نامه مخترع
نوشته آید پیوند الهی او نگاشته میشود و مقدمات منفوی از بارگاه علم ایزدی بر نسبت
خاص که نقش ناطقه را با آن جناب کبریائی حدیث ست اندکی از بسیار دران گوهر آمود تجرد لمعه ظهور
بخشد و سلطان دل در ابشهرستان خیال که در معنی بر خفیست در میان مجرد و مادی فرستد تا تجرد
با تعلق و اطلاق با تقید اکتساب کمال بدو از انجاگاه بر بام زبان شتافته بدریچه گوش فرود آید مرحله
مرحله رابط تعلق گذاشته بخانه دل میشتابد و از انجا بوحدت سرای تقدس رجوع صعود
می میکند و گاه فرمانروای دل آن مسافر آسمانی سیر را بی مرحله زبان بوادی ایادی روان
میسازد و از انجا به بر و بحر قلم و مداد عبور نموده بر فسحت آباد حسن محل میکشاید و از انجا بار اقامت
بسته از شاهراه باصره مدار الملک حقیقت طبل رحیل بلند آوازه میشمارد و باید دانست که هر راه
نوردی که از دار العلم دل بعمل خانه صورت آید سوای آن مراحل که گفته شد چهار منزل دیگر ست
که قافله معنی از آن بگذرد و آن عبارت از چهار حالت ست چه اول در دل اندیشه آن کار
پدید آید که آنرا خاطر نامند و حدیث نفس گویند دوم دل انجذاب نماید و طلبگار پدید آمد که آنرا
میل و رجحان جویند سوم دل عزیمت در سر گیرد چهارم آن کار از پرده حقایق بمجلای

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

ظهور شاید که چهای آگاهی نگاهی شد درین منازل و مراتب آمدن و برگشتن هودج کشتان
کنند تا بسا از حقایق تجرد و تعلق چهره کشا و جلوه نما گردد و چون بآیین خاص توقیع حسن خط نگارش را
باز بطرزی دیگر حقیقت آرامی نگارد و شرح حسنی دیگر بزبان قلم سید که عالم تصویر از بدایع نگار
موجودات ست و حسن گوناگون در طراز هستی او جلوه دار و حضرت بادشاه صورت و معنی تخت
بلند فرموده اند و آن آنست که صنعت تصویر آدمی را در معرفت عظمت ایزدی رهنمونی میکند
علی الخصوص مصور را که بقلم غرائب نگار صورت آدمی را چنان شبیه می نگارد که بیننده در حیرت
فرو میرود لیکن آن جان گرامی و آن گوهر دریافت و آن حرکات دلفریب نتواند از هزار یکی ظهور
آورد و هر آینه بعجز و خویش و قدرت ایزد تعالی اعتراف نموده شناور بحر معرفت مبدع کل میگردد
والحق بملاحظه این دریافت بعضی ساده لوحان که رقم انگار بدین صنعت بدیع کشیده بودند
سر خجالت در گریبان عبرت فرو برده نقش نگار را اقرار گشتند و چون نقش نگار آئین تصویر نگاشته
لوح بیان شد بتازگی بطوری خاص حال خط تیر ظهور یافت که خط تسمی از تصویر چه آن شبیه آرای
عالم علوی و سفلی ست اگرچه در بسیار جا صور اشیا نگارش می یابد اما بسا از قدسی تر از آن معنی
را تیر درین پیکر غرائب بخش آورده جمال آرا میشود و بسا از معنی خلقی را در حالت تصویر در آورده
آدمی صورت پرست را ازین راه بمنزلگاه معنی رهبری میکنند و خط تصویر خاص ست که صور
حروف را که هر طائفه برای فهمیدگی و فهمانیدگی مطالب و مقاصد قرار داده اند بطرزی مخصوص
نقش می کنند همانطور که در عموم تصویرات صورت ایزدی صورت دلالت میکند و آن بر معنی
خاص همچنان صورت خطی دلالت بر الفاظ میکند و الفاظ بر معنی سبحان الله گاه هوا را سخن ساخت
و گاه سخن را خال و چون معرفت خط را چاره نیست از شناخت حرف لاجرم بشرح آن پرداخت
حسن افزای این مصنوع ایزدی میگردد ای پذیرنده اسرار دانش اگرچه تحقیق این مراتب را
این جائی ست لیکن اندکی از آن ناگزیر وقت ست باید دانست که حرف کیفیتی ست خاص
دانسته بکیفیتی دیگر که آن قائم ست بهوا که یکی از عناصر چهارگانه است هرگاه دو چیز که صلب
مقام یکدیگر باشند چون بسختی جدا شوند که آن را قلع نامند یا بشدت پیوندند که آن را دفع
گویند هر آینه هوای آن میان بموج گیرد چون موج آب و آن موج سبب حدوث

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

حدث کیفیتی شود که آنرا صوت و آواز گویند و بعضی از دانشوران تجویز نموده تعریف صوت
بسبب قریب کرده اند که صوت هوای متموج ست و بعضی بسبب بعید که قرع یا قلع عنیف ست و چون
حال صوت که کیفیت هوا ست مفهوم شد معلوم باید کرد که صوت مطلق را کیفیات دیگر عارض
گردد که از یکدیگر متمیز گردند مثل زیر و بم بودن و غنه آنچه از گرانی گلو بهم رسد و کیفیتی خاص دیگر بواسطه
مخارج و تقطیع اجزای هوای عارض صوت میشود که زیر یا و بم یا و غنه یا و داد آواز از گلوی گران
از هم جدا شوند آنرا حرف نامند شیخ ابو علی سینا در شفا این کیفیت خاص صوت را حرف گوید و
بعضی از بزرگان دانش صوت معروض آن کیفیت خاص را حرف شمرند و بعضی از دو بینان قایق
اینجا مجموع عارض و معروض را حرف شناسند و همانا که این نزدیک بحق باشد و چون حقیقت
حرف مبین شد حقیقت حال عد و اینجا نست که هر طائفه دران اختلاف دارند و آنچه در تخطیط
که این مرقع و الابران مشتمل است مثبت شده بست و هشت ست که به شرده صورت باز گردد
اگر همزه را الف نمیشمرند و الا بست و نه حرف و آنکه در مفردات لام الف یکجا نویسند مذهب
طائفه آخر ست الف همیشه ساکن باشد تا گزیر او را بیک حرف متصل ساخته نگارند و باعث
بر اختصاص لام آنست که دل لام الف است و دل الف لام و مخفی نماند که در ازمنه سابقه حروف را
اعراب میکردند و طائفه از متاخران برای آسانی آنرا غیر رنگ مکتوب قرار دادند مثلا اگر حرف
بسیاهی نوشتی اعراب را بنقاط شنگرف مینگاشتی چنانچه فتح را نقطه سرخ بر بالای حرف نهاده و همچنین
ضم نقطه در پیش حرف گذاشتی و بجهت کسر نقطه در زیر حرف ثبت کردی بعد از چندگاه خلیل
بن احمد عروضی آنرا تغییر داده هر حرکتی را صورتی و جای مخصوص قرار داده چنانچه امروز مذکور و مشهور ست
و نیز حروف را دو قسم سازند معجمه یعنی حرف نقطه دار چه اعجام بمعنی ازاله اشتباه ست و حروف غیر
منقوطه را مهمله خوانند یعنی دران نقطه ترک شده ست و در بعضی اطلاقات جمیع حروف تهجی را
معجم نامند چنانچه بنقطه دفع اشتباه میشود و بعدم نقطه نیز ازاله آن صعوبت می بندد و باید دانست که
مراتب حسن خط چون مدارج حسن دیگر اشیا باعتبار تفاوت بینین اختلاف دارد و هر گروهی
بمرتبه اول نهاده بان طرز خاص عشرت پیرای ست و آنانکه از بخت بیدار یعنی خرد و دوربین
نظر دور دارند از هر مرتبه حسن مخطوط و تبیه اند چون حضرت شاهزاده والا گوهر ایزد توانا

Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

حوصلهٔ فراخ و دلی آگاه و خاطری بلند گرامست فرموده مجمع حسنهای خطی نظر انداخته برای عشرت آرائی
خویش و مسرت طبقات آنام بخاطر نور پذیر رسانیدند که مجموعهٔ از خطوط استادان انتظام یابد نام سرمایهٔ
عشرت حسن مطلق سرانجام پذیرد و هم نشاط حسن مقید جلوه دهد و بوسیلهٔ این ترکیب و ترتیب
پیرایهٔ سرور هر دو طائفه مهیا باشد بنا بر آن آن گوهر والای دانش بیمثل حق اساس خویش از نوشتهای
خوشنویسان سحر پرداز قطعهای دلکش فراهم آوردند و این مهر شعشعهٔ جلائل انوار جمال الهی که جمعی
مرآت حسن نامند و گروهی آئینهٔ جهان نمای میگویند و طائفهٔ آذرنگ مانی لقب هند و طبقهٔ آذرفر
گویند که رقعه رقعه و پارچه پارچه اندوخته زنده بدیع برای حسن عالم افروز ساخته اند در اندک
فرصتی و اعادهٔ سال چهلم الهی این گلشن همیشه بهار معنی سرسبز و شاداب گشت ه هر حرف
از و شگفته باغی + افروخته تر ز شب چراغی + این زور سنانی ست که دیگر فراهم آمده حیرت
افزای جهانیان ست یا شبستانیست که هزاران چراغ بسگند رهروان شاهراه معنی افروخته
اگرچه سوادی صورت ست هزاران عقل در دست سوادیست که هزاران شاهراه بیاض دارد
خطی ست بر عارض معنی موج مشکین نقابی ست که سلمی صفتان معنوی از مشک آن بصد غنج و دلال
غمزه زنانند خبد مشکبار ست که بر عارض نسرین بدنان جلوه گاه باطن فروهشته ه بر صفحه
او به ترست گلرازی + هر لوح چه لوح عارض دلداری + هر حرف چو خط چهره معشوقی + هر نقطه چو
خال لب خوش گفتاری + براگاه دلان خبرت پذیرد و شن ست که این اعجوبهٔ آفرینش که او را خط
گویند چون عالم قدیم مسبوق بست نه او را ابدایی ست و نه او را انتهایی لیکن چون حسن مدرکات این
حواس پنجگانه بیشتری بحسن اعتباری باز میگردد و هر طائفه بجنبش خاص بوسیلهٔ آن پنج دریچه طی
اختلاط میبرد و در هر زمانه هر طائفه بروشی خاص در نقوش این حروف پرداخته اند چون خط هندی
و سریانی و یونانی و عبری و قبطی و معقلی و کوفی و کشمیری و حبشی و سریانی و رومانی و عبرانی و
مقتضای مصطلحات هر قوم حسنی درین نگارخانه پذیرفته می آید و در بعضی قرطاس نامهای باستانی
عبری بآدم هفت هزاری نسبت کنند و طائفهٔ بادریس و جمعی گویند که او پس خط معقلی را که ترتیب
داده و بیشتری تفاوت در خطوط باعتبار سطح و دور ست چنانچه خط کوفی یکدانگ دور ست و
سطح و معقلی مجموع سطح ست و کتابتهای عمارات کهنه بیشتری با خط ست چنانچه جهان نورد

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

دیده ور را ازین آگاهی میبخشد و بهترین خط معقلی است که مراتب سواد و بیاض هر دو بهای
خاص متمیز میباشد که سواد خوانان آن نقوش را از سواد و بیاض آن آشنایی میفتد و
آنچه امروز در ایران و توران و روم و هندوستان میان بزرگان دانش شهرت دارد هشت
خط است از انجمله شش خط را باین مقله نسبت میدهند که تاریخ سه صد و ده هلالی از فروغ دیده
وری خویش از خط معقلی و کوفی و غیر آن اختراع نموده و برای هر حرفی بزعم خویش طرزی خاص قرار
داده که دانایان آن طرز نوشته را چون موافق یابند خط خوش گویند و اسامی آن بدین تفصیل
ست ثلث و توقیع و محقق و نسخ و ریحان و رقاع و تعلیق و نستعلیق بعضی از دانستان طرازان باستان
خط نسخ را مخترع یاقوت مستعصمی شمارند و ثلث و نسخ را دو دو دانگ ست و سطح چهار جلی را ثلث
گویند و خفی را نسخ خوانند و توقیع و رقاع چهار و نیم دانگ دو ست یک و نیم دانگ سطح جلی را توقیع
دانند و خفی را رقاع و محقق و ریحان چهار و نیم دانگ سطح دو و یک و نیم جلی را محقق خوانند و خفی
را ریحان نامند و علی بن هلال که بابن البواب مشهور ست این شش خط را خوب نوشت و یاقوت بکمال
رسانید و بعد از وی شش شاگرد او در خوش خطی عالمگیر شدند اول شیخ احمد که بشیخ زاده سهروردی
مشهور ست دوم از غوث کابلی سوم مولانا یوسف مشهدی چهارم مولانا مبارک شاه زرین
قلم پنجم سید حسین ششم میر یحیی خط هفتم تعلیق ست که از رقاع و توقیع استنباط نموده اند سطحش بغایت
کم ست و خواجه تاج سلیمانی که در شش خط سابق مهارت داشت این خط را خوب نوشت و از متاخرین
مولانا عبد الحی که منشی ابو سعید مرزا بود و در این خط ید طولی داشت و مولانا درویش در این خط از وی گذرانیدند
و از نشیان حضرت شاهنشاهی میر شرف خان کسی نیز نوشت و خواجه عبد الله صیرفی و ملا محمد
شیرازی و ملا عبد الله آتش پرست هروی و ملا ابا بکر و ملا شیخ محمود و خواجه عبد الله مروارید این هفت
قلم را بپایه اعلی رسانیدند چنانچه خصیت خوشنویسی آن نگارندگان بدایع آفاق را گرفت و چنین
گویند که در زمان صاحبقران خواجه میر علی تبریزی از نسخ و تعلیق خط هشتم ابداع نمود که آنرا نستعلیق
گویند و آن تمام دور ست و از شاگردان او دو کس کار را پیش بردند یکی مولانا جعفر تبریزی و
دیگر مولانا اظهر لیکن درین وضع خاطر می آیند که بسا خطوط نستعلیق که پیش از زمان حضرت
صاحبقرانی نوشته بودند بنظر در آمده است و از خوشنویسان این خط مولانا

Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

مولانا محمد او بهی ست و سر آمد همه مولانا سلطان علی مشهدیست خط را در نظر بدیع مایه و الا نهاده
و اگرچه از مولانا اظهر تعلیم نگرفته اما خطوط او را معلم جود دانسته فیض وافر برداشت و نقش کلک
شاگردان مولانا درین طرز خط نام بر آوردند سلطان محمد خندان سلطان محمد نور مولانا علاء الدین
محمد سرمی و مولانا زین الدین عبیدی نیشاپوری محمد قاسم شادی شاه هر یکی بطرز خاص بدلربائی کردی
مخصوص گشت دیگر مولانا سلطان علی شیر مشهدی و مولانا هجرانی که در نخط رتبه دانند بعد ازین
سر فرخ شنویسان نستعلیق مولانا میر علی هرویست اگرچه بظاهر شاگردی مولانا زین الدین
گردد اما از خطوط مولانا سلطان علی استفاضه تمام نمود لیکن از فروغ فهم تغیر روش پیش نمود
نصرت نمایان یادگار گذاشت یکی از ایشان پرسید که میان خط شما و خط مولانا سلطان علی
چه فرقست گفت که من هم خط را بکمال رسانیده ام لیکن نمک که خط مولانا سلطان علی دارد
در خط من نیست دیگر مولانا ملا محمد حسین تبریزی و میر سید احمد مشهدی و ملا حسن علی مشهدی
و مولانا شاه محمد نیشاپوری و میر مغز کاشی و میرزا ابراهیم اصفهانی ست و طائفه دیگر که
درین تصویر خاص عمر گرامی صرف کرده اند امروز جاده دوستی که در ظل سریر خلافت عظمی صاحب
این نقش دلپذیر تو انگفت مولانا محمد حسین کشمیریست که برکاتیان روزگار چیره دستی میکند
چون بمقتضای سخنان خرد پرور و هان مجملی ازین نگارین نامه تمرده کلک ضراعت خاک نشین غبار
استقامت ابو الفضل بن مبارک شد ه همان بهتر که دانای سخن سنج بر دون زاندازه نگشاید
سر گنج امید که این بهار تازه صورت و معنی و خجسته نگار دولت و ملک همواره طراوت بخش
نظارگیان محفل گرامی شود و هر صفحه گلستان نفحه اش منثور و دام شادکامی گردد خطبه
مجکول سبحان الله فرمانروای معنی کارگدائی صورت پیش گرفته گنجور خزائن
خردمندی پیشه پیر زمان تهیدست میکند این از قسم جنون نفس ابو العجائب و ابدا
از فنون ذات ابو البدائع شناسد یا از ذخائر عقبی اندیشد یا از اسباب انتظام دنیا شمرد با حکمت
آموز جد خانه دریافت نام نهد یا زنگر زبزم هزل خطاب دهد **فرد** بخیال اینهمه
لعبت بهوس میبازم بو که صاحب نظری نام تماشا ببرد باحال نیست انکه در هنگام تجرد
که درین محفل این مست باده انانیت یا از خدائع بدائع این کمر بسته مکر و خدعت ست مجموعه

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

که رنگ انبر بزم معنی و رزم آرای نفس اماره تواند شد ترتیب یابد تا مصاحب تفریح و اعظ سریع
بود مدنی الطبع مرا در صحرای تفرد از تنهائی بشورش بیاورد و هم ناآشنای دانش مرا چاره گر باشد
از هر علمی که بنظر آمده بود و از هر کتابی که بمطالعه آن خوشوقت میشد سخنی چند باندازه حالت
و ذوق خود که هیچکدام اعتماد ندارد در زمانی اندک برداشته فراهم آورده‌ها خود را بعضی از رسائل
تمام که از مجموعه‌های بزرگان گزیده بودم جمع ساخته مجموعه‌ای که بحر بیت از بیش نا ذقریست از دانش
شعر هر صفحه او نزهت گلزاری هر سطر چو خط عارض دلداری هر حرف چو چوکان رخ
معشوقی هر نقطه چو خال لب خوش گفتاری بمناسبتهای حال و زمان بحر کشکول نام نهادم
و معه حرص سخن چینی را چون گوی بم سیر کرده بعده‌ام که فروغ صدق ندارد ناشناسی
معامله نافهم خود را تسلی کرده آمد ناظم این اشتات ابوالفضل بن مبارک بعد از ولادت اولی که از
رحم عنصری تسبیح گوئی خرامیده از زمان بچگی که بر خلاف همهو انام غفوان صبح تمیز او بود
بهمت و هدایت پدر بزرگوار در گروه جویندگان سلوک رسمی درآمده در پانزده سالگی از دریافت
متداولات انبر دز کارست گشت و دو سال دیگر در مباحثات و مطارحات اسباب مدهشی
سرانجام مبدا و نخوت خود پرستی را افزایش می‌بخشید و در آن هنگام رک کردن انجان شیخ که
بالتقاط پاستانی نامها که از فضولی نفس مخترع است سر فرود آید همگی همت در تصنیف مصروف بود
که در هر فن آسیای تازه نهاده آید لیکن از لذت رجوع طالبان دانائی و سرت هجوم نسیان همنمای
خاطرم نپرداخته بجز درس علوم کاری نداشت و پس از ولادت ثانی که از شکم نادانی بباغ دانش
تردل افتاد و در گرد آوری ایزدی مرضیات انجان سرگرم بود و خط آمدن رایات حق شناسی
و ذوق برآمدن عوبات نفسانی آن مایه داشت که پردای نگاه نامهای پاستانی نداشت و بعد از ولادت
سوم که از بطن جنگ و جدل گفتگو به خلوتسرای صلح کل رسید از هم رعونت نفس باز آمد و هم چشم
بینا بدست افتاد و نور یقین در بر گرفت و حوصله را میدان فراخ گشت و بوسیله این
عطایای غیر متناهی الهی بمطالعه نفائس قدسیه گذارندگان سخن پیرداختن مناسبات خویش
و ذله بر دارای سفره کرام بقدری پرداخت و دوست و دشمن را از نظر انداخته بغرضانه بسر برد
و بدیر لیه آن بازار صلح رونق پذیرفت و پایه ارادت را جای دلپذیر بدست افتاد و شکر

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

سه خوشامدهای خود را فراهم آورده تعویذ بازوی هوشمندی گردانند خواهش از رب الارباب است
که حاضران و آیندگان بهره مند و کامیاب گردند الهی همت بر گزیدگان خود بولادت رابع مشرف
گردان یعنی از شکم صلح کل که محل اتحاد و حمام طبقات موجودات است بر آمده سرای تجرد و شرف و حقیقت
بخش نافع جهانرا بر آستان حق دانسته در کثرت تماشای وحدت نموده بدولت آباد محبت کل سرفراز
گردد و مرتبه ازین فراتر کشده نسیان ماسوی را عصای همت خود گرداند تماشا نیسته امید وار
ولادت خامس گردد یعنی از بطون دنی بخاص الخاص خلوت یکانگی آرامش دست دهد و در بحر
محو مطلق شناور گردد تا در ولادت سادس یعنی در زمان خلاصی شاه باز جان مقدس از قفس تن
عفن بار تعلق بر دوش خاطر کشیده بنارگاه تقدس بنارد تا در ولادت سابع که زور حرارت عطیه
والا را سرفراز گشته شایان کنار مقصود گردد من یکجا بودم و سخن یکجا آساس نهاد شعر
سخنم شد بلند و میترسم * که مرا حرفی از دهان بجهد * ره نوردی بیان عجب تندست * ترسم
از دست من عنان بجهد * آری آنکس که پای دل بجای نباشد زبان قلم هرزه در آید و
بیدلی را شرح بسیار است صد دفتر از اگر بهم سوندی * جانبازانه شود ازین فغان جرسنای
ای آنکه بدین حدیث ما بخندی * مجنون نشدی هنوز دانشمندی * این بی سامان دلرا
کو سامان خاطر تا شرح آن نماید اندکی از بسیار آنکه در ایام فروختن نادانی و خریدن دانائی
که تحصیل علوم نام نهند و در اوقات دانسته خود را با کهتر از خود مقابله کردن که تدریس
نامند و در نظارگی رایهای مختلفه روزگار که تمیز بین الخیر والشر بل بین الخیرین در
تماشا بدست می افتد در شناخت مقصود حیرت شیده دل گشت هر چند کهن اوراق بیشتر
دیدم و با دانشوران زمان صحبتها داشتم حیرت درون من افزایش گرفت و شورش باطن
افزونی پذیرفت در یوزه گری با صفت کیشان خدا اندیش سودمند نیامد و آنچه دانا
پیشهای حکمت اندوز کاری نساخت رباعی دردا که درین سفر رو گذارم کس نیست
همراه درین راه و رازم کس نیست * در منزل جواهر اسرار بسیست * اما چه کنم محرم رازم کس نیست
در هر بارگاه که گذارم افتاد دیدم که خلق پرستی را خدا پرستی نام نهاده هنگامه دکانداری گرم
داشته اند و در بعضی از بس کوچهای شهرستان جنون یکجهتی از خدا جویان که به یکانگی نفس مانده

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

اتفاق صحبت افتاد این طایفه بمعالجه امراض گوناگون نفس اماره گرفتار و تبدیل وده فرصت نکاه
کردن نداشتند تا به پرسیدن بیماران و آگاه بداد چه رسد و گر دی این مجذوبان که الهی عنایت انها
را از تدبیر وارهانده و ابزدی جمال غنج و دلال نموده بگلچین قفس با بلبلان بسته اورده قدرت
تفحص کار نداده بنظر آمدند کار پادشاه بادشاهان را گدائی گلخن چه داند نبض غم را طبیب شادی چه
شناسد از این گروه بی تصنع تیر کار بسته لم نگشوده زه در بار نامهای کاغذ داروی بنظر آمد و نه
در طبقات انام بیمار شناسی و دوچار شدن تا معالج چه اندیشه باشند ۵ مسکین دلمن چه
مراوان داند + درد اش عافیت فرو میماند + اما انچه آن رنجور جگر سوخته گفت ۵ یکی شنا
تعلط هم کسی نگفت + چندانکه خواب خوش بهر افسانه سوختم + خود چون برگزارم که حقیقت سرائی
بزرگ به حکیم بلوش هوش در آمده بقدری این مژده را غمخوارگی نموده لیکن همان غمخوارگی که ماتم
زده را از ماتم زده حاصل گردد آن خود هوشمند شناسد که ماتم افزائی ست نه بیمار پرسی و
تیمارداری ۵ شرح این هجران و این سوز جگر + این زمان بگذار تا وقت دگر + و چون از تنگدستی بیدار
بمانگاه نوازش خدیو جهان رسیدم عطوفت او من کنگ همچندان از زبان فصیح کرامت فرمود و دل
تنگ بسیج دو رباب عطا کرد با همه کس بهمه روش مراتب سخنوری داد و بغلبه دانش و زور بازوی سخن
اقبال قران و نصرت قرین گشتم اما منتظران فتح معنوی از مضرت مباحثات ظاهر چه کشایند
و محرومان باطن را نسیم باد زن چه سود مند آید در معنی دردمندی افزود و خرسندگی دل یاوه شد و
توبه که از دانش لسان روزگار داشتم نه برآمد و یکبارگی ناامید گشتم که هر یکی تخیل ناصحیح بهیچ خرسند
گشته دیگران را بان ملامت دراز گردانیده اند و نه در معاملات ایشان تمیز دلیل از مغالطه و نه تفرقه
میان تحقیق و تقلید از سوء مزاج و فساد دانش گمان حقیقی و احتمال حقانیتی بکسی بندند و خود را در بحر تحقیق
سباح حقیقت شناس دانسته در لفت دلوی راه جست و جوی یکبارگی بسته دارند تا انکه بقلاوزی
بخت خداداد با انجمن صلح کل گذاره شد و بقدر شورش تسکین یافت اما چه گنجم که کاخی درین سرای
آسایش نتوانم نهاد با محبت کل چه رسد اما از انجهت که این بیگانه سود و زیان و بنا در لباس تعلق
فراوان داشته اند و نزدیک ست که این عاشق پرواز صحرای تجرد را بیشتر از ان که سامان راه
و سرانجام آن درگاه بدست افتد سفر اقلیم عدم پیش اید چه گویم که ازین پر دل

Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

چه میگذرد و شورش حال چونست لیکن چون بفرموده دانای روزگار است قدری آن را مشرح
گرایید و سنگ تفرقه در هجوم او باشان غم و سیاکان الم می افتد بهر حال با چنین خاطر و چندین مخاطر
منتخبات حالات آنچه برای ایران مناسب بکار آید برداشته بود گرد آورد و هر چند خلعت ترتیب بر
قامت گسیختگی دوختن بر دشی گزدنست اما چون آهنگ و در رسیدن بمقاصد او بتعلق نقد
و تجرید سیه اجازت ترتیب گونه داد و پنج قسمت مرتب گردانید معقوله مکشوفه منقوله منظومه منثوره
اگرچند هر چه در قید کتابت و قالب حروف در آمده از عقل و نتیجه خرد دست لیکن چون در حرف
سرائی قانونی نیست که تصنیف و تالیف بران بخط جریان باید جرم هر تهی مغز کم حوصله بنگاه
گفتگوی آرایش داده بخود زحمت دریافت دارد ناچار سخنان ناسره که خلفان عقل تیره رای
و ناخلفان خرد روشن ضمیر اند بجهت مصلحتی و حسن نیتی بعالم بر و خرامید بسیار نیک اندیش
دوبین باید شد تا اول مرتبه تفرقه درین دو قسم و چشم اعتبارش پدید آید که بسبب جای غلط انداز
هوشمندانست تا به ساده لوحان چه رسد مبادا که علاج صفراوی را سوداوی بکار برد و در
خسران ابد فرو ماند و لهذا از رفت گاهان این هر دو قسم از خاندان خرد برآورده بنتایج مخاطر
بمعقول و منقول تقسیم کردند و فرزندان خلف عقل را که بزیور شرایف ظاهر و جلایل صورت که مبلغ دانش
خرد پروران طبعی تواند بود آراسته تعلیقات اشتهار دادند و قدسی نژادان عالم معنی را از فروغ عقل
الهی در منصه ظهور شتافته مکشوفیات مشهور ساختند و آنچه بیرون از این معنی بود از منقولات خطاب
دادند ای دانشور اگر بر نقش نظرت می افتد خود گنجا حضت اعتراض مجبوران استعداد و ماموران
قدرت قاهره داری و اگر در نقاش ملاحظه میرود خبر شرمندگی جهالت چه بدست آید کار دانا
را نادان چه داند یا آفرینش را با فرینشگر چه آید بنا بر این اندیشه معاطه رسم تقسیم معقوله و
مکشوفه و منقوله مقرر گشت اکنون که در آشوب خانه روزگار خلط مقاصد ثلثه شده و ناقد بصیر
ناپدید و مستبصر بی رعونت ناپیدا و نادان بجهت فراوان و طبیب مهربان در نقاب اختفا اندیشه
بلند دار که من خداوست خود دشمن را چه پیش آمده و احتیاط بیان دلیل بنده را چه بار خاطر باید
کشید ساده دلی را بخاطر نیفتد که درین کهنه سرای عبرت بخش هوش افزای تمیز بی امدو رود
بازارست و مزاج زمانه را اساس بر بی تمیزی نهاده اند رواج کار آن از باطل

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

باطل شناخته نقش بند غیب از عنقوان ابداع چنین جمال آراست های های چه نافهمیدنیست که دل
بزبان قلم میدهد حاشا که در نگارخانهٔ ابداع ایزدی باطلی را راه باشد باطل آنست که در خواستان عدم
غنوده است و هر چه از پردهٔ غیب خلعت وجود میپوشد خیر غالب ست چه جان بخش جهان آرا آنچه
خیر شر را برابر باشد آنرا تشریف وجود نمی بخشد شر غالب را چگونه لباس فاخرهٔ هستی میپوشاند پس دانسته
باش که شر مساوی شر غالب همچو آبه شر محض ست که باتفاق ممتنع الوجود ست و آنچه از فنون بلاغت
جفا بر بزرگان ماضی و حال رفته و میرود و زر دیدهٔ اول چهرهٔ نابل خراشیده دارد و آن بخشش ست
از داد ارجهان آفرین ای ابو الفضل چه شور در جهان فکندهٔ اگر تنگ ظرفیت بنیابت دار و باندازهٔ
وصله روزگار حرف سرائی کن اما چه کنم و چه سازم **شعر** هزار شکر همیخواهم و هزار شکم که آب
خضر لذیذ ست و من در استقا + و منتخبات منظومه اگرچه داخل اقسام مذکور ست لیکن چون رشتهٔ
نثر از دوش افگنده خلعت فاخرهٔ نظم پوشیده طاوسی بستان سخن میکند از آن منطی علیحده پرداخت
و بعضی از انتخابات جامع علوم متفرقه بود هر قسمی را بجای خود گذاشتن سرانجام خاطر باشی
از آن باز آمده قسمی جدا ساخت و بجهت آسانی دریافت جویندگان لآلی این بحر بیکران بر سر
هر قسم در رساله و منتخب رقمی نهاده آمد تقسیم علوم نفائس الفنون و غیر آن که بر رشتهٔ نظم عقل نیکو نکشند
شده نثر اجزای مجهول را اگر زینت بخش نباشد سنگسکی هم در کار او نمی اندازد اگر فرصت میسر شدی
در کار دانش آسانکه دستور العمل منتظمان صورت و دانش آموز خرد پروران معنی ست منطی چند پرداختمی
تا اصحاب معاملهٔ اساس سود و زیان خود را بر آن نهادی و ارباب تعلیم و تعلم بنیاد دانش
بر سر نیز و آموزش بر آن اقرار دادی و ریاضت کیشان زنجیر جوی نفس اماره را اولاً اسباب
آهنگری شایسته بهم رسیده و ثانیاً سلسلهٔ چندی پابند این بادپیمائی هوا و هوس تواند شد
بدست افتادی و خدا پایان به هیچ خرسند را خاطر از اندیشهٔ ناممکن باز آمده بیقین حاصل شدی
که جناب مقدس ایزدی بدانکه از آن ست که طائران تیز پر بعرصهٔ امکان در حوالی دولت او جلت
عظمته توانند رسید و خدا جویان محال طلب را از حال گوشی باز داشته در اصلاح نفس و فنون جود
خواه خود پرست بکدر گردانیدی تا پای از کلیم حوصلهٔ امکان بیرون نبرده از آنچه فرموده
عقل ست تجاوز ننمودندی اما چه کنم اجازت نیست بمقصود

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

خریدار زنا پیدا حاشا حاشا خرد و دوربین عطا کردن رخصت کارداران است و همه یوزبان از زبان
معنی ساختن اعتبار را رواج بخشیدن و خریداران را دکان آراستن اما دیرین و در هفت هزار که روزبازار
شوبست بیروشی را پیر و رند و بی تجاری را رونق میبخشند از اجازت صوری چه گشاید حضرت شاه
ته دل باید امروز که دو رهم سپری شد نمیدانم که رزم آرای ابداع و صلح میزند یا بزم دوستی سرانجام
میدهد اکنون که از غنودن بیخبری برخاسته ام دست در دامن نشسته حرف خفیف چگونه بر زبان رانم
روز چند بهیچ خبر سند بوده دل هرزه گرد را باین مجموعه هوش افزای مستی بخش رعونت فروش
سر خوش دارم هرگاه گفت چون خموشی تهی میان و هوشیار مثل جنون حلقه خامی در شب
بیت المقدس معامله چون نوان رسید و هوش که مفتاح ابواب کاردانی لقب اوست قفل دو خانه
حق شناسی باشد ازین جستجو و گفتگو چه سود دهد رباعی سیر آمده ز خویشتن میباید + بر خاسته
ز جان و تن میباید + بر هر کاری هزار بند افزونست + زین گرم روی بند شکن میباید

در ذیل منتخب مثنوی مولوی معنوی

پیوسته خاطر هوش پیمای بانتخاب مثنوی مولوی معنوی میل داشت و همواره با خود در گفتگو بود که تنها
دانش رسمی سخن سرایان در نگارش پسندیده است با فارغ خاطری نشاء جامعه و کار و بار دو بینی بکانگی
از رسم دعاوت ناگزیر و با ذوق معنی که شرح آن شمه در گفت نگنجد صلح کل تیر هر حال باید نا بر
اطلاق برآمده نظری بر خاکدان تعلق تواند انداخت و با حالت گنجوری گنجینه غیر منتهی خاک نیز خاکسار
تعلق تواند کرد و درین هنگام که از حدود یکهزار و چهارم آوز ماه الهی سنه در رکاب خدیو جهان
ایلغار شد این ابداع فراز پیدائی آمد لیکن مثنوی تمام بهم نرسید با خود گفتم که این کتاب با آنهمه
فراوانی که پیدا نشد همانا شرائط مذکوره تحقق ندارد و این اشتهار کاذبست ناگزیر بانتخاب فتحی که
ابوبکر شاشی در خور دریافت خویش کرده بود پرداخت و در سر و نیم روز ایلغار هنگام فرصت
خوش آمدهای خود را نقطه نهاد الله تعالی بخود مشغول ساخته حرص سخن گزینی باز دارد که چند
نافهمیدگی لازم اسد بس و ماسوا هوس نمقه ابو الفضل بن مبارک الله اکبر شادی کار زن
ست و غم شیوه نامردان بی تمیزی خلوت جو آنمردان ست شیوه گفتن عبارت در
ست نه عبارت دمیست شاعر مار گزیده از لیمان نترسد این مثل بیدزنان

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

شبنه دل است زینهار اگر مردی مردی طلب نامرد بکار خود در ماند و در کوی حسران فرو ماند که
سرنده دل جوین یکبار گزیده شد و چاره کرده آمد دیگر چه باید رسید نامردان چه سد نغمه بیم غم
می آرد و هم شادی اهلیت مقتضی آنست که تتمه غم آرد دوالا شوق خود را اگر شنونده ها ایجاد کند شعر
مطرب ترانه شب غم ساز میکند غمهای فتنه را همه آواز میکند خاتمه عیار دانش سرای
شد این گنجنامه شاهنشاهی و کارنامه کارآگاهی دستور العمل ارکان سلطنت و خلافت منشور الاداب
دیوان عدل و رفت نتیجه افکار دانش و بینش خلاصه انظار منتظمان کارآگاه آنچه بینش فهرست دفتر
دانائی مجمل ارکان جهان آرائی لوح تعلیم پشتبان آداب نسخه دار و مدار ارباب الالباب نوشدارو
اصلاح مزاج عالم تریاق فاروق مسمومان عشرت و غم کان یاقوت اکلیل سعادت ابدی دریای
تو اورنگ سلطنت سرمدی تعویذ بازوی خردمندان افسون جادوی دانش پسندان گرد آسمان
پایه هندی نژاد فارسی پیرایه کودکانرا سرمایه بازی پیران را دیباچه سرفرازی نقد جستجوی این
سبحی سری حاصل نگاهبوی این سراب دریا نمای سلیمانی باید که زبان این بزبان داند بادشاهی
سزد که معنی این رقم غیب خوانان خواند اگرچه در عهد نوشیروان عادل ترجمان خرد این سرایزدی را
بزبان پهلوی و بعد از آن بلسان تازی نثر و نظما ترتیب داده منت بر حال تشنه لبان صحرای
طلب نهاده بود لیکن بواسطه بلندی مقصود و پستی قاصد بسته او وانشده بسد الحمد امروز
بهجت افروز نور انست این شهنشاه خدا آگاه صد هزار نوشیروان نسخه عدالت آنحضرت را او
میگیرند این پردگی شبستان مدارا که در پرده به تنگ آمده بود بروی فرو انداخت
چنانچه پاک نظران ساده لوح که الفاظ عربی و عبارات پیچیده سنگ راه ابنای جهان بجاب
صورت همه معنی نظاره کردند الحق لنگان را پای و پیران را عصای بوده نی نی کوران را چشمی
بخشید و بینایان را سرمه در چشم کشید نی نی مردها را جانی تازه کرامت فرمود و زندها
را قرین خرد و دوربین ساخت نی نی نقش عنصری تقیدی را شیرهٔ اطلاق کشود و تجرد
مستان هیولانی را غواص دریای شهود گردانید شکر ایزد را که عالم صورت النبیه یافت و
جهان معنی منتظم شد اول انتظام آن را رای دانش داد و آخر فرمان فرمای هفت اقلیم
الحق دانای عیار دانش آن را سد جدا افتاده باز بهند آمده مصرع مانند غریبی که

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بسوی وطن آید + انصاف آن بود که اگر این کتاب را ای علم منشات که در آن بازار عبارات و بکار
استعارات گرم است می بودند بایستی که چندین مقعد الفاظ و مبانی بیشند و چنین مقاصد و معانی
اندیشند چه در آن صورت دانش نامه بود از پیر خرد بسوی جمهور آدمیان منشوری از سلطان عقل
بکافه عالمیان پس بر چنان عبارات شیخ شدی که هر کس در دریافت آن رنج بردی مولانا حسین واعظ
که خوگرده عبارات مستعاره است اگرچه از کلیله و دمنه پیش نقابی انداخته است اما پرده چند
از مشاطگی طبع سخن آرای خود فرو هشته و درین دیباچه معنوی که هر صفحه آن بیاض صبح سعادت
تواند بود بجهت روشنی طلبان انوار سهیلی لمعه فروگذاشت نشده و برای شب روان عالم معنی آسمانی است
لباس نور که هزاران سهیل بر گرد آن بطفیلی بتابند و در اصل کتاب چون شرح مقصود از حکایت و دور از
روایات تشبیب فراز دست می افتاد و درین ترجمه بعد از سرانجام سخن خلاصه آنرا فراهم آورد و از انجا که در انجام
اهتمام است بآن اکتفا نموده خلاصة الخلاصه آنرا که تعویذ بازوی خرد توانند شد در سطری چند ایراد نمود تا مرتب
ادای سخن و مدارج حور یافت مراد بر مستمعان نفعد بر درجات استعداد ظاهر شود اگرچه این جواهر گرانمایه
افزونی عیار دانش خواص خردمندان بیشین بود اما بسبب ظهور پایه عوام زمان خداوند ما گشت و هر همکنان
وضوح یافت که برکت بادشاه دانش پناه ادانی روزگار است مساهمت اعالی زمان بیش تقبیل نمایند
و هر چند که بزرگی خلیفه زمان خود و نمودن بظاهر ابواب مشارکت با مترسمان روزگار کشودن است و بقدر امر
را در مقام مدح حضرت خورشید در آوردن در روز روشن چراغ افروختن است اما چون مکرر که مقصود رویت
نه از ارادت و مطلوب بدایتی است زمباهات چه اینسوی سخنکاران عرصه جو خاموشان گنج دریافت را بیارگاه سخن
می آرد و محروم دلی دانش پیشهای روزگار را آسوده خاطران ترنگاه اطمینان را در پیش اظهار حق بقرار ساخته
در دار الفتن سخن می اندازد و گرنه این شکسته کجا و مرا این کجا خرد پیشهای انصاف اندیشه مساعدت
وقت را که از اعاجیب کائنات است دریافته بفرمان والا سلطان خرد و شکرگذاری زمان و صاحب
زمان بجا آرند و اندکی از پرده پندار برآمده مطالعه مستبصرانه و فایز دانائی دانایان زمان را شیم نادر
مسعود خلیفه زمان خود نمایند که با وجود آنکه شد چندین هزار قافله سالاران قوافل خرد و مند و دانا
چندین فرهنگ دستان دانش پسندی امروز دانش را عیار میگیرند و سلطان خرد را بسر و الا شاهی
بنازم زمان را که بادشاه روزگار کار حکیم آموزگاری نماید و بادشاهان روزگار حکمت آموز

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

اموز کارگاه اویند چو زیرک بود شاه اموز کار همه نیکان او در روزگار و در آئین سلطنت و
حکمت کارها پرداخته و کارنامها ساخته که ناظمان کل را تا انقراض عالم دستور العمل تواند شد که محتاج تیسیر
نباشد المنة لله تعالی که ازمانیان را احتیاج بمطالعه کلیله و دمنه نیست و کلیله و دمنه را منتی بر ایشان نفه نی امروز آن
روزگار است که طبیب نفوس آسوده است از یکه شتان خردمندی از دردنارسائی اخوان زمان از
زبان دحوش و طیور باید گفت و برای فهمانیدن حق دست تمثیلات کودکانه باید زد امروز زمان حال ناز
بر زمانیان گذشته و نیازی بر حاضران وقت داشت و زمانیان گذشته را احتیاجی بزمان حال و زمانیان
حال را استغنا بر گذشتها از روز فرمانروای جهان راه گریوه سر اندیب میرفت امروز سر اندیبیان
احرام آستان بوسی شاهنشاهی می بندند از روز بادشاه عالم را بخواب گاه میشناختند امروز والی ولایت را
خرد روشن میدهند از روز کارها را بتجربه بیران استحکام میکردند امروز تجربه را بکردار نوجوانان عیار میگیرند از روز
خرد را پای بر جا نمانده بود امروز عقل عرش بلند سر بر سیست از روز شیر زمین بشتر ارزومند بود امروز نوبت
بشیر آسمان نمیرسد از روز شیر از کاد قیر سید امروز عنقا از کبوتر بیم دارد از روز دمنه را بازار رواج بود امروز
کلیله کامیاب است از روز مرغ در دام حیله بود امروز پای حیله در دست دام است از روز در بر انداختن
بلاندیشان دست بچندین تدبیر بالستی از دام و زرید در دنان و حیله اندوزان پای خود بر دار می آیند
و برای خود در سیاست گاه پادشاه می افتند از روز ادمیان بمعاضدت دوستان محتاج بودند
امروز عدالت شامله احتیاج را از میان برداشته است از روز زاغ از بوم آزرده بود امروز زاغ و از شیر
آسوده از روز بوزینه را سنگ پشت بازی میداد امروز نهنگ دم گرم غوک نمی کشد از روز زاهدان از
جانوران بر نمی آمدند امروز دزدان کار زاهدان مینمایند از روز چکاوک از باد ساعت می اندیشید
امروز عنقا پناه بدرگاه بردست از روز رنگ اندیشان را از راه حیله بکشتگاه میبردند امروز بداندیشان
ترک وضع خود نموده بنیرنگاه عنایت در آیند از روز سلطان عهد از جزا یافتن بدکاران قبضه می شد
امروز بدکاران از دیدن بادشاه وقت بمقصود حقیقی میرسند از روز اندازه پایه مردم نه گرفته
بودند و مردم در افزون طلبی زیاده جوئی بوده هلاک میشدند امروز بر کدام اندازه پایه خود دانسته
پای از گلیم خود دراز نمی کنند از روز بادشاه زمان با ایران دخت رهنمون بود و بر همه را اضلال امروز صد ایران
دخت رهنمونی میبرند و هزار برهمن در گمراهی خود را باب هدایت میشویند از روز فرومایگان جهانی

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بزرگان بفروخت میرفتند امروز نوبت به بزرگان میرسد آنروز جز خاص الخاصان دادی توکل میکرد فقط
امروز احاد الناس را سلوک بر شاهراه توکل ست آری چه اجتیبن نباشد که آنروز هنگامه ظلمت بود و امروز
بازار نور ست آنروز در خدا سخن میکردند امروز برای خدا سخن میگفتند آنروز کار خرد بکتب تصحیح
میکردند امروز کتب را بخرد مقابله مینمایند آنروز نیت را بسخن می آراستند امروز سخن را بنیت درست
تاج می بخشند آنروز در اقبال میزدند امروز اقبال چون حلقه بر در ست آنروز گفتار جلوه گر بود امروز
کردار پرده در ست آن روز نیمه دعوی بود امروز سراسر معنی ست و آنکه درین نامه سخن فروشی نکردم
و متاع بلاغت را ببازار نیاوردم نه آن بود که نقش ایاره بآن میبستند و سخن گزاری که داشت یا
متاع که انمایه بلاغت در کتابخانه خاطر آماده نبود چه خاطر بلهوس چه یکبار و یا دیگر خیال ست
میدان سخنوری را مطلبند که چندان جولان گرم نماید که فارسیان عرصه فارسی زبان جست
کشانیدند و خود نیز دست نوازش بر سر و دوش کلک رقاص کشید که جولانگاه فراخ بود و جولانگر
شوخ و گستاخ لیکن از انجا که سعادت قرین بود قاصر نگذاشت لاجرم عنان کشیده آمد و زبان
پیش را که اصل این نامه در خور آن انتظام داده اند در نظر داشته این کهن پیر سالخورده را که بعنایت
بادشاهی خلعت تازه در بر کرده جوانی از سر گرفته است عیار دانش نام نهادی اگر نه صیرفیان گنجخانه شناسائی
که مشکل پسندان عالم آگاهی اند در نظر نمی بودند که گوهر دانشی که درین زبان حقیقت نشان ست
آنرا این افسانه و افسون کجا عیاری تواند کرد ایزد تبارک و تعالی این شهنشاه عالم را که دانش
و بینش را عالمی دیگر ست بقائی بخشد روز یکشنبه یازدهم شعبان سنه نهصد و نود و شش هجری
اکبرنامه این کتاب بدیع المقاصد عمیق المآرب را که از نگارندهٔ دشمن شبار روزیکه در دار المعامله
طبیعت بدوستی نام بآورده در رشته ملک رسمی و عاریت حقیقی در آورده ابو الفضل دریافته
را مسرور و دوجهانی ماتم ست آلهی از کتاب مکتوب و از مکتوب بمخطوط و از مخطوط بگلشن
مطلق رسان **دفتر اول اکبرنامه** المنة لله هفتم اردی بهشت سال چهل و یکم الهی
مطابق جمعه بیست و هفتم شعبان هزار و چهار سنگر فکاری فرنی از دولت ابد اعضام
و برخی نیرنگ سازی اقبال سی ساله کشور خدا **ابیات** شمع شش طاق شاه نه خرگاه +
آفتاب زمانه اکبرشاه + کاختر روز بخت روشن باد + وز بهارش زمانه گلشن باد +

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بنیروی اندیشه سخن سنج و نگارپوی خامهٔ آسمانی خرام حسن انجام پذیرفت بسا فرمانروایان والاشکوه
را بطفیل آن یکتای آفرینش یاد آورده به بستانچهٔ داستان سرای شاداب گردانید آسودگان
شاه خواهشی را زندگانی جاوید چهرهٔ نشاط افروخت **مثنوی** صد شکر که این نگارخانه + بگرفت
نگار جاودانه + آنرا که سری بنکته دانی ست + داند که چه ریزش معانی ست + اگر نگاه بنیش شوریده
بخویشتن افتادی خود را شایان این نگار بزرگ ندانستی و گفتار دانا پذیرفته از سرانجام شغل شگرف
دل برگرفتی **ابیات** چو طبعی ندارد جواب روان + مبر دست زشت نامهٔ خسروان + دهان را نباید
آلودن بهی + از آن به که ناساز خوانی تهی + لیکن فرمایش شاهنشاهی و بزرگی والا اخلاص
نظر فطرت را بر مناط اقبال گشودند و بچیرهٔ دستی مرا از من برگرفتند آغاز آگهی نیازی زبان خوی
گرفت زبان فارسی کمر سرکشیدی گلگشت بهار معنوی و تماشای سرستان حکمت نظری و عملی از
برداخته دل گردانید خاصه از شنودن دیوانهای کهن برکناره رسیدی و نقد حال بیشهای فرسوده
دادن زبان سترگ اندیشیدی دران فروغ شناسائی کاختستان نقل خراب نظر آمد و آگهی
از اختای تاریخ سرآوار جولانگاه فارسیان حقیقت چه که شایسته نگاه سعادت گزینان عالم صورت
نمیتوانگر مردم زاد آنست که جواهر گرانمایهٔ انفاس بایگان از دست ندهد و سنج سرای زندگانی
بخران پذیری خدائگان خرد آباد دارد و نه آنکه روزگار بدستی گذارد و بی بهاگوهر زندگانی
بحرف ریزهای نامسرا فروشد آزمندان پناه سرشت و هرزه لایان شوریده سرکامروائی خود
درست گفتارها در آورند و شرم از روشنان ابداع برگرفته بدانستگی حق را باطل آمیز گردانند
بزشکان آزمون و چاره گزینان بی سرانجام در پذیرائی نکوئی و پرهیز از تباهکاری دستانهای
بیم و امید بسا برخیزند تلخ داروی ناراستی و آمیزه زهرگیای نادرستی مداوای نفس بوقلمون و
بخوبیای آخشیجی انگاشته در فراختای غم درآمدند و بسا کتب گرفتاران خیال پرست اندیشهای
شاه را و ادوات آسمانی پنداشته یافته در آمدند و از تاراج آگاهی و شورش دراز نفسی تخیلات
از رزم گفتار دلاور حقیقت بر آنجختند و فراوان راستی پیشگان سعادت آموز ساده لوحان خرد پیشه
سخن سرا سر زلف ورم گذاشته از کوتاه بینی و ناشناسائی باده سرائی نمودند و بگاپوی
سلیم دلان حق شناس حکایتهای ترقد در میان آمد و از سپری شدن دور و کهن گشتن

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

ناهها و بیچوله کزینی خرد و هکامه آرای طبیعت طوفانهای فتنه برخاست و سیلابهای آشوب برجوشید
گروهها گروه مردم و گوناگون آدمی از برخواندن فرسود کتابهای باطل آمیز نگاهها سیر گشت آمد و خلقی
و در زبان ذکی جاوید افتادند و از غنودگی بخت و خوابیدگی خرد بجای گوهر یکتای شناسای که
شورشکا صورت معنی از و آرام پذیرد و تیرگیهای ظاهر و باطن از فروغ او روشنی فراگیرد آنسو و باد
برگزیدند و چشم شپش و خاک افشانی این نیز نور افروز را غبار اندود ساخته مصر سعادت را خراب
گردانیدند و شگفت تر آنکه دران تفسیده دشت بی تمیزی که پناه آرامشی پدید نیست بخواب آسایشی بخت
سموم جانفرسائی را سرمایه شاد خواب میسازند و طلسمگاه غفلت فرو شده بنیاد سای و غم بار جوابهای
پریشان مینهند ه هیهات چگونه سر کند کسی که بر دم تیغ و پای از خس هم پاشنه ریش و هم
کف آماس چون پا نهم بدشت الماس و درین تیرگی دل و کشاکش خاطر کوکب حقیقت بدرخشید
و بیاد فطرت کوش هوش گشوده آمد نظر آسمانی نظمه بر نفس کجکرائی و زبان سرمایی اندر سرای
فراپیش نهاد پور مبارک ترا که در زمستان نیک اندیشی گزین منزلی داده اند و سر چه او فتاده و چشم
آهوبین چرا باز شد تا چند خرده گیری و ناسزا گوئی که گوهر نیکوی خاکپوش ناشناسای گرد و از نیکه
درین صنعت گری دستی نیست عامه وار که هر چه داند بکین توزی برخیزند و زبان و دل بنکوهش برآلایند و
بیدانشی می سپرد رشک نگهی که کار نمیرود اگر فروغ حکایت و پرتو نقل نبود چندین چراغ دانش کجا افروخته
شدی و قدسیان عقل خرد پژوهان باستانی بما کی رسیدی سخن که نقشی است بر هوا و بادست گرده کوتاه عمر
بوی فیض سابق بلاحق پیوند نیافتی کارشناسان دوربین منشله نیالش اینوالا بخشش بران عیوب
نگاهی نیفکنند تا گفت و شنود چه رسد ه کمال صدق محبت بین نقص نگاه + که هر که بی هنر
افتد نظر بعیب کند + و چرا بر پیشگاه خاطر خجسته سار فیض از دیست ستر آنچنگی معقول یا منقول پوشیده
به شیوه از بانی دل ملال برگرفته زبان بیچاره برگشاده آگاه نه که همت بلند و فطرت عالی پیوسته کمیاب
بل حکم نایاب را اگر در اساطیر نشینیان همگی دور دست حقائق نگاشته آمدی میانه روان دشت دریافت
و دلیس ماندگان بادیه جویائی که جهان هستی مالامال اینگروه ست چاشنی لذت بر تیرگی
و پاستانی نوشتها در بنا تخانه جنول فرسوده گشتی همانا دره بر دوز ایجاد چنین شگرف آمیزشی
بر روی کار آورد و نیرنگ ساز قدرت بر تخته ابداع چنان بیرنگ دلفریب نقش بست

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بت ناسم حال عین الکمال جوهر نژادان معنوی باشد و همه راحله والی عیسی پرکیان اندوه مدارج
وزم و مراتب جد و هزل و اقسام قهر و لطف و انواع پیر و بهاد شناخت آدمی و طرق سموی ملک و
رهبت سپهای دانایان و اغلوطهای دانشوران و نشیب و فراز گوناگون عالم و سلیم و لبهای بزرگان
روزگار و حلقه اقبال نامکن جنبانیدن و سهج خرسند بودن و بسیاری از دودمان عقل و شهادت
و سایر طرفهای جهان بوالعجب و فراوان آزمون بگذاشتی و خ افراد روشی دلنشین تا رنجهای بازگوید اگر
بدوری بکار رود و نگاهی سزا کرده آید عمر دوم که دلش شود هان کرد از دست و در آرزوی آن فرو شده اند بست
اوفتد و سرمایه جاوید زندگانی فراهم آید و نیز شاهد عرفان اگرچه بفروغ خرد بر منصه پیدائی نشیند و در گلستان
شبستان معنی لی پرتو آن گوهر شب تاب بر رخ برنکشاید لیکن کار پرداز حقیقت پایه روشنی از راه حواس
بگیرد خاصه از دریچه چشم و روزن گوش بدیدار فراوان نور گرد و دراز دیده شنود اما بشیبنان
افزونش باید و پیرایه حسن و زافزون اندوزد و نیز در عطارخانه روایت گوناگون بمان ملال و داروی
غم بدست افتد و چنین معجون دلکشا ناگزیر نشاء تعلق بما ناسر تا همت از لن بود که بوالعجب خاطر همواره
جوش و استیلای برزند و دست تهی و دل خالی بزدهش نماید و بدین هنگامه داستان طرازی که تهیه شاه و نیز
تعلقیانست کجا فرود آید و چگونه حسن مطلق را در مظاهر علاقی نظارگی شود امروز که از آدیرش درونی
بازداشته بنرمنگاه صلح کل میبرند و از نشیب لاح تقیدند بر فرازگاه اطلاق میخوانند اگر نوید شناسای
بگوش سعادت در آید چه دور باشد و دل از آن رمیدگی باز ایستد چه شگفت حقیقت کارانست که هرچه
دل بزبان گذارد کاغذ نجامه سپرد همه زادگان ابوالاباهای عقل اند و نیرنگی این نیرنگ بدانگاه لیکن آن
گوهر نورانی تکوین را بر نوشت آسمانی از همنشینی خشم و آز و هم آغوشی غفلت که فرزند شیدا این دو عول را
سعادتست زنگهای ابدی منشور تو بر تو نشست و می نشیند و از این نگوهیده آمیزش جانگزا گوناگون
ناهها بر آورده حیرت لامی سوده دلان گشت و میگردد آن تیرگی گاه از دیدن حق باز دارد و گاه نیز
دریافت را پرده ناف نتواند شد لیکن کارگران کردار را از پا افکند آنچه نژاد عقل و دوده بگسست
و سرگی در آن پایه که بر دیگران شبستان تقدس در یابد و از صفای گوهر و فروغ دیدگان دل بنیاد
سر آید آن نتایج عقل مکشوف شمرند و اگر زنگ زدائی بان مشابه که نیرنگی ابای علوی و امهات
عقلی نگفتگوی و لبند بر گزین مجلی بر خواند و چون و چرا در مشکاه آن بشبستگی بر گراز و فرزبان روزگار را

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

معقول نامند و ثمرات رنگین خبر در امقول نام نهاده از پیشگاه اعتبار بیرون افکنند سپهبان خاک
امکان را کدام نیرو که دست تصرف بر گشاید و عقل بندگی پژوه را کجا یارا که از خلوتسرای سلطانی باز گوید
شکرفکاری ایزد بیهمان و رنگ آمیزی چهره گشای تقدیرات هشیار مرد شناسد که شر و خیر برابر و عالمیان
شرسان شر خاص در خلوتکده محال باشد و نیز هستی که خیر محض و نور بحت است خبر بر خیر غالب تا خلط
سودای بجگرای از آن اندیشه برآید و زبان هرزه لای شکرف پای بندی باز داشت پس از دراز
داستان کوتهی سخن خاطر گوناگون آویزش قدری از بیهوده تنگی حوصله را چاره گر آمد و از آن نقش
برکناره شده به پرتنگی مردم روی آورد و بمشاطگی صورت و معنی پای همت فشرده و تیرگی نفس
ناگزیر بر وقت اندیشد غرمت چنان بعد که در آیین دانش آموزی نمطی چند پرداخته آمد تا شناسای
فروشنان و آگاهی طلبان هنگامه گفت و شنود را بدان برآرایند و ریاضت کیشان بحر جوی نفس
مرید را نخست کزین اسباب آهنگری سرانجام یابد و سپس از آن سلسله چند که پای بند بادیه
پیمائی تواند شد فراهم آید و خداجویان محال پژوه را کاهش روز افزون بکناره ماند و نیروی پرواز
نقش نیرنگ ساز دست دهد و خدایابان بهیچ خرسند از اندیشه نارسا و باز آمده بنارسائی گرایند و
شناسا گردند که آستانه کبریای ایزدی بالاتر از آن است که طائران بلندپرواز اوج امکانی با آهنگ آن
بال کشایند و معامله اندوزان چهارسوی دنیی سود و زیان را بر آن اساس نهاده از سراسیمگی بی سرو پا
برآیند و پا از گلیم حوصله بیرون نهاده هرزه کاروبافه در آنشوند لیکن از هشیاری خرامی زمانه سازی
ناگزیر سعادت پژوهان بیدار بخت است با خود میاندیشند هفت هزار سال سپری شد که شورش بی سرو پا
بلندی گرا است و آشوب ناشناسائی که و مه را سرگردان دارد امروز که سراغاز دوره دیگر است
آرای ابداع برسم پیش نقاب باقی گرد ها کرده میکند با پرده راهی برداشته رهنمای تر هنگاه حقیقت
میگردد از مزاج آسمان و زمین استشمام خواهش مینمود و از کتابه روزگار نقش آگهی صحبت ناگاه
نوید از ناصیه زمانه برخواند و در پیشگاه بینش چنان نمودند که سپهر مشعبد را دوری چند دیگر در کار است
بجگرای و درازی اهل در کمین آن وقت نشست ناگاه نیز سعادت پرتو انداخت و خلط از هرزه سگالی باز آمد و
شد که عموم حق پذیری خامه نگار تقدیر نگشته و مرا بر ننگ خود گردانیده اند نه کیهان طبیب گفت
چون خموشی تهی زبان و هشیاری چون آسا خلقه خانی در سنت هوش که کلید کاردانی خطاب است

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

فضل دولتخانهٔ حق پروری و سعادت هر گروه و گروه اندیشه درست و نیت خیر سگالی خاطر از آن
بسیج برآرند و خیال آن شد که اگر همت یاوری نماید و زمانه فرصت دهد بر مزاج زبانبان نامه بر طراز
و زمور حقیقت بزبان گویکو برگذارد بوکه آویزهٔ گوش صاحبدلی گردد و توتیای چشمی بر نجابا
بود در اندیشهٔ من دیر باز + کز دل دانندهٔ اندیشه ساز + حکمت پوشیده الصحر انهم + رخت
گرانمایه بسود ادهم + بخیر از ادهم آگاهی + تازه کنم شرط نکوخواهی + درین هنگام فرمانروای اعظم شهنشاه عالم
نگارش گرامی احوال دولت جاوید طراز اشارت فرمود دل را بال و زبان را بر و بدید آمد و بفطرت نکوخواه نکوشان
صیر از دبای خاطر بساحل کاغذ افتاد و آداب فرمان پذیری بجای آمد و نخستین سپاس نعمت رسیدگی گزارش یافت
گرچه همیخواست سخن کام خویش + لیک گردید بهنگام خویش + این که رسید آن نفس جان
نواز + کان نفس از جان شود جلوه ساز + بشیری حرف گزاران پاسبانی و بسیاری زبانبان
خامه پرداز زبان بکنایی دارنده سخن سرائی بیک آئین نهاده طرز دست فرسوده روزگار دانا بید
همگی بسیج برآرایش الفاظ باشد و معنی را پیرو لفظ دانسته بوازون روی نگاپور و دو سجع گوئی و فضل
آرائی سرمایهٔ فصاحت اندیشند و همان بادگار شعرا برابر نثر نگارند و بر تناسب الفاظ و صنعت استغراق
و آیین ترصیع و روش تجنیس مدار باشد و باختیار اقتباس و برعایت استهلال و نگارش تلمیح و ایراد تعمیه
و گزارش اطراد گرامی انفاس بگذرد و محسنات بدیعی را دست مایهٔ بلند پایگی سخن انگارند و بر زمامای
بلاغت و جلایل معنی نظر نه افتد برخی قدم فراتر نهاده در جولانگاه معنی جانش نمایند تفنگات
خیالی و تخیلات وهمی بتجرد عرصه پندارند و بجنس عبارت و دوری استعارات کنه نشان نمودیدی
شناسند کان صواب اندیش با خود دارد برابر کلام اندیشند و شعور فهمی تازه طرح که اکسیر دانائی از آن
برسازند از تحسین مثل شناسی نازند اند گروه عامه غیر از سخنان دست زده زود فهم نه پوشند
و بر هر مطرز دیر آشنا زبان بیچاره کشایند بفرمانش دل و یاوری همت و تنومندی بخت بیدار در
همایون نامه سخن سرائی را بخ دیگر برافروخت و گزارش را خراش تازه پیش گرفت و با موزگاری
خرد و هنمونی روشنان ابداع گزین روشنی دست یافت فطرت آمد لو هر خود در البصیر فنان دیده ور
رسانید و تفرقه دلان باد بجویائی را قطرهٔ آبی تراوش نمود شعر طلسم خویش را در هم شکنم بهر حرفی طلسمی باز
بستم + بدان تا هر که دارد دیدهٔ دست + به بیند سخن جانم را درین پوست + اگر یوسف شدم پیراهن

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

نیست ٭ اگر من جان محجوبم تن انیست ستایش و نکوهش را تخمینها آراسته شد آفرین و نفرین را
روز بازار دیگر پدید آمد آنانکه ره زده پندار و غارت کرده تطلیه بنود بدند و چشم بنا گشوده و جستجوی
سخن و پذیرفتن خاک بیزی نمودندی و از کشش روزگار و درازی زمانه در تکاپوی فرو کی راه ندادندی
دست مزد خود گرفته هنگامهای شادکامی افروختند و آفرینها نموده غنچه خوی شرمندگی گرد امید
دامنگیر کان رزار طلبیت از نارسائی فطری و همنشینی گروهی که نقد خویش بکردگانی و کاچه مالوف
داده اند سر سبوس برداشتند و کالا شناسان نتوان بین شکنجه حسد در جانکاهی دل گرانی نشستند
و زبان طعن گشوده غبار آمای سلوه دلها گشتند ٭ من خاک ره گهر شناسان ٭ کامروز
بر غم ناسپاسان ٭ این گنج گهر چو برگشادند ٭ انصاف گزین نظر گشادند ٭ دیده ور بابا
من نظر خرد اندیشی بود و بچشم دوستی نگریستی با بدرز کوی در آمد از روی مهربانی برگفت چندین
زحمت چه میبری و سخن بدینگونه چرا میکاری از هزاران یکی پدید آمد که این شگرف نامه درست
برخواند و به نیرنگی تازه نمط آگهی پذیرد و بی حقیقت شناسی از که امید داشته آید و کجا دانای
بلند پایگی پرده از روی دار بیان بهتر که این نوائین بساط در نوردیده بزبان روزگار سر آید و مایده
افضال برای عموم مردم مهر انجام هذا زین کارشناسی نقشی آسوده و آن مهر گزینی چون نشاط بر خواطر
و فرخی ذات او امر پاسخ آورد و درج حقیقت برگشادم که رتبه خواران عوام را روزی فراوانست
قدسی دل برای یگانه وقت آماده میگردد و مرا بهنگامه چکار کالای سماعی معانی بکتابی ملک آگهی ایش
می یابد بارگرد ها کرده عامه چه پیوند ٭ شعر ٭ غلیواز را با کبوتر چه کار ٭ بباز ملک دخورست
این شکار گذارده حکمت پژوهان دیده ور را باور می افتد و عزیمت پاسترک تنومندی می بخشد
مردم را از چهار گونه نگذرد نخست آن عناد گزین ظلمت آمود که واگویه را آمیخته شنوائی نگرداند و از
دریچه گوش صفوت کده دل نبرد و اگر راه یابد پذیرای آن نگردد و اگر پذیرد بکار گزینا میزد دوم آن شیره
بدگوهر که بیدانشی خود را دانائی انگارد و در رنجوری دشوار دو اعتبرت تندرستی نماید سوم آن
روشنی جوی سعادت منش که از دیو بند ناتوان بینی و سیه حال نادانی دارسته بدرد جویای تنومندی
دارد لیکن از وارثونی بخت و نیلکاری اختر ادراک معانی باید نتواند و پرده کیان شبستان خرد بدو کمتر
رو نمایند چهارم فرو بین مرد فرخنده طالع که با دریافت خبر شناسی فنا ٭ بالا دست و همت عالی دارد

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بار دیگر از جای دریافت پیشانیش سیر و دانای روزگار بان سیس جز خموشی نگزیند و درج گویای
چون این جوهری حقیقت پژوه نکشاید تا چراغ دانش افروخته کرد و فروغ آگهی همکنار در گیرد
پور خرد چه فراز منحنائی و هرزه چرائی در آنکه از نکته سخن راند بیشتا ملی تازه در آوردی نه بر عیار زمانیان
سر اندی اینهمه زبان فروشی چیست و سر استکبار بر افراشتن چرا هر چند راستی نگذارش میابد و بسیج
خودستائی نه همان بهتر که پیکر عزو اسا از صفحه هستی نبرده آید و باطن صافی باین نامسرا گفت
دامن آلود نگردد ه مشو غرق آب بنهرهای خویش نگه دار بر جا که پای خویش
در این ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدا نشد تخته بر کنار حقیقت سرایان گوهر سنج و دست عیاری
سخن دوالار تبکی او دران داشد که درین بارگاه شگرف هیچ چیز گران ارز فراهم آمد نخست فروغ
معانی از آسمان تقدس بر دل صافی پرتو انداخته ترول صعودی فرماید دوم گزیده پیشوا خشچی و معانی
بر کیان صفوت سرای ضمیر را بر بیان حروف در آورد و تن روحانی نژوان را این عنصری پیکر طرازی
بر آمیزد که بسان جان و تن بعجب معجونی آغشته گردد و سوم تازه نمطی لپیذیر عمر را گوش جان افروزد و جان را
بالا نهارم نخلبندی مرتبه آرای معنی را به گزیده جای باز دارد و لفظ پهلوی جویا فراگذارد و داستان را
بالیگاه آورد و بار ابش صورت و معنی شاهد سخن را بپایه بند دو پنجم لفظ پیرای عبارت را از دیر
معنی پوشیده تکراری در دارد و خشک رود گران بیکر در انجمن راه نیابد همچنانکه دستور فرسوده
از کار نباشد بگرم خوی استار و فی کلکونه آراید و این همه نگوی نانی انتظام گیرد و سخن را والا پایگی
دست دهد که غرم درست دیگتای اندیشه و جستجوی سخت و یاوری تنومندی جز دیگجا فراسم آید
مندی بر دوام و عنایت دادار بهال و شادوش باشد و هر کدام شرایط بسیار و لوازم فراوان
دارد و شماره آن گرامی نامه بر نتابد و گذارش آن در تنگنای فرصت نگنجد لیکن دساز دستیاب
وقت که از فروغ آگهی بنظر دشمنی پژوهش جنبد و از راه دوستی بچاره سگالی همت گمارد
بحث چنان فرو دهیده مرد اکسیر دانای و یکجا سازان شش گوهر گرانمایه تواند شد امروز که دل
خاطر گرو هزار جا و گذارنده بطرز فارسی کم اشنا و سیمای حقیقت نایاب چگونه آرزوی دل
سرو کجا امید شاخ تکی دهنده آید خاصه درین هنگام معانی آفرین سخن طرز سیران دانش
حقا تو همین برادر شیخ ابو الفیض فیضی که پایه پدری داشت ازین آشوب گاه عصری

Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بارامگاه قدسی جایش فرموده و ناظورهٔ سخنوری بسوی آوازی نشست مرا حال سراسیمه ترسند و دل سلوک
هوشمندی عالم تفکر از پیلم ایزدی بیداری دی نمود و پریشانی در از افتاد ابیات وای بر بین
دانش و اندیشه هیچ + سینه پر از علم و ز معلوم هیچ + هیچم و اندیشه من هیچ تر + نیست ز من کس چه سخن هیچ
تر + دیده آهوشناس بدست آمد و سر بجیب سنگینی فرو برد و در سر آغاز خریدهٔ اقبال سخن خاطر آن بود
که چون داستان داستان نگاشته آید به برائش آن پیشوای سخن سرایان غازهٔ حسن انجام بر گیرد ناگاه
مصیبت هوا انگیز روی آورد و مرا آن پیش آمد که کس را روزی مشواد چنانچه از بیمایگی و کم حوصلگی صفحهٔ
بینهایت زود برخاکساری خود دلگیر داد قطعه سخن بنا ها در بین خامی سخن منگر + که سوخته نظم از برگ
قدة الحکما + شکسته دل تر از آن ساغر بلورم + که در میانهٔ خار آلتی ز دست رها + تا سال و هم نگاهی بر آن
همچو آن مهمل دانائی فرموده بودند لیکن بخیال که دل آسمان پیوند ایشان تسلی داشت و این حیران
دبستان هوشمندی خرسند که زمانه چنین بزرگی نمود و بر در جانکاهی نشاند مرا زندگی دشوار و دل
از رنگینی اسباب افسرده گشت افسون مهربانی خدیو آگهی طلسم دانائی قافله سالار صورت و معنی
از آن میدگی بار داشته از سر پای بند تعلق گردانید و با سر رشتهٔ ضمیر و بر همزدگی باطن بنگاشتن
گوهر بن نامه همت برگماشت لیکن از دشوارکاری و تلخکامی زمان تازه پریشانی دل شوریده
را پراکنده تر ساختی و نو نو سراسیمگی شهرستان اندیشه بویرانی آوردی چرا گرد تفرقه بر تجرد
عزیمت را پایه بغرور و گوناگون آشفتگی و اختلاف عزایم و الا دلستی که از همه رو چیره دستی نماید نابود
و معنایی که در مرآت آگهی نشست بوی آشنا باشد نقاب گزین کاشکی در قحط سال مردمی اسباب
بودی که زمان افسردگی خاطر و شوریدگی دل صفحهٔ نوشت نگاشت که آلوده رسم از پیشین بنا
و اگر این نامه دانشی بود شناسنده ناگزیر که در نوشتهای دل پراکنده ناخنی بند کند و بر سر دل
و آوردن نقطهٔ پیدا ساختن معنی توانا باشد و اگر زمانه با این همه زفتی کند چنین کسی ناگزیر از آن
فروغ آگهی و بزود بهری آهوشناس گرداند هرگاه در مکامن ضمیر آرامگی روز افزون
تو ناتوان مشاغل با هم خشیخ هنگامه آرای صورت و ساز مهر آمود پرده نشین آنچه دل بدستیاری
و از نظم باز نرسید چه پایهٔ ادراک داشته باشد از آنجا که اندیشهٔ صافی بود و سپاس ایزدی
فرا انبیا و اولیا در دست و همت شاهنشاهی دستگیر در آن تیرگی کشاکش تیر افتا

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

اقبال پرواز انداخت و نیروی اگرم روی کرامت فرمود ؎ اینکه مرا است بخاطر
درون + نقد معنی ز نهایت برون + نی ز خود این ملک امید یافتم + گر نظر منعم خود یافتم + غره
آذر ماه سال چهلم الهی که در تکده خویش را در فراز کرده بر درون سعود در نگاشتن گرامی نامه از عمر و از دولت
بود و درون سوء بنایش داد ابر بهال و ظلمت آمود را چراغی در روزه میلاد مارک نیاز بر عتبه کبریای
الهی نهاده توفیق سرانجام خواهش مطلبید ناگاه صبح دولت چهره افروخت و طلعه نور ذران کاخ بیرون
روشنی افزود و چون تامل بکار رفت و حیرت در خست بر سبب شگاف قلم مشرق ضیاء مطلع نور یافت
نشاطی شرگ در گرفت و عیشی شگرف روی آورد و گره در هم بسته کشایش پذیرفت تن مهرگان سوخته قبای
بهار پوشید و قلاد مقصود پدیدار آمد دل با بنگ کارفرمائی برخاست و خامه بیدست و پا برنگ
برنگی زد و شور سرای بیان را کار پرداز ان عزت بدست افشانی بجاع برانگیختند در کمتر فرصتی گنجور گنجینه
سخن سرای گردانیده منشور بلند نامی کرامت فرمودند و خطاب در الکلامی سمه پیش طاق گویائی
گشت نخی سخنان دل آمیز الهی بدلنشین روشنی نگاشته شد و شگرف نعمت رسیدگی بیرایه بخشین
یافت ارمغانی سخن شناسان حق پژوه گوهرین فکری انتظام پذیرفت و دولت شعر چهره افروز
سعادت آمد ؎ بخت دو بدو در دولت گشاد + بیشتر از خواهش من بدیه داد + بلبل نطق
از گل طبعم برید + پرده غیب از سر گلکم درید + نوع بفوج رمانی حشر + خوانده و ناخوانده در آمد در پیش
دویدند بنان ضمیر خامه درون خواند بلحن صریر + جای آنست که ترانه نشاط بر سازد و در مرمه سازی
در بگیرد لیکن آنرا که همت در نگاشتن فراوان فزون آویخته باشد نگاشتن حال یکی چگونه نامه را
شکلی تواند کرد و بگلدسته شمامه دل بحر سندی نهاده طبع بر آگرد و خاصه امروز بسر نوشت
آسمانی تازه شورشی در سر افتاده و خاطر سراسیمه را بسیج دیگر بدید آمده تن بدنی و جان صحرائی
و مرا اندیشه سفر و اسپین علاقه گسل عنان رسائی بر اوران روزگار در زبان بندی و دل خموشی
و شیفتگی باطن در گرفتار اقبال نامه روز افزون ؎ در دا که غم کوه بکاه افتاده است
مشوق دل مور چه ماه افتاده است + وین واقعه طرفه براه افتاده است + در دیدن عشق
نگاه افتاده است + هنگی نگاپوی اندیشه آنست که چون نیرنگی فرمنی چند نگاشته قلم
سوانح نگار آید و حق گزاری بایین خواهش سر در جاوید بخشید بدستیاری سعادت بر نو

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

سعادت پرتو چنان از پرستان را دینی قدام و ارک نهاده در پیش ایزدی کرم روی آورد و از آرایه
اضافات و نسب بیرون شده بپایه والای الهی ارتقا کنند و ترکتاز کشش ایزد یوالاخ جانگزا برآمده
بخلوتگاه تقدس جاودانی عشرت اندوزد ۵ رخت بردار ازین سرای که هست بام سوراخ و
بر طوفان بار کلبه کاندران نخوابی ماند سال عمرت چه ده چه صد چه هزار پرده بردار تا فرود آیند
هودج کبریا بصفه بار لیکن رهوای این بلندانشان تیز پروازان عرصه شناسای را بال همت فرسای
تا بهوس گزینان خویشتن دوست چه سد از خارستان راه خطرناک گوید یا از راه زبان بادیه
پر آشوب اندوه نایافت نمایند کان مراحل مراد نگار دیا در شتر دلی همرهان خود بین در کارین سرای
اسباب خرد بکنج خمول و طبیعت بر فراز گاه رنگ امیری جهان صورت دل شکر و انقسی پرشک
پرده گزین و جانگزای بدگوهران فرومایه سر بار تختی بچرب زبانی و برخی بخاموشی نکوهیدگی را
نیکوکاری فروخته در لباس رهنمونی رهزنی کنند و بیشتری از فریب خوردگی مکر اندوزی بکار یکدیگر برند
و آرزوی دوستی تا بدیگر جانوران چه سد سرمایه افتخار دانند و دل داده های این عشوه جاف جاف
دانار بای تهمتی را کجا شماره شعبده تاکی و فسون سازی کارشناسان زیان اندوز که اندازه تواند
برگرفت مهین ایشان پست فطرتیست که کبر و کانی مهر این دوست کش دشمن نواز پای
بندست و در اقبال این مورچه سلیمانی سراب کامروای خرسندی و غفلت اموده شادمانیست
و در آب باران گندم نمای جو فروش پا کمال اندوه و دست فرسود غم نباشند از سخیت او را فرو بیدکان
فرهنگ افروز در زمورستان شناسای بدران لعنت بازنود و زوال خوانند و دم آن پیمانه دانشی
که بشنداد این فرقوت گسیخته رشته تمیز و انصاف حیرت زده شادی داند و دست نه از
بسیاری لذت این نمودار بی بوحوصله نشاط او سر و تقش آرزوی او در نشیمن آرام نه
از کمی این منت هست نامعده ماتم او پر پای خواهش لیک انیز او در معنای حقیقت به بسری
آن بوقلمون معربدگزار دهند سوم آن کم بین فرومایه که با نیرنگهای هشیش در کرد آوری خواهشهای
اینجهانی که در رهگذرند باد فنا افتاده از شاهراه راستی بر کناره نمی شود و در چاره سگالی ناملایم
روزگار تزویر آمود دست بدامان مکر و حیله میزند بدستان سرای خود را بسحل رستگاری میرساند و از برکات
و اشارات خویش بنده نیرنگ نیز از فتنه گویند چهارم آن غنوده بخت شوریده رای که در فراهم آوردن

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

آوردن کامها و سپرد دزدی حوادث نشاده گزین کجکرای ست بزبان حق سرایان تمیمه گو از کمینزان بو
عربده آرای بیوفا ایمار و در صدر نشینان محفل انصاف پیدست که حال جویای آرمیدگی در شورشگاهی که
خوی گزیدهای او چنین بود چگونه اگر در نمایش این گفتار آگهی از گردها کرده باستانی و گوناگون زمانیان
نویسد کاربان رخنه فراهم سیده و قلم را بکمرای راد اولین منزل تکاپوی فرسود گردد اکنون از داستان
من تحتی بر گیرد و در جاو گزینی خود بای همت بفشارد شعر حدیث خویش اگر گویم ز آغاز
روم چندانکه نتوان آمدن باز پدر بزرگوار بگوشه منزلیست خرسندی داشت و از آشوبگاه دنیی
بر کناره انزوا و با من نظر عاطفت افزون تر از برادران گردی سپردی داشتی و گرد از غار شوبنا
بلج گرایان دامن آلوده رانداد و همواره تصفیه باطن و لطافت ظاهر زبان فصیح و بیان دلکش به اندازهای
حقیقت نیاقدار می نمود شعر ز ابتدا بر مالک باک نیاز بدم چو طفل ز انکه هم مالک رقیم بود بپای ما
و چنانچه علوم مکتبی نقاب جمال معنوی داشت از مهر گزینی شوریده را نیز بدان نمط خواستی مرا از رنج سالکی
روی حیرت بود و بدان گفت شنود هیچگونه خاطر فرو دنبا مدی تا که رهنمونی آن همه منزل طلبان کمال
شمه پیش طاق فطرت بوده باشد و خطرهای سترک بادیه سرو رگم که مردان مرد را پای در آورد بصفو تکده
باطن جاگیر چون سال می افزود شعور میبالید نفرت دلگیر افزایش میسیافت و زمان زمان
آویزش بی آشتی گرم تر میشد و از همه وا پرداخته بدمسازی جنون راه نشاط میسپرد و بخیال فروشدن
دم اسائش بر میگرفت کشش درونی قافله سالار حقیقت آشفته بی سر دل را پای بند دانشگاه
رسمی گردانید و در پانزده سالگی که همگنان را گران خواب غفلت داد عرصه پهنای حکمت و فراخای
قرار داد چندین گروه پیموده آمد مدارج شناسای عزلت افزود و مستی آگهی شورش افزای گشت
چنین بارهای تنومند و دیدبانی بر دوام نفس سرکشی نفس آماره بطرزهای گوناگون چهره آرای
هنگامه خودبینی شد بمیامن سرچشمه نظر و نالهٔ بسیار اسرار اشراقیان و نوادر خفایای صوفیه بدائع شناختهای
مشائین اندوخته هنگام آن بود که با چنین دانش بزرگ نخوت افزای آن نیرنگ ساز بو قلمون
روی در کمی نهد بر همان آئین خوشتین نمای و خود پرستی افزودی و با جهانیان بیوند آشتی گسیخته
دشتی و از نارواییها و کاهنجه دنیوی ناخواسته بسیج تجرد گزینان دل گرفتی و اندیشه غربت کرای
بشورش تازه رهنمون گشتی سراسیمگی جنون نبود که از فرمان خرد سر تابیده بی راه شتابد

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

انشگفتگی بر پرتو ندامت که راه آزار خدایان مجازی سپرد و در شیب بادا اندوه شادی ما دل پژمان و خاطر از غم
بسر میبرد و تحمل از آزادی بختی با آسایش می آرد بست فطرتی که در من بود و کم همتی که در نهاد خود داشتم
با کمال دهر گرفتگی از مدینه و فرط بیان دوستی بلند مائگی بکارخانهٔ سیمابی آشوب درون آمدی و از تنگی
کشاکش باطنی و شگفتنت زار افتادی نارضامندی پرنور اکبین بدان پراکنده خواهشهای نشر و یک
و باز آمدن شوریده از آن سکالشهای باهم خشیج بسیار دور و نقش نقش فرمان پذیری آن
یکتای ملک الهی در افزونی و زمان زمان کشمهای گوناگون بیروی بگر ربا حی بخشی نه که با دوست
و دو نیرم من صبری نه که از عشق پرهیزم من + دستی نه که با قضا در آویزم من + پای نه که از میانه
بگریزم من + تا ملائکه در آسمان در محفل همایون شاهنشاهی داستان برخوانده و ستاره بخت بیداری
از افق اقبال بدرخشید جاوشان دولت بهم رسیدند و فرمان طلب شکوه سطوت انداخت از پرتو
نفس ابوالبدایع نقش اعتبار پژوهی از پیش طاق ضمیر ستره بند و بسیج تجرد چهره دستی نموده نزدیک
آمد که سر و پا برهنه دشت دیوانگی در نورد و دیوار بند امیرش در هم شکسته راه آزادی پیش
گیرد آن روحانی طبیب جون بادشاه روزگار را قافله سالار ایزد پرستان میدانست و از سر نو بست
چهره کشایان تقدیر بقدر الهی داشت بچاره گری روی آورد و بدرس امنوری تعلق درج گهر
برگشود شجر طرازی و جادو نقشی رهنمای طریقت به دبستان دولت شتافت و بسجود آستان
اورنگ نشین فرهنگ آرائی و ناصیه بخت مندی جلا افزود بی آنکه دواد و حرص اندوزی دامن
آلائی همت شود و در فراخنای آستان قدم جستجوی فرساید بیشتر از آنکه شرمساری انتظار ابد ابرو
بر در ما ریخته گردد و بی میانجی سفارش این و آن منت پذیری فلان بیمان الطاف شاهنشاهی مرا
فرو گرفت و از نشیب گاه تمنای بر فراز بلندی بلندی برآورد کیمیای نظر خداوند صورت و معنی همت
فروغ دیگر بخشید و دلفراغ تازه پدید آورد و از آن بیماری دشوار دوا که بدرمان سترگ پرستگی جاه
نتوانست گرد و بخشی رهائی یافت از نیروی الهی با عالمیان نطق بکهتی و یکسان بستی گشوده در کمین
خونش منافقانه نشست بسا عیوب نقسانی چهره افروخت و توانائی ستردن بر می بدست افتاد
و در ستیز دشمنی بدستیاری برخواست و اختلاف گروهها گرد مردم گرا از آن شغل شگفت باز
نتوانست داشت و در نیرنگاه باطن گرد قصوری نیارست انگیخت چندی در همایون محفل کشور خدا

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

هنگامهٔ دانائی گرمی پذیرفت سفیح مقاصد و تشخیص دلایل را رو بازار زند از ناشناسائی مراتب حکمت
و نهیدی علوم حقیقی سخن سرایان روزگار را که به تزویر پیشگی و چرب زبانی در پایهٔ بلند آگهی جای داشتند
کار دشوار گشت گاه بخاموشی زبان و جنبش ابرو و گردش چشم حیله می اندوختند و گاه بنغمهٔ لوئی
و هرزه درائی پاسخ می آراستند از بزرگی تائیدات آسمانی چنان کاربند شدی که آن طلسم بدوهر
درهم شکنی ناگزیر دست از آن باز داشته بیافه گزاری پیش آمدند معقولات را مخالف دین شمرده
برخی ساده لوحان ترک نزاد را راه زدند و از باوری آن ناشناسان بخرد بچیره دستی سر بر آوردند
بدینباری روشن ستارگی گشاده پیشانی از آن پایه والا فرو تر شده در سرائر منقول و فقیه
سنج و نکته سرای آمد و هم بآیین آن گروه در قرار دادهای پریشان و اندوختهای ناسره ناخن زدن
گرفت گفت و گوی مذاهب و ملت دراز شد بلکه پرسش اشتباهات را مکامن معتقدات سد آشته
بکین توزی نشستند و چندی برین تلبیس عشرت بدنفسی میکردند کهن آشنایان و دیرین دوستان را من اختلاط
برچیدند و در شهرستان خود کردار آموده غربت گشت ع از بیکسی ام میان شهری + تنهاتر از آنکه
در بیابان + گاه ازین خلوت در کثرت ترانهٔ نشاط برکشیدی و نتیجهٔ حبر بسنجی دانسته در تاختن آرزو
فزودی و گاه از کوتهی امکان و تنگی حوصله با خود سر ستیزی که این چه بوالعجبی ست با جهانیان بسیط
نیک اندیشی فقیر سکانی کستر مرده و در دو با خود حریفانه بنقش نشستند می اندازد و عالمیان بکین دشمنی
بر آشته اند از تائید آسمانی و روشن ستارگی با شکنی روزگار و نارواییهای چرخ پژوهی سر زلیشهای
اشتباه بیگانه و یافه سرائی دور و نزدیک و آویزش بدگوهران کوتاه بین بتفرقه در جمعیت آباد صمیر
بیندختی از بازار کساد حقیقت تازه شادی چهرهٔ نشاط افروختی ع بصد نافهم خندم چو دیدم
شکفتند + کار خامان بود از فتح و ظفر خندیدن + چون سپهر گردان چندین برین بگذشت در پاد و لت
کشودند و چهرهٔ اعتبار را افروختگی دیگر پدید آمد بندگان و نیابستیزهٔ حسد را بغض دیگر و حشت با
تباه و فرو رفتند و از تنگ چشمی و ناتوان بینی به بیگانه ایزد توانا برخاسته خبر آن جاوید اندوختند ع
این دو سه بنام کن مهد خویش + مینکندم همه چون عهد خویش + من بصفت چون همه گردون شوم
شکنم از شکنم افزون شوم + از آنجا که عزیمت درست بود و عقیدت پایدار حیله اندوزان ناقرجام
زده چهار سو صورت و معنی گشتند و بر حقیقت حال آگهی پذیرفته در خوی سرمندگی فرو شدند آن روز که نا

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

شیب و فراز عالم صحبت اسطالفه میخواست راه نفرت میسپرند النون آن گروه خود خرد بدیجوی حسن
آرمیده آرزوی خدمت در سر دارند و او در بار استنکاف درین تیرگی وحشت نیز سعادت بدرخشیده از
گیران کیهان خدیو بنیتگاه صلح در آمد نفس شوریده در صفوت جای آرامش نشیمن ساخت و بین تراز
حقیقت دامن نشاط بر گرفت اگر جهانیان ترا نکوهیده بیغوله دشمنی میگزینند باندازه دانش راه عبادت
میسپرند تو چرا فهمیده میخروشی و اگر نیک و نسته آن هنجارش میگیرند همانا بیمار حسد اندازه رنجور کار
تندرست چه میجوئی از نقصان بشری و کوتهی امکان از سراپای خاطر زمزمه خواهش شیرازی
و جوش این آرزو از درون سر بر زنی چه بودی که دشمن نارسا دریافتی که چه نابرآسوده ام دل
از باد افراه چگونه وا پرداخته تاش چاپلوس زبان لا به گر بعذر خواهی نفرستادی و بیرون هم رنگ در دل ساخته
از کشاکش دور روئی بازرستی کاش خیر اندیشی که در حق بدخواه دارمی هدیه پرستی مرا که راه مدعا
نداند دوست طفل مشرب حقیقت مدان من بدانندی تا بنقد از دوستی رنج نبردی
آتش بدو دست خویش در خرمن خویش چون خود زده ام چه نالم از دشمن خویش کش دشمن من نیست
دشمن خویش ای وای من دست من دامن خویش دلم در شان ستائش کنندگان و بد
گویان خویش از دوم منزل گذشته بسوم گذاره میکند امید گردد یکبار نگرد بغلاوزی بخت بیدار ستکاه
چهارم شرف اختصاص یابد دوم آسایش بر گیرد و از انبار گیری ایزد بیهمال یکسو شود و دشمنی با
نخستین کرده دوستی ورزند و با پسینیان بر خلاف آن کرایند طائفه صورت را در طنور اسید و روش
بشادی دانده نیا لاینده بشاکری و رزین را نشاط آموز گرداند و به نکوهش آرزوی پرورش دهند
برخی نافیکان سامی از نیرنگی ابداع در نظر آید هر دو را یکسان نگاشته پذیرای دگرگونگی نشوند و بسا
که نفس بوقلمون شکلی در میان آرد و چنان وانماید که ناسزا گوئی تو که راه حق میسپری تا
خشنودی ایزدی با خود دارد ناچار فریب خورده بکین تباه سرایان برخیزد و از شاهراه سعادت
بر کناره افتد و چون آبار نوبسی و زکار خویش کند پدید آید که بسا باطل اندوزان بدرگاه او بزشی
ندارد و همانا لعبت آرای آن خودستائی خویشتن بین ست و رتبه والا آنست که محمدت گوی را
که سر بار رعونت انتظام میدهد بآئین دشمنان پیش و نکوهیده عیب نمای را بدوستی بردارند
بوکه بدین طرز آگهی بر فراز مقصود جای گیرد و از گزند دشمن دانای خانگی رستگاری یابد

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

باید بدستیاری فطرت و پای افشاری دل بکمتر زمانی بازان نفرت باز آمد با خود در او نخیت و جنگ بی
اشتی در میان آورد کار از سر گرفت **مثنوی** دشت و گریبان بخودم چون کنم + سر ز گریبان که
بیرون کنم + چاک زدم پردهٔ سامان خویش + بو که زنم دست بدامان خویش + و همواره بطرز نکوهش
بر خویشتن میزند و بسبب زبانی نفرین خود میسراید هر گاه یکتائی شاهد وجود که پاستمانیان
یزدی شهود دریافته اند ترا از سعادت منشی و بیدار بختی بچراغ دلیل روشن چگونه و چرا تنگدلی از
که گنجینهٔ گنج خمول مطلبی و گرانمایه کجا دست خواهش میگشائی گرفتم از آن الهی نصیبه نداری
بنیرنگ شناسائی فروغ گرداری بخشند از نیک اختری و تنومندی دل آن حق پژوهی و فراخ حوصلگی
کرامت فرموده اند که در بارگاه معامله آرائی و فصل خصومات و دوست و دشمن آشنا و بیگانه
یکسان نسبتی دارند تا خشنودی عالمی و رضامندی جهانی در آن عزیمت عنان نتواند انگیخت و دستان در
بازار رزم جوئی کام بر نتواند گرفت تا بدیگران چه رسد بملک تنهائی شتافتن چیست و آرزمای چه اند و لیکن
چه گوید و چه نویسد **ع** دلم دامن و آستین بلا + چو دامنی سر زلف عذر اگر فته + ز آمیزش عالم
و اهل عالم + همان نفرت طبع عنقا گرفته + حقیقت کار آنست که تکاپوی آدمی سود مند نیاید تا
نگاشتهٔ پیشطاق سرنوشت چه بود و گردش انجم و افلاک هر چه رفته باشد به نیرنگی آمیزهٔ اجرام
علوی و اجسام سفلی علاجی توان اندیشید تیر اندازی آسمان را سپر نتوان انداخت **ع**
ز آنسوی خوشبین ست کشاد خدنگ چرخ + خود را بهرزه از چه بخوشش در آورم + اکنون با نفس بیقرار
فتنهٔ معرکه مصاحبت آراسته دارد و هواخواهان یکدیگر پای حمایت افشرده اند زمان زمان
شعبده بازی تا ره بکار میرود و آفت خیز شگرف چهرهٔ عبرت می افروزد نمیداند که انجام کار چه خواهد
بود و آسایش بکدام منزل روی نماید و از این سه تن ایزد شناس با که جاوید پیوند دست دهد و
شاد خواب و آسیبین بکدام افسانه قرار گیرد خوفی که برابر که گوناگون سرور عالم در محنت کده راه
نیابد رجا گشاده پیشانی که بفرلنی انبساط غمگساری جهانیان بر دوش همت بر گیرد و آن بیرون بیشمار
خرام از گلخن بیم و بستانچهٔ امید و تا بنگاه بستگی و نزهت جای کشادگی فراتر گشده پای بند
شادی و غم بود هر لحظه منشور اقامت بنزلی میرسد و منور جای گرم نکرده از درد دیگر میخوانند **ع**
من بوقلمون روزگار خویشم + چنین آویزش دردی بحکم ارادت ملتزم نگاشتن گرامی نامه است و

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

محصلان بزم ارادت و عقیدت بکار دیگر نمیگذارند چرا نباشند و چگونه شگفت نماید از پرستاری یکتایی ملک
الهی خارف و بنا در میزان همت و نفی ندارد و رنگ آمیزی ملک صورت را در پیشگاه بینش قدری نه
تا گر بر سپاس موهبت کبری کلک پیرای گروه جوش مدحت نیزند و دلرا لخنی بگزارش داستان حقیقت
جلای تازه نبخشند نه آنکه ناهوشمندانه آب به پرویزن می پیماید و باد بهادون میکوبد همان بهتر که پرتوش خاطر
بوالعجب نگرفته از درون بر ملا نیند از دو انچه کوش نه تا نیان بر تابد و بچشم عاد بنان نگذرد و الوه بسیار
گر بگویم انچه از اندیشه در جان منست + یا چو من حیران بمانی یا بدانی یا دم + ابو الفضل بن مبارک
ضمیر دانش شیوه زمزمه پنهانی و گفتاری خاموشی جرا سیر آمده حال جوش بارگاه ظهور می آرد
و در خلوتگاه دل راه بیگانه میدهی چشمه بینش از صفوت کده باطن تراوش میکند شراب سرانجام دان
آئین کدام هوشیارست بر همان نطع بندگی پای همت افشرده بنایش پادشاهی بجا آرد از کوی
تقدس بدستانسرای تعلق بر گزارد و پیام حقیقت دل از هرزه گرائی باز آورد و عرصه را شوخی
داده نیروی کار افزود و گوهری فطرت افروغ دیگر بخشید لله المنة کتابه که از بینطاق سرنوشت
من و زکار بر خواند و رهی را بهین منت گرداند انست که مرا بسته قرار که دولت ابدی اعتصام ساخته سوانح
نگار بدائع طراز دارا و از حسن طالع این گوا کب افق معارف و اختر آسمان معانی انچه بزبان قلم می آید و
بر صفحه بیان قسم پذیرد و زر و زیور بسمع همایون میرسد و دست آویز آفرین و زر افزون و نوازش
گوناگون میگردد و سعادتمند بنده که خدمت او پسند شاهنشاه افتد و نشان قبول از درگاه یابد
بحمد الله این داستان نخست + بطرز فریبنده کردم درست + و زین بزم که دوران سخن خواه بود + سخن از مر
و همت از شاه بود + گرم همت امید وار دهد + فلک فرصت و بخت یاری دهد + باین جنبش کلک گردون
خرام + به پایان برم این گرامی کلام + **خاتمه دفتر دوم اکبر نامه** بنام بزدانی فکرت بر سو + که داد
سخن را سرانجام نو + قلم بگذرم از خبش آرام یافت + سواد دوم دفتر اتمام یافت + از انجا که فطرت یاور
ارادت درست و بخت بیدار و سعادت مساعد بود به یمن وجد بیگی و هنسوار بجا برخی سوانح قرن ثانی و ثالث
جاوید طراز نگاشته آید و بدستیاری روشنان ابداع قدری همت سبکدوش گشت + چو سند نیمه زین
بنا مهر بست + مرا نیمه عالم آمد بدست + دگر نیمه زاد گر بود روزگار + چنان گویم انطبع آموزگار + که خوشکامی
بیاد زر خواب + بر فض آورد ماهیان را در آب + بس خوشی های بینائی فطرت بدامن امید بخت نام

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

نیم قطره از دریای الهی تراوش نمود و چنگ بارهای دل سرجوش شد تا سخن بدین مطرب سزاوار گوهر
گوش آید بوکه پدرش دلهلبند نامی بخشد و مرغ زبان جلوه بدل گرداند ۵ من از جاش بسون او دم پرواز
خندهش جای در جانها هدهباز + وقت آنست که جبین نیاز از سجود بنیالش برندارد و ناصیه سپاس گذار
از زمین ضراعت برنگیرد همان نگارش همایون نامه آستانه خود ساخته گوش بر فسانه طرازی نقش
خودکامه هند و سفر بیان کیمیا سعادت بجلوه اندوزی آن اهرمن از دست فرو نهلد و چرا بر وارد
که کارفرمای ابداع در یوزه این دولت از مشغله پذیرفته زمان زمان بهمت راول و فطرت دانیزود
همت را توان می پالاند و من کج مج زبان هندی نژاد هیچمدان را برخواند و برفراز حقیقت پژوهی
دیده گاه نکته پیرائی جای سپید بدنفس نفس سموات معانی را در گشوده بر صدر جا شناسائی مینشاند
و از حضیض خیالات تقیدی بیرون کشیده بر اوج گاه اطلاق میبرد و چگونه تواند برداشت که نیرنگ ساز
تقدیر بیمار سیاه بر امن دل فراگرفته و طلسم بکلاه گردان بوقلمون خودنمائی بر بساط بینش آویخته
عنقوان الهی در کنف عاطفت دانائی رموز انفسی و آفاق بدر بزرگوار آمده و نکوهیده امیزش و تقریب
دستان این زلیخین بساط بر کناره شد و هنگام شباب نا رسیده بر غوامض علوم چیره دستی یافت و
صحبتگاه جوانی او در نورستان نظر کیهان خدیو پایه اعتبار والا سربلندی گرفت **اشعار** شاهنشه بارگاه
عالم + اورنگ نشین صلب آدم + برهان ظفر ابو المظفر + یکتای زمانه شاه اکبر + یارب جمال انجمندار
آشوب گزند را نگهدار + هرگاه که در خردسالی که آشوبگاه بیخردیست در لغیان برنائی که با
بانفور با فطرتان پارسا گوهر و افروزش دانش که هوش ربای کمترین سوزش او دافع الیش ترلت
و افزونی ثروت که از موشکاران ترف نگاه را به بدمستی برد به نوشندی دل دم آسایش برگرفت
و خشک و دو اندیشه با بیاری خسرو شاداب گردانید دل بجگرای نشد و رهزنان کدکیای بشری
دست تاری نیارستند بل روز بروز شگرف نمائی و سرگ صفای چهره خاطر افروخت و سعادتهای
صوری و معنوی نشاط جاوید آورد **مثنوی** بنودی گرم رو رباردی پیر + جوانی
برآوردی از من نفیر + ولی دولت من که بخت از نخست + مرا داد پیوند پاکان درست + امروز که
پای خواهش لنگ و شگر خندگی و زکار بقدر طنطنه برآیه سری در کاخ استخوانی بلند و هنگان خشخ
پیوله گزین چگونه آن تربیت سر غبار آلود برآلندگی خواهد شد و چنان عزایم فطرت گرد آلود

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

غرایم فطرت گرد آمود افسردگی گشته دل از زمین برگیرند از روزگار که از کساد بازار و کانچه قدرشناسی آهنگ
تعلق از مکامن ضمیر برنخاست و در نشیب آباد بیراهی فرو نشد اکنون که از غوغای پاره دانی خوش بجود
میزند چرا بادیه آوارگی خواهد شتافت خاصه درین هنگام که زمان نفس مراتب ایجهانی در سبزه
شدن و آهنگ سفر و اپسین و گلشت سرا بستان علوی در افزایش نفس خود آرائی عربده جوئی را
ده خدای این دیو لاخ عنصری ست چه یارا و کدام مرد که بدست برد دشمنی برخیزد تا بفیروزیش چه رسد
نقدیکه مراست قیمتش ست بسی + آن جا نرسد هیچ گدائی بقسمی + گر مرد جهان خصم من آید
بحکم + هرگز نرسد بنقد من دست کسی + پور مبارک ترا که از بخت خداوند و بسعادت نخانه حقیقت پژوهی
و چمن راز معنی شناسی گزین منزلتی مکرمت شده چرا بیهوده میخروشی و گزاف میسرائی نه مردان
زن پرستین کین مردان مرد که بتارک فطرت منازل خطرناک این دیو ساز شیری را با آسمان
شکوه راطی کرده اند با یاوری ره نوردان منزل شناس و همرهی بادیه گردان این راه بیم
افزا از فریب بوقلمون نیرنگ ساز خویشتن ستادم آسایش بر نزده اند چگونه بدین رزم روزگار
و تهیدستی آرمیده خاطر کام فراخ میزنی پیش قدمان دریا دل و تب نیران پیمانه استعداد
شرک در آرند زنهای خویش چنان وانموده اند که اگر آدمی نژاد هزاران سال با عزیمت افروزی
و همت افزائی در مبارزت این داناد غمن دوست نمای خانگی نشاط فیروزی داشته باشد دیگر روز
باید که از عربده ناکی و فتنه اندوزی حیله پرداز عقل بای در اندیشه دراز بودن و آن گوهای خموش
نیکو میاید وارم نفسی که هر نفس همه گردد + گفتم که ریاضت و همش به گردد + هر چند بجهد
لاغرم گردانم + از یک سخن فضول فربه گردد + و نیز در نصیحت های پاستانی طلسم سازی پرگرو فن
را به آسمانی سبو شناسانده اند تو اندر هم شکست و بی پیوستن بی نشان جدائی در پی گزند
ندانی که در آشوبخانه شورش این بدی به نیکی فروش خوبی بر نشتی گیر چه تفرقه اندازد و چه مایه آسیب
رساند آتش حوادث بلند کاغذین جامه دل باد گیر کارگاه مینا را باد چهار موجه سنگ انداز
غنوه مرغان سیه کلیم در کاد عندلیب آئینه جلبی را عکس زنگیان در بر لیکن چه کنم و چه پیش
آرم که دل از گفتن و کاغذ سیاه کردن بس گرفته و از یار نامهای پیشین و حال افسردگی روی
داد و از تار و پود لباس عنصری و از رگ و پی کاخ استخوانی خاطر جهان افروز سوده حیران

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

انجمن افزونش بسروی گرائید و تا بخواهش افزونی مال و فراوانی اعتبار چه رسد ع این سوز که
خاست با که بتوانم گفت + وین واقعه راست با که نتوانم گفت + وین دم که مراست با که نتوانم زد + وین
غم که مراست با که نتوانم گفت + و از دین تقلیدی که با کیش برهمن و گبر و ترسا و سائر گروهان بادیه
اختلاف انبازی دارد تر همگاه ضمیر غبار آلوده و از ناموس سرد و گرم که هر کسی تحمل نادرست با خود نگارد
پس سیری دست داده ع در پاکشان عمامه دستی بسر زنان + سیری چمن میانه بازارم
آرزوست نمیداند که چه ترانه سازد و چه فسانه بر گیرد خاطر مقدس پیر و بادشاه چه میخواهد و سر نوشت
ایزدی بر چه رفته ع دلم میجست و دانستم که رایام + ز یافی دیدخواهم کام ناکام + کنونم میجهد چشم
بهر باز + چه خواهم دید بسیم بسد دگر بار + جای آنست که از صافی باطن خویش بی آرامی سر زند و سراسیمگی
سراپای دل فرو گیرد و فراخنای محیط عقل تنگنای تاریک چشمه میم و در باور فطرت غرقه خشک رود
خیال در وحق جوئی با دیده شناسائی پرده نشین و حقیقت شناسان اگاه دل طلبیان نهانی
بر دوش هر گروهی بازاره غنوده گی پایه جماد و نبات و حیوان درمانده و فرا گرفته همگنان مقصد حقیقی انگاشته
نیم کامی تماشاگاه گوناگون و سنها بر نداز رند تا بنا بنگاه جویائی و دیولاخ جانگداز شناسائی کجا گذاره شود
ازین آشوبگاه نادانی نزدیک است که صحرا گزینان ملک تجرد شوه آیند تا بکار شناسان شهر بند چه رسد
رباعی در بند گره کشائی میباید بود + گره شده رهنمائی میباید بود + یک لحظه هزار سال میباید زیست +
یکجای هزار جای میباید بود + ناسور جان را وارد گیا بال عنقا و پزشک روحانی در جابلقا و جابلسا این
بی سامان دل یکدام نیروی خاطر شرح درد بی درمان نماید و بچه پایه توانائی سوگ روزگار خود دارد
در ایام فروختن نادانی و خریدن دانائی که تحصیل علوم نام نهند با حق شناسی دست و گریبان بود و امید
رنج داشت که بروی گشوده گردد و بصفوتکده حقیقت راه یابد هر چند قدم بیشتر نهاد بوی خواهش کمتر بمشام
رسید و چون بر علوم عقلی و نقلی چیره دستی یافت و ناهمگرو با گروه پیشینیان بنظر انصاف در آمد شگرف نامیدی
بر دره دل نشست و ناکامی سخت غمهای گوناگون آورد خاصه در هنگام واگویه و فروخت اندوهها الهی
گر تدریس نامند دانش و بینش مردم را درین مرحله قدری استواری و پایه جای بدست می افتد و
تیرگیهای شبهه و شکوک وی در نیستی می نهد مرا بیشتر حیرت و فرماندگی روی آورد و بعجب اندوهی سر
خاطر فرو گرفت در شناخت مرا و خرد شیده دل گشت و از گوناگون قرار داد بشگفت زار افتاد

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

ولرا نه زاد م نه زحواست نسب + جانرا نه زمین آسمانست طلب + نی هر که باد بلند
برلب + نی صبر که تن زنم زهی کار عجب + هر چند کهن اوباق گذشتگان در نوشت جو باد نشوران سوگار زان
گوئی وچاره سکالی درمیان نهاد وشورش باطن برافرود وریش درونی افزائش گرفت در پوزه گری از
ریاضت گیتیان خدا اندیش سودمند آمد نذر کوئی دانش بینهای حکمت پژوه کاری برساخت در
بارگاهی خلق پرستی از نیایش ایزدی نام نهاده هنگامه خودبینی گرم دارنده وخونشین آرائی راحق پرستی
پنداشته بستر آسایش عنوده اند پشت آئینه را روی انگاشته قبای واژون پوشیده وسراب را
چشمه زندگانی پنداشته امید جاوید زندگی در سر شعر ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی + کین ره که
تو میروی به ترکستان است + اگرچه در پس کوههای شهرستان خمول چندی از غیر او پرداخته به بیکار
نفس پای همت افشرده اند لیکن از انبوهی رنجهای پی در پی بکشاکش طلسم حیله اندوز درمانده وگرفتار
ربودگان حسن راز تقدیس همانا نیروی پژوهش ندارند وراه چاره بسیجی نپذیرند در غنج گاه شاهد قدسی
چالش نمایند وتبا بسگاه بستگی وترهت جای آسودگی خرسندی اندوزند ازین گروه بی صنع تیزکار دانشی
برنگشود وزخیر دل امداد ائی بدست نیامد از خدیو خسروان آهدای که چه گیرد پرداند ونبض عمر را طپیدن
شادی چه شناسد تا جان دارم همچو فلک میپویم + در روز وصال او سخن میگویم + آن چیز که
کس نیافت آن مطلبم + وآن چیز که گم نکرده ام میجویم + کور مادرزاد را از دیدگاه + شناسائی چه
خبر واگذاشته گوش نظری را از نیرنگی آواز چه آگهی چون حقیقت طرازی حکیم پرورده نصرالله مستوفی
در اوائل کلیله ودمنه آورد نشانی از پراکنده گی خود دریافت وقدری مایه داروی غم برگرفت انچه
ان جگر سوخته خون دل پالاید آمد شعر بلحرف آشنا بخلط هم کسی نگفت + هر چند خواب خوش بهر افسانه نوخته
چگونه بر زبان آرد یا در دل راه دهد لیکن کار آگاه وارسیده نیکو شناسد که یادری اوازان گونه است که
زده را از آویزش شیون گزیده رود هد آن در معنی غم افزائی واندوه افزونی ست نه بیمار پرستی وتیمارداری
در آن هنگام که از حلوه گده پدر بزرگوار سر بردن نکرده خاطر هوش بهای را در سیر میگذشت که این نامسود
دشوار علاج از آنست که حکمت پژوهان زرف نگاه به پرتنگی نوردی دل بنا ورده اند ونگرف منشان
بی پرداز را نظر چاره گزینی نیفتاده چون از روستا گده خود بشهرستان دانائی پیوست وسجود
آستان گیهان خدیو بینائی بخت روشنی پذیرفت داروی عطوفت او من کنگ همچو از زبان

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

فصیح کرامت فرمود و دل نکته سنج دو دریاب عطا کرد با همه کس بهمه روش مرتب تحوری روی
داد و از فروغ انصاف بزم همایون و گرم بازاری متاع سخن بر همه دانش اندوزان روزگار بیچه دو
برآمد لیکن چو بندگان کشایش معنوی چه طرف بر بندند و تشنه درونان جگر تفته را نسیم باد زن
چه پایه آسودگی رساند ع چند انکه بدرد عشق میپویم من + در دردم و درد عشق میجویم من + گو
سوخته که جان او میسوزد + با تو که بداند که چه میگویم من + در هر شهری و صحرائی و در هر خانقاهی و شکده گروها
کرده مردم بتحیل نادرست خرسندی گزیده بدیگران زبان بیغانه گشوده دارند نه دلیل از مغالطه نارسا بند
و نه تحقیق از تقلید جدا گردانند و خود را در یاور حقیقت دانسته در گفتگو راه جستجو یکبارگی مسدود دارند
ازین شگرف بینی گاه کجا گرای خویش زبان طنز گشوده می خوشنین را هزار گونه ملامت کرده می زمانی بر
سکالی مردم جوش نفرت زده می و تیر دو طعن گوناگون ساخته می همواره با چنین آشفته حالی در شکنجه دل تنگی
کشایش کار میطلبند از سایه خود پیمانکی داشت ع آنجا شکرم مگس فرو میگیرد + صد واقعه پیش
پس فرو میگیرد + بنگر که چه صحرا طلبد آن کورا + در هر دو جهان نفس فرو میگیرد + بر ساحل امید نشسته
راه انتظار پیر و عرصه نظر گاه فراخ تر میگردانند ناگاه روشن شد که تند باد بیدانشی تنها خانه
برانداز شناسندگان کتاب تهیدستان حقیقت سرا نیست به گردی بوازون روی ها ی نگاه پوشیده در
اینا شتن مسلک سعادت کوشش دارند و بدروغ گوئی و فریب دهی و ناتوان بینی بحقیقی شادمانی
نمایند و هر طائفه بجلای ناگلو فروفته عشرت آزادی میگزینند و حساب تندکانی خود را از پیشگاه خاطر
مستر دارند کشاورزان را بیشتری اغذیه آنست که سرانجام سرکشی چگونه صورت بندد تا از خراج گذاری که
وجه پاسبانی چهار گوهر بی بهاست دست بازکشند از ان بیخبر که سرمایه زندگی گوناگون جانوران
را آماده میگردانند و در کارش چشمه سار زندگی نگاه پیر و دریا زرکان زبان عالمی را برای سود خود
می اندیشند از ان غافل که به پیروی جهان گردی فیض ایزدی پایه شمول میباید و یاور بر لوران
روزگار چهره نشاط می افروزد سپاهی مال خسیس را بهای جان عزیز می انگارند و ندانند که عزیمت
جان نثاری نیز افزای کارکیاد و سپید سوری آرامش جهان مست آقا در اقرانش خدمت فرود
و بازداشتن حقوق سرگرم و از خود بینی و تحوت آرائی اعتبار داده را بچشم حقارت نگریسته
ناکامی نه بیند نوکر با بکاری در گرفتن و افزون ماهواری پی سپر بادیه بی آزرمی و تنگدستی

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

پیش فراموش کرده بخواهشهای گوناگون در کشاکش دوستان و آشنایان از شنودن حق گذاری تلخ زده
دویدن نقوش سهوی و خطائی از گران باری افضل روزگاران سبکدوش گردیده بدشمنی برآیند و هر سوی
شناسائی از دست داده بهرزه گوئی و یاوه درائی کام فراخ بردارند پیران و جوانان خوی خرده
سالی نگذاشته بزنگ آمیزی خوشامد نشاطگاه را آئین بندند و از اندرزهای طبیعت گزا در تنگنای
اندوه کالیوه گردند تجرد گزینان مرتاض نیکوهش دنیی که در معنی ناسزا گوئی موالید سه گانه باشد دست
نوازش بر سر و دوش همت کشند و نشناسد که گوشه نشینی سگ بانی ست گزید نفس دانائی درنده
را از آزردن جاندار باز دارند و مسازان همزبان را همگی آن تخیل که بدیهای نانه نواخته را به ملولی
توجه نمایند و محاسن روزگار رنجیده را لباس ناشائستگی در پوشانند و هر که دمه بفرسوده خاکها
و کهن عمارتها ترک جویند و بدان نرسند که جا از فروغ درون آسمان اعتبار گیرد جوهر عقل
را درین آشوبگاه غبار آلوده آشفتگی سترگ در گرفت و آوازه شگرف جنونی تازه پریشانی آورد
گر من عجائبی که در جان دارم + دیوانه نمی شوم ز دیوانگی است + نه نیروی سازش و نه روی گریز و نه
دل بودن و نه پای کناره شدن بی دست و پا باد به پیمائی در سر داشت و در گرد خویش سرگردان
گاه افسانه خود را نیرنگی خواب میشمرد و زمانی رقم دیوانگی از ناصیه شوریده حال می خواند بیت
من آن مرغ محبوس پا در گلم + که چون غصه نیشی زند بر دلم + برآرم سری از شکاف قفس + صفیرم
زنم باز دزدم نفس + نزدیک بود که درین سنگلاخ حیرت و خارزار عبث پژوهی رخت هستی
موهوم در باز دو با هزاران بار کله بدان نرسد گاه قدس شتابد شهر یار والا نگاه بکار شناسی
و دیده ور خویش مرا برگرفت و بدرمان من دشوار دو همت گماشت از غنگرف سکالی
آن مسیحا نفس بیتابی فرو نشست و بیش از فروغ دیگر پدید آید چشم و گوش را پرتو خاص آرزو خیز
نور ایزدی تابشی تازه آورد و پیام حقیقت سامعه افروز گشت که چرا در پوست مردم افتاده
و در هنگامه نیکوئی ناسزا میسرائی چنانچه نکوهش جماد و نبات و جانور در سراپای دل راه ندارد
چرا بدین مشتی همت آلود اختیار آویخته زبان بیغاره دراز داری دیده به نیرنگی مشعد استعداد
گشوده صفوتکده باطن را بملامت بر میالای و از حسن روزافزون زمان تازه سر بدگرفته
دامن فطرت را بخون و چرا شوخگین مساز ایدوست اگر تو دوستدار خویشی + تا کی رهوا

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بر سر کار خویشی + هر چند که بیشتر همی اموزی + این میکشدم که بر قرار خویشی + در پیش نیک پسندان
ظاهر نگاه خیر غالب طراز هستی گیرد و بعلم را حقیقت شناسان دوربین شر همخوابه محال بر بزه لانی
دل کوران رسم و یافه گذاری چشم تنگان عادت شیفته مشو خرده مگیر پدرانی را از آسمانی شده از
غم و شادی روزگار کناره گزین زبان دل بخموشی در سپار رموز ایزدی بر ملا انداختن بجردی
و دیوانگی حال همگنان باز نمودن غمازی و مشاطگی به پیکار برخاستن سخت دلی و جلادی بتقرین گرایندن
هرزه گوئی و یافه درائی خواستن از دادار بیهمال آموختن و بیاد دادن از غیر طلبیدن کار نشناختن
ابرو ریختن راه صبر بیرون سگالاج شوری و نبرد آرائی لشکر بیشکی برابری خود نمائی و خاموش بودن
جاسوسی ناموس دوستی شاد بستن بیکسری و بدمستی اندوه خوردن گرانجانی و شکوه فروشی بیش
رفتن بیش طلبی باز پس شدن کم گردی برابر ایستادن بی ادبی یکجای بودن و اماندگی سرمایه راه پیمایی
واخرین منزل نابود شناسی ✿ تا کی باشی بی سر و بن هیچ مباش + خاموشی جوی در سخن هیچ
مباش + تا کی گوئی که من چه خواهم کردن + تو هیچ نه هیچ مکن هیچ مباش + نوید آگهی از فراخنای
سرگردانی بگوشه جمعیت آرامش بخشیده و از تباه اندیشی باز آمد بنا گزیر وقت و سزاوار حال
خرسندی گرفت نه عامه وش از بیم آزار و ترس آسیب بل بطرز خاصان بزم تقدس و پیش سواران
میدان کار آگهی که از دید کبریای ایزدی دست از نابایست باز دارند امید که چون خاصان خاص
نقوش وهمی بزداید و تمود بی بود برخیزد همچنان که بدستگیری فطرت از ذوق خیالی و علمی فراتر
شده بذوق عقلی آرامش داد و بتلاوتری سعادت و رهبار بخزان ذوق شهودی مکشفی و وصولی
تسلط جاوید اندازد و دانش کار آزما پیشکار و پیش و بدبید از بخت کندای پذیرای آگهی بشیر را
شادی و استاند و بذوق خیالی هست همگی سرور عالم در خورش و پوشش و رو بی نیک و آواز
مناسب و پیوند زن و تسلط برادران و فزونی فرزندان و فراخی منزل و رنگ آمیزی فروش و پیرایش
بناشوار آراستن نگاه مراکب عشرت تجمیر و فراوانی پرستار و گشایش ملک انگاشته نیم کامی از آن
بیرون نیابند و الا نگهبان هشیار خرام نیکو دانند که در معنی رنج گزینی و جانکاهی هست از خاکهای
آشفته بدانچه بهایم خرسندی گزینند با وجود صیرفی خرد ناسرها اندوزد ✿ اگر لذت پرک
لذت بدانی + ذکر شهوت نفس لذت نخوانی + سفرهای علوی کند مرغ جانت + گر از چنبر از

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بازش رهائی + وطائفه ازین گروه خطرناک و وحشت جای رستخیز گرجز ضمیر الائی و دل و سودگی بار بار
قدم پیش نهاده اند و بجان گرائی این منزل شناسا شده در بیرون شدن نگاه نموده اند لیکن از خود
کامی و خویشتن آرائی در سراب زار عالم رسمی و غوغستان مصطلحات عرفی فرو مانده و از تجلی آرائی سلم را مقصد
انگاشته بجنس آرایند و چهره عشرت برافروزند و ناکسان بره دل آن رهبر منزل طلبان کمال را بنیاد
اندیشی راهزن گردانند ~ علم که از وی دو جهان روشن ست + طرفه که هم رهبر و هم رهزن ست +
شمع که شد شاهد مجلس فروز + بیشتر داری کنش خانه سوز + برخی از نائید بانگان بادیه جویان
از پرستاری خوی پذیرائی قرار داده مردم بیشتر منزل گزیده اند و بنوا فروزی برهمین عقلی و دریافت
مجردات قدسی عشرت سرگرم در برگرفته و این هنگامی ست که در ترهنگاه الهی نیز خرد فروغ بخشد و چراغ
شناسائی از آن رشنائی باید بکار برد این شگرف نامه در موج خیز این انشین دریا شناوری دارد
به نیرنگی تلاطم چشم باز کشوده از نشان ساحل گسسته امید ست ~ هان بشوی دل بیدست و پای
غرقه این قطره طوفان نمای + گروهی از بزرگوان عرصه تقدس صحرای تجرد برانند که هرگاه فروغ
خاص ایزدی بر ساحت نورانی عقل پرتو اندازد لذت شهودی به شگفت آورد افزون از سرورهای
پیشین و چون چندی درین ترهنگاه والا آرامش گزیند و گزند یافته رهزنان درونی و برونی نشود
بدستگیری روشنان ابداع دوق کشفی بزم سور آراید و پرتو خرد در تابش نور الهی محو گردد و آن بقین
دران تجلی اندراج پذیرد و هرگاه درین دولت سرای فردوسی نسیم سپاس روزگار گذاری آماده
دارد هر آئینه بذوق وصولی کامیاب جاوید گردد و آن در زمانی ست که جهار دیوار عصر پیرانی
گراید و پیوند مرکبات از هم در گسلد چهره بسان بخار نیستی خراشیده شود و نیرنگ زمانی از افق
الهی سر بر زند ~ صاعقه عشق چو ریزد بفرق + نبض بر فصد زنبش همچو برق + بارد عشق
چو گرد و بلند + کوه سر آسیمه جهد چون سپند + زهی شگرف کاری حال و نیرنگ سازی قلم پای
بند زند انگده بشربت پرواز آسمان بی سوئی میکند و در ساختگی چهار سوی معابله سیخ ترهنگاه نقد
بنماید و در عیار گیری شبستان صیرفی نقد آسمان میکرد و در سپردن مراحل بدکی اسرار الوهیت
میطرازد و دراف خبر کلیه از تعلق نزانه آزادگی سیر آید ~ دیده بانما شاهد
حقیقت بازست + عقل کل میرمد از کوکبه حیرت ماه + سر فرو برده بجیب و دهان سنگرم

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

عشق از نار نظر یافت مگر کسوت ماه + کج آ ... نقش بر قلمون چاره نگرنده روی دل را بدان کار
آورد و از سر نو آماده گی این شغل مستر گل نمود امید که رشته سوانح نگاری بنجمه نگردد و زبان
هنگامه سپاس گزاری با فروغ دیگر بدید آید و بسیاری گرامی احوال بخامه حقیقت گذار که شکاف آن
مشرق دلست در آید و گنجینه دان سعادت برآموده از معانی آبدکان الهی طلب آماده شود و شاهد کلک
گوهری را چهره نشاط افزود **ابیات** الا تا در بن سطح رنگین نظام + سخن ساز معنی بلند
نام + نظام سخن از کلام تو باد + طراز معانی ز نام تو باد **در خاتمه دفتر سوم اکبرنامه**
لله الحمد انجام یافت گنجنامه شاهنشاهی کارنامه آگاهی فهرست دفتر دانائی مجمل از تمام
جهان آرائی لوح تعلیم پستان آداب نسخه دار دیگر ارباب الباب دستور العمل بارگاه خلافت مدرسه
الادب دیوان عدل در رفت گونا گون رنج برکشید و فراوان کوشش بکار رفت تا نوشداروی
مزاج عالم تریاق مسمومان عشرت و غم سرانجام شد تیره شبها بیاد او آمد و دراز روزها بنام
گرایید که این کان اکلیل سعادت ابدی و دریای اورنگ سلطنت سرمدی بر ملا افتاد و چنین
اوبزش گوهر فطرت را با طبیعت رو داد و چه آفت جرمیان من و دل حیرت آورد تا نقد جمعیت
وجوی سخن سرائی حاصل نگاهوی سراب دریانمای شمرده آمد بنا بشها بدرگاه ایزدی بروه شد
روز یوزه ها از پیشگاه حضرت نور نمود تا این تعویذ بازوی خردمندان افسون جادوی دانش
پسندان بخون دل نگاشته در پیکر حرفی جانی ریخته آمد **ع** چه باید رنج کشیدم ز عشق تا ایکار
بآب دیده و خون جگر گرفت قرار + هیهات هیهات رایه خوار فیض ایزدی که با فروغ حقیقت
کهن پیوست چرا از رنج کشی و محنت پژوهی زبان آلای گردد و چگونه از جان کنی و جگر بالائی بر
لوحه بیان نگارد شگرفکاری اقبال شاهنشاهی و برنگ سازی دولت جاوید طراز است
که چنین سخن بزبان رفت و بدین نمط نامه والا سرانجام یافت آن قبله توحید یک اندیشان
را بشگرفکاری درست همتی و شایستگی رست کرداری بگنجور گنجینه دانش و بینش گرد بند
و بحریم خلوت سرای قرب راه دادند آن گوهر یکتای بینائی و زیبائی دادار بیهمال و سپاس
گزاری نعمت روز افزون دانش نامه از پیرخرد بسوی الهی طلبان و منشوری از صفوتگاه تقدس
برای سعادت پروران اورد بوارش والا گرده این سعادت گزاری عقیدت سرشت

Domain Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

سرشت را نیز دی سواد خوانی و دریافتگی بخشید و از عموم مهر زینی رخصت فرمود تا تلخی از آن باندازهٔ
شناسائی برفراز گویائی برآرد و بجوان سالاری فیض ایزدی چهره برافروزد و روز نورک خویش و بیگانه
بهره از آن بردارند و گروه گروه مردم را بفروغ حقیقت نور آموز گرداند شکر ایزد را که بدین گزین
گرداری آباد اندیشه عالم صورت التمام یافت و جهان معنی منتظم شد رباعی این مشمع که بر سقف
خرگاه افروخت + از پرتو دولت شهنشاه افروخت + هم نابینا از و عصا گرد بدست + هم بیمار از جرع
در راه افروخت + همت را کلید اقبال شگفت و طرب را روز جشن آمد چشم کرد و یافته بار شد
زو شب سوگوار گذشت بسا حقائق گوئی و آلهی سوانح تقیدی و اطلاقی بر غم حق پوشان
ترفند گزارش یافت و بر بینائی کم بینان شتر دل و روز کوران کجگر اچیر عنستان الهی افروخته
گشت از نخست بلغه که اخلاص خالص نام اوست تازه بارگاه خرد افروخته شد و علت غائی
که سپاس گذاری باشد برفراز انجام برآمد بسر سبزی شاه و شنضیر + بهیزی و فرهنگ فرمان
پذیر + یکی سرو پیراستم در چمن + که پایا داد می خورد انجمن + با وجود آمد و شد چندین قافله سالاران
خردمندی و فراهم آمدن فرهنگ نامهای دستان دانش پسند امروز عیار گوهر خرد برمیگیرند
و گران سنجی را ترازوی دیگر و سلطان عقل را بر سریر فرمان فرمائی می آراید و جهانبانی را آئین
تازه درین هنگامه عرصهٔ نثار و ابثار فراخ باید کرد و ترانهٔ شادکامی و زمزمهٔ کامیابی بلند
آوازه گردانید نه چون فردوسی پست فطرت در سبکسری خواهش در شد و پردهٔ آزرم را در
نقشوی داد و ستد برگرفت او سخن فروش بود و بهانمید است بدل آغراسنگ پارچه چند اندیشید
چون بی آزرمان بازار در کشاکش افزایش زبان زده گشت بهار را بی بها و خزان را بی وزن
ساخت این مائدهٔ سازفتن احسان شاهنشاهی سپاس جلائل الآلای او را درین اقبال نامه
بیگزارد و نیرنگی قدرت جان آفرین جهان آرا بینویسد من این نامه را گر بر گفتمی +
بعمری گجا گوهری سفتمی + همانا که عشقم درین کار داشت + چو من کم زبان عشق بسیار داشت
او سی سال زحمت کشید برای نفرین ابد و من هفت سال محنت بردم بجهت آفرین جاوید
او در لباس نظم که قالب معین دارد رنجه گری کرد و من در صحرای بی سر و بن شتر جوهر آبدار در سلک
تحریر آوردم نظم قلم انجمن دل عشقنامه + که شتری کم از نظم نوشته ام + از آن شد رابا به

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

پایه برتر نهند + که ناسفته گوهر گران تر دهند + خدایندهٔ را بازپرستار چه نسبت و سپاس گذار را با
کله سرای چه مناسبت او را غرض پرده بر چشم ظاهر بین عزو هشت که دران کارستان هنرمندی
توقع صله از بزرگان زمان کرد و اگر دیدهٔ معامله بین را آفت نرسیدی چنین پیرایه نرفتی و سخن بغرض
بگذاری و گوهر الافطرتی و سرمایهٔ گرفتی ؎ چون غرض آمد هنر پوشیده شد + صد خجالت از دل بسوی
دیده شد + عیب خود یک ذره چشم کور او + می نه بیند گرچه هست او عیب جو + صد حکایت بشنود مدهوش
حرص + در نیابد نکته در گوش حرص + قطع نظر از آنکه در چار سوی شناسائی نرد سیم روزگار
سخن دلپذیر نتوان بدست آورد و جواهر گران بهاپه سنگ زر نتواند شد او دران سخن طرازی و نکته
پیرائی در خلود نام کوشیده گرامی فرزند دیر بقای خوشخوئی جوانمرد گذاشت تا دولتمندان بخت بیدار را
را فروغ خرد بخشد و دانش گزینان حقیقت منش را یاوری کرامت کند و ساده لوحان سعادت
پژوه را بسود و زیان روزگار آشنا سازد و گوناگون مردم غرضناک خشم رنج را اخلاص دارد
چشاند بیدلان را مردانگی آورد و روبه منشان را گرده شیر و آغال نهنگ دهد تنگ میدان کوچک دلرا
گشاده روی و بزرگ پسیج گرداند و صاحبان همت را نیز دبالا اندو برفراز بالا پایگی سربلندی بخشد هر چند
در ظاهر خدمتی برای بزرگان جهان تقدیم رسانید در معنی شرح جواهر دانائی خرد را بچهار سوی شناسائی
برد اگر زیر بار هوا و هوس نبودی و خرد خرده دان را بتاراج خواهش بیجا بدادی او را از شکر این بزرگ
عطای ایزدی کجا فرصت بودی تا از جهانیان چشم تحسین و احسان داشتی بل اگر شحهٔ انصاف در سر بودی
و قدری کاردانی داشتی هر آئینه غیر این تحفهٔ معنوی هدیهٔ صوری نه فرستی بدرگاه والا بردی و الا
ذکر گرامی سرمایهٔ ظهور و پایهٔ گوهر او شدی و یادگاری بر سهم ارمغانی بآیندگان آگهی جوی گذاشت لله الحمد
که به نیروی توفیق ایزدی و یاوری بخت خداداد گوهر آمای این نگارین نامه در محمدت پذیری و ستایش
شنوی که بسیاری مردم در زندان تخیل فرو شدند دل را بگرد گانی نداده است و فطرت را بایمال خود
نکرده نه در خیال وسعت آباد طبیعت او چه جای جهان جهان فطرت و متاع دنیوی آرزو گرفته
که فطرت عالی نهاد و همت بزرگ در سر نیست بیگانه داند که بوی خرافت بمشام او نرسیده
و جنسی شناسد که صیرفی کاردان است پرند چینی را باموی تاب و نسج چه پیوند آبدار مصری
را با آهن پارهٔ بی جوهر چه نسبت گوهر بی همتای حقیقت را به خزف زیزهٔ دنیاوی

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

دنیا دی چون فرزند دولت جاوید آسمین بعنبان سیمابی و دوال چرم ابازه دهد خاصه درین هنگام کار
نیرنگی زمانه و شکر خندگی سونکار جواهر گران بها سنگریزه سراچه اقبال باشد و باطن حقیقت آموز از لوامع
آگهی روشنی پذیرفته بر فراز شادمانی آمیش گزین بود اگر از کاهی دست فرشود جهان را بازار صورت
جمعیت بودی و زمانه از بدخوئی عتبه آرای و بنا را به پرستاری انگیز بفرستادی آن اندوه بر آن
خاطر نگشتی و چنین بی معاملگی بر خود پسندیدی بلکه نظر نخستین حمد ایزدی ست که بوسیله نگارش
شنوده گردد از شاهنشاهی تقدیم رسد و ملاحظه ثانوی طبیعت از نقصان بشری آنست که بزرگان
پندوه دانش پذیر بران حال ازین دریای بیکران جوهر آمد ارزشته خانه گرد از خود را آباد آن
گردانند اگر هست بلند و هستی از غرغه علیای توحید بپایان شرک بنهادی لیکن چه تو انکرده همان
سخن بست که پیشوای کاه دلان پاسبان مولوی معنوی میگوید ع چونکه جفت احولانیم ای سنمر
لازم آمد مشرکانه دم زدن + اگر اندیشه این ناشنائی صبح وجود و سراب گردد نیم روز جهان هر کس
دانم انقدر دریابد و خاطر نشین همگنان گردد و نگاپوی سعادت منشان خرد آگهی دانند و چیز نگذرد
و نقد جستجوی والانگاهان بخت بیدار بران نیفزاید نخستین فراهم آوردن رضامندی ایزدی و در
ترهنگاه نشاء قدسی گزین منزلی اساس نهادن و این سرمایه زندگانی جاوید و پیرایه نشاط پایدار
است توطن گزینان آن بوم هر گز پنهان خانه نیستی نه گزایند و نه در ستان آن روی رنجوری
نه بینند و دنومندان آن ناتوانی نشناسند و برومندی آن پژمردگی و تونگری آن بدرویشی نزدیک
و ناتوان بی راه نیابد و آن جز بنیت صافی و فراهم آوردن چهار خوی گرامی و پرهیزیدن از هشت خصلت
نکوهیده که فرهنگ نامه ما از آن پرست و بدست نیابد دوم نیکنامی سنجی نیرای که بزندگانی دراز
عمر دوام اندوز تعمیر و داگر چه این تبرازان و ستایش سرانجام یابد و پیروزی آن خوی ستوده بدست
آید لیکن بنشری زبان دلا ساده دست کشاده باز گردد و پیرایه باطن و اندیشه درست ناگزیر نبود خوشا
بخشندی که بسعادت سرمدی و دوبین را با دلبین و دوشاد و خوش گرداند و ظاهر بسان باطن آبادان
سازد و شناسندگان حقیقت پژوه بدانچه انجمن نشاط برجاند و بخشی دل بحر سنجی نهاده عشرت
اندوزند نیست که بنیک سنجی و خوب کرداری رکاب و جوی سخت و بلوری اقبال از شوب
خود غنی و در طلب یار کنار و از خود دل در فرمان پذیری سلطان خرد و رضامندی ایزد

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

ایزد بسته از نگوهش خلق و آفرین مردم بلیغ زند و بازرن شاده لوح سود که از عمر گرانمایه برداشته
و فائده که از دواد و خویش بلیغ خند و کرباید دارد هم جمیل باشد فرمانروایان جهان چمن صورت و معنی و دریادلان
انجمن تجرد و تعلق که از حوصله و کشایش عرصه الهی عوض امض این نه آنچه بو العجب فرا رسند و بر نیروی ایزدی
تایید بارد و عالم بر دوش فطرت برنهند و بر توانائی و آگهی سکبار بوده چالش نمایند کار و بار این دو ضد
را که راو و مردمان و الاهمت بلی را سرانجام بسر اکمتر تواند کرد و بر همونی بخت خداداد چنین آرزند
سامان انتظام یابد که عقل اول در شگفت ماند و آسمان نیرنگ کار بحیرت اوفتد و سرمایه سوزان
صوری و معنوی بدست آید و در یک زمان بدین دو آئین مختلف بزم سور آراسته چنانچه از باب
گرامی احوال برافروزنده چهره دولت برافرازنده رایت اقبال زمان مسعود که امروز آسمان بلا
میگردانند و ستاره را به بلندی او سیری فرمایند ۵ فروغ بخش شبستان هند اکبر
شاه + چراغ بارگه دولت همرخانی + دل از خیال او بالد و زبان بذکر نازد مایش ظهور دارد و
بر تو پیدائی میدهد ایزد تعالی آن یکتای ملک را بقائی بخشد و بر جهانیان در سعادت خاید بدو شند
آن فرمانروای صورت و معنی بفروغ عقل خداداد و شبچراغ همت گران سنگ چنین دو ملک
بیکران آباد دارد و چنان با گاه دلی و هشیاری خرامش فرماید که دیده در آن جوهر بست و الا نگاه هر نشاید
بی تواند بر دو هر کدام آن گوهر جهان افروز شناسائی خاص خود و انکار دو از آن باز که سر رشته سخن
سرائی دوست آوند کار پردازی در میان ست و شاهراه نامه نویسی روانی دارد بدین
شایستگی و پابرجایی این دو ابتاز فراوان جنگ که در یک ذات قدسی فراهم آمده نشان بدست
مجمع بحرین دین و دنیا منبع چشمه سار صورت و معنی محمل آرای سفر در وطن شمع خلوت
در انجمن گره گشاده ی کار فرو بستگان مرهم بند نار سور خسته دلان که کثرت تعلقات صوری
گرد فتوری در تابخانه دل آن وحدت گزین نتواند انگیخت و فرط ابزد پرستی و یکتا دلی با و تفرقه دیگانه
ظاهر نه دراند هم قید ظاهر دارد و هم اطلاق باطن ۵ از لوحه چنین بتید پاک بنیان + نور
خدای که منی فر خدای دانی + هم بخت راست وارث هم تاج راست والی + هم دهر راست مالک
هم ملک راست باقی + ناگزیر همت آن ست که سخن سنجان گوهر افشانی بکاشتن منافت والای
چنین کاخ بارگاه هستی گوش و گردن ایام را بیارایند و کنار و دامن روزگار را زیب و زینت بخشند

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

آیندگان توانند وجود از مغانی سر انجام یابد و جوینده کان دور دست رهنمایی
بدست افتد اگرچه اسمان بتکاپوی خویش بعشوه دست و زبان ازان باز گوید و دست بدست کردن
لیکن از نیرنگی زمانه حوادث بدان راه یابد و بسا باشد که سر رشته ها گسیخته گردد لیکن چون ازان کارنامها
حیرت افزا فترها برساند و بر صفایح روزگار بنویسد هر آئینه دست انقلاب کمتر بدان رسد و سالهای
دراز نشان پایداری گیرد و بنائی که بر پایه نیکوی نهاده آید فراز ایوانش بکنگره هفتم بام پیوندد
و بنیادیکه بر قاعده سعادت اتفاق افتد بگردش دورها ویرانی بدان راه نیابد ه جزای حسن
عمل بیند ۱۲ روزگار هنوز + خراب می نکند بارگاه کسری را + پیدست که اورنگ نشینان و الاشکوه
با خبر ماههای کلی را گاهان آن دور یادگاری نمانده و بجز داستانهای گوهرین سخن بسرایان نیک سگال
نشانی نیست و از سالخوردگی گزند نیستی نیابد و از بلند پایگی آل بویه جز نتایج خامه صابی و مهلی خبری
نمیدهد و از مکارم ملوک غزنه بغیر از نوادر زودگی عنصری و عنقا نمی خواند ه بسا کاخا که محمود
بنا کرد + که از رفعت سرش را تا شما کرد + نه بینی زان همه یک خشت بر جای + بنای عنصری ماند بسر پای
و هرگاه این طلسم هوشمندی و افسون خردپژوهی را یابد و این رقم خیال و جادوی حلال شناسند
داند که مرا اندیشه آنست که ازین دو پایه والای الهی شاهنشاهی دور و نزدیک را آگاه گرداند و بسا
دولت جاوید را گزین بنیادی نهد بطفیل آن نگارنده را ازین خزائن ایزدی رتبه مقرر گردد و
بهره فراوان از خوان افضال بردارد ه باین نامور نامه دیرباز بماندم بآن نام او را دراز
بنامش ازان کردم این نامه را + که زین کند نقش او خامه را + و اگر از نیرنگی خود بینی بدین پیرنگاه نیفتد
و این بسیج قدسی بر دلپوشیده ماند این پایه شناسائی خود بدست افتد و اینقدر سرمایه بنیائی هر آنچه
یابد که دست آویز خاطر نامه پرداز دو جهت بهمت خیر سگال سعادت پژوهی عموم مردم دولت افزای
جمهور عالم ست نخستین ازین کارنامه آگاهی شناسائی نیک و بد گردند که بسیاری را قدیم جستجو
شناخت آن فرسوده شد و کاری برنساختند و سپس آن نتائج نیکوکرداری و بدکرداری که
این اقبال و مه مالا مال از دست دریابد از یکی آئین رفت و رو بخانه نشناسد و از دیگری خاطر
زندگی بسازد و از بهروزی مناد کسی پیش آید چون از گذشتگان نشانی نه بیند بخود رعنائی روا
ندهد و اگر غمی گرد خاطر آید چون از نظائر آن در اسلاف اثری پدید نباشد خود را

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

دست فرسوده آن نگرداند و پیوسته در رنگ سازی های روزگار بر قطع آگهی نشسته نیاسایش و نیاسایی
دادار بیهمال گراید و از عاجزی و درماندگی نمونه مندان گذشته شناسا سازی نیروی دست قدرت بکمال
شود من گنگ زبان شوریده دل سودای خاطر کجا و سامان سخن گذاری و نکته پیرا کجا هستی دشمنان
خیال گزین را با حرف گذاران و باد سرایان کثرت آرای چه نسبت و نکته دانان رخ کلامی خویش
را با آداب پندکان کاسد متاع چه مناسبت صحیح منم که روی دلم در شکست کار خود دست
و گرنه گرد مسلمان رواج مطلبند شکر نگاری روزگار را چه نویسد و نیرنگسازی سپهر را چگونه پردازد
در عقوان آگهی از باد هستی در تنگنای غم بسر بردی و جهانهای شریف و زمانهای محنت
پیوند عنصری در یوزه گردی نگاه علاوه خاطر مرا کشان کشان بدبستان دانش پژوهی
شورش دل که مردم را بادارگی بر مدارا وی و جمعیت آمد راه دانش رسمی کشودند و بسیاری
مراتب شناسای در پیشگاه دل پیدا گرفت در عوتی شگرف چهره پندار افروخت بطلاوت سعادت
از نگاشتهای پیشینیان دلنشین آمد که آدمی از سر حال بیرون نباشد نخستین بهره بری و بجا تعبیر نماید و آن
پرستش مردم افتادن و آهوی ایشان بر ملا انداختن است و دم سعادت بسیجی و نیک اندیشی که
خداوند را نیم مرد خوانند از کشاده روی آگهی فراخ دامنی در فت با عالمیان با نیکوی یاد کنند سوم والا همتی
و بلند پایگی که از آن بمردمی تمام اشارت رفته و صاحب آن از شرک آهنگی مردم را باد نکند با نیکی
و بدی چه رسد غیری بسرشتان خاطر او راه نیابد و همواره در میدان گاه ضمیر خویش منش سواری کند
و بعضی خود رسیده بجاده گزینی نشیند پس از آن نیکو بهای حقیقی صفوت کرده باطن را بیاراید شاید که
بدست آویزان بر فراز اطلاق منزل گیرد و کامیاب دولت جاوید گردد چون از تردامنی این نقش
حریف ربای دلفریب برخواند قدری از آن غنودن برخاست و روی در پژوهش آورد و دست از
همه باز داشته بکین خویش و شمانشیست در نگاشتن نامه از عیوب خویش آگاه گشت چون قدری
راه هولناک سپرده آمد پرده های تو بر تو پیشگاه بینش او بخندید و چنان شد که یک گام بر داشتن
نمی یارست و غیر از ناخوشی چند که در عقوان حال بر شمرده خویشتن را پاکدامن می اندیشید
از آنجا که بر بزرگی این بوقلمون قدری آگهی بود ره زده دیو نفس نیابد ناگزیر
واپس رفت و در آن نخستین منزل نابود فرود آمده و عیب نویسی بی نوع

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

خویش را بایندهٔ دوستی آهوهای خود گردانیده بسیار خنای نکو هیده را آگاه شد و در آن کشاکش و
تقلای و آشوب درونی و بیرونی از گوشهٔ اثر دوا برآمده و بدرگاه همایون رسیده و سفارهٔ تجمندی بر
افق مراد نمایش داد از وفور توجه پیهان خدیو کشائشهای روی آورد و برآمد ارج صورت و معنی چهره
یافت لیکن بحقیقت کرامت شد این مقال گردانیده اند چنانچه در خاتمهٔ دفتر اول و دوم
مجملی نشسته شد و دلی خالی کرده آمد و پند نامه بحر بر رفت و در کالبد گفت جانی بر دمید و
زمان در سامان غذا که روی آن در نظر حقیقت پژوه سلطان خرد پسندیده باشد دل سرگردانی
داشت از آنچه در کهن نامه ها بنظر در آمده بود بسرایهٔ فروغی پریشان شد صبحگاهی بدرگاه حضرت نور
در پرتو نمای سکندر و پیدای این طلسم شوار گشا مطلبید از آنجا که بخت یار و دل بیدار بود
گنج بیر اقبال پرتو انداخت و آن معمای بدیع گشاده گشت و پیدا آمد که روزی در گرمی سوداست
سلطانی و خدمت گزینی بندگان سپاس گزارست چنانچه بندی از این مبادی احزین فقر گذار
یافت و شگفت ترانکه هر چند آهنگ بحر دو که با گوهر هم سرشته اند زمان زمان جوش دیگر میزد اندیشه
افزایش بزرگی صورت نیز در بالش بود و بسرانجام شایستگی غذا و پایهٔ تنومندی که سعادت تاجدار
بدو باز گردد از گوناگون اسباب دست باز کشیده در کار سپاهگری جد افزود و چون بغلبهٔ دام
آلود که بسیج تقدس پیرامون خاطر شان نگردد شب از روز جدا نساخته بر در انتظام نشست از آنجا
که این پیشه را سرمایهٔ زندگی و پیرایهٔ تحصیل کمال حقیقی در یافت همگی آهنگ آن داشت که فروغ
تدبیر را با لمعان شمشیر پیوند داده کاری چند بر از دور دشتی تازه بظهور آورد که کارشناسان
آزموده بشگفت مانند و خواندگان پاستانی نامه بحیرت در شوند تا سپاس گزاری این
حرفه خرد گزین نموده باشد و لوازم پیش گرفته بجای آمده نفس نفس این ارزو افزایش
میافت و از بارسانی وقت بر زبان می آورد از خانگاه و بدرسه بپایگاه سلطنت آمده
بود ظاهر پرستان را چیزی که بخاطر نمیرسید اندیشهٔ ضمیر بود و چنان از ناحیهٔ احوال بر نمیخواند
که اگر این درگشوده را از دل بیرون فرستند فسوس گیرند و زبان بر کشاینده از آنجا که باطن
نور آگین کشور خدای مرآت حقائق و جام جهان نماست بی عرض حال و گفتگوی سفارش
من لیخ گزین بی یاور را در بر کشیدن و بزرگی ساختن توجه فرموده به بلند پایگی اعتبار حقشناس

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بخشید و مرتبهٔ والای سپاه گری کرامت فرمود روزی چند در هنگامهٔ دشوران تنگ افزای
همگنان امدوار دیوار در امر از من مجمعهای جسر آرایند از بدایع آنکه من و شکر و آهنگر خانه در جست و جوی
شمشیر و روزگار بدست پرداز قلم میدهد و فرو مانده و صیقل گری سنان و زمانه در تیزی نوک خامهٔ
آنکه فرمان مقدس بنگاشتن گرامی احوال شرف انفاذ یافت بحرانی گوناگون فرو شد از آنجا که
ما این کار نداشت و دل را بدنگونه سخن سرای میل نبود نزدیک شد که عجز خود را وانموده باز آید
و خویشتن را از نگارش سرگ برگناره گیرد و از این رو که غیب دانی گیتی خداوند دلنشین بود و در برابر او شرم
خدمتی کرده بایست کرد و با برای آن نشد که انسان فرموده پیر تا بدبختی برین اندیشه افتاد که شهریار
دیده و در جدکاری و فراوان کوشش من و سخنوری اشرف برادران در نظر دارد و گاهی بوی
شگرف فراهم آوردن سخن سنج گوهر آمای انتظام شایسته بخشد و این شغل سترگ روی در انجام آرد
و زمانی به پشت گرمی دل دم تیر ابکشایش معنوی چشم گشادی و با خود سر اندیشی که فرمانش شاهنشاهی
افسون سخن سرائی و طلسم دانش افروزی ست از نیست درست و همت عالی این اکدش اندوه
شادی بدین خدمت روی آورد و بیشتری اعتماد بران بود که بتوفیق بخشی ایزد در جمیع احوال
همت کمارد و همبولای بران پیکر قدسی سرانجام بخشد و رخت سرای بارگاه خلافت دانش آرای
دولت همایون سر دفتر سخن گذاران روزگار پیشوای نظم گستران شرر دار شیخ ابو الفیض فیضی که
برادر مهین ست و پایه برتری دارد نظر عاطفت خواهد فرمود و به پیرایهٔ آن سخن پناه دست
بازی تازه حسن صورت خواهد گرفت منظور از دفتر نخستین نیمه بروی کار نیامده بود که زمانه چنان برتلی
منظور کلیان آن از خاطر دانش آموز سفر و اپسین پیش گرفت و سراپای دل را شگرف اندوهی
روی آورد و چون بطلسم الطاف شاهنشاهی از آهنگ آوارگی بشهر خدمت رسید
فرازنشیهای گوناگون مرهم بند ناسور درونی فرمودند و همان شغل بزرگ اهتمام بلغ فرت
روشنی بدید برفت که کشور خدای را درین فرمایش خیال چیست نظر والای او کجا افتاده همان
تحمل روی دل آورد و به نیایش ازدی رهگرای شد در رهنمود شتی و جان غم آمود و آفرینی تعلق
یکطرف که جهان جهان کامروای صورت بچاره گری نتواند در آمد و عالم عالم مرادی با ملک
ظاهر روای آن ناسور نتواند گردید و خرد در پای دل که دران بسیج آدمی زاد کار نتواند

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

نتواند کرد و در خلوتکدهٔ تجرد و هنگامهٔ تعلق هیچ طور نتوان باز داشت تفاوتهای سترگ این دو حال
شگرف بجگونه نویسد و انباری این وضیع بدیع بکدام ایزد برگوید تخمستین دریای بارگی و فواره جوشی
تراوش بارانی او ریزش شبنمی از صفوتکدهٔ ضمیر پدید آرد و هزار و استان بر طراز و چندین آسمان
بدایع پرواز و همنشین خود را بر از حقیقت جای دهد و بصدر نشینی محفل همایون دانش اختصاص بخشد
و از دوین نشان سنگ خارا و نه آثار خشتی و آیین کلوخی و ریزش خاک تیره از آسمان سپر چشمه آگهی
آشکار شده چهرهٔ غیرت افروز و الکنی و ما تراو گوئی و ملاف سرائی و مرزه درائی از زبان بآیین فیض بر پیشگاه ظهور
خرامد و حضیض گرائی و آرزوی صف نشینی سفلگان از خصائص آن و با این تباه حالی و سرگردانی
ترجمهٔ بی و تنهائی زمان زمان جوش دیگر برمیزد با آنکه سرنوشت زمانه بر آنست که پیوند یکجهتی کمتر
انجام دهد و همواره سلسلهٔ دوستی از هم بگسلاند رست گوئی و مداهنه نشناسی من باد روزگار
آمد و دوستان بابری و آشنایان قدیمی دامن اختلاط برچیدند بار تعلق بردوش کشیدن و راه
گریوه شناختن و طریق خطرناک سپردن تن تنهائی کجا به نیمه راه رسد و کی بمنزل گاه شتابد و
بر بساط قدس خرامیدن یکدو دوستی خدای که درین قحط سال مردمی بدست آمده بود بر همه
مصیبتها چیره دستی نمود شگفت تر آنکه با چندین دست افراز و حشت زدگی و آویزش و روی
دست از آن نگاشتن باز نمیداشت و فتوری و غربت راه نمیافت و نقش نفس همت را
نیروی دیگر پدید می آمد و این جنگ شگرف افزایش می نمود و کشاکش ظاهر و باطن می افزود
تا آنکه نور حقیقت تابش فرمود و گره بسته کشایش یافت و غرائب آثار نفس قدسی کیهان خان بود
بنازگی خاطر نشین آمد و دل و دیده را بوزی بدیع فرو گرفت و نگاشتهٔ خرد پژوهان پاستانی
لختی حقیقت خویش را آشکار گردد بر بین خراب دل هیچی گرای بخشود گذارده دانش پژوهان
پیشین آنست که قافلهٔ سالار ملک تقدس را چیره دستی بر خواص و عوام باشد و نه هنگاه باطن و ظاهر
از پرتو عاطفت آن یکتای جهان آگهی آبادی پذیرد و کارگیای صورت را که برای تظلم
پراگندیهای جهان از هزاران خلائق برمیکشند اگرچه همگی آدمیان در سطوت فرمان او باشند
لیکن بر ظاهر انبان حکم آورد و درون دلها راه نیابد و دیگر یکتایان ملک آگهی جز بر بوطن صافی
دست تسلط بر نکشایند چنانچه ظهور عموم اولیا و سائر اصفیا از آن آگهی بخشد

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

و دانش پژوهان رسمی دکان آرایان روزگار جز در دل عامه کاری نتواند ساخت و تاثیر انفاس
شان جز بران خرابه بدر بدنیاید از انجا که اورنگ نشینان زمان ما را غرمان روای ملک معنی نیز
گردانیده اند نقش قدسی در من کج مج زبان بی یاور سیحمدان چنین نیرنگ سازی بظهور آورد
و از حضیض کاه بید انشی بر فراز جای حقیقت رساند ع بفرخ فالی و فیروزمندی + سخن را
دادم از دولت بلندی + طراز آفرین بستم قلم را + زدم بر نام شاهنشه درم را + نخستین بیاوری
تائید آسمانی در فراهم آوردن احوال این دولت جاوید طراز اهتمام رفت و کوشش بردن از
رسم و عادت بکار برد با انکه بیشتر احوال زمان خویش نگارش یافت و در بسیاری سوانح
خود در میان معامله بود و از غوامض و خفایای سلطنت تا بسائر امور چه رسد اکه بر کمال داشت
از انجا که وسواس سخن گریبان خاطر گرفته بود و بر حافظه خود اعتماد نمیکرد از بزرگان دانشت
و نومینان والاشکوه و دیگر قدیمان هوشمند بر شنیدهای مختلف نمود و بر تقریرهای متنوع اکتفا
نکرده بنگاشتن آن اسند عا نموده در هر سانحه زیاده از بست مرد فرو شیده احتیاط گزین
نوشتها بر گرفت از اختلافهای شرک که از بیتدکان سوانح بگوش رسیده بشگفت زار افتاد
و دشواریهای سخت روی آورد و روزگار کهنگی نه پذیرفته کار پردازان وقایع و سوانح حاضر و صاحب
معامله بر مسند آموزگاری من چشم بینش کشاده نظارگی چندین اختلاف روی آورد به میامن
اقبال روز افزون بچاره گری آن پای همت افشرده در سر انجام آن بدر بوزه دل نشست کار
بسته کشایش یافت و سر گردانی روی در آرامش آورد با معان نظر و تامل گزین انچه بیشتری بیک طرز
اتفاق داشتند بر گرفته نشاط افزود جائیکه گذارندگان سخن اختلاف داشتند کار را بر پایه هوشمندی
درست گوئی و خرم اندیشی گذاشت و دل بدین آئین لختی بر آسود و سانحه که از هر دو طرف گزیده
مردم بودند با مخالف اگهی خویش بگوش رسید آن را بموقف عرض همایون رسانیده خاطر را
فارغ گردانیده از برکات دولت روز افزون و همت افزای شاهنشاه دانش اندوز و
بلند پایگی اخلاص پژوهنده و یاوری بخت بیدار کامیاب خواهش آمد و بر فراز مقصود رسید
و چون ازین گریوه دشوار عبور بعافیت گذشت کتابی شرک انتظام یافت لیکن چون در بین
منزل هولناک در ترتیب سوانح چندین باریک بینی نرفته بود و سال و مه را سر انجام

۸۵

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

شانگشته بدانشت بازار نوا هنگ سخن بساز آورد و نوشتن را از سر گرفت و رنج بسیار برکشید خاصه در تواریخ
الهی مساعی جمیله بظهور آمد از انجا که رشتهٔ ابداع در ناید بود و ندا بنگار نیز با آسانی فرا نیامد و نسخهٔ علیحده چهره
برافروخت چون از کشایش غیبی پیام طرح نو بگوش هوش در آمد آن دلق پشمین بر کشیده والا خلعت
تازه باف همت در پوشانید و نیروی داد سخن آفرین شگرف کار و شعار نمایی بزودی در انجام آورد
و گوناگون نشاط چهرهٔ بختمندی را افروزش داد چون خانهٔ گیتی جای بودن آگاه دل نیست خاصه
که دمسازان سعادت اندوز در نقاب حقاد از ناسپاسان کارشناس هنگامه‌ها و دل از رنگینی
این بساط مزور برگرفته هر روز آخرین ایام شمردی و خرید آنچه در سفر و اسپین بکار آید پرداختی بدین
شتاب حالی بسرعت راه رفتی در کارهای ثمرهٔ دلخواه انتظام نیافتی و چون بسر نوشت آسمانی مهلتی
در زندگی یافت بار چهارم کار از سر گرفت و روی در اتمام نهاد اگرچه عنقوان نگاه بود درین هنگام
آن بود که نقش تکرار نگوهیده سترده آید و روابط سخن بنا دادی گیرد لیکن ناسرانجامی آن امور دیگر
بنظر در آمد و پیرایهٔ اصلاح یافت و چون نو سفر و غمزده و بی یاور بود درین مرتبه اندوه فراوان
در گرفت که چندین دواوین باچه پایه احتیاط چندین تعرش رفت و چنین خطاها نمودار شد حال
چگونه خواهد انجامید بار پنجم دیدهٔ بانی آغاز نهاد و از عنوان نامه نگاههای تازه بکار رفت اگرچه همگی
مساعی منکور برای هموار ساختن آن مقاصد و انتظام دادن مطالب بود لیکن از انجا که سخن
سرایان دیده ور نظم را نگدان نشمارند در آوردن ابیات مناسب که بدین سازسخن هم آهنگ باشند زبود
و گوشش فراوان رفت و ستردن و در آوردن بسیار شد قطع نظر از آن گرده‌ها گرده فتاد و حقیقت آنست که
آدمی زاد در دیدهٔ عیب خود و فرزند خویش چشم پوشیده دارد هر چند کوشش نماید عیبهای او به نزد هنر برگیرد
من که بدشمنی خود و دوستی جهانیان خو کرده ام در دیدهٔ این معنی سرمه نوشتم ساخت سبیل بنائی را
علاج نیارستم اندیشید لیکن از این نگرانی بیگانه آوازهٔ طرز تازهٔ جهان را فرو گرفت برخی اخوان
زمان به پیروی و گروهی بخیانت هنگامهٔ نشاط برساختند و نظم و نثر را در آن لباس پوشش
در آوردن گرفتند اندیشه داشت که مرتبهٔ ششم تیر خاطر و سوسهٔ آموزش را نخی خالی گرداند و این
دور بینی و مشکل پسندی بکار برد لیکن از افزونی طلب کشور خدای فرصت آن نداد ناگزیر
همان نگاشته پنجمین را به پیشگاه نظر آورد و پیرایهٔ سعادت اندوخت

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

گوهر ازین بیش زکان که زاد + نادره چندین زربان که زاد + درته هر حرف جهانی نهان + عرصه
هر نقطه جهان در جهان + هر در این زیور هر دو سرست + گر نشناسی تو غرامت کراست + امید که
بمیامن درستی نیت و شایستگی آن کاریکه پیش نهاد ضمیر سپاس گذار بود و نزد بلکش ایمنی سرانجام
یابد و خاطر وسوسه آموز لختی ازان شورش باز ماند باعزیمتی درست و همتی شگرف در عرض هفت
سال از آدم تا گوهر مقدس شاهنشاهی مجلی رقمزده کلک تحقیق شد و از آغاز بیدار شدن حضرت
شاهنشاهی بر فراز هستی تا امروز که سال الهی بچهل و دو رسید و قمری بهزار و شش احوال پنجاه
و پنج ساله آن نونهال اقبال حسن انجام گرفت و لختی ازان بار سترگی سبکدوش گشت ؎
چو نیت نیک باشد پادشا را + گهر خیزد بجای گل گیا را + فراخیهای دنگیهای اطراف +
رزای پادشاه خود زند لاف + امید که نگارش احوال صد و بست ساله کشور خدای که جهان بر آن
باشد چهار دفتر انجام یابد و یادگاری برای الهی طلبان انصاف گزین بهر انتظام گیرد و نیهای
مقدس شاهنشاهی را احزین دفتر اندیشید و بدین پنج دفتر انجام اکبرنامه در خیال آورد و بیاوری
کارساز تحقیق سه دفتر بانجام رسید و بسیار رازهای الهی گفته شد و گنجهای حقیقت سخته آمد ؎
سخنم زدرون حکمت آگاه + از بهر خزانه خانه شاه + تا بلوکه مرا بدانش داد که بضمیر شه دهد یاد + امید که
که انتفاع اخلاص + گردد بقبول بندگی خاص + ایزد بدر تو جاودانش + مقبول خود عطا دهادش
بادش بمراد ارجمندی + از سکه نام تو بلندی + از نام تو او حجسته رو باد + دین بنده حجسته نام ازو
باد + اگر زمانه نیرنگ ساز مهلتی بخشد و روزگار بوقلمون فرصتی دهد آن دو دفتر را نیز بدلکش موشی
بپایان برد و نامه اعمال را سعادت آموز گرداند و اگر نه دیگران را توفیق رهنما گردد و بخت
یاور آید که سال بسال احوال این دولت ابد قرین بهمتی عالی و کوشش فراوان و فهمی درست
و بینی والا و خاطری آزاد نگاشته خانه دین و دنیا آباد گرداند و سرایستان صورت و معنی
را شاداب سازند و این ذره بادیه حیرانی را یاد آورند و در آن سعادت نامه خود منت
بر من نهند که سر رشته این سلسله جاوید طراز را بروی کار آورد و این سخن سرای ابد بست
داد و اگر پسند خاطر نیاید و خواهند که ؎ نوآیینی بازبان دگر کار از سر آغازند سرمایه
سوانح دولت ابدی را مهیا ساخته باشند ؎ آسایش کائنات باد ابا رب

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

در سایهٔ چتر دولت اکبر شاه + راقم شکر قسامه را چنان در سر افتاده که انموذجی از حال آبائی قدسی و لختی از زیر نگی
اطوار خود نوشته رسالهٔ جداگانه سر انجام دهد و مایهٔ عبرت دیده وران دریاب گرداند مشغل گوناگون
خاصه نوشتن این کتاب الهی مرا از همه باز داشت و در این اثنا پیام آرای غیبی چنان گذارش نمود که یکجا
روزگار تاب این ندارد که فهرست جرائد شگرف اطوار برفراز تحریر شتابد سزاوار وقت آنست که لختی
ازان درین اقبال نامه برگوید و در چند جا بندی گزاره گزیده بندی نگارد و بدین نوید قدسی
برخی ازان برنوشت و دلی خالی کرد از آنجا که نسب سر شدن از بهیدستی باستخوان بناکان بازرگانی
نمودن و کالای نادانی بیازار آوردن ست و از شوریده متری به هنر دیگران نازش کردن و آهوی
خویش نادیدن نمیخواست که ازان شطری بر طراز دو افسانه گزاری کند درین بادیهٔ دیولاخ پابند
سلسلهٔ بجائی نرسد و آبیاری انتساب صوری در سرتر هنگاه معنوی بکار نیاید ؎ چو نادان نه
در بند پدر باش + پدر بگذار فرزند هنر باش + چو دود از روشنی بنود نشان مند + چه حاصل
زانکه آتش راست فرزند + در محاورات روزگار آنست را ترجمهٔ تراود ذات و امثال آن تعبیر
نمایند و از انجا و سافل پای بند گردانند هشیار آگاه دل داند که این بدان باز گردد که از آبای
میانی او یکی بفروتی ثروت ظاهر یا بشناسائی حقیقت چیره دستی یافته و بنام یا لقب یا حرفه
یا مسکن شهره گرفته و گرنه عامهٔ مردم زاد را از فرزندان آدم صفی الله شمرند بگفت و گوی داستان
گزران دل نهاده احتمال دیگر را راه ندهند بر ظاهر که درین معامله از دوری راه از پا اندازد و بران
گوهر گرامی اعتبار برنگیرند پس چرا سعادت گزین بیدار دل بدین افسانه بخواب رود و بران تکیه
زده از حقیقت پژوهی دست باز گیرد و پسر نوح را از ایزد شناسی پدر چه سود و ابراهیم خلیل را از
بت پرستی اصل کدام زیان ؎ بندهٔ عشق شدی ترک نسب کن جامی + که درین راه فلان
ابن فلان چیزی نیست + لیکن بسر نوشت آسمانی در سیمیان صورت پرست افتاده و باطن
بر آمیخته که نسب را بر حسب گزینند اگر برخی ازان گوید و مایده برای آن گروه گسترده و شمارهٔ آبای
کرام داستان دراز ست چگونه گرامی انفاس را بنا بالست وقت بفروشد برخی در لباس ولایت
و گروهی در علوم رسمی طائفه در زی امارت و جمعی در معامله گزاری و طبقه در تجرد و تنهائی بسر برده اند
از دیرگاه زمین یمن وطن گاه آن والانژادان بیدار دل بود شیخ موسی بیحین جد را در

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

در مبادی حال رمیدگی از خلق رو داد و ترک خانمان نمود و غربت گزید و بهر ی علم و عمل معموره جهان را
بپای عبرت در نوشت و در مائه تاسعه در قصبه ریل که ترهنگاه است از سیوستان بسر نوشت آسمانی عزلت گزید
و از پیوند دوستی خدا کیشان حقیقت پژوه کدخدا شد اگرچه از صحرا بدیه آمد لیکن از تجرد تعلق نشناخت
برهمان نطع آگهی بوده انفاس گرامی را در آویزش خویش بکار بردی و زندگی بی بدل را به پیراستن نفس
بوقلمون مصرف گردانیدی و فرزندان و بنابر سعادت آمود پیروان او بوده خرسندی داشتند و دانش
عیانی و بیانی می اندوختند در عنفوان مائه عاشر شیخ خضر را آرزوی دیدن برخی اولیای هند در گرفت
به دیار حجاز و دیدن الوس خود بسفر در آورد با چندی از خویشان و دوستان بصوب هند آمد بشهر
ناگور سر سید یحیی بخاری آجی که جانشین مخدوم جهانیان بودند و از ولایت معنوی بهره وافر داشت
و شیخ عبد الرزاق قادری بغدادی نسب از اولاد گرامی اولیای بزرگ عبد القادر جیلی و شیخ یوسف
سندی که سیر صورت و معنی فرموده بودند و بسا کمالات حقیقی فراهم آورده در گذرگاه ارشاد و
رهنمائی خلق بسر بردی و جهانیان از ره آورد او ذخیره ها برگرفتی از گرم خوئی و دلجوئی این بزرگان
کارآگاه و از خاک دامن گیر بنگاه روزگار خورده آن رهگرای غربت توطن گزید در سال هفصد و
یازدهم هجری شیخ مبارک از ترهنگاه علم بعین آمد و طبلسان کهنه هستی بر دوش گرفت
به نیروی دم گیرا در چهارده سالگی علوم متداوله اندوخت و در هر علمی تتبع یاد گرفت اگرچه
عنایت ایزدی قافله سالاران بیدار بخت بود و بگوی بسیاری از بزرگان در یوزه فرمودی
لیکن در ملازمت شیخ عطن بیشتر بسر بردی و تشنگی باطن از آموزش او افزودی شیخ ترک نژاد
صد و بست سال عمر یافت و زمان سلطان سکندر لودی در آن شهر وطن گاه ساخت و در خدمت
شیخ سالار ناگوری پایه والای شناخت بدست آورد شیخ در توران و ایران دانش اکتساب فرموده
بود القصه شیخ خضر بصوب سند باز گردید همگی اندیشه آن بود که برخی نزدیکان را از آن بلاخت در
باین دیار آورد و روزگار او در سفر سپری شد و در حدود ناگور قحطی سترگ اتفاق افتاد
وبائی عام نقرت انگیخت و غیر از مادر و والد همه را روزگار سپری شد پدر بزرگوار را همواره
غربت جهان گردی از خاطر نور آگین سر بر زدی و دیدن بزرگان هر سرزمین و دیدن
مشیخ ایزدی نمودن بر جوشیدی لیکن کدبانوی خاندان عفت رحضت

Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

نمیداد و سرکشی در خاطر سعادت نقش نبود درین کشاکش باطن بملازمت شیخ فیاضی بخاری قدس سره
پیوستند و شورش دل افزایش گرفت آن پیر نورانی را آغاز الهی نظر بیگانه بنده ایزدی افتاد و روشنی
دل و سعادت جاوید روزی شد و در بوتهٔ ارادت گزیدن روشنی معین نمود با شیخ یافت که درین
نزدیکی یکی را برفراز هدایت می برآرند و برهنمائی جویندگان الهی نامزد میکنند عبید الله نام دارد
گرامی لقب او خواجهٔ احرار خواهد بود انتظار آن هنگام نماید و ائین او برگزیند خواجه در آن هنگام آبله
پای عرصهٔ تکاپوی بودند و در جستجوی جان داروی حقیقت دوا دو داشتند چون وقت کار
رسید بدان پایهٔ والا سرفرازی یافت و تلقین خدا پژوهی از و برگرفت گمنامی را خلوت او فرمودند
و بی تعینی پیشهٔ او مقرر شد در سخنان خواجه هر جا که بدرویشی تعبیر میرود این بیگانهٔ روزگار را میخواندند
قریب چهل سال در دیار بسر برد و در دشت و کوه عشرت تنهائی اندوخت صد و بیست سال عمر
گرامی رسیده بود و آثار گرمی درونی همچنان افزایش داشت شبی پدر بزرگوار در آن مقر چند
از خدایان سعادت پذیر داستان حقیقت می گفت و بسا نگاه دل افزود بر فراز ظهور می
آمد ناگاه آواز آهی بگوش رسیده بارقهٔ الهی بدرخشید هر چند اندیشه رفت نشان نیافتند
روز دیگر بتکاپوی سخت و جستجوی بسیار روشن شد که در خانهٔ کلالی آن بزرگ معنوی عزلت گزین
ست از ارادت و زمانی دل برسود خاطر هر زه لرای باز آمد پیوسته چهار ماه سعادت می افروزند
و بنظر اکسیر نور افزون او عیاری میگرفتند در آن نزدیکی سفر ملک تقدس پدید آمد و دل را به
گونا گون حقائق برآمود و برهنمائی جویندگان حقیقت اشارت رفت و به خوشدلی و فارغ
البالی رخت هستی بربستند و در آن نزدیکی نقلوه دودمان عصمت که تربت پدر بزرگوار
فرمودی ازین خاکیان غبار روی در پوشید و حاوند ما لابد فرشت اند اخت پدر
بزرگوار به ائین تجرد بصوب دریای شور گام همت برداشت هنگی بسیج آن بود که
از آن راه چهار دیوار معمورهٔ عالم بیموده آید و از گرده ها گرده مردم فیض
بخشی برگرفته شود در احمد آباد و گجرات ابو الانحار پیر در پیوستند و دانشهای
تازهٔ الهی آورد و در هر فن بزرگ سند بدست آمد و در آئین ملک و شافعی
و ابو حنیفه و حنبل گونا گون در یافت اصولا و فروعا بهم آوردند

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

و بنگاه پوی بخت پایهٔ اجتهاد رو نمود اگرچه با مقتضای بنیاد کان بزرگ بر روش بوحنیفه انتساب داشتند
لیکن همواره گرد دار را با حوط آرایش داد می بدانچه بنفس او دشوار آید بر آنتی و از سعادت
منشی و روشن ستاره گی از علم ظاهری بحقایق معنوی گذاره شد و ترسگاه صورت رهنمای ملک
حقیقت گشت بسا کتب تصوف و اشراق برخواندند و فراوان کتب نظر و تالیف دیده شد خاصه
حقائق شیخ ابن عربی و شیخ ابن فارض و شیخ صدر الدین قونوی و بسیاری از اصحاب عیانی
و بیانی نظر عاطفت انداختند و نظرهای بی اندازه رو داد و روشنهای بوالعجب روشنی افزود از
جلائل نعم الهی آنکه بملازمت خطیب ابو الفضل کازرونی شرف اختصاص یافتند و از قدر دانی
و آدم شناسی بفرزندی برگرفت و بآموزگاری گوناگون دانش همت برگماشت مراتب تجرید
و بسیاری غوامض شفا و اشارات و دقائق تذکره و مجسطی را اندکار فرمودند و سرستان حکمت را طراوت
دیگر پدید آمد و زهاب بیش از روان پایهٔ دیگران فرو دمیده مرد خرد پژوه بسعی فرمانروایان بحرانی
از شیراز بدین دیار آمده بستان شناسائی را فروغی تازه آورد و از گروه ها گروه دانشوران
روزگار در یوزهٔ آگهی کرده بود لیکن در علوم حقیقی شاگرد مولانا جلال الدین دوانی است
جناب مولوی نخست نزد والد خود اوائل مقدمات را اندوخت و پس از آن در شیراز در درس مولانا
محی الدین شکبار و خواجه حسن شاه بقال بدانش آموزی نشست و این دو بزرگ از سر آمد تلامذهٔ
سید شریف جرجانی اند و نخستین در دبستان مولانا همام الدین کلباری که بر طوالع حاشیه
مفید دارد آمد و رفت نمود و چراغ دریافت افروخت و از بخت رهنمونی او در اکتشافهای
غریب رو داد و کتب حکمت را بمتعور رسیده مطالب آنرا بشیوا زبانی آرایش داد
چنانچه تصانیف او بدان دلالت کند و محدث بر گوید و هم دران مدینه فیض پذیر بزرگوار
الشیخ عمر تتوی که از اکابر اولیاء زمانه بود سعادت ملازمت رو داد و آن گوهر شب افروز بارگاه
عیارمندی تمام یافته آئین بزرگ منشی و سترگ دانائی را بطرز کبر و تلقین فرمود و بسیاری
باستانی سلاسل انتظاریه و طیفوریه و چشتیه و سهروردیه فیض پذیر آمدند و هم دران
شهر مبارک بهمنشینی شیخ یوسف که از هشیاران سرمست و بودگان آگاه دل
بود رسیدند و سرمایهٔ دیگر الهی اندوختند همواره مستهلک دریای شهود

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بودی و هر کرا ادبی از آداب عبودیت از دست نرفتی از برکات گرامی صحبت در ارزوی آن
شدند که نقوش عنایتی از ساحت ضمیر سترده آید و دست از رسمیات باز داشته محو جمال مطلق گردند آن
خوانای رموز صفوتگاه دل شناسا شده از آن عزیمت باز داشت و بزرگان گوهر مود گرانش نمود که
سفر دریا را در بسته اند بصوب دار الخلافت اگره گام طلب باید زد اگر آن جا کام بر نکشاید قدم بصوب
ایران و توران بر داشت و هر جا اشارت رود فرمان در رسد رحل اقامت انداخت و علم رسمی
طبلسان احوال خود گردانید بدین اشارت همایون غره اردی بهشت سال چهار صد و شصت و
پنج جلالی مطابق چهار شنبه ششم محرم نهصد و پنجاه بمقر سعادت دار الخلافت اگره حرسها الله عما
یکره نزول صعودی فرمودند در آن معموره دولت بشیخ علاء الدین مجذوب که بر صفایح قلوب
و حقایق بای قبور آگاهی داشت اتفاق صحبت افتاد ایشان از آن مستی بهشیاری آمده فرمودند
که فرمان ایزدی چنان است که درین شهر اقبال توقف افتد و ترک گردش نماید و گزین نوید ما
رسانیدند و خاطر سفر گزار از آرامش بخشیدند و ساحل دریای جون در جوار میر رفیع الدین صفوی
الحسینی فرود آمدند و با یکی از دودمان قریش که با علم و عمل آراستگی داشت نسبت تاهل روداد
و بدان محله آشنائی بدوستی کشید و آن دانای حقیقت آموز مقدم این نوباده شناسائی را مغتنم شمرده
بگرم خوئی و کشاده پیشانی پیش آمد چون اسباب ثروت فراوان داشت چنان خواهش فرمود
که بدان لباس در آیند از رهنمونی ستاره و یاوری توفیق نه پذیرفتند و آستانه توکل خداگان
همت بی نیاز برگزیده بمراقبه درونی و مباحثه برونی بای سعادت افشردند میر از سادات بزرگ
حسنی حسینی اند لختی حال نیاکان او در مصنفات شیخ سخاوی مذکور است اگرچه وطنگاه ایشان
قریه انگ شیراز است از دیار سیر حجاز نمایند و همواره یکچندی درین دو جا بسر برند و هنگامه
افاضت و استفاضت گرم دارند اگرچه معقول و منقول در پیش نیاکان قدسی نهاد اندوخت
لیکن تلمیذ مولانا جلال دوانی جلای دیگر یافت و در جزیره عرب انواع علوم نقلی از شیخ سخاوی
مصری فابری تلمیذ شیخ ابن حجر عسقلانی برگرفت و چون در نهصد و پنجاه و چهار رخت بمنزلگاه
قدسی کشید والد بزرگوار ملتزم زاویه خود شد همواره بشست و شوی باطن و پاکیزه داشتن
گوهر ظاهر همت گماشت و بکارساز حقیقی روی نیاز آورد و بدرس علم گوناگون علم

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

اشتغال فرمود و گفت و گوی پاستانی را پوشش حال خود گردانید و خواهش از زبان آزمایش
بریده از اهل ارادت کردی احتیاط گزین سعادت آمود اگر معلومی برسم اخلاص اوردی نخستی
پذیرفتی و قدر در بایست گرفتی و دیگر مردم را معذرت گفتی و دست همت بدان نیالودی مگر
فرصت نشستگاه و پناه دانشوران و جای بازگشت بزرگ و کوچک آمد از حسد انجمنها بر ساختند
و از دوستی خلوتها آراستند نه از نخستین اندوه راه یافتی و نه از پسین شادی شیرخان و سلیم خان
و دیگر در مقام آن شدند که از وجوه سلطانی چیزی برگیرند و تیولی درخور قرار یابد از انجا که همت
بلند بود و نظر عالی سر باز زده و پیرایه افزایش منزلت گشت پدر را چون رهنمای مردم در نهاد سرشته
بودند از درگاه ایزدی فرمان راست گزاری داشت و اشاره اولیای زمان یاور و مهربانی
هواداران و فرافزون همواره بآیندگان مجلس و جویندگان آگهی ره گوئی فرمودی و رخنه های
تباه مردم سرزنش کردی ظاهر پرستان خویشتن دوست رنج زده گشتی و اندیشه های نا سزا نمود
چون بسیج هنگامه آرائی در سویدای ضمیر نبود و عزیمت معرکه گیری در کان دری پیرامون خاطر
نگشتی نه در حق سرائی و نکوهش بدکاران تخفیف رفتی و نه بچاره سگالی رسیدگان پرخاش
جوی توجه گماشتی و باین معنی ایزدی همال دوستان حقیقت منش و فرزندان سعادت گزین
گرامت فرمود اگرچه همواره در گفت و گوی علمی گرامی اوقات گزارش یافتی لیکن در زمان
افغانان دانشها حقیقی کمتر بپایان آمدی و چون مایه رایات جهانبانی جنبش آشیانی بتازگی
هندوستان افروغ دیگر بخشیدی چندی تورانی و ایرانی بدبستان آن شناسای
رموز انفسی و آفاقی پیوستند و انجمن دانای را رونقی دیگر پدید آمد و تشنگان چشمه سال تمیز را
نیز بهالبر پرشده و ره سپاران اندیشه گرای در نزهتگاه آرامش جا گرفتند هنوز هنگامه
گرمی نه پذیرفت که چشم زخمی رسید و همیوست چیرگی بر گشاد نیکان روزگار بگوشه خمول
در شدند و سفر ناکامی پیش گرفتند پدر بزرگوار از نیروی دل در همان زاویه عزلت ثبات
پائی فرمود از تائیدات ایزدی همیوکار دیدگان فرستاده معذرت خواست و از سفارش
آن حق سگال بسیار از تنگنای غم به نزهتگاه شادی در آمدند و نخستین سال جلوس شاهنشاهی
براورنگ خلافت چنانچه پسند پدر دولت افروز بود دفع عین الکمال انگارند قحط

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

سالکی سترگ پدید آمد و گروه نقره بلندی گرفت آن معمورهٔ خراب شده جز خانهٔ چند اثری نماند و پای علم
و شورشی بی اندازه بر جهانیان آسیب ساینده در اکثر هندوستان این سنگدستی و جانگزائی بود آن پیر روشن
ضمیر در همان زاویهٔ قدسی بای همت افشرده و گرد فتوری بران صفو نکده نشسته نسخهٔ شگرفنامه
دران هنگام در سال پنجم بود و نیز الهی چنان بر پنجاه بیش می نماید که شرح آن بکالبد گفتار نگنجد
و اگر در آید به تنگنای شنوای زمانیان در نشود و این سانحهٔ نیک بخاطر دارد و الهی دیده دوران
دیگر معاضد آن سخن روزگار خاندانها برافگند و گروه ها گروه مردم فرو شدند دوران کاشانهٔ هفتاد
کس از ذکور و اناث و خرد و بزرگ مانده باشند اخوان روزگار را فراخی حال و نشاط و ورود شان
حیرت افزودی و گنجبا گری و سحر طرازی گمان بردندی گاه یک سیر غله بهم رسیدی و آنرا بدیگهای
سفالین جوشانیدی و آب نفسیده بدین مردم قسمت یافتی و شگفت تر آنکه عیش روزی دوران
مترل نبود و بخراندیشه پرستش ایزدی چیزی بخاطر راه نمیگرفت و بجز محاسبهٔ نفسانی و مطالعهٔ
اسفار حقیقت شغل دیگر نبود تا آنکه رحمت ایزدی بر همگان تافت و رخسای سترگ چهرهٔ شادمانی
برافروخت هیچ راحت شاهنشاهی بر تواند اخت و جهان را بمعدلت روز افزون روشنائی
خاص بخشید بارگاه خرد در بالش در آمد و کالای الهی را بهای بزرگ نهادند فنون حکمت و انواع
دانش در میان شد و بیانهای تازه و راست دیدهای بلند و دریافتهای گزیده پیدائی گرفت
و گوناگون مردم انگریزه عقل فواید بیکران برداشتند و خلوتکدهٔ آن نورانی سرشت مجمع دانشمندان
هفت کشور آمد و سخن بلندی گرفت حسدهای افسرده برافروخت و ناتوان بینی بدگوهران افزایش
یافت و او بر آیین خویشتن سرگرم بوده راه و رسم نسپردی و بر دیگر خواست نشستن راه در باب
نشناختی و مردم کم گذار گوناه بین بنیاد شاه را افترا سپردند بگروه مهدویه پیوندد و او
و از گفتار پریشان و سخنانها برداختی و ساده لوحان روزگار را بر آغالیدی و بخیال
شاه بدل آزاری نگاه نمودی همگی دست آویز تباه سپیچی اینان سانحهٔ شیخ علامی است
گروهی در هند باشند بر سید محمد جونپوری را مهدی موعود شمردند و دوران مبالغه نمایند با علم و عمل
و تهذیب اخلاق چندین نصوص را فراموش کرده درین مذهب غور نمایند و در زمان سلیم خان
شیخ علائی نام جوانی بآراستگی ظاهر و باطن بدین ورطه افتاد و دوران مصر سعادت بخشیدن

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

تحقیق بمناسبت آنرا واجب اختیار کرده بدین پدر بزرگوار اندوخته اند و زبان بهانه در زبان بهره
سرائی داشتند و سرمایهٔ گفتگو پیدا اند علما زبان که نادان دانش فروش و زهر گیاهی نوش نما اند مکتوب
برخاستند و برگسیختن پیوند عنصری او هنگامها آراستند و بجلبها دست کردند پدر بزرگوار بدبختان غفلت
نمودند و عقل و نقل را معاضد ایشان نیافت در پیشگاه مرزبان هندوستان سوگند آراستند و باید
بناچوبش راه کوشش بها سپردند و مستند رای حکومت دانش نشان و زرگار را فراهم آورده در
حکم شرعی بکار نمود و پدر بزرگوار را در انجمن طلبیدند چون سخن از ایشان پرسید بر خلاف حرف
سرایان جاه طلب پاسخ دادند از آن سو زر گرگین سینه بدین آئین منهم گردانیدند و چنین معامله
کرد چون مهدی انجز احاست بمحض عناد چندان کوشش نمودند که کار او بسری شد و برخی بدگوهران
آئین شیخ ثلثون ضمیر پیشه راه نکوهش سپردند و دلستند که شناسائی دیگرست و پذیرای دیگر
خاصه درین هنگام یکی از سادات عراق را که نگارنده زمانه بود و علم را بعمل مقرون دانستی و لغت را
باکردار یکتائی بخشیدی دامن آن و همت گردانیدند و از توجه شاهنشاهی دست بدامن او سپرد
روزی در محفل همایون گذارش نمودند که پیش نمازی سپرده نشست و هرگاه گواهی او مردود باشد
اقتدار را چگونه سزاوار بود و روایتی چند از حنفی نامهای پاستانی و استشهاد آوردند که اشراف عراق را
شهادت نتوان شنود و کار بسر دشوار شد چون رابطهٔ اخوت و اشتغال حقیقت را باز نمودند پدر بزرگوار
بسا سخنان هوش افزا فرموده تسلی دادند و برگفت و گوی بدسگالان دلیر گردانیدند و با شیخ
آن نقل چنان بر زبان گوهر آمود گذشت که معنی آن روایت نه فهمیده اند آنچه در کتب حنفی از این
باب نقل آورده عراق عرب مراد است نه عراق عجم چندین جا بدین معنی تصریح رفته و نیز تمیز
نکرده اند در میان اشراف اشراف چه در مراتب پاداش فرمان پذیران را چهار گونه ساخته
اند نخستین اشرف اشراف یعنی حکما و علما و سادات و اتقیا و دوم اشراف و آن عبارت
ست از امرا و کشاورزان و امثال آن باشند سوم اوساط و آن را در محترفه و اهل بازار
منحصر دانند چهارم ادانی که پایهٔ ایشان نرسد مانند باجبان و هرزه گردان و هر یک را باو راه
جدا نگاه داشته اند تا هنگام نیکوئی چنان سلوک رود و کیفر بدکاری هر کدام چگونه بود و الحق
اگر سر بدکنده را یکسال مالکش نمایند پای از شاهراه معدلت یکسو کرده باشند میر

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

از این اکاهی بیالیده گوناگون نشاط اندوخت و از برای پاکدامنی خود و ناشناسائی حال مدعوین
نگاشته شیخ بنظر همایون درآورد و این خبر در رویان هزره سرا و رکوی حیرانی افتادند و چون معلوم
شد که از کجا برگرفته افروزینه حسد ساختند و مثل این باور بها چند بار بر بلا افتاد و سرمایه شعورش
ناشناسندگان گشت سبحان الله با آنکه گروهای گروه مردم اتفاق دارند درین که هیچ کشتی نه آنچنان
ست که یک امر خلاف واقع ندارد و نه اینچنین که همه بطلان آمود و با اینمعنی اگر یکی از شناسائی مسئله
بخلاف آئین خویشتن تحسین نماید بسر آن نرسد و بکین آن برخیزند و پس از درازی سخن از آن نکوهش نازیه
تشنیع منسوب گردانیدند لیکن از حمایت الهی بدگوهر پیوسته گرد شرمساری بر دوستی و تشویر زده پامال غم
گشتی و از بدگوهری و نابینائی عبرت نگرفتی و بر همان بدسگالی حیله اندوختی تا آنکه نیرنگی زمانه و بوالعجبی
روزگار نقشی شگرف درمیان آورد و تفرقه شرک چهره عبرت افروخت سال چهارده هم الهی مطابق نهصد
و هفتاد و هفت هلالی بدبزرگوار از گوشه انزوا بر آمد و سخنهای غریب آورد و لختی از آن برنویسد عبرت نامه گوید
اگرچه همواره رنجور خانه حسد شعورش داشت و مار سوراخ دشمنی در جوش و شب چراغ دوستی بیفروغ و نیکان روزگار
دل در بدی بسته و در بیگانگی باز کرده بودند چنانچه ایامی گرش یافت لیکن درین هنگام که پایه دانش بلندی
گرفت و بزرگان روزگار در تلمذ یا آفرینش و هنگامه مردم گرمی پذیرفت و پدر بزرگوار بر آئین خویشتن جوهای
نکوهیده بر شمردی دوستان و نیکخواهان از آن باز داشتی علمای زمانه و مشایخ روزگار که ذات جمعیت را
مرآت عیوب خود دانستی به تباه سگالی چاره اندوزی نشستند و خود را بیمار اندیشهای تباه یافتند
و با خود در میان آوردند که اگر انموذجی از نشین شهریار بعد از آن پرده گرد کهن اعتبارهای پارا چه برد خواهد ماند و انجام
کار بکدام حال نکوهیده قرار یابد پامال غم و اندوه شده بکین توزی نشستند و به بهتان سرائی کام
فراخ برداشتند و بدستان گذاری و حیله اندوزی بسیار نزدیکان عتبه همایون را بگفتارهای گریه آلود
از راه بردند و بعضی بدگوهری را به تعصب دینی فروخته بشورش درآوردند اگرچه از دیرباز طرز نا
همین بود لیکن در هر زمانی بیاوری حق گزاران سعادت آمود بازار خوبی بدگوهران پراکنده شدی و در
هنگام گرده راستی پیشه درست پیوند و در نر شد و سر آن حرف سرایان بزم همایون بکین آزائی نشست و تباه
سرشتان بی آزرم و دیوزادان بازار سگالی گوهر قابلیت یافتند بدبزرگوار بتشرف دوستی الهی شرف برده بودند و من بسعادت
همراهی داشتم آن عوت فروش غرور افزا نیز اندران انجمن حاضر شد حرف سرائی پیش گرفت مرا مستی دانش و

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

و شباب در سر بود از مدرسه به معامله جا کامی بر ندا شته در بیهوده گوئیهای و مرا زبان شود ندو
سخن را بجائی رسانیدند که او بخجالت رفت و نظارگیان بحیرت فرو شدند آن روز بانتقام بیهوشی
همت گماشت و آن گروه گسسته امید را تیز تر گردانید عمود بزرگوار از کید ایشان فارغ دل و من بستی
الهی بخیر نخستین آن بدنیان دنیا پرست بآئین سالوسان هوشیار بحق گزاری دین آرائی نشسته
انجمنها ساختند و بر دروازه از مندان شب خون کرده بسیاری به پیغوله جای بستی فرستادند درگاه
خدیو عالم از خیر سگالی و نیک پسندی معامله کیش و دانش و داد را بگرد هی نیکو ظاهر گذاشته باشد و خود طبلان
بی توجهی بر دوش گرفته حق گویان راستی منش را بازار کاسد باشد و دو پوکیشان دانش نا راست رو و
بزرگان دولت بآن مشتی حیله گر یاور باشند و تعصب را زور بازار جای آنست که خاندانها بر افتند و نامها
تمام تباه گردد و در چنین هنگام که بدگوهران تباه کار به نیکی نام بر داشته مانند غربیدی که بدو شیزگی فرو شند
و غرزن بر آید و دنیاداران جی از زم در چیره دستی و تنگ چشمان دلگور بگرود و دستداران هواخواهان
دور دست و راست گزاران بجنگزین و هنگامه کشش سبک دینان گرم و زیان با یکدیگر انجمن را نوئی
ساختند و پیمان دل آزاری تازه گردانیدند یکی از دوروبان ده دله و هاروت سیه حال افسون نیرنگ
را که از روباه بازی و روانش گاه پدر بزرگوار به نیکوئی فریده بود و بآن گروه نا راست بکردنی و
گستائی داشت پیدا کردند و افسون خدا زاری و فسانه بیهوشی بر خوانده نیم شبی فرستادند آن شعبده
کار نیرنگ ساز در آن تاریک شب بدی و چشمی کوریان و زنگی شکسته و روی زرم بخلوتگاه تهمین برادر
شتافت و از ظلمات تندکاری آن ساده لوح را بی آرام ساخت و آن شناس بکردن را از جا برد
خلاصه سخن آنکه بزرگان زمانه از دیرگاه دشمنی دارند و کم عیاران ناسپاس بی آزرمی امروز قابو یافته
هجوم نموده اند بسیاری از ارباب عمائم داد شهود و برخی را مدعی قرار داده و برای تشخیص مفتریات
بیانهای شانشته انگیخته همه دانند که این مردم را درین بارگاه مقدس چگونه محل اعتبار است برای
گرم بازاری خود چه شر فراز مردم از میان برداشتند و چه ستمگاریهای زبردست نمودند بحرمی
در خلوت ایشان داشتم درین نیم شب مرا آگهی داد و من بنیا بانه به شمار سانیدم مبادا روز شود
کار از علاج گذرد اکنون رای آنست که همین زمان شیخ را بی آنکه کسی را آگاهی باید بکوش
برید و روزی چند بر کناره باشید تا دوستان فراهم آیند و حقیقت

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

حال العرض قدس سدان نیکذات لوا همه فرو گرفت و بصد بیتابی بخلوتگاه شیخ رفت و ماجرا را گزارش نمود
فرمودند هر چند دشمنان چیره دستی دارند ایزد بیهمال آگاه و پادشاه عادل بر سر دانایان هفت کشور حاضر
اگر مشتی گرده بیدین و دیانت را بدستی حسد بی آرام داشته باشند و دست بیمائی بر جای خود
بر سینش را دوخته اند و نیز اگر سر نوشت ایزدی بر آنان رانفته است اگر همه برایند آسیبی نتواند رسانید
تباه کاری نیارند تا حق و هیچگونه گزندی بما نرسد و اگر خواهش جهان آفرین بر این است ما نیز بکشاده
پیشانی و تازه روئی نقد زندگی را میسپاریم و دست از خاک سینچی باز نمیداریم چون عقل بوده بودند و عم
فرموده حقیقت طرازی را بر افسانه سرائی و شور انگیزی سوگواری داشته دست حربه بر گشاده کار معاملی
دیگر است و داستان تصوف دیگر اگر نمیروند من خویشتن را امین بان مقصد میکنم دیگر شما دانند من خود بازی
روزگار ناکامی را نه بینم از پیوند پدری عاطفت ابوت پذیرای خواهش شدند بفرموده آن پیر دانا
من نیز بیدار شدم ناگزیر در آن تاریک شب این سه تن پیاده برآمدند نه راهبری معین و نه رفتار را
پای استوار پدر بزرگوار در تماشای نیرنگی تقدیر بوده خموشی داشت میان من و برادر که در کار
ملک و شغل معامله در آن هنگام از خود نادان تری گمان نداشتیم گفتگو شد و در پناه جا سخن رفت
هر کرا او پیدا میساخت من ناخن میزدم و هر کرا من میشمردم او دست می افشاند **قطعه** دشمنان
دست کین برآوردند + دوستی مهربان نمی یابم + یک جهان آدمی همی بینم + مردمی در میان نمی یابم
من دشمن درون گزیدم زانکه + یاری از دوستان نمی یابم + ناگزیر بهزاران نگاه پوی بخانه یکی
از مردم که حقیقت منشی او بیقین برادرم بود و من ناشناسی صبح وجود و زیان کار عنصری بازار
ترکیب را گمانی هم نه در رسیده شد او را از دیدن این بزرگان آسوده روزگار دل از جای رفت
و از برآمدن پشیمان شد و بر روی در ماند ناگزیر جای بیرون اختیار کرد چون در آن شوریده مکان آشفته
شد پریشان تر از خاطر او بود نگرف حالی پیش آمد و طرفه اندوهی سراپای گرفت مهین برادر دامن او بخت
که با وجود فزون شناسائی غلط رفت و تو بدان کم اختلاطی درست اندیشیدی اکنون چاره کار چیست
و راه اندیشه کدام دوم آسایش کجا توان برگرفت چنان پاسخ دادم که هنوز هیچ نرفته است بر گشته
بزاویه خود باید رفت و مرا نائب سخن گردانید امید که طیلسان زمانیان بر داشته آید و کار دو بسته
گشوده گردد و پدرم آفرین نموده بدین سخن گردید و برادرم بر همان سخن سر بازنزد و گفت

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

اشعار این سرگذشت مرا جبری بست و از مکر اندوزی و هاروت منشی بمردم الهی ماری ازین
وادی بگذر سخن در راه بگو تا آنکه بکوچه آزمون نپیموده بود و سود و زیان مردم بر نظر فقه با لقای الهی
یکجا را بخاطر آورده گزارش نمود که چنان بر بیگناه باطن بر تو می افتد که اگر کار دشوار شود و سامان یاوری
تواند نمود لیکن هنگام سخت گیری بس دشوار که هم پای نماید چون زمانه تنگی داشت و خاطر پریشان
بصوب او بکام برداشته آمد به آبله پای در گلزارهای لنج خرامش مینمود از شگرف کاری و زنگار
عبرت می اندوخت و عروه وثقای توکل از دست رفته راه بیدلی پیش گرفته عالم رهبوبای خود
انگاشته گامی بدشواری برداشته میشد و نفسی بسخت جانی میزد و غریب دل نگرانی و تردیکی روز
رستاخیز بدو هران رو بروی صبح صادق بر در او رسیده شد از این الهی کرم خوی پیش گرفت
و شانسته خلوت کده معین گردانید و عمهای گوناگون لخنی بر کناره شد و درین آرام کده پیش از دو فرد
الهی آمد که تفسیده دلان حسد پرده آزدم برداشته ملتون خاطر جنب الین جوذر را بر ملا انداختند و این بخته
کاران روباه بار صباح آن شب بموقف عرض همایون رسانیدند و خاطر اقدس مشوش ساختند از
بارگاه خلافت فرمان شد که مهمات ملک و مال بی استصواب ایشان صورت نمی یابد این خود کار
مذهب بلاست انجام آن خاص بدینسان باز میگردد در محکمه عدالت باز طلبند و بدانچه شریعت غرا فرماید
و اکابر بر روزگار قرار دهند عمل آورند چاوشان شاهنشاهی را بر آغالیده بطلب فرستادند چون حقیقت
کار الهی داشتند در پیدا ساختن کوششها نمودند و بدکاران شرارت اندیش را همراه ساختند چون
بخانه نیافتند گفتار بفروغ راستی راه راست اندیشیده خانه را گرد گرفتند و شیخ ابو الخیر برادر را در آن منزل
یافته بتهیه اقبال نزدند و بصد آب و تاب داستان پنهان شدن را باز نمودند و از آن حجت سخنان بلند بم آمدند
از بدایع تائیدات آسمانی از آن هجوم بدگویان و طرز هرزه سرائی شهر بار دیده و رسانیدند
پاسخ داد که این همه سخت گیری در کار درویشی گوشه نشین و دلسنتن منشی ریاضت کیش حرام است و چندین
آویزش بیهوده برای چه میکنید شیخ همواره بسر میرود اکنون هم بتماشا رفته باشد آن جوذر را برای چه آورده اند
و منزل را چرا تویش کرده در ساعت آن جوذر سال را رها کردند و از گرد خانه برخاستند بنسیم عافیتی بدان
سر منزل آمده از آنجا که قدری ناکامی در راه بود و همه چیره دستی داشت و خبرهای مختلف نقیض آن سر سبد
باورند داشته در اخفا کوشیدند دیدند تو هران فرو مایه مجلس زده درین جنال افتادند که

Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

که امروز که بی خانمان شده اند چاره کاین کار باید ساخت و سیه درونان تیره رای را باید کشت تا بهر جا
که نشان یابند از سیم گذرانند مبادا از ینحال آگهی یافته خود در العیه همایون رسانند و هنگامه داد بفروغ دانش
خویش بیارایند پاسخ شاهنشاهی را پنهان کرده سخنان وحشت افزای وحشت انگیز از زبان مقدس در میان
آمد آنشناسان سلسله لوح و دوستان و بکار را بیم افزود و دست آویزهای سنگین بر می یافتند مردم در اندیشه
دراز می افتادند و دست از یاوری مخیل باز میدشتند هفته چون سپری شد صاحب خانه نیز از دست رفته راه
بی ارزی گرفت و ملازمان و آیین آشنائی برگردانیدند عقل زیردست را واهمه آمد و خاطر بسیمه یقین شد
که آن حکایت نخستین اصلی ندارد و بادشاه در پژوهش عالم در تکاپو جستجوست تنها صاحب خانه
گرفته می سپارد و اندوهی بی العجب سراپای خاطر گرفت و اندیشه سترگ در دل راه یافت گفتم از ماجرای
دربار خود انچه قدر دانم که حکایت راستی دارد و گرنه برادر رازها نمیگیرند و مردم از گرد خانه نمیخاستند
این سخنی که بخاطر میرسید ظاهر انباشد هرگاه در زمان ایمنی هرزه سرائی بگوش میرسید و گزیده مردم
فریب زده بکین میخاستند امروز اگر فی المثل خدیو خانه در بیم راز افتد چه دور باشد و اگر در مقام گرفت
و گیر میشد تغیری در سلوک ظاهر نمیرفت و توقفی در بیکار نمی بود همان افسانه سازی سپاه سکالان بدگو را
کالیوه ساخته است و مردم را برین داشته تا از و بدجوئی نگوییده منزل و راه بهلم او را از ان باز خاطر
برآوریم نخستی بحال آمده بچاره پیچی و آوردم دشوار از شب اول سیاه روزی پدید آمد و ذرم روزگار رو نمود
بران شناسائی نخستین دوستان حال من تحسین نمودند و مرا استشار مؤتمن اندیشیدند و از خرد سالگی چشم پوشیده
عهد بستند که دیگر خلاف رای نشود چون شام در آمد بادی هزار بخش و متعری شوریده و سینه زخم اندوز
و خاطری گرانبار غم از ان عمگده وحشت افزا پا بیرون نهادیم نه یاوری در نظر و نه پای استوار و نه پناه
جای پیدا و نه زمانه آرمیده ناگاه در آن دیولاخ ظلمت آسود برقی بدرخشید و نشاطی چهره افروخت
یکی از تلامذه را منزل پدیدار شد و نخستی دم آسایش گرفته آمد هر چند خانه او تنگ تر از دل او دل او
سیاه تر از شب نخستین لیکن قدری برآسودیم و از سرگردانی بی سروبن باز آمدیم و در انجام
کار در زاویه خمول فکر در داد و شد در ایهابه سکالش کام فراخ برداشت چون آسائش جا بدید
نیامد و اطمینان دنیاورد پاسخ راست حال بهترین دوستان و دیرین ترین شاگردان
و محکم ترین مریدان در همین چند روز بر تو ظهور انداخت اکنون صلاح دید وقت آن ست

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

است که ازین شهر پر نفاق که وبال خانهٔ دانش و گزندهٔ کمال است رخت بیرون کشیم و ازین شناسایان دور
دوستان ناپای هر جا که پایهٔ وفاداری ایشان بر باد بهار است و رخت پایداری بر سیل تند زود بر کناره
شویم باشد که گنج خلوتی پدید آید و بیگانهٔ سعادت آمود بزینهار خود گیرد و دوران جا بجال چند بوزنگار
شناسائی بدست افتد و اندازهٔ لطف و قهر گرفته آید اگر گنجائی داشته باشد باخی از نیک اندیشان انصاف
طراز حرفی در میان آورده شود و سنشمائی مزاج زمانه نموده آید اگر وقت یاوری نماید و زمانه بخت یاری
دهد باز جوع بخیر شود و گرنه فراختای عالم را تنگ نساخته اند بر مرغ را سرخی و گنج آشنائی است و
برات اقامت دائمی بدین مصر نگال نیامده در حوالی شهر فلان امیر حضرت اقطاع یافته فرود آمده
لختی نور راستی از روزنامچهٔ احوال او خوانده میشود و بوی محبتی از و بمشام عقل دور اندیش میرسد اکنون
دست از هم بازداشته بدو پناه بریم باشد که لختی دران جای بی نشان آسائشی یافته شود اگرچه
آشنائی دنیاداران را اندک وثباتی نباشد اینقدر است که او را آمیزشی دیگر بدان مردم نمیشود برادر
گرامی تغیر لباس نموده قدم در راه نهاد و بدان صوب رغبت نمود و ازین آگهی شادمانی اندوخت و بگشادهٔ
پیشانی مقدم را مغتنم شمرد و از انجا که روزگار بازاریم بود ترکی چند را همراه آورد که در راه گزندی نرسد
و پاسبان هندکان بدگوهر نگردیم و در شب ناامیدی آن تیرهٔ دست آگاه دل رسید و نوید آسودگی
رسانید و پیام آرامش آورد همان زمان لباس گردانده قدم در راه نهاده آمد و بطریق مختلف
باوثاق او رسیده شد نشاستی سترگ و خدمتی گزین بجا آورده آرامشی بزرگ مژدهٔ سعادت
داده روز بدان سر مترل آرمیده بود و از عربدهٔ ناگاه روزگار در پناه که یکبارگی پریشانی سخت
تر از انچه داده بود از آسمان تقدیر فرو باریده همانا آن مرد را بدربار طلب داشتند و از ان
باده که دوبین مرد بیهوش شد در کار این ساده لوح نیز کردند و مدهوش تر از نخستین گشت ورق
آشنائی یکبارگی در نوردیده شبی از انجا برآمده بدوستی پیوسته شد و مقدم گرامی را بس
مغتنم شمرده از انجا که در همسائگی بدگوهری شورش منشی جا داشت سراسیمگی سترگ را آورد
و حیرتی بی اندازه کالبوده ساخت چون مردم بخواب در شدند بمقصد گاه نامعین گام حسرت برداشته
آمد هر چند اندیشه بکار رفت و تامل بجا آمد آرامگاهی پدید نیامد ناچار با دل پر آشوب و خاطر غم اندوز
بدان سر مترل رفته شد شگفت تر آنکه مردم زاویهٔ الهی از رفتن ندانستند زمانگی بن بسته رشتهٔ توکل آسائش

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

گرفتند و از آن پراکندگی بر کنار شدند رای برادر را که بر آمدن ما بجا بحکم و اهمه بود بفرمان خرد و هر چند گرانی
رفت که بوقلمونی احوال او رهنمونی ست روشن و اختلاف اوضاع بر کنار آن دلیلی ست پیدا شود و باید
هر چند علامات ناگرانی افزایش داشت چاره دیگر بدست نمی آمد چون آن سکبر کوته عقل در راه سودا و پدر کاین
قباحت نامهان متنبه نمی شوند و خیمه او را خالی نمیسازند زور روشن بی آنکه صلاح گونه زند و حرف آشنایی
بزبان آرند کوچ نمود و زر بندگان خیمه باز کرده روانه شدند ناسه کس در آن صحرا که نزدیک او نخاتن آن اسبه بود
نشسته ماندیم و شگرف حالتی پدید آمد بجای بودن و نه رای رفتن و نه پرده در میان از هر طرف آشنایان
دور و دشمنان صد رنگ و نادیدگان سخت بینائی و عهد گزاران ناپایدار در نگاه بود ما در شب بی
پناه بخاک بیچارگی نشسته بازور کاری ذرم و روی کاری پراکنده بدر از نای اندوه و شدیم بر حال
برخاستن و بجای گام برداشتن ناگزیر بود دران هنگامه بدسگالان سپرم حرامست آلهی پرده بر چشم مردم فرو هشت
بیاوری پاسخ ایزدی از آن همگاه بر آمد و خشت خانه همراهی و سازی همگنان بر سبیل گاه نهاد و از نگونسر
بیگانگان و خیر باد آشنایان سنگار بیاغچه اتفاق افتاد و بناهی و نمود نیروی فتنه باز آمد و دل را توانی
سترگ رو داد ناگاه پدید آمد که چندی از پژوهندگان نا فرجام گذاره دارند از نگاه پیوسته اند ما بی
آسایش گزیده آمد با دلی شرحه شرحه ظاهری پراکنده بیرون شدیم بهر جا که رفته بند بلای ناگهانی سپاهی
میکرد و کرم نکرده چاره گرای ما و بنظر ناک میگشتیم تا آنکه دران دو داد و بیتابی در دار و کورانه باغبانی
بساخت و حال دگرگون گشت نزدیک بود که قالب تهی کرده و نقد زندگی بیرون آید آن سعادت سرشت
بگونا گون مهربانی دل رفته را باز آورد و از راه نیکوئی بخانه خود برده بتیمارداری نشست اگرچه برادر گرامی از آن بیخبر بود
حال بیرون شد و زمان زمان رنگ او دگرگون شدی لیکن مرا بر خلاف آن مسرت افزودی و آثار دوستی از ناصیه
احوال آن نا بکر خواندی پدر بزرگوار خود با این بیهمال بوده بر نطع آلهی خرامش فرمودی و نیرنگی تقدیر را
تماشا کردی سخنی از شب گذشته بود که خداوند او پیوسته بدلدهی آمد و زبان بیچاره دراز کرد که با وجود مثل
من دوستی ارادت گزین در بیشه تنگاه کجا بسر برده میشد و دامن من جز ابر گرفته بود بدانچه بخاطر میرسید این گرد
مرد بود با سخ گزاردم که درین طبع فان دشمن کامی از همه آشنایان بگزنگ هوا خواهان یکدل دور رحمت آمد که
مبادا از بین بلند رازداری بدیشان برسد سخنی بشگفتگی در آمد و گفت اگر کوهه مرا خوش نمیکنید اندیشه کار
میرود و بنا نخانه های امن را نشان داد آثار دوستی از گفتار او پدید آمد خواهش او را پذیرفته بجمول

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

جای گزیده فرود آمدیم چنانچه دل میخواست صفوگاهی بدست افتاد از آن سرمنزل نامه ها حقیقت
طراز بسعادت منشان انصاف گزین و آشنایان راستی اندوز ارسال یافت و هر یک شناسای حال
شده بچاره گری درآمدند و اغرق را اطمینان داد و یکماه و کسری دران آستین جا بسر برده بیشند
و آن برادر گرامی از آگره به فتح پور شتافت نادران از دوی بزرگ پیوسته چاره گرایان دلسوز را
گرم تر گرداند صبحی آن تمام مهر دور اندیش هزاران درد و غم آمد و پیام روزگار سخت سر آورده
همانا یکی از بزرگان دولت واق حقالوی بارگاه خلافت از آگهی داستان طرازی حاسدان بدگو بشور
در شده بی آنکه آئین نیازمندی بپیش گیرد و آداب بندگی بسپرد بجد و عالم بدستی پیش آمد و تندی نمود که
گرد و دره سپهر اخضر بشود و روز رستخیز نزدیک که درین دولت بدکاران شوریده متغرفراغتها دارند و مردم
بنگ سرگردانی اینچه آئین است که بجای آید و چه ناسپاسی که رو میدهد آن بزرگوار از روی دوست
بنیکوی او بخشوگزارش فرمود و گرامیگوئی و ازین چه کس میخواهی خواب دیده یا بمتغرهوشمندی
شوبعدگی راه یافته چون نام برد حضرت بر کجکرائی او آشفتند و بزبان آوردند که همگی اکابر وقت بسل
سنگری و جانگرائی همت بسته اند و فتواها درست کرده و زبانی مرا آسایش نمیدهند و با انکه میدانم که
شیخ در فلان جاست و نشان این خلوت داده اند دیده و دانسته تغافل میورزد و هر یکی را از پاسخی فرو
بنشانم و تو نادانسته میخروشی و با از اندازه بیرون می صباح کس رود و شیخ را حاضر گرداند و
هنگامه علما فراهم آید برادر گرامی همان زمان این شورش شنیده مناسب با بلیغار خود را رسانیده
با یکی مردم بازبائین پیش بر لباس دیگر برآمده راهی شدیم و شگفتگی دشوارتر از همه ایام ناکامی شورش
در باطن افزود و اگرچه نخستی روشن شد که مردم تا کجا همراه اند و با شهریار دلاور جهاگزارش نموده اند و خیب
وان را چگونه بر حال آگهی ست لیکن پریشانی سخت تر شورش درون آورد بی آگهی یافتن آن مردم
دران بیکار سرداری گرفته آمد و رستمان آفتاب و تابه بگمان بدگهر و هجوم مسالک شهر و هنگامه
پژوهندگان نافرجام و یاور نا پدید و باز اندازه نا یافت قلم چوبین را چه یارا که قدری از آن حال
گزارد و هرگاه زبان فصیح را الکنی رود هنگامه زبان را کدام نبرد ناگزیر با سراسیمگی گوناگون
بجرایه رو آورده شد و نخستی از شورش شهر و دیده و شعنگان برآسودیم از آنجا که نوازش
گیهان خدیو تیمارگی معلوم شده بود رای ما چنان قرار گرفت که اسپی چند سامان

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

نموده آید و از آن خرابه بیان مقر اقبال شناخت شود و بر خرگاه فلانی که راست بار از آن در میان است
رفته آید باشد که این غوغا فرو نشیند و بادشاه دست بخشایش برکشاید تا گریزان بخیگان سامان راه
نموده شبی تیره تر از درون حسد سگالان و دراز تر از افسانهای بیهوده سرایان براه در آمدیم با خام کاریهای
قلاوز و کجرویهای او در نوردگاه سحری بدان تیره جای رسیده شد آن ناشناسا اگرچه از خانه اغریدا
چندان دانستان هم برخواند که بلفت در نیابد و از داه مهربانی بر زبان آورد که اکنون وقت گذشته است
و خاطر اقدس آزرده اگر بیشتر ازین آمدن میشد گزندی نمیرسید و با بسا کار دشوار ساخته میشد و درین
نزدیکی دهی نشان دارم روز چند دران خمولگاه باید بسر برد تا خاطر مقدس شاهنشاهی نوازش گراید
و در گردونی نشانده روانه آنصوب گردانید بگونا گون اندوه هم آغوشی دست داد چون بدانجا رسیدیم
همان کشاورزی که با میدان فرستاده بود غنیمت داشت دران خرابه معمور بجا فرود شدیم در روغه را بخواندن نامه
احتیاج افتاد و انار دانی و نواحی یافته طلبیده شته از انجا که تنگی وقت بود براه انکار شتافته شد و در
کمتر زمانی پدید آید که این فرقه منسوب یکی از سنگین دلان شوریده منعوت و از ساده لوحی بدینجا فرستاده
بصید بینایی و اندوه ناکی خود را از ان مرحله بیرون انداختیم و راهبر ناشناسا گرفته بدهی از دار الخلافت
آگره که بوی آشنا از انجا می آمد رو نورد دیدیم آن روز قریب سی کروه شتافته بدان غریبگاه پیوستیم
آن نیکو خصال مردمیها بظهور آورد لیکن پیدا شد که در انجا نیز نگی از باطل ستیزان گشت و کار و از
و در چندگاه بدیشفوب گذاره نماید دست از ان بار داشته نیم شبی با دلی بر زنده رو نورد شهر گشتیم
و سحری بدار الخلافت آگره در آمده رو به دوستی بدست آورده شد و نخستی در آن خاکدان نامرادی
و خوابگاه فراموشی و دیده سار زنا اهلی و تنگبار کم بینی دم آسایش گرفته آمد لیکن زمانی نگذشته بود که
ازان خیره رویان خدا از ار بی آزرم بر زبان رفت همانا که در همسایگی چنین نابسنده آشفته رای شوریدگاری
پریشان متعرض میباشد ساخت ضمیر را غمی تازه گرفت و سر گردانی شگرف رو آورده از انجا که قدم از
تکاپوی و سر از آهنگ نگیرد و گوش از بانگ درای و چشم از سنان بیخوابی فرسوده شده بود بعجب
دردی دل افزا گرفت و گرانبار غمی بر پیشگاه دل آمد تا گریز در فکرهای دیگر اندیشه بر آمد و خدیو
خانه تیره پیدا جا کام همت برداشت و در روز بدین کشاکش و اوفی بسر بردیم و هر زمان را بسر
انفاس دانسته روزگاری سپری میشد تا آنکه سعادت منشی بخاطر مقدس آن بزرگوار گذشت و

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

وبکوشش صاحب خانه و جستجوی سخت او پیدا گشت و هزاران مژده عافیت آورد و در ساعت بدان
خلوتگاه رفته و از شگفتگی دل کشادگی پیشانی خدیو خانه گوناگون مسرت روداد و شیم کامیابی گلبن
آمال و زید و آبی دیگر بر روی کار آمد اگرچه از ارباب یقین نبود از سعادت بهره فراوان داشت و گمنامی
به نیکنامی میزیست و در کم مایگی توانگری مینمود و تنگدستی کشادگی و پاپیرا برنائی از ناصیه حال او میتابید
خلوتی و دلگزین بدست افتاد و باز از شرمنامه نویسی بنیاد شد و چاره گری پیش آمد و دوله درین آسایش
جا اقامت شد و مقصود کشایش یافت خیر سگالان حق بسیج سیاوری برخاستند و کاردانان بخت بیدار
بدو کار نشستند نخستین بسخنان مهرافزای دوستی و بگفتار دل آویز آشنائی فتنه سازان حیله اندوز
و کم عیاران بیخبر کار را چاره فرمودند و پس از آن داستان نکوئی شیخ را بپیشگاه خلافت رسانیدند
و بطرز دلکشا و آئین عاطفت افزا عرضه داشتند اورنگ نشین اقبال آرا بمقتضای دوربینی و قدر
شناسی پاسخهای مهرآموز دلدارش نمود و از راه مردی و بزرگی طلب داشت چون مرا بر منطق فرو نیامدی
همراهی نگزیدم و آن پیر نورانی با مهین برادر روی نیاز بدرگاه همایون آورد و بگونه گون نوازش
بادشاهانه پایه والا یافت و یکبارگی زنجیرخانه ناسپاسان خموشیده و عالم بر هم خورده آرام
گرفت و هنگامه درس خلوتگاه قدس را آذین بستند و زمانه آئین نیکوان پیش آورد
ای شب نکنی آن همه پرخاش که دوش + راز دل من چنان مکن فاش که دوش + دیدی چه دراز
بود و دوشینه شبم + هان ای شب وصل آنچنان باش که دوش + و هم درین نزدیکی پدر بزرگوار
مطاف حضرت دهلی توجه فرمود و مرا با برخی مستفیدان محفل قدسی همراه گرفت از آن سال که
بدار الخلافت رحل اقامت انداخت در آن زاویه نورانی چندان بتماشای عالم علوی مشغول
بود که نوبت نگاه کردن بدائع عالم سفلی نمیرسید یکبارگی انجوانمش آویزان دل را گرفت و دامن
همت برکشاد مرا که نیز نسبت طینی بنوت پیوندهای معنوی بود بهنگامه نوازش اختصاص داده
بازکشای راز گشتند و اجمال این تفصیل آنست که در لوامع سحری که دل با آسمان پیوسته بود
بر نطع نیایش گری نیازمندی میرفت در میان خواب و بیداری خواجه قطب الدین اوشی و
شیخ نظام الدین اولیا نمودار گشتند و بسیاری بزرگان را انجمن شد و بزم مصاحبت آراسته آمد
اکنون بعد خواهی بر سر تربت ایشان رفته میشود و درین سرزمین بحثی با آئین ایشان پرداخته آید بدید

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

بزرگوار بطرز نیاکان سعادت فرجام حفظ طاهر می فرمود با سماع اغانی و بزرگی ابریشم نمیپرداخت و وجد و
سماعی که در میان صوفیه شیوع دارد نمی پسندید و خداوندان آن طرز را طعنه زدی همواره بر زبان
گوهر آسود گذشتی که بر تقدیر برابری غنی و فقیر و ستایش و نکوهش و خاک و طلا که از شرائط روای این کارست سکیمی
تلوین با خود دارد و نوشگاه آگاه دلان شمردی و پرهیز سخت فرمودی کناره گرفتی دوستان از آن با نوشتی
همانا در این شب این غنودگان شبستان آگهی که بدین کردار سفر والیسین نموده اند از درستی نیت و راستی کردار چنین
پژوهش فرمودند و دل این پیر ایزد پرست را ربودند در آن سفر سعادت بر سبیل از خفتگان آن گل
زمین عنبر افتاد و نورها در دل پدید و فیضها رسید اگر سرگذشت را بتفصیل نویسد جهانیان افسانه پندارند و به
بدگمانی دامن آلای عصیان آیند تا آنکه مرا از زاویه تجرد بارگاه تعلق بر دند و در دولت شنوند و پایه اعتبار
والا یافت حال مدهوشان حرص زدگان حسد کالیوه شدند مرا اول مدبر آمد و بر پرانندگی اینان خاطر بخشود
با ایزد بیهمان پیمان درست و رست و باخود قرار داد که زیانکاری این نابینایان که چراغ بی نور دشمنان
اند از رستخاطر درست کار بر خیزد و در برابر آن خبر نیکوئی بدل راه نیابد بیاوری توفیق ایزدی بر این
اندیشه دستی یافت مرا نشاط دیگر پدید آمد و همت را نیروی تازه مردم از بنگاه ری عشرت گزیدند و دم
آسایش برگرفتند پدر بزرگوار بابد زرگوئی برنشست و با رسم سپری کجکرائی و ناحق گوئی و نارسائی
مردم گزارش نمود و در سزای بدکاران اهتمام فرمود سختی در افشار آن از سر بسته کشیده عنان بود و از پاسخ آن
ولی نعمت شرمندگی داشت آخر الامر ناگزیر سرگذشت خویش بموقف عرض رسانیده خوش در وزه او را چاره گر
شد و صد گره خاطر کشود و ناسور کهن فراهم آمد القصه بطولها چون رایات همایون در دار السلطنت لاهور بهشت
مصالح ملکی توقف فرمود خاطر از جدائی آن پیر حقیقت پیرایه گی داشت در سال سی و دو الهی مطابق هفتصد و نود
و پنج جلالی التماس مقدم گرامی نمود و آن شناسائی النفس و آفاق از روی پذیرفته بست و سوم خرداد ماه جلالی
سال سی و دوم موافق شنبه ششم رجب سال مذکور سایه عاطفت برین کثرت آبادی وحدت گزین انداخت
و بگونه گون نثارش سربلندی بخشید همواره در گوشه انزوا خرسندی فرمودی دوست از همه باز داشته با آوازه گوئی
روزگار خود پیرایه نقش ابو البدایع روزگار گذرانیدی اگرچه بعلوم ظاهر کمتر پرداختی لیکن همواره در ذات
و صفات ایزدی سخن فرمودی و عبرت را مایه برگرفتی و بر کناره از آدمی نشستی و دامن سرگاری نفی تا آنکه مزاج
فتنی اعتدال آشفتگی و دگرگونی پذیرفت هر چند از این قسم نخوردی بسا رشدی این بار از سفره والیسین آگهی برقیند و این سفره بدیا طلبه

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

سخنان هوش افزا بر زبان رفت و ملازم و داغ بظهور آمد چنانچه همواره در پرده سخن میرفت و دلی در من گمان بردی
را نشر دانیده بودند پس چون دل فرو خورد و خویشتن را بصد بیتابی قدری نگاه داشت و بنفس گرامی آن
پیشوای ملک تقدس سخنی از امید و بیم هفت روز به کمال آگهی و عین حضور بیست و چهارم مرداد ماه الهی
هفدهم ذیقعده هزار و یک بر ریاض قدسی خرامیدند بر سپهر شناسائی در حجاب شدند و دیده عقل
ایزد شناس تاریک گشت پشت دانش دو تا گرفت دانائی روزگار سپری آمد و مشتری رداء سر نهاد
عطارد قلم و شکست ۵ رفت آنکه فیلسوف جهان بود و بر جهان + دریای آسمان معانی گشوده بود
بی او یتیم و مرده دل اند اقربای + کو آدم قبیله و عیسی وده بود + چنانچه در جای خود سخنی گزارده آمد و چون
برخی احوال گرامی بنا کان جعفر انگاه داشت سخنی از خود میگوید و دل خالی میکند و سخن را آبی میدهد و بنا
بندی میکشاید نقش قدسی مرا با بدن عنصری در سال چهارصد و هفتاد و سه هلالی موافق هشت شنبه بیستم محرم
نهصد و پنجاه و هشت هلالی از مشیمه دنیوی به تربیتگاه دنیا خرامش شد و یک سال و کسری شیر و آبی
کرامت فرمودند و در پنجسالگی نگاه های غیر متعارف روا آورد و در پنجه سواد کشودند و در پانزده سالگی خزانه
دانش پدر بزرگوار را گنجور آمد و جوهر معانی را پاس دار آئین شد و با پدر بر سر گنج نشست و گفت تا آنکه اندوه سپهر
بوقلمون همواره خاطر از علوم بگذشتی سوم زمانی دل زده و خواهش رسیده و طبع در گذر بود بیشتری اوقات کمتر می
پدر بر نمط خویش افسون آگهی و میدی در هر فنی مختصری تالیف فرموده بیاد دادی و مرا اگرچه هوش افزودی ما از
دبستان علم چیزی دلنشین نبادی گاه مطلقا در بنا فنی و زمانی اشتباه ها پیش گرفتی و زبان بادوری بلرزی
که آنرا بگوید حجاب الکنی می آورد با نومندی سخن گذاری نداشت و در انجمن بگریه افتادی و بنگوهش خود
در شدی درین اثنا مرا به یکی از مظاهر کونی علاقه خاطری پدید آمد و دل از آن کم بینی و کوتهی
شناخت باز ماندی روزی چند برین گذشته بود که همزبانی و همنشینی جوهای مدرسه گردانید و خاطر
مرتاب رسیده را بدانجا فرود آوردند از بزرگی تقدیر یکبارگی مرا ربودند و دیگری آوردند
رباعی در دیر شدی ملحضری آوردند + یعنی ز شراب ساغری آوردند + گفتند او مرا ز خود
بیخود کرد + مرا و دیگری آوردند + حقائق حکمی و دقائق دبستانی بر نوظهور اندیخت و کتابیکه بنظر
مرا در آمده بود روشن تر از خوانده نمائش داد اگرچه هوشی خاص بود که از عوش تقدس نزول صعود
فرمود لیکن انتقاس گرامی پدر بزرگوار و بیاد دادن نقاوه های هر علم دانگسسته شدن این سلسله

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

یاوری سترک نمود و گزین اسباب گشایش گشت و سال دیگر بر والده خویش و اناده مردم شب از روز
نشناخت و گرسنگی از سیری جدا نیارستی کرد و خلوت را از صحبت متمیز نتوانست گردانید و یار بی جدا
کردن غم از شادی نداشت غیر از نسبت شهودی در الطبه علمی چیزی نمیفهمید استیلای طبیعت از نیکو
روز و سه روز سپری میشد و غذا وارد نمی آمد و نفس دانش اندوز را بدو میل نمیشد بحیرت در می افتاد و اعتقاد
می فرزند چنان پاسخ داد که از استبعاد از الف و عادت برخاسته بیمار را طبیعت او بمبارضه مرض چگونه از
خوردن دست بازمیدارد و هیچکس را شگفت نمی آید اگر توجه معنوی بفراموشی بر دیگر اعجب نماید اگرچه
متداولات از بسیار گفتن و شنودن برگشت و مطالب الا از کهن اوراق تازه صفحه دل آورند پذیرش
از آنکه گشایش یابد و از خصیص بیدانشی برادج شناسائی برخواند و سخنان بر پیرایه بیافت و مردم
خردسالی را در یافته سر باز نیزدند و خاطر بشوریدی و دل نا آزمون بر جوشیدی یکبار کی در سبای حال حاشیه خواجه
ابو القاسم بر مطول آوردند آنچه بر ملا و میر میگفت و برخی دوستان مسوده کردی و در آنجا یافته چیزی افزائی
نظارگیان آمد دست از آن انگار باز داشتند و بنظر دیگر دیدن گرفتند در روزن نا یافت برآوردند و در شناسائی
گشادند و در نخستین هنگام تدریس حاشیه اصفهانی بنظر در آمد که از نصف بیشتر دیوکی خورده بود و مردم از
استفاده نامید و ورق گرم رده و در ساختم کاغذ سپید پیوند دادم و در نورستان سحری باندک تاملی
مبدا و منتهی هر کدام دریافت باندازه آن مسوده مربوط نگاشته به بیاض بردم درین اثنا آن
کتاب در دست پدید آمد و چون مقابله شده دو جا تغیر بالتعاریف و سه چهار جا ایراد بالتقارب شده بود
همگنان شگفت زار افتادند هر چند آن به نسبت مواد آن فروغ دیگر باطن را افروختی و دست سالکی
نو بدالطلاق رسید و دل را از اولین پیوند برگرفت و سراسیمگی نخستین و آوره دار استگی فنون با نو باده
جوانی شورش افزا دامن داعیه فراخ و آئینه جهان نما دانش و بینش درست و طنطنه جنون تازه بگوش رسیدن
گرفت و دست از همه بازداشتن او نیز شد نمود و در آن هنگام شاهنشاه فرهنگ آرای اورنگ نشین
مرا یاد فرموده از گوشه خمول برگرفت چنانچه لختی در خواتم و برخی در تقاریب آورده بنیاد گلگری
نمود و آنجا نقد مرا عیار گرفتند و گران سنجی را بازار پدید آمد و زبانیان بنظر دیگر نگریستند و چه گفت و گوها
رود داد و چه نفرتها چهره افروخت امروز که اواخر سال چهل و دوم الهی است باز دل پیوند دیگر ماند و
شورش نو در باطن بافشرد ع مرغ دل نغمه داود نداد + آزاد گلشنش که مرغ قفس است این

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

نمیدانم که کار بکجا خواهد انجامید و در کدام بار انداز سفر واپسین خواهد شد لیکن از آغاز هستی تا حال
تواتر آلای الهی مرا در کنف حمایت خود گرفته است که از آنبا بیست که از نفس در رضا مستدی مصروف گردد
و سیکدوش خود را بآرامگاه جاوید رساند و از آنجا که شمارهٔ نعم ایزدی یک گونه بیاپایان گزارست
لختی از آن بنویسد و دل را بیرون می بخشد بخشت نعمتی که در خود یافت نثار بزرگ بود که تردامنی آنکس
بناپاکی سیاکان چاره گر شود و گزین تدارک علاج شورش درونی آید چنانچه درد را بدارو و آتش را بآب
و گرم را به سرد و عاشق را بدیدار دوم سعادت روزگار دائمی زمان هرگاه بزرگان بستانی بمعدت سایگان
تفاخر نمایند من اگر بزوی بادشاه صورت و معنی نازش کنم چرا شگفت نماید سوم طالع مسعود که مرا در چنین خجسته
روزگار از تیمهٔ تقدیر آورد و ظلال قدسی سلطنت بر من افتاد چهارم شریف الطرفین از بدو لختی
گزارش نمود از آن که بانو دودمان عفت چه نویسد مکارم رجال را فراهم داشت و همواره دست گرامی
بسعی و اعمال آرائش داد آزرم را با میرو دل یکجا کرده بود و کردار را بگفتار پیوند یکجهتی داده بهم سلامتی
اعضاء اعتدال قوی او تناسب آن ششم امتداد ملازمت ابنگرامی ذات قدسی حصاری بود از آفتهای
درونی و بیرونی و پناهی از حوادث انفسی و آفاقی هفتم بسیاری صحت و نوشدارو تندرستی هشتم منزل آشنا نهم
بیغمی از دزد خرسندی بحال دهم شوق روز افزون رضاجوئی والدین یازدهم عاطفت پدر که بیش از حوصلهٔ
روزگار بیتهای گوناگون نوازشی و بر ابوالآبائی و دودمان الاختصاص داد دوازدهم نیازمندی درگاه ایزد
سیزدهم در یوزهٔ زاویه نشینان حق گزین و خرد پژوهان درست عیار چهاردهم توفیق بردوام پانزدهم فراهم
آمدن کتب در اقسام علوم که بیمدلت خواهش رازدان سرکشی آمد و دل از بسیاری و سوخت شانزدهم پیوسته
تحریض نمودن بر شناسائی و مرا بخیالات پریشان ساختن هفدهم همنشینان سعادت فرا هیزدهم عشق
صوری که شورش خاندانها و زمین لرزه بالیستها باشد مرا راه بمنزلگاه کمال آمد از نیرنگی بوالعجب لحظه لحظه سنگلاخی
نو برآمد و روزمان بتحیر فروشود نوزدهم ملازمت گیهان خدیو که ولادتی دیگر بود و سعادتی تازه بستم آمدن از عوت
بمیامن ملازمت گیتی خداوند بست و یکم رسیدن بصلح کل بدرگاه التفات قدسی لختی از لفت بخموشی آمد و برخی
بزنگان بطائفه آشتی نمود آخر بدان راه عذر پذیرفته طرح مصالحت انداخت الله تعالی از لوامع الهی
نقش بدی دور ساز دلست و دوم ارادت خدا آگاهان بست و سوم برگرفتن و اعتبار بخشودن
اورنگ نشین فرهنگ آرای بی سفارش مردم و نگاپوی من بست و چهارم برادران

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

دانش آمود سعادت گزین صاحبی نیکوکاران مهین برادر خود چه گوید که بآن کمالات صوری و معنوی
بر ضمای من شعر سیده قدمی بر نمیدانست و خود را وقف دلجوئی من کرده سپردگی را با مردی بود و نیک اندیشی
را دست مرد و در تصانیف خود چنان بر سر آمد که مرا توانائی سپاس نیست چنانچه در قصیده فخریه بفرمایند قصیده
جائیکه از بلندی بسی سخن بود + از آسمان بلند تر از خاک کمترم + با اینچنین بدرگه نوشتم نگارش - در فضل
مفتخر گرامی برادرم - برهان علم و فضل ابو الفضل کردش + دارد زمانه متبع معانی معطرم صد
ساله رد میان من و اوست در کمال - در عمر گر از دو سه سالی فزون ترم + در چشم باختیان شود قدر
او بلند + گر از درخت گل گذرد مناخ عرعرم + ولادت او در سال چهارصد و شصت و نه جلالی مطابق
هفتصد و پنجاه و چهار هجری است محدث او را کمدام زبان نویسد نخی در بن مرکشته و در دلی
بیرون داده انشکده و آب بیان فرو نشانده و سیلاب بند شکسته و ناشکیبائی را با مرد شده تصانیف
او که ترازوی گویائی و بینائی است و مرغزار مرغان دستان زن بدحست سرائی کنند و خبر کمال او گویند
و یاد شمائل او نمایند دیگر شیخ ابو البرکات ولادت او در شب هشتم ماه مهر جلالی سال چهارصد و هفتاد
و پنج موافق شب هفدهم شوال هفتصد و شصت قمری اگرچه پایه والای الهی تنبیه و خته لیکن بهره فراوان
دارد در معامله دانی و شمشیر آرائی و کارشناسی از پیش قدما شمارند و در نیکذاتی و درویش پرستی و خبر
سگالی امتیاز تمام دارد دیگر شیخ ابو النجیب ولادت او در زابان هم اسفند سال چهارم الهی
معاصد دوشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سال هفتصد و شصت و هفتم جلالی مکارم اخلاق و شرائف
اوصاف خوی ستوده او است مزاج زمانه را نیک شناسد و زبان را بسان سائر اعضا بفرمان خود دارد
دیگر شیخ ابو المکارم ولادت او در شب آدینه مرغزار دوری بهشت سال چهاردهم مطابق شب
دوشنبه بیست و سوم شوال هفتصد و هفتاد و شش اگر نخی بشورش در شد نفس گیرای پدر بزرگوار او را
بر جاده درستی و هنجار آورد و بسیاری از معقول و منقول آن دانای رموز انفسی و آفاقی گذرانید و نخی بیشتر
تذکره حکما پیشین بر فتح الله شیرازی تلمذ نموده بمل راه دارد و امید که بسبب حل مقصود کامیاب گردد و دیگر
شیخ ابو تراب ولادت روز رش هیجدهم بهمن سال بیست و پنجم الهی موافق جمعه بیست و سوم ذی حجه هفتصد
و هشتاد و هشت قمری اگرچه والده او دیگر است لیکن سعادت در بار دارد و بکسب کمالات مشغول
دیگر شیخ ابو حامد ولادت او روز خرداد ششم دی ماه سی و هشت الهی موافق دوشنبه سوم ربیع الآخر

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

و دوم دیگر شیخ ابو راشد ولادت او در اسفندار پذ بهمن ماه الهی سال سی و هشت مطابق دوشنبه غره
جمادی الاول سال مذکور این دو نونهال خاندان سعادت اگرچه از قرار اند لیکن آثار اصالت از جبین
ایشان پیدا است و آن پیر نورانی از مقدم ایشان خبر داده نام مقرر گردانیده بود بنشیر از طور انها
رخت هستی بربست امید که از انفاس گرامی او دولت همنشین نیکروزی گردد و نالونهالهای گوناگون
فراهم آید اگرچه برادر نخستین رخت هستی بربست و عالم را در غم انداخت امید که دیگر نونهالان برومند
را در نشاط و کامرانی و سعادت و جهانی دراز عمر گرداند و بخیرات صوری و معنوی و بنوی سربلندی
بخشاد و بست و پنجم پیوند که خدائی بخاندان ارزم شد و بدود مان دانش و خاندان بینش اعتبار یافت
و کاشانه طاهری را از نفس گرامی بهار پدید آمد و هندی و ایرانی و کشمیری نشاط خاطر شد
و بست و ششم گرامی فرزند سعادت روزی گشت ولادت او در شب شنبه هم دی ماه و شال
شانزدهم الهی موافق شب دوشنبه دوازدهم شعبان هفتصد و هفتاد و نهم هجری بر نگوار او را عبد الرحمن مسمی گردانید
اگرچه هندوستانی نژاد است اما مشرب یونانی دارد و دانش می اندوزد و از سود و زیان روزگار فراوان الهی
اندوخته و آثار نیکبختی از ناصیه او پیدا است خدا بود الله او را بکوکبهای خود منتسب گرداند بست و هفتم دیدار
نبره شبستان سی ام مرداد ماه الهی سال سی و شش الهی مطابق جمعه سوم ذیقعده هفتصد و نود و نه هلالی در
ساعت سعادت افزا فرزندی نیک اختر پدید آمد عنایت ایزدی آورد و کلبی خداوند آن نونهال سرستان
سعادت را بشوتن نام نهاد امید که بجلایل کمالات دینی و دنیوی فائز گردد و سعادت جاوید نشاط اندوز
بست و هشتم دوشنبه مطابق کبیسه اخلاق بست و نهم الهی بافتن از نفس ناطقه سالهای دراز بمقدمات بیانی
و عیانی طلبکار بود با صاحبان این دو روش آمیزش بسیار شد و دلائل ذوقی و شهودی و اکتسابی و نظری
بنظر در آمد راه شبه بستگی نیافت و خلط آرا لم نگرفت بمیامن عقیدت نگرا این گشودند و دلنشین آمد که نفس ناطقه
لطیفه ایست ربانی سوای بدن او را ست تعلقی خاص با این پیکر عنصری سی ام آنکه از پارسا گوهری شکوه بزرگان
صورت مرا از گفتار حق باز نداشت و دانش و بینش اندوزی را آهن بنا بدهم آزمندی و جانی و بلوسی نفس و پرورش
عزیمت پیشه خست و رفتار آب کردار جوبیاری گردیدی و بلم بی بیلی و ان با عتبارات دینی بلی و دوم کاشتن این نامه
اگرچه عنوان این کتاب آیتی محدث ایزدی است که بزبان بزرگی اقبال روزافزون میسر آمد و سپاس نعمت رسیدگی بزبان قلم
میگزارد و لیکن هر گونه آگهی را چشمه سار است و گروه ها گروه دانش را معدن جدید بنگان کارگزار را رهنمونی و نزل

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

سرایان خنده فروش را از و بصیبه خردان سرمایه نشاط و حیوانان را اسباب عوت و پیران تجارت روزگار
یکجا یابند و بخشندگان زر و سیم عالم آیین مردمی از ان شناسند گوهر بینائی را در نگاه خرده گیانی آزادی را
زمین پرورده صبح سعادت را و زرین بهره کارنگاه هنر ژرف دریای گوهر آفرینش ناموس آرایان سجادت
نهاد روشن از آموزند و دیندار ان حق پژوه بدیده بانی نامه اعمال عشرت اندوز زندبازرگانان
هر متاع آیین سود برگیرند و جان نثاران عرصه کند آوری لوحه همت آموزی از و جوانمردان گیدار ان
آرا آیین نیکوکاری از و بردارند اخلاص طراز ان بخت آور از و خاتمه بی منتهی فراهم آورند و آرامش
گزینان نرهنگاه حقیقت بیاوری آن کامیاب خواهش گردند **مثنوی** یکی نامه ساختم بر نگفت + که
هر داشتی رو توان برگرفت + چنان گفتم این نامه نغز را + که روشن کند خواندنش مغز را + ازین نغمتهای
گوناگون مژده آن میرسد و دل سامعه افروز میشود که خاتمه کار بر نیکوئی شود و ابدی سعادت یاوری نماید
اگرچه پور مبارک امروز مورد اضداد عبرت نامه جهانیان ست و هنگامه های مهر و کین از و در شورش ایزد
پرستان حقیقت پژوه ابو الوحدت گویند و یگانه بنده داور بیهمال شمارند و گنده آوران عرصه دلاوری
ابو الهمت نام نهند و از یکتائیان هستی دشمن اندیشند و خرد همواره با بو الفطرت میسراید و از گزیده مردم این
دودمان عالی شناسند و در فاتر عوام که آشوبخانه بی تمیز لیست برخی به پرستاری دنیا السنت دهند
و از فرورفتگان این گرداب پندارند و طائفه از سنهکان کفر و الحاد انکارند و از نکوهش و سرزنش
انجمنها بر سازند **فرد** صد داستان بو العجب آمد بروی کار + حیران شوند گر دو سه حرفی رقم کنم +
لله الحمد که ازین مراتب از تماشای شگرف کاری روزگار بیرون نمی شود و نیکوهندگان مدحت
سرایان از خیر سگالان بیرون نمیرود و زبان و دل به نفرین نمی آلاید **مثنوی** شناسند
گر منت شوریده مغز + بهره شناسد ز دنیا نغز + هنر تا بداز مردم گوهری + چو نور مه تابش مشتری

الحمد لله والمنة که بتاریخ دهم ربیع الثانی سنه ۱۲۷۲ هجری ابو الفضل هر سه
دفتر در شهر کانپور کوٹهی محمد کمال خان مغفور در مطبع عزیزی و محمدی
باهتمام شیخ محمد نواز علی طبع شد

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

Entered in Database

Signature with Date

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri

CC-0. In Public Domain. Gurukul Kangri Collection, Haridwar

Digitized by Arya Samaj Foundation Chennai and eGangotri